بیان معانی در کلام ربّانی

(ترجمه و توضیح آیات قرآنی)

جلد اول

شامل سوره‌های حمد و بقره

تقریر و تدریس:

استاد مصطفی حسینی طباطبائی

به اهتمام

فرهاد بهبهانی

شناسنامه‌ی کتاب :

نام کتاب : بیان معانی در کلام ربّانی

تقریر و تدریس : مصطفی حسینی طباطبایی

به اهتمام : فرهاد بهبهانی

تحریر دوّم (با تجدید نظر و اصلاحات)

ناشر : نویسنده

تاریخ تحریر : سال ۱۳۹٤ هجری شمسی.

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحَمْدُ لِلّهِ و سَلامٌ عَلی عِبادِهِ الَّذِینَ اصطَفَی

خداوند منّان را سپاس بی‌پایان می‌گویم که مدّتی مدید از زندگیِ مرا با ترجمه و تفسیر و تدبّر و تبلیغ و دفاع از قرآن پیوند داد و ذهن و روحم را مسخّر این کتاب مبارک فرمود.

سالهای نوجوانی را چند گاهی با شوق و شور فراوان به **فلسفه‌خوانی** سپری کردم و در این راه از افادات نیای بزرگوارم، فیلسوف زمان، شادروان **میرزا احمد آشتیانی** رحمة الله علیه برخوردار شدم. امّا هیچگاه به سر منزل یقین و باورِ راستین چنانکه آرزو داشتم، نرسیدم تا به قرآن عظیم روی آوردم و از چشمه‌های نورانی آن نوشیدم و مجذوب این کتاب فرخنده‌ی آسمانی شدم.

از آن‌پس، زندگی دینی من بیشتر به اداره‌ی جلسات تفسیر و بحث و تحقیق و أحیانًا مناظره و محاجّه درباره‌ی عقاید و احکام قرآنی گذشت و رساله‌هایی پیرامون قرآن‌شناسی نگاشتم و کتابهایی را در زمینه‌ی مباحث قرآن ترجمه و تألیف کردم که از آن میان، سه کتاب را در اینجا نام می‌برم : یکی کتاب «**فتح البیان فی ما رُوِیَ عن علیّ**ع **من تفسیر القرآن**» است که آراءِ امام متّقیان و امیرمؤمنان **علی** علیه‌السّلام را درباره‌ی علوم قرآنی و تفسیر بخشی از آیات شریفه، دربر دارد و آن را به دوزبان عربی و پارسی نگاشته‌ام. کتاب دیگر : «**بازنگری در معانی قرآن**» نام دارد که درخلال آن، به نقد ترجمه‌های پارسی قرآن و حلّ مشکل تفسیری بعضی از آیات اهتمام ورزیدم و کتابی فنّی در زمینه‌ی قرآن‌شناسی است.

سّومین کتاب : «**بیان معانی در کلام ربّانی**» نام دارد که اینک در دسترس خوانندگان محترم قرارگرفته و به تحریر دوّم رسیده است و اگر خدای منّان توفیق دهد، دیگر مجلّدات آن ، یکی پس‌از دیگری نیز انتشار می‌یابد . این تفسیر، **خلاصه‌ای** از تقریرات اینجانب پیرامون سُوَر قرآنی و معانی آنهاست که طیّ سالهای دراز در مجالس تفسیر اظهارداشته‌ام و دوست دانشور عزیز جناب **دکتر فرهاد بهبهانی** ـ زاد الله تعالی نورَه ـ آن را به رشته‌ی تحریر کشیده‌اند. در این تفسیر، به بحث‌های فنّی کمتر روی آورده‌ام و بیشتر، هدایت توده‌ی مردم و به ویژه نسل جوان به سوی قرآن، درنظر بوده است. طبعاً به حلّ اشکالات دینی جوانان در خلال توضیح آیات عنایت شده و به سوی تفهیم و تسهیل مطالب گام برداشته‌ام.

بنده‌ی کمترین، در روش تفسیری خود حتّی‌المقدور از قاعده‌ی «**القُرآنُ یُفَسَّرُ بَعضُهُ بِبَعضٍ**» یاری جسته‌ام و به **سیاق** آیات و **روابط** آنها در تفسیر توجّه داشته‌ام و برای آشنایی بیشتر با سبکِ

تفسیر قرآن، رساله‌ای مستقلّ با عنوان «**المَدخَلُ فی تَفسیرِ القرآنِ الکریم**» یا «**مقدّمه‌ای بر تفسیر قرآن**» نوشته‌ام که با این بخش از کتاب همراه شده و به نظر خوانندگان محترم می‌رسد.

شک نیست که در این تفسیر، هرجا که بر صواب رفته‌ام، از توفیق و لطف خدای‌تعالی بوده است و اگر خطائی در کار رخداده باشد از تقصیر یا قصور این بنده سرزده است از اینرو به درگاه کبریای خداوندی عرض می‌کنم :

رَبَّنَا لاتُؤَاخِذْنَا إن نَسِینَا أو أخْطَأنَا
بِسَعَةِ رَحْمَتِکَ وَ عَظِیمِ غُفْرَانِکَ.

مصطفی حسینی طباطبایی

۱۳۹۲ هـ ش.
۱۴۳۵ هـ ق.

المدخل فى تفسيرالقرآن الكريم

مقدّمه‌ای بر تفسیر قرآن

بسم الله الرّحمن الرّحيم

سپاس بی‌قیاس خداوندی را سزااست که قرآنِ سراسر نور و حکمت را بر بنده‌ی برگزیده و پیامبر واپسین خود محمّد فروفرستاد تا مردمان را از تاریکی‌های جهل به سوی روشنایی معرفت رهنمون شود. و درود بس فراوان بر روان تابناک محمّد که رسالت إلهی را چنانکه درخور آن بود اداء کرد و ما را مرهون مجاهدات خویش ساخت و بر خاندان پاک و یاران وفادارش که در گسترش نور، وی را یاری دادند درودهای شایسته باد.

*　　　*　　　*

در کلام ربّانی می‌خوانیم که خداوند عزَّوجَل ما را به تدبّر درکتاب نورانی خود فراخوانده تا به فهم مقاصد آن نائل شویم چنانکه می‌فرماید:

﴿ كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ مُبَٰرَكٞ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ﴾ (ص: ۲۹)

یعنی: « **(این) کتابی فرخنده است که آن را به‌سوی تو فروفرستادیم تا در آیاتش ژرفنگری کنند و خردمندان از آن اندرز گیرند** ».

برای فهم و درک درست قرآن مجید لازم است با چند موضوع اساسی آشنا شویم که آنها را به منزله‌ی مقدّمه یا «**مَدْخَل تفسیر قرآن**» می‌توان شمرد. نخستین موضوع، بحث از واژگان قرآن و اقسام آنها و ترکیب کلمات قرآن است که در اینجا بدانها می‌پردازیم :

واژه‌های قرآن

کلماتی که درقرآن مجید به کار رفته غالباً آسان و درخور فهم عموم بوده است چراکه قرآن کریم به «**زبان قوم**»[1] نازل شده و به «**عربی مُبین**»[2] سخن گفته و از «**آسان بودنِ**»[3] خود برای پند گرفتن خبر داده است.[4]

با وجود اینها، لازم است بدانیم که در قرآن مجید پاره‌ای از واژگان نادر و «**غریب**» نیز به کار

۱ـ چنانکه در سوره‌ی ابراهیم آیه‌ی۴ فرمود: وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوۡمِهِۦ

۲ـ همانگونه که در سوره‌ی شعراء آیه‌ی ۱۹۵ آمده: بِلِسَانٍ عَرَبِيّٖ مُّبِينٖ

۳ ـ به طوری‌که درسوره‌ی قمر آیه‌ی۱۷ و۲۲ و۳۲ و۴۰ چهاربارفرموده‌است: وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٖ

۴ ـ باید توجّه داشت که آسان بودن قرآن برای پند گرفتن، منافات ندارد با آنکه قرآن دارای نکته‌های دقیق باشد زیرا با غفلت از آن نکته‌ها نیز می‌توان از مواعظ و قصص و بیان آن اندرز گرفت.

رفته است، واژگانی که درمحاورات عمومی عرب کمتر استعمال می‌شدند مانند **أَبَقَ** (درسوره‌ی صافّات) به معنای گریخت. یا **حَصْحَصَ** (درسوره‌ی یوسف) به معنای آشکار شد. یا **ضِیزی** (در سوره‌ی نجم) به معنای ناعادلانه و امثال اینها. برای فهم درست این واژه‌ها باید به کتب تفسیر رجوع کرد و البتّه دانشمندان اسلامی در روزگارگذشته کتابهای جداگانه‌ای نیز درباره‌ی اینگونه لغات نگاشته‌اند که درخور بهره‌گیری است مانندکتاب «**غریب القرآن**» اثر ابوبکرمحمّد بن عزیز سِجستانی و کتاب «**تحفة الأریب بما فی القرآن من غریب**» اثر أبوحیّان اندلسی و نظایر این آثار. ناگفته نماند که کاربُرد واژه‌های مزبور هرگز از بلاغت قرآن نکاسته بلکه بر گیرایی آن افزوده است چنانکه کشیش متعصّب مسیحی، هانری **لامّنس** که با قرآن‌کریم سردشمنی داشته[1] ناگزیر درباره‌ی آن گفته است :

> **«از دیدگاه لغت‌شناسی، سبک قرآن به عنوان نخستین اثر منثورِ ادبیّات عرب، در حدّ کمال قرار دارد.»**[2]

از غریب القرآن که بگذریم واژگانی چند درقرآن کریم آمده که ریشه‌ی **غیرعربی** دارند. این واژه‌ها که آنها را «**لغات دخیله**» گویند پیش‌از نزول قرآن در زبان عرب راه یافته‌اند و در محاورات عربها شکل عربی به خود گرفته‌اند (مانند دیگر زبانها که در اثر ارتباط اقوام، بر یکدیگر اثر می‌گذارند). قرآن مجید هم ازآنجا که به زبان قوم عرب سخن گفته برخی از واژگان مزبور را به‌کار برده مانند **سِجّیل** (در سوره‌ی فیل) که معادل با «سنگ و گِل» در زبان پارسی است و **سُرادِق** (در سوره‌ی کهف) که با سراپرده‌ی پارسی برابر است و **کَنْز** (در سوره‌ی کهف) که همان گنج پارسی باشد و دیگر واژه‌ها. مشهورترین کتابی که دانشمندان اسلامی در این زمینه نگاشته‌اند، کتاب «**المُعَرَّب**» اثر ابومنصور **جوالیقی** در قرن پنجم هجری است. نکته‌ای که در اینجا نباید ناگفته مانَد این است که واژگان مورد بحث در زبان عرب گاهی **معنای ثانوی** یافته‌اند و نباید آنها را به معنای اصلی حمل کرد. مثلاً کلمه‌ی **أساطیر** (مفردش: اُسطوره) که ۹ بار در قرآن کریم به کار رفته[3] از آن‌جمله به شمار می‌آید. این کلمه در قرآن مجید به معنای **أباطیل**[4] استعمال شده است؛ ولی اگر اصل آن را غیرعربی بشماریم در زبان اصلی به معنای «**تاریخ**» می‌آید چنانکه در یونانی به صورت **Istoriya** (استوریا) آمده و در فرانسه به شکل **Histoire** و در انگلیسی به صورت **History** استعمال

۱ ـ درباره‌ی لامّنس به کتاب «نقد آثار خاورشناسان» اثر اینجانب، صفحه‌ی ۱۸۹ به بعد نگاه کنید.

۲ ـ به کتاب «استعاره‌های قرآن» اثر دکتر صبّاغ، ترجمه‌ی محمّدحسین مرعشی، صفحه‌ی ۱۳ بنگرید.

۳ ـ در سوره‌های: انعام و انفال و نحل و مؤمنون و فرقان و نمل و احقاف و قلم و مطفّفین.

۴ ـ به لسان العرب، اثر ابن منظور، ج۴، صفحه‌ی ۲۶۳ نگاه کنید.

می‌شود ولی در زبان‌های اروپایی لزوماً به معنای داستان دروغین و باطل نیست به‌طوری که آن را درباره‌ی تاریخ علوم تجربی مانند فیزیک و حتّی ریاضیّات نیز به کار می‌برند.[1]

دیگر از اقسام واژه‌های قرآنی کلمات قریب المعانی شمرده می‌شوند که آنها را «**لغات متقارب**» می‌توان نامید و گاهی دیده شده که مترجمان قرآن، واژه‌های مزبور را در زمره‌ی کلمات «**مترادف**» پنداشته‌اند و بر یک معنا حمل کرده‌اند مانند واژه‌های «**عفو و صَفْح**» و «**غَیْث و مَطَر**» و «**فقیر ومسکین**» و «**عذاب و عقاب**» ... با آنکه این قبیل لغات، تفاوتهای دقیقی با یکدیگر دارند که در تفسیر قرآن نباید آنها را از نظر دور داشت. در این موضوع از قدماء، **أبوهلال عسکری** در قرن چهارم هجری کتابی به نام «**الفروق اللّغویّة**» نگاشته که معروف است. دانشمند حنبلی **ابن تیمیّه** نیز در آثار تفسیری خود اهمّیّت این امر را یادآور شده می‌نویسد:

> **التَّرادُفُ فِی اللّغةِ قَلیلٌ وَ أمّا فی ألفاظِ القرْآن فَإمّا نادِرٌ وَ إمّا مَعْدومٌ وَ قَلَّ أنْ يُعَبَّرَ عَنْ لفظٍ واحِدٍ بِلفظٍ واحِدٍ يُؤَدّی جَمیعَ مَعناهُ بَل يَکونُ فیهِ تَقریبٌ لِمَعْناهُ وَ هذا مِنْ أسْباب إعْجاز القرْآن فإذا قالَ القائِلُ** [فی قَولِهِ تعالی:] **يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا إنَّ المَورَ هُوَ الحَرَکَة، کانَ تَقریباً إذِ المَورُ حَرَکَة خَفیفة سَریعَة وَ کَذلِکَ إذا قالَ: الوَحْیُ [هُوَ]الإعْلامُ و أَمْثالُ ذلِکَ فهذا کُلّهُ تَقریبٌ فَإنَّ الوَحْیَ هُوَ إعْلامٌ سَریعٌ خَفِیّ.**[2]
>
> یعنی «واژه‌های مترادف در زبان عرب اندکند امّا در الفاظ قرآن چنین واژه‌هایی به نُدرت یافت می‌شوند و یا اصلاً وجود ندارند و کمتر ممکن است از یک لفظ به لفظ دیگری تعبیرکرد به طوری‌که تمام معنای آن را برساند بلکه معنای تقریبی را نشان می‌دهد و یکی از اسباب **اعجاز قرآن** همین است. بنابراین هنگامی که کسی درباره‌ی آیه‌ی شریفه‌ی **يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا** (طور: ۹) بگوید که **مَوْر** در معنای حرکت آمده، این معنایی تقریبی برای واژه‌ی مذکور به شمار می‌آید زیرا **مَوْر** حرکت سبک و تند را گویند و همچنین زمانی که کسی بگوید: **وحی** به معنای اعلام است، این معنا نیز تقریبی است نه تحقیقی زیرا که وحی به معنای اعلام سریع و پنهانی است.»

علاوه بر آنچه گفتیم گاهی در قرآن مجید واژه‌های **ضد** (البتّه به نُدرت) نیز به کار رفته یعنی لغاتی که در عین حال معانی مختلف با یکدیگر را دربر دارند مانند **قُرُوء** (در سوره‌ی بقره) که مفرد آن **قُرْء**، به معنای **حیض** و **طُهْر**، هردو آمده است و نیز مانند کلمه‌ی **عَسْعَسَ** (در سوره‌ی تکویر) که هم به معنای **أقْبَلَ** (روی آورد) می‌آید و هم به معنای **أدْبَرَ** (پشت کرد). در این موارد باید به قرائن

۱ـ برای نمونه به کتاب Histoire des siences mathematique et physiques (تاریخ علوم ریاضی و فیزیک) نگاه کنید.

۲ـ دقائق التّفسیر، اثر ابن تیمیّه، ج۱، صفحه‌ی ۵۲.

آیات یا سنّت نبوی رجوع کرد تا رفع ابهام شود. برخی از قُدماء در قرون اوّلیّه از تاریخ اسلام رسائلی دربارەی این موضوع پرداختهاند که در دسترس قرار دارند مانند رسالههایی‌که از **أصمعی** و **ابن السِّکّیت** و **أبوحاتم سِجِستانی** بهجای مانده است[1]. بخش دیگر ازواژههای قرآن لغاتی است که دارای معانی متعدّدند و آنها را **مشترک لفظی** می‌نامند مانند **عَیْن** (به معنای چشم و چشمه و...) و **ظنّ** (به معنای گمان وعلم) و **عفو** (به معنای بخشودن و مازاد بر نیاز) و **سلطان** (به معنای چیرگی و برهان). در این موارد نیز همانند بحث از لغات ضد باید به قرائن کلام و سیاق آیات رجوع کرد تا بر معنای مقصود دست یافت. دانشمندان اسلامی کتابهای مستقلّی هم در این موضوع نگاشتهاند مانند کتاب «**الأشباه و النّظائر**» اثر **مُقاتل** بن سلیمان و کتاب «**وجوه قرآن**» اثر حُبَیش بن ابراهیم **تفلیسی** و کتاب «**الوجوه و النّظائر فی القرآن**» اثر ابوعبدالله **دامغانی** و جز اینها.

باید دانست که در دانش «**اصول فقه**» بحثی به میان آمده که: آیا ممکن است شارع اسلام از استعمال لفظ مشترکی همەی معانی آن را اراده کرده باشد ؟ اصولیّین در این مسئله بر دو قول رفتهاند. کسانی چون **سیّد مرتضی** و **ابوعلی جُبّائی** این امر را از کلام شارع نفی نمی‌کنند و کسان دیگر چون **ابوهاشم معتزلی** و **ابوالحسین بصری** درصدد نفی آن برآمدهاند. به نظر ما رأی صواب آنست که چنین کاری در مقام «**تفنّن** و **هنرنمایی**» روااست و در کلام اُدباء و شعراء ملاحظه می‌شود ولی درمحاورات عمومی کاربُرد ندارد چنانکه درمکالمات فارسی اگرکسی مثلاً واژەی «**شیر**» را بی‌**قرینه** بر زبان آورَد نمی‌توان گفت که همەی معانی آن را با هم قصد کرده است مگر درصدد تفنّن برآمده باشد[2] یا به طور جدّی سخن نگوید! در کلام شارع مقدّس هم که برای راهنمایی عموم آمده چنان روشی اساساً معمول نیست.[3]

ترکیب کلمات قرآنی

واژههای قرآنی به لحاظ ترکیب با یکدیگر ، غالباً سهل الوصول و روشن به نظر می‌رسند و از

۱ـ به «ثلاث کتب فی الأضداد»، چاپ بیروت، نگاه کنید.

۲ـ نگارنده در کتاب «خیانت در گزارش تاریخ» خطاب به نویسندەی کتاب ۲۳ سال چنین سرودهام :

محمّد ار بنگری فراترین اختر است　　　منزّه ازقدح تو ز مدح من برتراست

نه قدح ناچیز تو ز قدر او کم کند　　　نه مدح والای من زینت خاتم کند !

در اینجا کلمەی «خاتم» به دو معنی: پیامبرِ واپسین و انگشتری به کار رفته است.

۳ـ در این مسئله اصولیّین اخیر بحث‌های پر سر و صدایی داشتهاند. بهعنوان نمونه به کتاب «کفایة الأصول» اثر شیخ محمّدکاظم خراسانی، ج۱، صفحەی ۵۴ و کتاب «وقایة الأذهان» اثر شیخ محمّدرضا نجفی اصفهانی (مقدّمه، صفحەی ۱۵) نگاه کنید.

مفسّران نامی قرآن، علاّمه‌ی **زمخشری** در تفسیر «**کشّاف**» توجّه بسیاری بدین امر مبذول داشته و **نحوشناس** شهیر مصری، **ابن هشام** نیز در آثار خود مانند «**مُغنِی اللّبیب**» و «**شُذور الذَّهَب**» بدین موضوع اهتمام فراوان ورزیده است. نکته‌ای که از گفتن آن در اینجا نباید کوتاهی ورزید این است که برخی از علمای نحو عادت کرده‌اند تا **وجوه مختلفی** از اعراب و ترکیب را برای آیات قرآنی نشان دهند و این امر را امتیازی برای قرآن کریم (یا برای خود !) می‌شمرند درحالی‌که چنین نیست و این کار هیچ کمکی به فهم آیات شریفه نمی‌کند بلکه آنها را به احتمالات گوناگون می‌برد و مفهومشان را به **ابهام** می‌کشانَد. شگفت است که یکی از دانشمندان پس‌از اینگونه «**بازی‌های نحوی**»! وجه روشن را درترکیب آیات یادآوری نموده و می‌نویسد: **و الظّاهرُ الأوّل و علیهِ العَمَلُ!** «همان قول نخستین در ترکیب آیه، ظاهر و معمول است.» باوجود این ظهور، معلوم نیست که ذکر وجوه ضعیف و غیرظاهر در ترکیب آیات چه لطفی دارد و جز به تردید افکندن خواننده، چه امتیازی را می‌رساند ؟!

بهترین روش در تفسیر قرآن

در پی سخن از واژگان قرآن و ترکیب آنها اینک جای دارد که از معانی آیات و چگونگی دریافت آنها سخن بگوییم و به عبارت دیگر : بهترین روش تفسیر قرآن را معرّفی کنیم.

باید دانست که تفسیر کلام همان «**کشف معانی و مقاصد متکلّم**» است و این واژه یکبار در خود قرآن به همین معنا به کار رفته و می‌فرماید:

﴿وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا﴾ (فرقان: ٣٣)

«(کافران) هیچ مَثَلی برای تو نمی‌آورند مگر آنکه ما پاسخی درست با **بهترین تفسیر** را برایت می‌آوریم»

یعنی تفسیری که رفع شبهه و **کشف** حقیقت می‌کند و از آن پرده برمی‌دارد. بهترین راه برای نیل به مراد هرمتکلّمی، یاری جستن از سخنان و توضیحات خود او است و از اینجاست که می‌گوییم: **إنَّ أحْسَنَ الطَّریقِ فی تفْسیرِ القُرآنِ، تَفْسیرُ بَعْضِ القُرآنِ بِبَعْضِهِ.** «بهترین راه درتفسیر قرآن آن است که برخی از آیات قرآن را به وسیله‌ی آیات دیگرش تفسیر کنیم».

بنیانگذار این‌روش، خود **پیامبر** گرامی اسلام(ص) بوده است چنانکه در تفاسیرشیعه وسنّی بالاتّفاق آورده‌اند[1] که چون این آیه‌ی شریفه نازل شد :

۱ـ به تفسیر طبری، ج۹، ص۳۷۰ وتفسیرطبرسی، ج۳، ص۱۱۷ و دیگرتفاسیر سنّی و شیعه در ذیل آیه‌ی۸۲ از سوره‌ی انعام نگاه کنید.

﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡأَمۡنُ وَهُم مُّهۡتَدُونَ ﴾[1] (انعام: ۸۲)

فهم کلمه‌ی «**ظلم**» دراینجا بر برخی از صحابه دشوار آمد و گفتند: **يا رَسُولَ الله مامِنّا أحَدٌ إلاّ وَ هُوَ يَظْلِمُ نَفْسَهُ**. ای رسول‌خدا(ص) هیچ یک از ما نیست مگر آنکه بر نفس خود ظلم می‌کند ! (پس برطبق این‌آیه همگی باید ازامن وهدایت بی‌بهره باشیم !) پیامبر(ص) فرمود : **لَيْسَ بِذاكَ أَلَمْ تَسْمَعُوا إلى قَوْلِ لُقْمانَ لِابْنِهِ : إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ**. «مقصود، آن‌ظلمی نیست‌که شما پنداشته‌اید! آیا گفتار لقمان‌را به‌پسرش نشنیده‌ایدکه گفت: همانا **شرک** ظلمی بزرگ است؟! »

در اینجا چنانکه ملاحظه می‌شود پیامبرخدا(ص) آیه‌ی ۸۲ از سوره‌ی انعام را با آیه‌ی ۱۳ از سوره‌ی لقمان تفسیر نموده و مُهر تأیید بر روش «**تفسیر قرآن به قرآن**» زده است.

با توجّه به سیاق آیات در سوره‌ی انعام نیز می‌توان فهمید که مراد از ظلم در آنجا همان **شرک** به خدای سبحان است زیرا که آیه‌ی شریفه در ضمن مناظره‌ی **ابراهیم** ﷺ با مشرکان آمده و بحث آنها در آن مقام برسر توحید و شرک بوده است نه چیزی دیگر !

نکته‌ای که در این بحث حائز اهمّیت است و در تفسیر رسول اکرم(ص) نیز دیده می‌شود، رعایت «**وحدت موضوع**» دراین روش تفسیری است. پس به صرف اینکه دو **کلمه‌ی مشابه** در قرآن کریم ملاحظه کردیم، نباید گمان بریم که آن‌دورا می‌توان مُفسِّریکدیگر شمرد مگرآنکه در موضوع خود، وحدت داشته باشند. مثلاً نمی‌توان جمله‌ی ﴿**الَّذِينَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِم** ﴾ در سوره‌ی فاتحه را با عبارت ﴿ **وَ الْمُكَذِّبِينَ اُولِى النَّعْمَة** ﴾ در سوره‌ی مزّمّل تفسیر نمود ! زیرا دسته‌ی اوّل، اهل هدایت و دسته‌ی دوّم، اهل تکذیب و ضلالت به شمار آمده‌اند و نعمت هرکدام با دیگری تفاوت دارد.

تفسیر قرآن به‌وسیله‌ی احادیث

ممکن است در اینجا بپرسند که چرا نمی‌توان همه‌ی آیات قرآنی را با احادیث نبوی تفسیر کرد؟ مگر سخن پیامبرخدا(ص) رهنمای ما به سخن خدای‌تعالی نیست ؟ پاسخ آنست‌که: البتّه اگرتفسیر همه‌ی آیات قرآن به‌گونه‌ای مطمئن، ازرسول‌خدا(ص) به ما رسیده بود، بی‌تردید تفسیری جزآن‌را نمی‌پذیرفتیم ودیگرتفاسیررا زائد می‌شمردیم (چنانکه این سخن را در مقدّمه‌ی کتاب « **بازنگری در معانی قرآن**» نیزگفته‌ام) ولی چنین تفسیری ازپیامبرگرامی (ص) دردسترس نیست واحادیث تفسیری که از آن بزرگوار در کتابها آورده‌اند **اوّلاً** به آیات بسیار معدودی از قرآن اشارت دارند و **ثانیاً** در اسناد بیشتر آنها به‌اصطلاح، **ضعف** و **ارسال** دیده می‌شود به‌طوری‌که اطمینان کافی را جلب نمی‌کنند.

۱ـ کسانی‌که ایمان آورده وایمان خودرا با ستمی نیامیختند برای آنان ایمنی از(عذاب) است وایشان ره‌یافتگان‌اند.

از همین‌رو آورده‌اند که **احمد بن حنبل** (امام الحنابله) گفته است: **ثَلاثَةٌ لَيْسَ لَها أَصْلٌ، التَّفْسيرُ و الْمَلاحِمُ و المَغازِي**[1]. «سه چیز است که پایه و اساسی ندارد، روایات تفسیری و اخبار پیش‌آمدهای ناگوار و گزارش(جزئیّات) غزوات». و محقّقان اصحاب وی گفته‌اند مراد احمد آن بوده است که روایات مزبور غالباً فاقد اسناد صحیح و متّصل‌اند[2].

امّا روایات شیعی که از ائمّه‌ی اهل‌بیت علیهم‌السّلام درباره‌ی تفسیرقرآن جمع‌آوری شده است، متأسّفانه این کار مهم درمذهب امامیّه ازسوی علمای «**اخباری**» صورت گرفته و کسانی مانند **محدّث بحرانی** صاحب تفسیر«**البرهان**» بدین‌عمل برخاسته‌اند ومحدّثان‌مزبور هیچگاه درصدد برنیامده‌اند تا به «**نقد حدیث**» پردازند و اخبار را به لحاظ سند و متن بررسی کنند و با مداليل قرآن بسنجند (چنانکه أئمّه‌ی اهل البیت ـ عَلَیْهِمُ السَّلام ـ درباره‌ی آثار خودشان بدین‌کار به تأکید سفارش فرموده‌اند[3]) ازاینرو کوشش محدّثانِ اخباری‌مسلک چندان ثمری به‌بار نیاورده و احادیثی را فراهم آورده‌اند که غالباً بی‌اعتبار و ضعیف شمرده می‌شوند و ساخته و پرداخته‌ی **غالیان** به شمار می‌آیند. به‌همین جهت دانشمندان اصول‌گرا و نامدار امامیّه که در تفسیرقرآن به تصنیف و تألیف پرداخته‌اند (همچون شریف **رضی** و شیخ **طوسی** و شیخ **طبرسی** و ابوالفتوح **رازی** و دیگران) راه اخباری‌ها را نسپرده و صرفاً به «**تفسیر روایی**» روی نیاورده‌اند. **ابوجعفر طوسی** که در مذهب امامیّه وی را «**شیخ الطّائفه**» لقب داده‌اند در آغاز تفسیرش مرقوم داشته است :

فَإِنَّ الَّذی حَمَلَنی عَلَی الشّروع فی عَمَلِ هذَا الکِتابِ أَنّی لَم أَجِدْ أَحَدًا مِن أَصحابِنا قدیمًا و حدیثًا عَمِلَ کتابًا یحتوی علی تفسیر جمیع القرآنِ و یَشْتَمِلُ علی فُنونِ مَعانیهِ و إِنَّما سَلَکَ جَماعَةٌ مِنْهُم فی جمع ما رَواهُ وَ نَقَلَهُ و انتَهی إلیه فی الْکُتُبِ المَروِیَّةِ فی الحدیثِ و لَم یَتَعَرَّضْ أَحَدٌ مِنهُم لِلاستیفاءِ ذلِکَ و تفسیرِ ما یُحتاجُ إلیه[4].

«آنچه مرا به شروع در کار این کتاب واداشت این بود که هیچکس از یاران خودمان (شیعیان امامی) را در گذشته و حال ندیدم که کتابی بپردازد شامل تفسیر تمام قرآن و فنون و معانی آن؛ تنها گروهی از ایشان در راه گردآوری روایاتی گام برداشتند که خودشان آنها را گزارش می نمودند و در کتب حدیث به ایشان رسیده بود و هیچ‌یک از آنان، حقّ مطلب را کامل نکرده و تفسیر آنچه را مورد نیاز بود نیاورده است.»

---

۱ ـ به کتاب «الإتقان فی علوم القرآن» اثر جلال سیوطی، ج۲، صفحه‌ی ۳۵۴ نگاه کنید.
۲ـ به کتاب «التّفسیر و المفسّرون» اثر دکتر محمّدحسین ذهبی، ج۱، صفحه‌ی ۴۷ بنگرید.
۳ـ به الأصول من الکافی ، ج۱ ، صفحه‌ی ۶۹ نگاه کنید.
۴ـ التِّبیان فی تفسیر القرآن، اثر شیخ طوسی، ج۱، صفحه‌ی ۱.

مدّتها پس‌از شیخ طوسی مفسّر نامدار امامیّه **ابوعلی طبرسی** در آغاز تفسیر «**مجمع‌البیان**» همین سخن شیخ الطّائفه را خلاصه و تکرار نموده است[1].

بنابراین، اخبار مورد بحث، نباید ما را از «**تدبّر**» در قرآن کریم بازدارند که سفارش مؤکّد خدای تعالی به بندگانش در سوره‌های گوناگون قرآن است[2] به‌ویژه که می‌دانیم ازیکسو: در بیشتر آیات قرآنی سخن از اعتقادات ومعارف دینی رفته است و ازسوی دیگر: **اخبار آحاد**، ظنّیّ الصّدور شمرده می‌شوند و در عقاید و معارف دینی که حصول علم در آنها شرط شده، حجیّت ندارند چنانکه علمای برجسته‌ی سُنّی و شیعی بر این‌قول رفته‌اند. ازجمله **غزّالی** در«المستصفی» و **ابن سُبکی** در«جمع الجوامع» و **شوکانی** در«إرشاد الفحول» و امام الحرمین **جوینی** در «البرهان» و **صنعانی** در «إجابة السّائل» و **ابن تیمیّه** در «منهاج السّنّه» و **نووی** در مقدّمه‌ی خود بر «شرح صحیح مسلم» به این امر تصریح کرده‌اند. و از دانشمندان شیعی نیز: **شهید ثانی** (شیخ زین الدّین) در «المقاصد العَلِیَّه» و **شیخ طوسی** در «عُدّة الأصول» و **شیخ طبرسی** در «مجمع البیان» و **ابن ادریس حلّی** در «السّرائر» و دیگران بر این قول رفته‌اند و حتّی **سیّد مرتضی** در اینباره ادّعای **اجماع** نموده است[3]. با اینهمه ما اخباری را که قرائن صحّت به همراه دارند (مانند موافقت با ظاهر قرآن یا دلیل عقل) فراموش نکرده‌ایم و از آنها در تفسیر قرآن کریم بهره گرفته‌ایم[4] که البتّه به‌لحاظ تعداد، محدودند.

سیاق آیات

قرآن کریم نظم ویژه‌ای دارد که در ضمن آن، گاهی آیات شریفه به‌طور نمایانی با یکدیگر پیوند دارند و گاهی به نظر می‌آیند که ازهم گسسته‌اند. برخی از مفسّران شیعی و سُنّی کوشیده‌اند تا در آیاتی که ظاهراً پیوسته نیستند نیز رابطه‌ی دقیقی را کشف کنند. **شیخ طبرسی** در خلال تفسیر «مجمع البیان» از این امر تحت عنوان «**النّظم**» بحث کرده است و **فخرالدّین رازی** در تفسیر «مفاتیح الغیب»

---

۱ ـ به تفسیر مجمع البیان، ج۱، صفحه‌ی ۲۰ نگاه کنید.

۲ ـ چنانکه می‌فرماید : ﴿ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْءَانَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَآ ﴾ (محمّد: ۲۴) و نیز: ﴿ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْءَانَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخْتِلَٰفًا كَثِيرًا ﴾ (نساء: ۸۲) و نیز: ﴿ كِتَٰبٌ أَنزَلْنَٰهُ إِلَيْكَ مُبَٰرَكٌ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلْأَلْبَٰبِ ﴾ (ص: ۲۹) و نیز: ﴿ أَفَلَمْ يَدَّبَّرُواْ ٱلْقَوْلَ أَمْ جَآءَهُم مَّا لَمْ يَأْتِ ءَابَآءَهُمُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴾ (مؤمنون: ۶۸).

۳ـ به کتاب فرائدالأصول، اثر اصولی نامدار شیعه، شیخ انصاری، ج۱، صفحه‌ی ۳۱۵ نگاه کنید.

۴ـ چنانکه در کتاب فتح البیان یا «تفسیر گرانبهای امام علی‌علیه‌السلام» آثار صحیحی از امام را گرد آورده‌ایم و کتاب مزبور به دو زبان (فارسی و عربی) منتشر شده است.

کوشیده تا رابطه‌های آیات را پیدا کند و گاهی در اینباره به نکات باریکی اشاره می‌نماید. از علمای اهل سنّت، **ابراهیم بن عمر بُقاعی**(۸۰۹ – ۸۸۵ هـ.) کتاب مبسوطی به نام «**نظم الدُّرَر فی تناسبِ الآیاتِ و السُّوَر**»[1] تألیف نموده است. وی در آغاز کتابش **قاعده‌ای کلّی** درباره‌ی مناسبت آیات شریفه با یکدیگر بیان می‌کند. قاعده‌ی مزبور که بقاعی آن را از شیخ خود نقل نموده به‌طور خلاصه این‌است که: ابتدا باید **غرض اصلی** ازنزول هرسوره را شناخت (که درپیرامون چه مقصودی ازتوحید، شرک، رستاخیز و جز اینها سخن می‌گوید؟) سپس بر **مقدّماتی** نظر افکند که در هرسوره با غرض اصلی پیوند خورده‌اند. آنگاه به **مراتب** آن مقدّمات به‌لحاظ **قرب** و **بُعد** آنها نسبت به مقصود اصلی، توجّه کرد. سرانجام باید در پی یافتن احکامی برآمد که از **توابع** و نتایج بحث حاصل می‌شوند.

آنچه بقاعی در قرن نهم هجری از شیخ خود، **محمّدبن ابی‌عبدالله مغربی بجاتی** گزارش نموده، ما امروز شبیه آن را در دانش **هرمنوتیک HERMENEUTIC** می‌یابیم که نشان می‌دهد در هر سخنی، **محور و مقصودی نهایی** وجود دارد و هرگوینده یا نویسنده‌ای می‌کوشد تا با طرح **مقدّماتی** به آن محور (یا محورها) نزدیک شود و به نتیجه برسد ...

بنا بر آنچه گفته شد در قرآن‌شناسی لازم است محورهای اصلی را در سوره‌های قرآنی تشخیص دهیم و به مقدّمات و نتایج آنها توجّه کنیم و از این‌راه ارتباط آیات‌را دریابیم. در اینجا شبهه‌ای وجود دارد که گویند: آیات قرآن در دوره‌ی نزول خود به‌صورتی پراکنده فرود می‌آمده‌اند و سوره‌بندی قرآن در روزگار خلفاء صورت گرفته است و از اینرو در پی کشفِ نظم و ترتیبی برای آنها نباید برآمد! پاسخ آنست که: در متن قرآن بارها تصریح شده که مخالفان قرآن اگر از نزول این آیات در شکّ و تردیدند، بکوشند تا سوره‌ای یا چند سوره همانند آن را بیاورند چنانکه می‌فرماید: ﴿**فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِن مِثْلِهِ**﴾ (بقره: ۲۳) و یا: ﴿**فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ**﴾ (هود: ۱۳) از اینجا معلوم می‌شود که در همان دورانِ نزول قرآن، سوره‌ها تنظیم شده بودند زیرا سوره دراصطلاح قرآنی به قطعه‌ی مستقلّی از آیات اطلاق می‌شود که میان دو بسم الله قرار دارد[2] (**القِطعَةُ المُسْتَقِلَّةُ بَيْنَ البَسْمَلَتَيْن**). علاوه بر این، آثاری چند نشان می‌دهند که اصحاب پیامبراکرم(ص) سوره‌های قرآنی را با نظم ویژه‌ی خود از رسول‌خدا(ص) فراگرفته بودند و در نمازهای خویش می‌خواندند و خلاصه آنکه قرآن کریم با نظم مخصوصش بر ما حجّت است و در تفسیر قرآن به سیاق آیات باید توجّه داشت.

۱ـ این کتاب را دارالکتب العلمیّة در بیروت به سال ۱۴۱۵ هـ.ق. تجدید چاپ نموده و منتشر شده است.

۲ـ به جز سوره‌ی توبه که در آغاز آن بسم الله نیامده است.

صنعت مَجاز در قرآن

در قرآن کریم به اقتضای فصاحت و بلاغت آیات، **صنایع لفظی** فراوانی به کار رفته است (مانند **استعاره** و **تمثیل** و **حذف** و **کنایه** و **التفات** و ...) که ازجمله‌ی آنها، مَجازات قرآن را باید نام برد. **مَجاز** را اصطلاحاً در برابر «**حقیقت**» می‌آورند و مقصود از حقیقت در بحث الفاظ، معنایی است که به «**اصل وضع لغت**» برمی‌گردد. بنابراین مَجاز را به: «**استعمالُ اللَّفْظِ فی غَیرِ ما وُضِعَ لَهُ**» تعریف نموده‌اند. چنانکه به‌عنوان مثال در سوره‌ی شریفه‌ی نور می‌خوانیم: ﴿**اللهُ نُورُ السَّمواتِ وَ الأرضِ**﴾ **(نور: ۳۵)**. واضح است که ذات حق ـ سبحانه وتعالی ـ به **نور حسّی** که معنای اصلی آن است وصف نمی‌شود؛ زیرا نور حسّی از آفریده‌های خداوند به شمار می‌آید همانگونه که می‌فرماید :

﴿**جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورَ**﴾ **(انعام: ۱)**

« (خدا) تاریکی‌ها و نور را پدید آورد»

و خدای سبحان در میان آفریده‌های خود همانند ندارد چنانکه می‌فرماید:

﴿**لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ**﴾ **(شوری: ۱۱)**

«هیچ چیزی همانند او نیست».

ازاینرو مفسّران برجسته‌ی قرآن واژه‌ی **نور** را در این آیه‌ی شریفه، بر مَجاز حمل کرده‌اند و آن را به معنای **هدایتگر** و **رهنما** دانسته‌اند. **شریف رضی** در کتاب «**تلخیصُ البیان فی مَجازاتِ القُرآن**» از قول برخی علمای‌تفسیر می‌نویسد: **أنّهُ هادِی أهل السَّمواتِ وَ الأرض**[1] یعنی : خدای تعالی هدایتگر اهل آسمان‌ها وزمین است (مانند آنکه نور، راه تاریک‌را روشن نموده و ما را هدایت می کند).

بنابراین لازم است که به «صنعت مَجاز» در قرآن کریم توجّه کافی مبذول داریم تا راه **مُجَسِّمه** و **مُشَبِّهه** را در بحث از صفات خداوندی ـ تَعالی شأنُه ـ نپیماییم.

ضمناً علمای‌اسلام درطول زمان کتابهایی‌چند دراین زمینه نگاشته‌اند چون«**تأویل مشکل القرآن**[2]» اثر **ابن قُتیبه‌ی** دینوری و کتاب «**تلخیص البیان فی مجازات القرآن**» اثر **شریف رضی** و جز اینها که باید از آنها برای فهم درست قرآن بهره گرفت.

۱ـ تلخیص البیان فی مجازات القرآن، صفحه‌ی ۲۴۵.

۲ـ به فصل «القول فی المجاز» در این کتاب نگاه کنید.

ظاهر و باطن قرآن

حدیثی از **رسول‌خدا** (ص) گزارش شده که فرمود :

إنَّ لِلْقُرآنِ ظاهِراً و باطِنًا و حَدًّا و مَطْلَعًا .

« همانا قرآن دارای ظاهر و باطن و مرز و طلوعگاهی است.».

این‌حدیث را **ابن‌حِبّان** فقیه شافعی(متوفّی به سال ۳۴۵ هـ . ق.) از **عبدالله بن مسعود** ـ صحابیِ معروف ـ در صحیح خود آورده است. در کتاب «**نهج‌البلاغه**» از **امام علی**ؑ نیز روایت شده که فرمود: **إنَّ القُرآنَ ظاهِرُهُ أنیقٌ و باطِنُهُ عمیقٌ**[1]. «همانا قرآن، ظاهرش نیکو و شگفت‌آور و باطنش ژرف است». ظاهر زیبا و شگفت قرآن را همه می‌توانند درک کنند امّا مقصود از باطن قرآن چیست ؟!

برخی پنداشته‌اند که: مراد از باطنِ کتاب خدا، مفاهیمی است که در عرض معنای ظاهری آن قرار دارد، درحالی‌که الفاظ قرآنی بر آن مفاهیم دلالتی ندارند ! **غزّالی** در کتاب «**إحیاء علوم الدّین**» می‌نویسد: «برخی از اهل وعظ وارشاد، درمعنای **اِذْهَبْ إلی فِرْعَونَ إنَّهُ طَغَی** (نازعات: ۱۷) (که خطاب خداوند به **موسی**ؑ است)، اشاره به قلب خودکرده گفته است: «**مقصود از فرعونِ طغیانگر، همین قلب ما است**»[2]! **حسینعلی بهاء** درباره‌ی آیه‌ی شریفه‌ی ﴿ **إذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ** ﴾ (انفطار: ۱) که از انفجار آسمان (در پایان عمرجهان) حکایت می‌کند، ضمن کتاب «**ایقان**» می‌نویسد: «**مقصود، سماء ادیان است که در هرظهور، مرتفع شده و به ظهور بعد شکافته می‌گردد. یعنی باطل ومنسوخ می‌شود.**»[3]!

فرقه‌ی باطنیّه درمیان مسلمانان این‌قبیل افکاررا منتشر ساختند و از آنها به فرقه‌های گمراه دیگر سرایت کرد. غزّالی می‌نویسد: **قَد تَسْتَعْمِلُهُ الباطِنِیَّة فی المقاصِدِ الفاسِدَةِ لِتَغریرِ النّاس و دَعْوَتِهم إلی مَذهَبهِمُ الباطِل**[4]. «اینگونه تأویلات را باطنیّه در مقاصد فاسد خود به کار بردند تا مردم را فریب دهند و آنان را به مذهب باطل خود فراخوانند».

قرآن کریم حتّی یک جمله از انبیاءِ إلهی یا کتب آسمانی نقل نکرده که آن را با چنین تأویل‌هایی همراه کند؛ تأویلاتی که هیچ‌گونه دلالتی در کلام برای آنها ملاحظه نمی‌شود. پیامبران‌خدا ـ عَلَیْهِمُ السَّلام ـ برای تفهیم مقاصدخویش به مردم، از«**زبان رمز**» استفاده نکردند بلکه به همان زبان قومشان باایشان سخن می‌گفتند چنانکه نصّ آیه‌ی ﴿ **وَ مَاأَرْسَلْنَا مِن رَسُولٍ إلاّ بِلِسَانِ قَوْمِهِ** ﴾[5] (ابراهیم: ۴)

---

۱ ـ نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸، صفحه‌ی ۶۱.

۲ـ احیاء علوم‌الدّین، اثر غزالی، ج۱، صفحه‌ی۳۴۳ .

۳ ـ ایقان، اثر بهاء، صفحه‌ی ۳۴.

۴ـ احیاء علوم‌الدّین، اثر غزالی، ج۱، صفحه‌ی ۳۴۳.

۵ ـ هیچ رسولی را جز به زبان قومش نفرستادیم.

بر این معنا گواهی می‌دهد. **محمّد بن مسعود عیّاشی** در تفسیرخود از امام **صادق**ؑ گزارش نموده که به ایشان گفتند: از شما نقل کرده‌اندکه فرموده‌اید مقصود از **خمر** و **مَیْسر** و **انصاب** و **ازلام** (شراب وقمار وبت‌ها وتیرهای قرعه) درقرآن، مردانی هستند! امام فرمود: **ماكانَ اللهُ لِيُخاطِبَ خَلْقَهُ بِمالايَعْقِلُون**[1]. «خداوند بابندگانش به صورتی که درک نمی‌کنند، سخن نمی‌گوید». روشن است که آنچه امام صادقؑ بیان داشته در شکل «**قاعده‌ی کلّی**» اداء شده است و اختصاص به تأویل موارد مذکور (شراب و قمار و ...) ندارد بلکه تمام تأویل‌های ناروا را دربر می‌گیرد که به قول علمای اصول: **اَلْمَوْرِدُ لايُخَصِّصُ الوارِد**.

به علاوه برای ظاهر سخن همیشه ملاک و میزانی وجود دارد که آگاهی از لغت و اِعراب و اصطلاحات عُرفی است ولی اگر معنای باطنی را چیزی بدانیم که ظاهر گفتار بر آن دلالتی نداشته باشد، در آن‌صورت هرج و مرج لازم می‌آید و درست از نادرست تمییز داده نمی‌شود چرا که برای مفاهیم باطنی، میزان و ملاکی در اختیار نیست و هرکس می‌تواند مقصود خود را به آیات قرآنی نسبت دهد و این کار فساد عظیمی در دین پدید می‌آورَد.

جالب است که بدانیم اگر از امام علیؑ گزارش شده که قرآن مجید، دارای ظاهر و باطنی است، از ایشان هم آورده‌اند که فرموده است :

فَالظّاهِرُ التِّلاوَة وَ الْباطِنُ الفَهَم[2].

« ظاهر قرآن درتلاوت آن آشکارمی‌شود و باطن قرآن، معنایی است که به فهم درمی‌آید».

پس تأویلات دور از فهم و مخالف با زبان و لغت عرب را نمی‌توان مصداق باطن قرآن شمرد. آری، لوازم عُرفی معانی را می توان از مقوله‌ی باطن دانست چنانکه از **أبوعُبَیده** آورده‌اند که گفته است: **إنَّ الْقَصَصَ (فِی الْقُرْآنِ) ظاهِرُهَا الإِخْبارُ بِهَلاكِ الأوَّلِينَ وَ باطِنُها عِظةٌ لِلْآخرِين**[3]. ماجراهایی که درقرآن بیان شده، **ظاهر** آنها ازهلاکت کفّار پیشین (همچون قوم نوح و عاد و ثمود وفرعون ...) خبر می‌دهند و **باطن**شان، معاصران و آیندگان را اندرز می‌دهند (که به شیوه‌ی کافران گذشته عمل نکنند تا گرفتار هلاکت نشوند). واینگونه بواطن البتّه درخور فهمند واز آنچه باطنیّه و دیگر کجروان ادّعا می‌کنند، فاصله‌ای بسیار دارند.

---

۱ ـ تفسیر عیّاشی، ج۱، صفحه‌ی ۳۴۱.

۲ ـ به: تفسیرالصّافی، اثر فیض کاشانی، ج۱ ، صفحه‌ی ۲۸ نگاه کنید.

۳ ـ به البرهان فی علوم القرآن، اثر بدرالدّین زرکشی، ج۲، صفحه‌ی ۳۱۰ رجوع شود.

اسباب نزول و سیره‌ی نبوی

برخی از آیات قرآن در پاسخ به **پرسش‌هایی** نازل شده‌اند که از پیامبراکرم(ص) می‌شده است و بعضی ازآنها نیز به سبب رویدادهای فردی واجتماعی در صدر اسلام، فرود آمده‌اند که از مجموعه‌ی آنها به «**أسباب نزول**» تعبیر می‌کنند و از روزگار گذشته کتاب‌های مستقلّی هم در اینباره تألیف کرده‌اند مانند کتاب «**أسباب النّزول**» اثر **واحدی** نیشابوری و کتاب «**لُباب النّقول**» اثر جلال **سیوطی** و امثال اینها. در بیشتر تفاسیر سُنّی و شیعی نیز روایات مربوط به اسباب نزول نقل شده است. در اینجا به چند نکته‌ی حسّاس باید توجّه داشت. **یکی** آنکه: روایات مزبور درباره‌ی برخی از آیات، با یکدیگر در اختلاف و تعارض قرار دارند و نمی‌توان بر همه‌ی آنها اعتماد کرد. **دیگر** آنکه روایات مزبور به ندرت ازرسول‌خدا(ص) گزارش شده‌اند وبیشتر، آنهارا از تابعین و یا از برخی صحابه ـ آنهم با سندهای طولانی ـ نقل کرده‌اند به‌گونه‌ای که در حجّیّت بسیاری از آن روایات جای تردید وجود دارد بلکه از دیدگاه اصولی غالباً فاقد حجّیّت هستند. **سوّم** آنکه: اسباب نزول یا شأن نزول آیات، مفهوم عام و کلّی قرآن را محدود نمی‌کنند. یعنی اگر آیه‌ای ازقرآن کریم به مناسبت گفتار یا کردار شخص **خاصّی** نازل شده باشد، درصورتی‌که بیان آیه در شکل **عام** آمده باشد، نباید حکم آیه را به شخص مزبور اختصاص داد چنانکه گفته‌اند: **العِبْرَةُ بِعُمُومِ اللّفْظِ لا بِخُصُوصِ السَّبَب.**

از همه مهمتر این است که بدانیم قرآن کریم تابع حوادث نبوده است بلکه قرآن مقاصدی اساسی داشته که برای بازگفتن آنها، برخی ازحوادث زمان پیامبر(ص) را انتخاب کرده است و بدانها در شکل عمومی پاسخ می‌دهد و بدین‌وسیله تعالیم اساسی خود را عرضه می‌دارد. از همینرو در ذکر حوادث، نام اشخاص وزمان ومکانِ حادثه و دیگر جزئیّات را حذف می‌کند و صورت کلّی به ماجرا می‌بخشد[1].

بالاترازتوجّه به اسباب نزول، درنظرگرفتن «**سیرت رسول‌الله(ص)**» و تاریخ زندگانی آن‌بزرگوار است که گاهی در تفسیر قرآن نقش مهمّی را ایفاء می‌کند. زیرا مخاطب اصلی وحی، پیامبرخدا(ص) است و قرآن ابتدا با او سخن می‌گوید. به‌همین دلیل آشنایی با **تاریخ حیات نبوی** اهمّیت ویژه‌ای برای کار تفسیر دارد و از اصحاب سیره: **ابن اسحاق** تا اندازه‌ای بدین مهم توجّه داشته و در کتاب سودمند خود (که به وسیله‌ی **ابن هشام** بازگو و تهذیب شده) آیات متعدّدی از قرآن را با سوانح

۱ـ بنابراین کسانی که می‌پندارند اگر پیامبراسلام(ص) چند سالی بر عمر شریفش افزوده می‌شد، قرآن مجید، آیات بیشتری را دربرداشت ، دچار اشتباهند به‌ویژه با تصریح قرآن به «اِکمال دین» که در آیه‌ی سوّم از سوره‌ی مائده ﴿ٱلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ...﴾ آمده است.

زندگانی رسول‌خدا(ص) تطبیق داده است. البتّه کار او تمام و بی‌نقص نیست و باید پیگیری و تکمیل شود.

در آیاتی که با زندگانی شخص پیامبر(ص) پیوند دارد گاهی به‌صورت خصوصی از آن بزرگوار یاد می‌شود و گاه به مدلول: ﴿ لَّقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ﴾ **(احزاب: ۲۱)** رسول اکرم(ص) به عنوان سرمشق و الگو، موردخطاب قرارمی‌گیرد و حُکم آیه ازصورت **خاص** به **عام** تبدیل می‌گردد. در تفسیر قرآن مجید از توجّه بدین اصول نباید غفلت ورزید.

از خداوند منّان ـ جلّ و علا ـ می‌خواهیم که فهم و روشن‌بینی لازم را در تفسیر کلام خود به ما عطا فرماید.

مصطفی حسینی طباطبایی
تجریش: زمستان ۱۳۹۱ هـ ش.
برابر با ١٤٣٤ هـ ق.

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

مقدّمه‌ی تنظیم کننده

آغاز کار این مجموعه‌ی قرآنی به سالهای ٦٠ – ١٣٥٩ بازمی‌گردد، زمانی که نظام جمهوری اسلامی ایران پا به عرصه‌ی حیات نهاد و کنجکاوی‌ها درباره‌ی قرآن و اسلام ـ خصوصاً بین نسل جوان کشور ـ در اوج خود بود. آن‌زمان اینجانب هرچند جوان نبودم، ولی یکی از آن کنجکاوان بودم. مطالعه‌ی قرآن را ابتدا به اتّفاق چند تن از دوستان و بستگان، با رجوع به ترجمه‌ها آغاز کردیم که نه تنها ارضاءِ کنجکاوی‌ها نمی‌کرد، بلکه سؤالات متعدّد درارتباط با نظم قرآن، سبک بیان خداوند و علل برداشت‌های متفاوت از کلام إلهی پیش می‌آورد. امّا از آنجا که خداوند وعده داده تلاشگران راهش را امداد می‌کند (وَٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ فِينَا لَنَهۡدِيَنَّهُمۡ سُبُلَنَا = به‌راستی کسانی‌را که درباره‌ی ما به تلاش برخیزند آنان را به راه‌های خود هدایت می‌کنیم ـ عنکبوت/٦٩) توفیق مجالست با استاد گرانقدر جناب آقای مصطفی حسینی طباطبایی دست داد که مجموعه‌ی حاضر حاصل جلسات درس تفسیر نزد ایشان است.

روش معمول در این جلسات این بود که استاد، به ترجمه و توضیح / تفسیر آیات به‌طور شفاهی می‌پرداختند و اینجانب به طور خلاصه، یادداشت برمی‌داشتم. البتّه مستمع محض نیز نبودم و برحسب مورد، سؤالاتی در جهت ارضاء کنجکاوی‌ها مطرح می‌کردم که ایشان پاسخ می‌دادند. متعاقباً محصول هرجلسه توسّط اینجانب تنظیم و تدوین می‌گردید و جهت اصلاح نهایی به نظر استاد می‌رسید. بدین-ترتیب آنچه در این مجموعه حاصل آمده، پس‌از تصحیح ایشان بوده و از تأیید استاد برخوردار می‌باشد. همچنین در توضیح آیات، عنایت به نکات زیر مورد توجّه خاص بوده است :

۱ـ تفسیر قرآن با قرآن

بنا به ارشاد قرآن کریم نخستین مفسّر قرآن خود قرآن است (**ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنا بَيانَهُ** = سپس توضیح آن برعهده‌ی ماست ـ **قیامة/١٩**). ازاینرو آیات با یکدگر تطبیق داده شده و در استنتاج معنی، علاوه بر تعمّق در کلمات و رعایت استعارات و تشبیهات رائج در زبان عرب، به سیاق آیات و شواهد قرآنی توجّه می‌شد.

۲ـ محدودیّت رجوع به اخبار و احادیث

درک مفاهیم و پیام آیات به دور از روش اخباری‌ها، مورد توجّه خاص بوده است. البتّه در موارد لزوم به اشارات قرآنی نسبت به سنّت یا تاریخ توجّه شده وبه راهنمایی خود قرآن، ازآنها بهره برده شده

است. در این راستا به‌مناسبت، از کتب سیره (عمدتاً سیره‌ی ابن هشام) مطالبی نقل شده و گاهی از نهج‌البلاغه و دیگر کتب روایی استفاده شده است، با این توجّه که روایات خرافی و مخالف قرآن را ـ چنانکه أئمّه (ع) نفی کرده‌اند ـ مردود دانسته‌ایم.

۳ـ احتراز از بدعت‌آوری

توضیح آیات با استفاده از مطالبی که قدما نیز به آن توجّه داشته‌اند، همواره مدّ نظر بوده است. از اینرو برخی از کتب اهل سنّت (تفسیر طبری، کشّاف زمخشری) و کتب شیعی (مجمع‌البیان طبرسی و المیزان) محلّ رجوع بوده‌اند، هرچند نکات قرآنی را پایانی نیست و می‌توان به مفاهیمی رسید که در آثار سلف نیامده باشد. خصوصاً آنکه پیشرفت علوم جدید مواردی به دست داده که چه بسا می‌توان از آنها در توضیح مطالب طبیعی که در قرآن آمده، استفاده کرد.

۴ـ رعایت فصاحت و روانی

سعی به‌خصوص به کار رفته تا ضمن انطباق هرچه بیشترِ ترجمه‌ی فارسی با متن عربی، زیبایی و فصاحت آیات قرآن به فارسی منعکس گردد. أمّا ازآنجا که هیچ انسانی را قدرت آفرینندگی کلامی همچون کلام خدا نیست، فقط تا حدودی دراین‌راه موفّق بوده‌ایم ودر این مقام، با الهام از مفاد قرآن که نزول آن را به صورت سوره‌های مستقلّ یاد می‌نماید نه‌آیاتِ ازهم‌گسیخته و پراکنده (فَأۡتُواْ بِعَشۡرِ سُوَرٖ مِّثۡلِهِۦ[۱]. فَأۡتُواْ بِسُورَةٖ مِّن مِّثۡلِهِۦ[۲]. سُورَةٌ أَنزَلۡنَٰهَا[۳]) همواره بر آن بوده‌ایم تا ارتباطِ بین آیات هرسوره، روشن شده و بر این مبنا خواننده با سبک قرآن آشنا گردد. در بیان قَصَصِ قرآن نیز چنانکه هدف خداوند از ذکر آنها عبرت انسانهای خردمند بوده است (لَقَدۡ كَانَ فِي قَصَصِهِمۡ عِبۡرَةٞ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ[۴]) سعی مخصوص به کار رفته تا مقاصد و پیامهای ماجراهای قرآنی مشخّص شود. از اینرو از آوردن اصطلاحات فنّی که در فقه و اصول و امثال آنها متداول است، تا سرحدّ امکان احتراز شده[۵] و در مقابل هرجا مناسب آمده، ازاشعار وضرب‌المثل‌های رایج پارسی دربیان مقصود، استفاده شده است. رویهم‌رفته هدف این بوده که بیان روشنی از کلام خدا به زبان فارسی که مقبول نسل جدید باشد، حاصل آید و

---

(۱) ـ «پس ده سوره مانند آن بیاورید» ـ قسمتی از آیه‌ی ۱۳ سوره‌ی هود .

(۲) ـ « سوره‌ای مانند آن بیاورید» ـ بخشی از آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی بقره ، و ۳۸ یونس.

(۳) ـ «سوره‌ای است که آن را فرو فرستادیم» ـ قسمتی از آیه‌ی ۱ سوره‌ی نور.

(۴) ـ «به راستی در سرگذشت ایشان برای خردمندان عبرتی است» ـ بخشی از آیه‌ی ۱۱۱ سوره‌ی یوسف.

(۵) ـ علاقمندان به تفسیر فنّی قرآن می‌توانند به آثار زیر از استاد مصطفی حسینی طباطبایی مراجعه کنند :

- **فتح البیان** (گردآوری آثاری که در تفسیر قرآن از علی[ع] گزارش شده است، به دو زبان عربی و فارسی)
- **بازنگری در معانی قرآن** (تفسیر آیات ویژه و اختلافی قرآن)
- **کشف معانی در کلام ربّانی** (دردست انجام).

ورود قرآن به اذهان و فرهنگ عمومی جامعه تسهیل شود، مؤمنان در ایمان خود ـ به لطف إلهی ـ مستقرگردند ودلهای منصف و حق‌طلب به حقّانیّت اسلام راه یابند. امید است که این اقدام مقبول درگاه إلهی باشد. در خاتمه، نه مفسّر عالیقدر و نه راقم این سطور هیچیک خدای ناخواسته مدّعی عصمت نبوده و نیستیم هرچند از هیچ دقّت و توجّهی در تفسیر آیات فروگزار نکرده‌ایم. انتظار می‌رود هرگاه خوانندگان گرامی به کمبود یا اشتباهی برخوردند، یادآوری نمایند که مایهٔ سپاسگزاری خواهد بود.

تهران ـ تابستان ۱۳۹۲
فرهاد بهبهانی

«قَدْ جَآءَكُم بَصَآئِرُ مِن رَّبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِۦ»

(الأنعام/۱۰۴)

این چشمه‌ی هدایت و نور و صفـــای جـــان

راهش به سرزمین تشنه‌ی اهل بصیرت است

سوره‌ی حمد (یا فاتحه)

توضیحات کلّی در اطراف سوره

ازپیامبر گرامی اسلام(ص) روایت شده که خداوند نیمی از این سوره (از ابتدا تا **اِیّاکَ نَعْبُدُ**) را به خود، و نیم دیگر (از **اِیّاکَ نَسْتَعِینُ** تا انتهای سوره) را به بندگان اختصاص داده‌است. بدین‌معنی که نیمه‌ی اوّل ستایش خداست، ونیمه‌ی دوّم حاوی دعای بندگان به درگاه خدا. درنیمه‌ی اوّل، بندگان، «معبود» خود را معرّفی و با بیان صفاتش معرفت خویش را به او تجدید می کنند و بنابراین، در شرایط مناسب روحی برای دعا به درگاه معبود (نیمه‌ی دوّم) قرار می گیرند.

در ابتدای سوره (از آیات ۲ تا ۴) از خدا به صورت «غائب» سخن رفته و در بقیّه‌ی آن (از آیات ۵ تا آخر سوره)، خداوند «مخاطب» است . این نحوه‌ی گفتار در ادبیّات عرب مرسوم بوده و صنعت «**التفات**» به معنی «از غیاب به حضورآمدن (یا بالعکس) در تکلّم » نام دارد. و فلسفه‌ی کاربرد این صنعت دراینجا به خوبی روشن است. زیرا چنانکه به اشاره گذشت، منظور آنست که ابتدا انسان ـ با یاد خداوند ـ مقام اعلای او را بازشناسد تا به قابلیّت لازم برای سخنگویی با او و استجابت دعایش برسد. هیچ سوره‌ی دیگری مانند این سوره در قرآن نیست که **تماماً** از زبان انسان با خدا سخن گفته باشد. در دیگر سوره‌های قرآن همواره سخنگو، خداست (هرچند گاهی خداوند مطلبی را از زبان مؤمنان بیان کرده است) و فقط این سوره است که **تماماً** سخنِ انسان با خدا می باشد. به عبارت دیگر، می توان گفت که با نزول این‌سوره، خداوند نحوه‌ی گفتار با خود را به بشر آموخته است و به انسان تعلیم داده که آرزوهای محوریِ او در زندگی چه باید باشد (تا روحیّه و روش زندگی خویش را موافق با آن بسازد) . و از همین روست که اسلام سوره‌ی «حمد» را به طور ثابت برای نماز مقرّر داشته، به طوری‌که ـ برخلاف سوره های دیگرِ نمازـ درخور تعویض نیست.

چنانچه به زمان وشرایط نزول این سوره نظرافکنیم ساختار کلامی آن به خوبی روشن می‌شود. مفسّران اسلامی گویند که سوره‌ی«**حَمْد**» دوّمین سوره‌ای‌است که برپیغمبر[ص] ـ پس‌از پنج آیه‌ی اوّل

ازسوره‌ی «**عَلَق**» ـ نازل شده است. و دقّت درسوره‌ی «عَلَق» نشان می‌دهد که پس از پنج آیه‌ی اوّل آن، وزن آیات، به وضوح عوض می‌شود واین‌موضوع خود می‌رساند که نزول آیات ۶ تا پایان سوره‌ی«عَلَق» نسبت به ابتدای سوره، به احتمال زیاد با فاصله‌ی زمانی بوده است. ازسوی دیگر، آیات ۹ تا ۱۳ سوره‌ی «عَلَق» در شماتت کسی آمده که با نمازپیغمبر(ص) مخالفت می‌ورزید. و این‌موضوع، معلوم می‌دارد که پس‌از نزول پنج آیه‌ی اول از سوره‌ی «عَلَق» پیغمبر^ص به نمازخواندن پرداخته بود، نمازی که ستایش هیچ بتی درآن نبوده وعبادت واستعانت و هدایت را **منحصراً** و **مستقیماً** از خداوندِ جهانیان می‌طلبد و این‌امر ـ که در محیط جاهلی عجیب می‌نمود ـ مخالفت اشخاص را برمی‌انگیخت. این نکات خود قرائن تأیید کننده برای نزول سوره‌ی «حمد» پس از اوّلین آیات سوره‌ی «عَلَق» است.

دعاهای ذکرشده در سوره‌ی حمد ازاین‌جهت که فقط خواست‌های معنوی را مطرح می سازد درخور توجّه است . انسانِ مؤمن صرفاً **هدایت** خود را از خدا می‌طلبد و چنین روحیّه‌ای مطلوب خداست . تنها درخواست‌های مادّی از خدا داشتن، حاکی از وجود روحیّه‌ی مادّی در انسان به‌طور فراگیر است و چون خداوند چنین چیزی را نمی‌پسندد (و اساساً مغایر اصول دیانت می‌باشد)، اینگونه دعاها (درخواست های مادّی) را در نماز نخواسته و با عدم ذکر آنها در سوره‌ی «حمد» ، عدم عنایت خود را به گرایش‌های افراطی به نعمت‌های مادی نشان داده است. أمّا، متأسّفانه این روحیّه، در لباس مذهب، بین غالب پیروان ادیان شایع است. چنانکه مثلاً در انجیل مَتّی (باب ششم، سیمان ۹ تا۱۴) می‌خوانیم «پس شما اینطور دعا کنید : ای پدر ما که درآسمانی، نام تو مقدّس باد. ملکوت تو بیاید. اراده‌ی تو چنانکه در آسمان است بر زمین نیز کرده شود. نان کفاف ما را امروز بده. و قرض‌های ما را ببخش چنانکه ما نیز قرضدارانِ خودرا می‌بخشیم. و ما را در آزمایش میاوَر بلکه از شریر مارا رهایی ده زیرا ملکوت و قوّت و جِلال تا أبد الآباد از آنِ تُست . آمین» . این کلمات ازجهت کلّی که ابتدا حمد خدا و سپس دعا به درگاه اوست، با سورهٔ «حمد» شبیه است (وکلمهٔ «آمین»را هم اهل سنّت بعداز قرائت سوره‌ی «حمد» در نماز می آورند)، ولی از آن‌جهت که دعا به خواست‌های مادّی عطف شده (نان روزانه خواستن) عظمت معنا و اصالت دینی سوره‌ی «حمد» را ندارد. به علاوه، مطالبی در گفتارفوق مشاهده می‌شود که با فرهنگ إلهی قرآن مغایرت دارد مثلاً : درخواست معافیت از آزمایش إلهی، بیجاست. چنین‌دعایی، برخلاف فلسفه‌ی خلقت است و به اجابت نمی‌رسد؛ خواست خداوند اینست که انسانها با تفکّر ومجاهده و انتخاب صحیح،

طی آزمایشاتی جوهر ذاتیشان بروز کند ـ چنانکه می‌فرماید : « **أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لا يُفْتَنُونَ . وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ** . . . = آیا این مردم پنداشته اند که با اظهار ایمان رهاشده وآزمایش نخواهند شد ؟ (درحالی که) پیشینیان ایشان را (نیز) در معرض امتحان قراردادیم . . . » (عنکبوت/۲و۳) . پس، باید دعا کرد که خداوندا به ما توفیق ده تا ازبوته‌ی آزمایش با سرافرازی ونیکی به درآییم، نه آنکه هرگز آزمایش نشویم(۱)!. در چنین مواردی است که بطلان تصوّر بسیاری که گمان می کنند اسلام در خداشناسی و اخلاق سخن تازه‌ای ندارد و أهمّ مطالب آن را أدیان دیگر نیز گفته‌اند، روشن می‌شود.

درمورد اختصاص سوره‌ی «حمد» برای نماز و أهمّیّت ویژه‌ی آن در قرآن ، آیه‌ی ۸۷ سوره‌ی «**حِجْر**» گویاست : «**وَ لَقَدْ آتَيْناكَ سَبْعاً مِنَ المَثانِي وَ الْقُرآنَ الْعَظِيمَ** = (ای پیامبر!) به راستی ما به تو هفت (آیه‌ی) مکرّر (که باید تکرار شود) وقرآن بزرگ را دادیم». روشن است که غرض از«هفت آیه» درسوره‌ی **حِجر**، همان سوره‌ی«حمد» می‌باشد. واینکه آن را لازم به تکراردانسته، می‌رساندکه این‌سوره عمدتاً برای نماز نازل شده است که ازنظردعای عمومی و وحدت روحانی مسلمانها در نماز، نقش مهمّی ایفاء می‌نماید.

البتّه همه‌ی مسلمانها درمورد شماره‌گذاری آیات سوره‌ی«حمد» متّفق‌القول نیستند. عدّه‌ای از اهل سنّت «**بِسْمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحِيم**» را جزءِ سوره ندانسته، به‌ازای حذف آن در نماز، آیه‌ی آخر را به دو قسمت تقسیم می‌نمایند(۲). امّا ، از نظر ما، این کار اشتباه است، زیرا وزن آیات درسراسر سوره‌ی «حمد»، «یم » و یا «ین» می‌باشد، و چنانچه بدآن صورت شماره گذاری شود، ترتیب وزن آیات به هم می‌خورد.

ازسوی دیگر، توجّه به آیه‌ی ۸۷ سوره‌ی «**حِجْر**» نشان می‌دهد که سوره‌ی «حمد» دربرابر کلّ قرآن قرارداده شده و این امر می‌رساند که مقاصد و اصول کلّی قرآن باید در این سوره خلاصه

---

(۱) ـ چنانکه از امام علی عَلَيْهِ‌السَّلام آمده که فرمود : لايَقُولَنَّ اَحَدُكُمْ : «اَللّهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَة» لاَنَّهُ لَيْسَ اَحَدٌ اِلاّ وَ هُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَى فِتْنَةٍ، وَلكِنْ مَنِ استَعاذَ فَلْيَسْتَعِذْ مِنْ مُضِلاّتِ الْفِتَنِ (نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره‌ی ۹۳). یعنی : هیچکس از شما البتّه نگوید که : خداوندا من از آزمایش به تو پناه می‌برم! زیرا هیچکس نیست مگر که آزمایشی شامل حالش می‌شود ولی هرکس به خدا پناه می‌برد باید از آزمایش‌هایی به خدا پناه ببرَد که در آنها (به دلیل کوتاهی خود) نمی‌تواند از عهده برآید و به گمراهی می‌افتد.

(۲) ـ تفسیر جلالین در این زمینه گویاست .

شده باشد و احتمالاً ازهمین‌روست که هنگام تنظیم قرآن، این سوره را درابتدا قرار داده‌اند و دقّت در آیات، تناسب انتخاب سوره‌ی «حمد» را به عنوان دیباچه‌ی قرآن نشان می‌دهد :

ـ درآیات ۱ تا ۳ ، از **معرفت خدای**تعالی و صفات او یاد شده، وآیه‌ی ۵ در **طرد** شرک است.

ـ آیه‌ی ۴ بیانگر **معاد** می‌باشد.

ـ منظور از «**صراط مستقیم**» درآیه‌ی ۶ ، راهی است که آن را برپایه‌ی اصل **نبوّت** و **طریق أنبیاء** (ع) باید پیمود. ضمناً از «غضب شدگان» و «گمراهان» نیز یاد شده است که دراین‌مورد، مصداقِ «غضب شدگان» همان معاندان با حقّ، و مصداق «گمراهان»، پیروان جاهل آنها می‌باشند. (در حدَیث نبوی، یهودیان معاند و مسیحیان غلوّکننده و گَمراه، مصادیق آیه‌ی شریفه شمرده شده است).

ترجمه و توضیح آیات

(۱) **بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ**

« به نام خدای بخشنده‌ی مهربان »،

در اوّلین آیه‌ی این سوره، خداوند به پیامبرش (و درواقع به همه‌ی مسلمین) آموزش می‌دهد که چگونه با نام و یادِ او آغازسخن کنند. طبری از قول ابن عبّاس آورده که جبریل به پیامبر گفت : **قُلْ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم**. بنا براین گزارش «قُلْ» در ابتدای آیه در تقدیر است و برخی کلمه‌ی «أبْتَدِءُ = آغاز می‌کنم» را در تقدیر گرفته‌اند، به‌اعتبار شروع سخن.

همانگونه که می‌دانیم «**الله**» خود یکی ازنامهای خداوند است ولی درعین حال آیه نمی‌گوید«با الله آغاز سخن کن»، بلکه می‌گوید : «با نام الله». دراین‌مورد باید دانست که بعضی اوقات مقصود از ادای اسم کسی یا چیزی لفظ آن اسم نیست بلکه هدف مُسمّای آن است. درآیه‌ی فوق نیز از واژه‌ی «الله» مسمّای آن اراده شده است . «**به نام الله**»، یعنی به نام آن معبودِ به حق که هستی از او آغاز شده و مبدأ و آفریننده‌ی همه‌ی کائنات است. درزبان قرآن، نام این ذات، «**الله**» می باشد چنانکه در زبانهای دیگر، به نامهایی از قبیل «دیو»، «گاد» ، «یزدان» و امثال آن نامیده شده است . البتّه توجّه به نکات زیر حائز اهمّیّت است :

اوّل آنکه واژه‌ی «**الله**» به قول مشهور در اصل «الإله» بوده و رفته رفته، با حذف همزه‌ی دوّم وادغام دو«لام» درهم، به«الله» تبدیل شده است. بنابراین قول، معنی«**الله**» نیز به «الإله» برمی‌گردد. یعنی : یگانه ذاتی که سزاوار پرستش و بندگی و عبودیّت است.

دوّم آنکه برخی گفته‌اند کلمه‌ی «**الله**» درحقیقت «لاه» می‌باشد که «الف ولام» برآن افزوده اند. و «لاه» به معنای احتجاب و ارتفاع آمده، پس مقصود از «**الله**» ذاتی است که حقیقتِ او از همه‌ی خلق مخفی است و بالاتر از آنست که در تصوّر و خیال انسان گنجیده و محدود شود.

درهرصورت ، شکّ نیست که واژه‌ی «**الله**» در قرآن، جُز برای مبدءِ عالم به کار نرفته و درحقیقت اسم خاصّ برای«**خدا**» می‌باشد وبه اصطلاح «عَلَمیّت» یافته‌است. حتّی قبل‌ازاسلام نیزاین نام ـ برای خالق عالم ـ بین عرب‌ها شایع بوده وچنانکه می دانیم پدرخود پیامبراکرم «عبدالله» نام داشت . ودرقرآن است که : « **وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ** = اگرازمشرکان بپرسی آسمان‌ها وزمین‌را که آفرید؟ البتّه خواهندگفت : الله» (لقمان/ ۲۵). و باز درهمان سوره و دیگرسوره‌های مکّی تصریح شده که: هنگامی که مشرکان گرفتار امواج سهمگینِ دریا می‌شوند، معبودان دیگررا به فراموشی سپرده به «**الله**» پناه می برند امّا

چون به خشگی بازگردند، باز به خدا شرک می‌ورزند ! بنابراین، قبل از اسلام نیز در عربستان «**الله**» را ذاتی می‌دانسته‌اندکه خالق آسمان وزمین، حاکم بر دریا وخشکی وحاضر در همه جاست ـ و بت ها واولیاء خود را «شفیعان» نزد او گمان می‌کردند. چنانکه آمده‌است : «**مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ** = (گویند :) ما این اولیاء را پرستش و بندگی نمی‌کنیم، مگر از آنروی که به الله نزدیکمان کنند» (زُمَر/۳). و همین‌طور، می-خوانیم‌که می‌گفتند : «**هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِ** = این بتان شفیعان ما به نزد الله هستند» (یونس/۱۸). اسلام، با شعار «**لاإلهَ إلاّ الله** = معبودی جُز خدا (لایق عبادت) نیست» درحقیقت، تمام بت ها، شفیعان، واسطه‌ها و هر غیرخدایی را به هر شکل و در هرموقعیّت ، از مقام پرستش و عبودیّت خارج ساخت و عبادت را مستقیماً برای خدا و دراختصاص او قرارداد.[1] «**أنَّما اِلهُكُمْ اِلهٌ واحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إلَيْهِ وَ اسْتَغْفِرُوهُ وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِين** = معبود شما، معبودی یگانه است، پس مستقیم سوی او روید واز او آمرزش خواهید و وای به حال مشرکان (که جُزاین می کنند)» (فُصِّلَت/٦).

بدین ترتیب، شعار اسلام تنها دعوت به قبول خالقیّت خدا نیست بلکه طرد واسطه ها و خدایان دروغینی است که به أشـکال گوناگون انسان‌ها را به بندگی خود می‌خوانند؛ و این کلمه‌ی مبارکه ـ «**الله**» ـ که قطب و نقطه‌ی اتّکاء تعالیم اسلام است ۹۸۰ بار درقرآن آمده ولی درمورد حقیقت ذاتش قرآن مجید

---

(۱) ـ تصوّر عدّه‌ای این است که دعوای پیامبراسلام(ص) با عرب جاهلی، بر سر خالق بوده و می‌گویند عربها معتقد به خدایان متعدّد بودند ورسول‌خدا(ص) پیام آوردکه خدا فقط همان الله است. براین پایه درمورد «**لاإلهَ إلاّ الله**» می‌گویند خبر محذوف در جمله‌ی مذکور که با لای نفی جنس شروع شده «موجودٌ» می‌باشد. مدّعی‌اند که آن شعار توحیدی درواقع چنین است که «**لاإلهَ موجودٌ إلاّ الله**» و می‌گویند در اینجا اگر «**إله**» را به معنی «معبود» بگیریم، کذب می‌شود، زیرا انسانها فراوان در دنیا، غیرخدا را «معبود» گرفته‌اند. پاسخ ما به مطلب مزبور این است که :

اوّلاً، به چه دلیل باید آن‌خبر محذوف را «موجودٌ» گرفت؟ قرآن می‌فرماید «**ذَلِكَ بِأنَّ اللهَ هُوَ الْحَقّ وَ أنَّهُ يُحْيِ الْمَوْتَى وَ أنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** = این برای آن است که خدا حق است و او مردگان را زنده می‌کند و او به هرکاری تواناست» (حج/۶) و «**ذَلِكَ بِأنَّ اللهَ هُوَ الْحَقّ وَ أنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْباطِلُ وَ أنَّ اللهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ** = این(ها همه) دلیل آن‌استکه خدا حق است وهرآنچه غیراومی‌خوانند باطل‌است وهمو بلندمرتبه وبزرگ است» (لقمان/۳۰). بنابراین ـ بنا به قرآن ـ باید آن‌خبر محذوف را «**حَقٌّ**» گرفت و نه «موجودٌ» که می‌شود **لاإلهَ حَقٌّ إلاّ الله** یعنی، هیچ معبودی جز الله سزاوار بندگی نیست. **ثانیاً** کتب لغت، «**إله**»را به‌معنی «معبود» دانسته‌اندکه درنتیجه برای «**لاإله إلاّ الله**» به این‌معنا می‌رسیم که «**هیچ معبود حقّی جزخدا نیست**». **ثالثاً** پیامبر(ص) بر سر اینکه خدایی هست واو خالق عالم است، با عرب‌ها مشکلی نداشت، چنانکه آیات متعدّد قرآن مشعر براین معناست و قبلاً نمونه‌هایی ذکر شد. اختلاف برسر این بودکه پیامبر(ص) می‌گفت نمی‌توان غیرخدا معبودی داشت وآنها نمی‌پذیرفتند و سوای خدا، همه‌ی بتهایشان را به عبودیّت گرفته بودند. وچنانکه گفته شد لازمه‌ی تلقّی رفتارعبادی با موجودی این‌نیست که فردِ عابد آن‌موجود را خدا و خالق دانسته باشد. مگر آیه‌ی قرآن که می‌فرماید «**أ رَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إلِهَهُ هَواهُ** = آیا دیدی آن‌کسی را که نفسش را إله (معبود) خود گرفت» (فرقان/۴۳ و جاثیه/۲۳)، مقصودش این است که اینگونه افراد نفس خود را خالق خودشان می‌دانند ؟ مسلّماً خیر، بلکه همین که شخص تسلیم محض موجودی شود یا مراسمی برای بزرگداشت وی به پا دارد که در عبادت خدا به کار می‌برد، دراین‌صورت او را به عبودیّت گرفته، ولو قائل به خالقیّتش نبوده باشد.

سکوت نموده ومی‌فرماید : « **وَ لايُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا** = وخدا را به‌دانش إحاطه نمی‌کنند» (طه/۱۱۰). در وصف خدا صرفاً تعابیری از قبیل «**اوّل**» ، «**آخِر**» ، «**باطن**» ، «**ظاهر**» ، «**حَیّ**» ، «**قیّوم**» ، «**قَدیر**» ، «**عَلیم**» و غیره ، در قرآن به چشم می‌خورد که اینها همه اوصاف نسبی یا مطلقِ او است.

در اوّلین آیه‌ی سوره‌ی حمد ، کلمات «**رحمن**» و «**رحیم**» ازمیان تمام نام ها ـ و در واقع، صفاتِ ـ خداوند انتخاب شده و با «**الله**» همراه گشته است. و عبارت مزبور که به صورت یک شعار اسلامی در آغاز هرکار و سخنی بیان می‌شود، نشانه‌ی خوشبینی و امید بخشیدن اسلام به مردم و زدودن یأس از آنهاست.

کلمات «**رحمن**» و«**رحیم**» هردو از«رحمت» اشتقاق یافته‌اند و «رحمت»، عبارت از بروز نوعی حالت انفعالی در اشخاص است، که موجب می‌شود به کس یا چیزی لطف و مرحمت کنند. مسلّم است که نسبت به خداوند، آن مقدّمه‌ی انسانی را نمی‌توان درنظرگرفت وخدا را با انسان، در تحوّلات روحی، نباید قیاس کرد. بنابراین، در«رحمت» خدا باید همان مهربانی ولطف را درنظر گرفت. البتّه «**رحمن**» در معنا «رحمت وسیع» را می‌رساند. درصورتی‌که «**رحیم**» از مهربانی مخصوص خدا حکایت می‌کند که بیشتر شامل حال مؤمنان می‌شود، و البتّه غیرمؤمنان نیز گاهی در سطح پائین‌تر، از رحیمیّت خدا برخوردارند، به دلیل : **اِنَّ اللهَ بالنّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ**[(۱)].که کلمه‌ی«**النّاس**»، اطلاق برعموم دارد. ودرقرآن است‌که:«**رَحْمَتِى وَسِعَتْ كُلَّ شَىْءٍ فَسَاَكْتُبُها لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ** = رحمت من همه چیزهارا فراگرفته ودرآینده آن را برکسانی‌که تقوی پیشه کنند مقرّر می‌دارم» (اعراف/ ١٥٦). یعنی، همه‌ی موجودات وکائنات دررحمت عامّ خدا غنوده‌اند ولی دسته‌ای لیاقت نشان داده، به رحمت خاصّه می‌رسند. ازسوی دیگر «**رحمن**» درقرآن کریم به عنوان اسم خاصِّ خدا نیز آمده است چنانکه می‌خوانیم : «**قُلِ ٱدْعُواْ ٱللَّهَ أَوِ ٱدْعُواْ ٱلرَّحْمَـٰنَ أَيًّا مَّا تَدْعُواْ فَلَهُ ٱلْأَسْمَآءُ ٱلْحُسْنَىٰ** = بگو : «الله» یا «رحمان» هریک را که بخوانید پس نامهای نیکوتر از آن اوست» (إسراء/۱۱۰) .

برخی گفته اند که ـ غیرازسوره‌ی حمد ـ «**بِسْمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم**» جُزو سوره‌های دیگرقرآن نیست (غیراز سوره‌ی «نمل» که درمیان سوره نامه‌ای با سرآغاز «بسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم» از سلیمان آمده است)، و ذکرآن در ابتدای سایرسوره‌ها، به عنوان حُسن مَطلَع و تیمّن و تبرّک آمده است. أمّا ، ازنظر ما، این سخن چندان وزنی ندارد، زیرا به اجماع مسلمانان، کاتبین نخستین قرآن، هیچ جمله‌ی اضافی را بر قرآن نیافزودند و هم براین اساس «استعاذه» (اَعُوذُ باللهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیم) قبل از «بسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم» در سوره ها نوشته نشده است و یا «آمین» در آخر سوره‌ی «حمد» ، مشاهده نمی‌شود. بنابراین، عبارت : «**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم**» که درابتدای هرسوره آمده، باید نخستین آیه ازسوره‌ها شمرده شود، به جُزسوره‌ی«توبه» که درآنجا این آیه نازل نشده و در اوّل سوره هم نوشته نشده است. و اگر این آیه را مسلمانها به عنوان تبرّک

(۱) ـ «البتّه خدا نسبت به مردم رءُوف و رحیم است » (بقره/۱۴۳ و حجّ/۶۵) .

درآغاز سوره‌ها می‌آوردند، لازم بود در ابتدای سوره‌ی «توبه» هم بیاورند. حال آنکه در هیچ نسخه‌ای از قرآن، چنین چیزی به چشم نمی‌خورد. بنابراین، علّت نگارش «**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم**» بر سرهرسوره، جُز این نبوده که این جمله به عنوان اوّلین آیه‌ی هرسوره نازل شده است. و به علاوه، روایتی از ابن عبّاس آورده اند که گفت : ما جدایی هرسوره را ازسوره‌ی دیگر با «بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم» می‌فهمیدیم. و هرگاه ـ علی رغم این شواهد ـ بپذیریم که «بِسمِ اللهِ‌الرَّحمنِ‌الرَّحیم» فقط جُزو آیات سوره‌ی«حمد» آمده، لازم‌است که ـ حدّاَقلّ ـ قبول کنیم که پیامبر مأموریّت داشته، با اقتباس ازسوره‌ی «حمد»، آنرا درآغاز سوره‌های دیگر نیز ـ جُز سوره‌ی «توبه» ـ قراردهد. به همین جهت مسلمانان صدر اسلام ملزم به نگارش «**بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم**» در آغاز هرسوره بودند و چنانچه دستوری از پیغمبر دراین‌مورد نبود، در تدوین قرآن پس از او، برسر این أمر اختلاف پیش می‌آمد و یکنواختی قرآن‌ها از این‌جهت، از بین می‌رفت. أمّا، شماره‌گذاریِ آیات سوره ها، درصدر اسلام مرسوم نبوده و پایان آیات ، غالباً براساس وزن آنها مشخّص می‌شده است. در سوره‌ی حمد، چون «بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم» به‌لحاظ وزن با سایر آیات هماهنگی دارد، (گفتیم وزن آیات «ی و میم» و «ی و نون» است) در شماره گذاری محسوب شده، امّا در سوره‌های دیگر، چون این هماهنگی وجود ندارد ، لزوماً جُزو شماره گذاری نیامده است.

(۲) **ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ** .

« **ستایش و سپاس خدای را که خداوندگار جهانیان است** »،

«**حَمْد**»، عبارت از سپاس‌گزاری از کسی است که کارپسندیده‌ای را با اراده و **اختیار** انجام داده است . بدین لحاظ، «حمد» با «مدح» تفاوت دارد. مثلاً، اسب یا انسان زیبایی را ممکن است به خاطرزیبایی «مدح» نمود ولی، چون خود آنها هیچ نقشی درایجاد آن زیبایی نداشته‌اند، قابل«حمد» نیستند. ازاین‌جهت قرآن عدّه‌ای را با این بیان سرزنش می‌کندکه «**يُحِبُّونَ اَنْ يُحْمَدُوا بِما لَمْ يَفْعَلُوا** = دوست دارند، به خاطر کارهایی که انجام نداده‌اند، ستایش(حمد) شوند» (آل‌عمران/۱۸۸) . بنابراین «**حمد**» دربرابر **عملی**است‌که با**آزادی** و **اختیار**، از شخص سرزند. البتّه «حمد» به‌معنای«ستایش» برای کسی، به خاطر کمالات او نیز آمده است. بنابراین در جایی که پس از حمد، ذکر نعمت‌بخشی شده (مانند: **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی هَدانا لِهذا**) آن را به معنای «سپاس» می‌آوریم و در جایی که پس از حمد، ذکرکمالی ازخداوند به میان آمده (مانند: **قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً**) آن را به معنای «ستایش» ترجمه می‌کنیم. و اگر هر دو امر آمده باشد (مانند سوره‌ی فاتحه) سپاس و ستایش را با هم در ترجمه می‌آوریم.

واژه‌ی «**حَمْد**» در دوّمین آیه‌ی سوره‌ی حمد با «الف و لام» همراه شده که «الف و لام» در زبان عربی، برای بیان چهارمقصود به کار رفته است :

(۱) «الف و لام» **عهد** برای مشخّص ساختن شیء معلوم ـ مثل «اَلْکِتاب»، به معنی آن کتاب خاصّ و شناخته شده.

(۲) «الف و لام» **جنس** ـ مثل «اَلشَّجَر» که جنس درخت را توصیف می‌نماید.

(۳) «الف و لام» **استغراق** ـ برای دربرگیری تمام افراد همجنس .

(٤) «الف ولام»**إکمال**ـ مثل آنکه گویند: «عَلِیٌّ هُوَالرَّجُل»، علی آن مرد(کامل) است.

مسلّماً «الف و لام» درکلمه‌ی «**اَلْحَمْدُ**» در دوّمین آیه‌ی سوره‌ی حمد، الف ولام عهد نیست، زیرا منظور «حمدِ» معهودی برای خداوند نمی‌باشد . برخی از مفسّران ـ ازجمله طبری ـ «الف و لام» را دراینجا «الف و لامِ» استغراق دانسته‌اند ـ بدین معنی که چون هر نعمت وکمالی در عالم و آدم نشأت یافته از خداست، همه‌ی سپاس‌ها و ستایش‌ها را هم باید به خدا اختصاص داد. به عبارت دیگر، به طور اصلی واساسی، خداوند شایسته‌ی جلب همه‌ی سپاس‌ها وستایش‌ها به سوی خود است. واین معنی با «الف و لام» جنس هم می‌سازد. «الف ولام» إکمال نیز ممکن است با «حمد خدا» درآیه قابل تطبیق باشد. بدین‌معنی‌که «حمد»های ناقص و محدود را می‌توان شامل حال أعمالِ اختیاری بعضی از شایستگان دانست ولی «حمدِ» **کامل** و **مطلق**، از آنِ خداست.

در آیه‌ی شریفه پس‌از ذکر «**حمد**» خدا که حاکی از کمال ذاتی خداوندیست، یکی از صفات إلهی را برمی‌شمرد : «**رَبّ** (خداوندگار)**جهانیان است**». «**رَبّ**» در لغت، به معنی «مالِک» آمده که معمولاً اصلاحگر و مدبّر مملوک خود نیز هست. چنانکه عبدالمطّلب به ابرهه که برای ویران کردن کعبه آمده بود گفت : «إِنِّی أَنَا رَبُّ الإِبِلِ وَ إِنَّ لِلْبَیْتِ رَبًّا سَیَمْنَعُهُ!»[1] = من خداوند شترانم هستم و این خانه را نیز مالکی است که از آن دفاع خواهد کرد!» و واژه‌ی «**عالَمِین**» درقرآن برای «**اهل جهان**» به کاررفته است مانند: «**فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعالَمِین**[2]» ـ «**وَ اصْطَفاکِ عَلی نِساءِ الْعالَمِین**[3]» و امثال اینها. چرا خداوند شایسته‌ی «حمد» است ؟ زیرا نسبت به عالَمین **مالکیّت** داشته و بالملازمه، **اصلاح** و **تربیت** آنها را نیز خواسته است.

(۳) **الرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِیمِ**.

« **بخشنده‌ی مهربان است** »،

آری، خداوند هیچ انتظاری از بندگان در قبال رحمت وسیعش ، ندارد و جُز سعادت آنان (به شرط لیاقت) چیزی نمی‌خواهد زیرا که بخشنده و مهربان است. گفته‌اند وجه تکرار این دوصفت برای تعلیل حَمد

(۱) ـ سیره‌ی ابن هشام، ج۱ ، ص۵۰ .
(۲) ـ سوره‌ی بقره / آیه‌ی ٤۷ و ۱۲۲ .
(۳) ـ سوره‌ی آل عمران/ آیه‌ی ٤۲ .

خداوند است. یعنی چرا باید خدا را حمد نمود؟ زیرا علاوه بر آنکه خداوندگار جهانیان است، صاحب رحمت و مهربانی هم هست.

(۴) مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ .

« **مالک[۱] روز پاداش و کیفر است** »،

اگرمالکیّت خدا و برنامه‌ی اصلاح وتربیت‌اش برای انسان سرانجامی نداشت، کارآفرینش ناقص می‌بود و رحمت حقّ محدود می‌شد. ولی **رَبَّنا ماخَلَقْتَ هذا باطِلا**[۲] . و لازمه‌ی آنکه خلقت این‌جهان «**باطل**» نباشد، این است که به سرانجامی برسد که در آن سرانجام، هرموجود ذی‌شعور و مختاری به عکس‌العمل کامل اعمال خود برسد. بنابراین «**روز پاداش و کیفر**» (رستاخیز) که تحت سلطنت مطلق إلهی فرا می‌رسد، ظهور کمال رحمت و عدالت خداست که هرنفسی درآن‌روز به حقّ کامل خود می‌رسد. این پیام امید به همه‌ی مؤمنان وهُشداری به تمامی منکران‌استکه بدانند آنچه می‌کنند به سرانجامی فراتر از عکس‌العمل‌های محدود این دنیا خواهد رسید. سپس، دعا آغاز می‌شود:

(۵) إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ .

« (خدایا!) **تنها تو را بندگی می‌کنیم و تنها از تو یاری می‌خواهیم** »،

کلمه‌ی «**اِیّاکَ** = تورا» درآیه از فعل «**نَعْبُدُ** = عبادت (یا بندگی) می‌کنیم» پیش افتاده و این تقدّم برای اِفاده‌ی حصر است، یعنی، عبادت، منحصراً برای خدا و شایسته‌ی خداست وچنانچه می‌گفت: «**نَعْبُدُکَ**» اختصاص عبادت را به خداوند اثبات نمی‌کرد. امّا مراد از «**اِیّاکَ نَعْبُدُ**» یعنی **عبادت** فقط **خاصِّ** آن مقامی است که **خداوند جهانیان و مالک روز جزا و بخشاینده و مهربان است** .

مقصود از «**اِیّاکَ نَسْتَعِینُ** = فقط از تو یاری می‌جوییم» ، طلب یاری برای هدایت به سوی حقّ وادامه‌ی بندگی خداست، زیرا هیچ‌کس، جُزخدا، نمی‌تواند قلب وروح انسان را هدایت نموده و سوی حقّ ببرد چنانکه فرموده: «**اِنَّکَ لاتَهْدِی مَنْ اَحْبَبْتَ وَلکِنَّ اللهَ یَهْدِی مَنْ یَشاء**[۳]» حتّی انبیاء جُز ارائه‌ی طریق و رهبری و إقامه‌ی قسط کاردیگری نکرده‌اند. توفیق هدایت به راه راست، در گروِ مجاهدت افراد و در نهایت، فضل خداست که: «**وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا**[۴]» . پس مقصود، طلبِ کمک، برای کارهای رایج زندگی

---

(۱) ـ ما در اینجا، همان قرائت مشهور «**مالِکِ یَومِ الدِّینِ**» را که متواتر است برگزیده ایم.

(۲) ـ «خداوندگارا این جهان را به باطل نیافریدی» (آل عمران/۱۹۱).

(۳) ـ «(ای پیامبر) تو هرکه را دوست داری هدایت نمی‌کنی، ولیکن خدا هرکه را بخواهد هدایت می کند» (قصص/٥٦).

(۴) ـ «و آنان که درباره‌ی ما به مجاهدت برخیزند البتّه راه های خود را به ایشان بنمایانیم» (عنکبوت/٦٩).

ـ که از کسان دیگرهم برمی‌آید ـ نیست بلکه مقصود طلب یاری در ورای اسباب مادّی است. دراینجا، بلافاصله تقاضا می‌شود :

(۶) **اهْدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلْمُسْتَقِيمَ**.

« ما را به راه راست رهبری کن »،

یعنی، ای خدایی‌که صاحب اختیارجهانیان، مالک روزجزا وبخشاینده‌ی مهربانی! ما فقط تورا عبادت می‌کنیم و فقط از تو یاری می‌جوییم تا ازسوی تو به راه راست هدایت شویم و به کمک تو، با پایداری در این راه، به کمال عبودیّت رسیم. سپس الگوی عملی ارائه می‌دهد که مقصود از «راه راست» چیست و این راه مخصوص چه کسانی است :

(۷) **صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ** ...

« راه کسانی که به آنها نعمت دادی ... »،

و در سوره‌ی نساء مشخّص گشته که نعمت یافتگان إلهی، انبیاء، شهداء، صدّیقین وصالحین هستند چنانکه می‌فرماید : « **وَ مَن يُطِعِ اللهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِينَ اَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِم مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصّالِحِين** = و هرکس که از خدا و رسول اطاعت کند، آنان با کسانی‌خواهند بود که خدا بر آنان نعمت ارزانی داشته‌است، از پیامبران و صدّیقین وشهداء وصالحین» (نساء/٦٩). وبرای آنکه کاملاً معلوم‌شودکه منظور، نعمت مادّی نیست، تصریح می‌نماید:

(۷) ... **غَيْرِ ٱلْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ**.

« ... که نه خشم بر آنان گرفته شده و نه گمراهند ».

زیرا نعمت مادّی، ممکن است شامل حال کسانی شود که مورد خشم خدا قرارگرفته و یا گمراه باشند؛ و جالب است که «**نعمت یافتگان خدا**» ـ هرچند درجات مختلف دارندـ طی یک گروه ذکر شده اند. یعنی راه **هدایت** یکی بیش نیست وخلاف آن یا **عناد** است (راه لجوجان‌که غضب شدگان هستند) و یا **گمراهی**. گمراهان کسانی هستند که با بی اطّلاعی وتقلید، فریب خورده وگمان می‌کنند راه درستی‌را طی می‌نمایند!

در این آیه، خداوند، صفت قهرمانان تاریخ (نعمت‌یافتگان) را از خیانت سرکشان و خیانتکاران تاریخ، جدا نموده که اینان یا باعث گمراهی‌اند ویا خود گمراهند، یا کافرند ویا جاهل! کمال هدایت دراین‌است که انسان نه از معاندین باشد و نه ازکسانی که درنتیجه‌ی عدم آگاهی، به عقیده‌ی غلطی روی آورده‌اند. درروایت نبوی^ص این دو دسته (مورد خشم قرارگرفتگان و گمراهان) با یهود و نصاری تطبیق داده شده‌اند که ظاهراً این تطبیق ازقبیل ذکر مصداق است و انحصار را نمی‌رساند. با ذکر دعای فوق از زبان نمازگزاران، خداوند خواسته است تا بندگان با **قلب منصف** و **فکر باز** سوی او روند.

نکته‌ای «نحوی» را در پایان توضیح سوره‌ی حمد باید یادآور شد و آن این است که لفظ «**غَیْر**» در «**غَیْرِالْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ**» مجروراست و لذا به‌عنوان صفت یا بدل برای«**الَّذِینَ**» به‌کار رفته است. از اینرو در ترجمه‌ی آیه‌ی شریفه، لازم‌است توجّه شود که سوره‌ی حمد، صفت نعمت داده‌شدگان را از أحوال معاندان و گمراهان جدا می‌شمرد یعنی می‌فرماید: نعمت داده‌شدگانی که مورد خشم خدا نبوده و گمراه نیستند، نه‌آنکه به‌طور مستقل از دو دسته‌ی اخیر یاد کرده باشد. عدم توجّه به اعراب آیه، متأسّفانه بسیاری از مترجمان قرآن را از درک این نکته دور کرده است.

نکته‌ی دیگر اینکه واژه‌ی «**صِراط**» در آیه‌ی شریفه به معنای «شاهراه» یا راه اصلی آمده است که همه‌ی پیامبران در آن مشترک‌اند. پس اگر گفته می‌شود «ما را به راه پیامبران رهبری فرما» مقصود جزئیّات احکام آنها نیست بلکه مراد، راه اصلی خداپرستی است که همه‌ی انبیاء و صالحان پیموده‌اند.

سوره‌ی بقره

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره با ۲۸۶ آیه، طولانی‌ترین سوره‌ی قرآن است. عموم مفسّران زمان نزول سوره را در دوران مدینه می‌دانند.

نام سوره «**بقره**» برگرفته از آیات ۶۷ تا ۷۳ سوره است که شرح می‌دهد عدّه‌ای از بنی‌اسرائیل بر سر قتل فردی از میان خود، به اختلاف افتاده و داوری نزد **موسی** (ع) بردند و آن‌حضرت قبل‌از هر اقدامی، امر می‌کند که گاوی را بکشید تا روحیه‌ی شرک‌آمیز تقدیس گاو از میان برود و مأنوسات عبادت غیرخدا ـ که سوقات دوران إقامت بنی‌اسرائیل در مصر بود ـ ریشه‌کن گردد (به توضیح آیات مربوطه نگاه کنید). از اینرو نام سوره در واقع، به رسالت أنبیاء إلهی در اشاعه‌ی یکتاپرستی و «**توحید عبادت**» اشاره دارد.

آیات سوره را می‌توان در چند بخش درنظر گرفت :

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۲۰) مشتمل بر تجزیه و تحلیل روحیّه‌ی انسانها در سه دسته‌ی **مؤمن**، **کافر** و **منافق** است.

بخش دوم (آیات ۲۱ تا ۲۸) اندرز به **انسان**هاست که به خدای نعمت‌گستر و کتاب او (قرآن) ایمان آورند وکارهای شایسته کنندکه دراین‌صورت از سعادت اُخروی برخوردار خواهندشد و در غیراین‌صورت، به عذاب و گرفتاری می‌رسند.

بخش سوّم (آیات ۲۹ تا ۳۹) داستان **آفرینش انسان** و فلسفه‌ی خلقت آدمی را بیان می‌دارد.

بخش چهارم (آیات ۴۰ تا ۱۰۴) با یهودیان سخن دارد. نعمت‌های خدا را بر **بنی‌اسرائیل** ذکر می‌کند و اینکه قدرشناس آن نعمت‌ها نبودند. نصیحت می‌کند که دربرابر خدای خویش صادق شوند. به سختی‌هایی که موسی(ع) با قومش داشت اشاره می‌نماید و از بلایایی که آن‌قوم برسر انبیاء بنی‌اسرائیل ـ بعد ازموسی ـ آوردند، یادمی‌کند. رفتار منافقانه‌ی یهودیان‌را با مسلمانها ـ و حتّی دربرابر تورات ـ خاطرنشان می‌سازد و از انحرافاتی که در دین خدا ایجاد کردند خبر می‌دهد.

اعلام می‌دارد که آنها با آن‌روحیّه و عملکرد، رو به عذاب می‌روند چنانکه در دنیا نیز در مقاطعی، دچار خشم خدا شدند.

بخش پنجم (آیات ۱۰۵ تا ۱۲۳) در ارتباط با مجموعه‌ی مشرکان و معاندان **اهل‌کتاب** گفتگو داشته به یکی از ایرادات یهودیان در زمینه‌ی «**ناسخ** و **منسوخ**» در قرآن، پاسخ می‌دهد. مسلمانهارا ازتوطئه‌های اهل کتاب برحذرداشته آنان‌را به صبر و روی آوردن به‌عبادات فرامی‌خواند. همچنین به خودخواهی‌های **یهود** و **نصاری** ـ که هریک خود را فرقه‌ی ناجیه می‌دانستند ـ اشاره داشته خاطرنشان می‌سازد که برخورداری از فضل خداوند در گروِ اینگونه اعتبارات خیالی نیست، بلکه به ایمان و عملکرد افراد بستگی دارد. سپس، اعتقاد نادرست مسیحیان را که گویند عیسی(ع) فرزند خدااست، تخطئه کرده سخن با بنی اسرائیل را با تذکّر نعمت‌های إلهی به آنها چنانکه در ابتدا (آیات ۴۰ و ۴۷ و ۴۸) آمده بود، به پایان می‌برد.

بخش ششم (آیات ۱۲۴ تا ۱۴۱) به داستان **ابراهیم** (ع) و آئین ابراهیمی اشاره دارد. از مرمّت **خانه‌ی کعبه** توسّط ابراهیم و فرزندش اسماعیل گفتگو داشته مسلمانها را پیرو آئین اصیل ابراهیم معرّفی می‌کند و در عین‌حال خاطرنشان می‌سازد که تفاخر به اصل و نسب و گذشتگان، در آئین خدا جایگاهی ندارد و هرکسی مسئول اعمال خویش است.

بخش هفتم (آیات ۱۴۲ تا ۱۵۷) درباره‌ی تغییر **قبله**‌ی مسلمانها (از بیت المقدّس) به سمت مسجد الحرام است و مسلمانها را فرامی‌خواند که به ایرادات اهل کتاب در این‌باره توجّهی نداشته خود را فقط در برابر خدا مسئول بدانند و در پایان، از مجاهدان راه خدا که در رویارویی با دشمنانِ مهاجِم، جان خود را ازدست می‌دهند، تجلیل شده است.

بخش هشتم (آیات ۱۵۸ تا ۱۷۷) به **حجِّ** خانه‌خدا / کعبه اشاره داشته و به تناسب، از پرستش خداوند و پیروی از هدایت‌های او/ وحی به انبیاء، یاد می‌کند. به کتمان کنندگان تعالیم إلهی هشدار می‌دهد که در عذاب جاودان خدا به‌سرخواهند برد، خدایی که آثار حکمت و عظمت او در همه‌جا از آفرینش آسمانها و زمین و گردش شب و روز تا وزش بادها و گردش کشتی‌ها در دریاها، نمایان است. متعاقباً نعمت‌های وسیع وحلال خدا را در برابر محرّمات معدود، تذکّر می‌دهد و راه و روش صالحان را در زندگی دنیا توصیف می‌نماید.

بخش نهم (آیات ۱۷۸ تا ۱۸۸) که طی آن ـ در ارتباط با هدایت إلهی که توسّط رسولانش به

انسانها ارائه شده ـ احکامی دربارهی **قصاص** قاتلان، **وصیّت**، **روزهی ماه رمضان** و **عبادت** و **اعتکاف**، تشریع گردیده و مردمان را از تجاوز به مال و حقوق یکدیگر برحذر میدارد.

بخش دهم (آیات ۱۸۹ تا ۲۰۷) در ادامهی تشریع احکام، از آداب و **مناسک حج**، **دفاع** در برابر دشمن متجاوز و حرمت **ماه حرام** سخن میگوید و نسبت به روحیّهی دنیاطلبی محض و ریاکاریها ، هشدار میدهد.

بخش یازدهم (آیات ۲۰۸ تا ۲۲۵) آیات شریفه همچنان در تشریع احکام است و در قالب تذکّرات مکرّر توجّه بهخدا و سپاس نعمتهای او، از **انفاق در راه خدا**، جنگ در ماه حرام ، حفظ **حقوق یتیمان**، حرمت **شراب** و **قمار** ، حرمت **ازدواج** مؤمن با مشرک و رعایت حال زنان در عادات ماهانـه ، سخن میگوید.

بخش دوازهم (آیات ۲۲۶ تا ۲۴۲) عمدتاً دربارهی **احکام طلاق** است که با توجّه به لزوم احساس مسئولیّت شوهران دربرابر خدا، تشریع شده است. ضمناً به زمان **شیردهی نوزاد** توسّط مادر و لزوم **مشورت** زن و شوهر در این امور، اشاره گردیده و به رعایت **حقوق زنان بیوه** که شوهرانشان را ازدست دادهاند، تأکید گردیده است.

بخش سیزدهم (آیات ۲۴۳ تا ۲۵۷) در مقام توجیه فداکاری برای پیشبرد ارزشهای انسانی است. ابتدا طی داستانی پیام میدهد که تدبیرهای دنیوی انسانها در حفظ خود، همیشه کارساز نیست و مرگ و زندگی در نهایت، دست خداست. پس مردمان پیگیری اهداف انسانی را ازترس مرگ رها نسازند وبرای دفع **ظلم** پیکارکنند. سپس به سرگذشت گروهی از بنیاسرائیل میپردازد که بسیاری از آنها با روحیّهی مادّیگری، چنان نکردند و خدا قلیلی از ایشان را که با **توکّل** بر او، به مبارزه برخاستند، به پیروزی رساند. در انتها به اختیارانسان اشاره دارد و در عینحال از **احاطهی** کامل **خداوند** برجهان هستی (آیۀالکرسی) سخن میگوید.

بخش چهاردهم (آیات ۲۵۸ تا ۲۷۴) که خود به دو بخش فرعی تقسیم میشود. در بخش اوّل خداوند سه داستان آورده که داستان نخست (شرح مجادلهی ابراهیم[ع] با نمرود) در اثبات الوهیّتاست و دوداستان بعد دراثبات **معاد** آمدهاست. سپس (بخش دوم) بهتفصیل، بهشأن والای **انفاقِ** خالصانه و بیریا در راه خدا میپردازد و خاطرنشان میسازد که هدایت مردم بنا به خواست و به دست پیامبر نیست، بلکه خداست که هرکه را لایق دید، به راه راست هدایت میکند.

بخش پانزدهم (آیات ۲۷۵ تا آخر سوره) در مذمّت رباخواری است و طی آیهٔ ۲۸۲ ـ که طولانی‌ترین آیه‌ی قرآن به شمار می‌رود ـ از شرایط **وام** گرفتن و وام دادن سخن می گوید، وامی بی‌ربا که بنویسند و شهود بر آن گواهی دهند. متعاقباً تأکید می‌نماید که شهادت دهندگان، نظارت خدا را فراموش نکنند و به عدالت گواهی دهند. در انتها خاطرنشان می‌سازد که خدا تکلیف فوق طاقت بر کسی نمی‌کند و سوره را با دعای زیبایی از زبان مؤمنان در طلب آمرزش و پیروزی بر کافران، به پایان می‌برد.

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) **الٓمٓ**

« الف. لام. میم »،

راجع به اینگونه حروف مقطّعه که درابتدای ۲۹ سوره‌ی قرآن آمده، اقوال مختلف هست که رایج‌ترین آنها، به قرار زیر می‌باشد :

الف ـ گفته شده است که : « این حروف از رموز قرآن می‌باشد و نشانه‌ی رمزی خصوصی بین خدا و پیغمبر[ص] است.». امّا چنین سخنی را قرآن تأیید نمی‌کند و برعکس، قرآن خودرا کتابی عمومی می‌داند و بیانش را بیانی صریح و روشن معرّفی می‌کند (**وَهَـٰذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُّبِينٌ** = این قرآن به زبان عربی روشن است ـ نحل/۱۰۳) ، (**هذا بَيَانٌ لِلنَّاس** = این، بیانی برای عموم مردم است ـ آل‌عمران/۱۳۸).

ب ـ عدّه ای براین باور رفته اند که « این حروف نام اصلی سوره را می‌رساند.» مثلاً ـ به تعبیر ایشان ـ نام اصلی سوره‌ی بقره «الف. لام. میم» می‌باشد ! این سخن نیز پذیرفته نیست ، زیرا غیراز سوره‌ی بقره، «الف . لام. میم» در ابتدای سوره‌های دیگری نیز ـ مثل سوره‌ی روم و آل‌عمران ـ آمده است و با حروف مشترک، نامگذاری صورت نمی‌گیرد چرا که اینگونه نامها، سوره را مشخّص نمی‌کنند.

ج ـ ادّعا گردیده که این‌حروف برای آرام ساختن مخالفین و قطع سر و صدای آنان به هنگام قرائت سوره توسّط پیغمبر[ص]، ادا می‌شده است. به عبارت دیگر دربرابر ازدحام مخالفان، پیغمبر[ص] ابتدا این‌حروف را بیان می‌داشته تا همگان ساکت شوند و او بتواند به قرائت سوره بپردازد. این نظر را هم نمی‌توان معقول شمرد، زیرا اگر چنین بود، لزومی نداشت که این‌حروف ـ به همراه وحی إلهی ـ در قرآن بیاید. به علاوه، بسیاری از سوره های مکّی ـ که مسلّماً قرائت آنها در مجامع عمومیِ اهل مکّه خالی از اشکال و همهمه‌ی مخالفان نبود ـ این‌حروف را در ابتدای خود ندارند.

د ـ گفته اند که هرآینه هریک از این‌حروف را به الفبای ابجد ببریم، عددی به دست می‌دهد که پس از گذشت مدّت زمانی معادل آن، حادثهٔ مهمّی رخ داده و نشانی آن حادثه، بدینوسیله، در آغاز سوره داده شده است. أمّا شایان ذکر است که پیش‌بینی‌های قرآنی ـ مانند آنچه در سوره‌ی روم آمده ـ به صورت رمز نیست بلکه به صراحت از رویداد آینده خبر می‌دهد تا بر ایمان مؤمنان بیافزاید.

هـ ـ اظهار شده که این‌حروف ، بیانگر این معناست که قرآن ازچنین حروف ساده و رایجی در زبان عربی تشکیل گردیده، ولی درعین حال قابل همآوری توسّط هیچ انسانی نیست. این قول نیز ـ هرچند جالب ـ ولی خالی از ایراد نیست . زیرا این معنا را برای حروف مقطّعه، قرآن می‌توانست به زبان روشنی در آغاز سوره ها بگوید و چنین نکرده است. به علاوه تکرار الف. لام. میم در آغاز چند سوره چه معنا می‌تواند داشت؟ و چرا تمام حروف الفباء در آغاز سوره‌ها نیامده است؟! مگر قرآن کریم تنها از حروف مزبور تشکیل شده است ؟!

و ـ و بالأخره قول معتبر قابل قبول را می‌توان این درنظر گرفت که هریک از حروف مقطّعه، مخفّف یکی از نام های إلهی است، چنانکه حرف (ص) و یا (ع) را هم که پس از نام پیغمبر و أئمّه می‌آوریم، همین معنا را دارد، یعنی عبارت و مفهومی را با یک حرف نشان می‌دهد. در بین عرب نیز چنین رسمی بوده و درپاره‌ای موارد وقتی می‌خواسته‌اند ازخدا یادکنند، فقط حرف اوّل یکی از نامهای خدارا می‌گفته‌اند. به عنوان مثال، «**ن**» برای «نور» و «**ق**» برای «قدیر» به کار می‌رفته است. در آثار أئمّه(ع) نیز دیده می‌شود که با ذکر این‌حروف دعایی را آغاز می‌کرده‌اند. مثلاً گفته‌اند که امام علی(ع) چنین دعا می‌کرده که «یا کاف، ها، یا ، عین، صاد. اِغْفِرْلِی» یعنی، « ای کریم، هادی، علیم، صادق، مرا بیامرز». همین‌طور، آورده‌اند که مسلمین در بدر شعار می‌دادند : «حاء. میم. لایُنْصَرُون = سوگند به خدای ستوده و با عظمت (حمید و مجید) که (کافران) یاری نشوند». در کتاب «**الإتقان فی علوم القرآن**» نیز، بنا بر روایات متعدّدی از صحابه، نشان داده شده است که این‌حروف به نامهای خدا اشاره دارد. البتّه این‌موضوع منافات ندارد با آن که محتوای هرسوره نیز با حروف مُقطّعه‌ای‌که درابتدای آن آمده، به لحاظ معنا، مرتبط باشد. مثلاً ملاحظه می‌گرددکه درسوره‌ی «**ق**» بیشتر سخن از قدرت إلهی است.

(۲) **ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ . . .**

« **این کتاب که در** (إلهی بودنِ)**آن هیچ تردیدی نیست . . .**»،

درمتن آیه، به جای «**هذا** = این» که اسم اشاره به نزدیک است ، کلمه‌ی «**ذلک** = آن» نشسته است که اسم اشاره به دوراست. ولی در زبان عربی اسم اشاره به دور ، برای نشان دادن اهمّیّت و بزرگی امری که نزدیک است نیز به کار می‌رود و این مطلب در قرآن چند نمونه دارد (یوسف/۳۲).

آیه‌ی فوق می‌گوید، قرآن که کتاب بزرگ و با عظمتی است، شکّ نیست که فروفرستاده از جانب خداست. موضوعی‌که هرآینه با دیده‌ی انصاف درآن (قرآن) بنگرند ودرنظرآورندکه این‌آیات ازدهان کسی خارج شده که خواندن ونوشتن نیاموخته وتاچهل سالگی شبیه این سخنان نیز از او شنیده نشده بود، حقّانیّت آن روشن می‌شود. قرآن با تعبیر فوق خود را معرّفی نموده وسپس هدفش را بیان می‌دارد:

(۲) **. . . هُدًى لِّلۡمُتَّقِينَ .**

« . . . راهنمای تقواپیشگان است »،

یعنی قرآن آمده‌است تا چراغ راه وهادی راه تقواپیشگان باشد. واژه‌ی «**تقوا**» از مادّه‌ی «وقایت» به‌معنی«حفظ و پاسبانی از خود»است. اینکه انسان ناظر وضعیّت خود بوده هرگز خود را رها نسازد ـ تا مختصر هوسی او را از خود بی‌خود ننماید ـ بلکه محکم واستوار در دوری اززشتی‌ها وروی‌آوری به نیکی‌ها، در زندگی پیش رود. بنابراین متّقیان به مفهوم واقعی، کسانی نیستند که فقط از زشتی‌ها / گناهان پرهیز می‌کنند، بلکه علاوه برآن، به نیکی‌ها روی می‌آورند و به ترویج «معروف» می پردازند.

به‌علاوه منظورآیه‌ی شریفه این نیست‌که قرآن به غیرمتّقیان کاری نداشته وسعی درهدایت آنها نمی‌کند، بلکه خداوند، بدین ترتیب، مخاطبین طراز اوّل خودرا معرّفی می‌نماید. به صورت دیگر می‌توان گفت که در هرزمان و مکان، افرادی، مشتاق پرهیزکاری و در پی اخلاق و هدایتند که روی سخن قرآن در درجه‌ی اوّل با آنهاست ، تا آنچه را می‌جویند بیابند و هدایت دیگران را نیز باعث شوند. اینگونه افراد را طی سه آیه‌ی بعد توصیف می‌نماید :

(۳) **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِٱلْغَيْبِ . . .**

« همآنان که به (خدای) **نادیده ایمان دارند . . . »،**

«ایمان» ، از ریشه‌ی «أمن» به منزله‌ی تصدیقی است که به انسان آرامش و امنیّت خاطر می‌بخشد. «**غیب**» همان چیزی است‌که از حواسّ آدمی مخفی‌است وفقط عقل قادر به کشف آن می‌باشد. برخی از مفسّرین شیعه نوشته‌اند که منظور از «غیب» دراینجا، امام غائب است. أمّا مناسبت ندارد که خداوند، قبل از ایمان به هرچیز، امام غائب را مطرح سازد، آنهم درزمانی که این مقام، تولّد نیافته بود و وجود خارجی نداشت ! ولی «غیب» به حقیقت جاویدی اشاره می‌نماید که اوّل و آخر هستی و همواره آشکارنشدنی است و آنهم جُز ذات خدا نمی تواند باشد. بعضی ازمفسّران نیز منظوراز «غیب» را دراینجا «آخرت» و «وحی و نبوّت» دانسته‌اند ولی این‌موارد متعاقباً ذکر شده است. آیه‌ی شریفه می‌فرماید «متّقیان» کسانی‌اندکه در وهله‌ی اوّل نیروی غیبی (عقل)خودرا به کار انداخته و به تصدیق غیب عالم رسیده‌اند و سپس، این خصوصیّت به نتایجی منجر گردیده است :

(۳) **. . . وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ . . .**

« . . . و نماز را به پا می‌دارند . . . »،

نماز را ممکن است یک روز خواند و یک روز نخواند. منظور از «به پاداشتن نماز» ، حفظ مداوم آن است، به ترتیبی که هرگز سقوط نکند چنانکه می‌فرماید «**الَّذِين هُمْ عَلَى صَلاتِهِمْ دَائِمُون** = همآنان که در نمازشان پایداری می‌ورزند» (معارج/۲۳).

(۳) . . . وَمِمَّا رَزَقْنَـٰهُمْ يُنفِقُونَ .

« . . . و ازآنچه روزیشان ساختیم انفاق می‌کنند »،

پس از تأکید بر لزوم حفظ رابطه با خدا (نماز)، آیه‌ی شریفه به حفظ رابطه با خلق اشاره می‌نماید که متّقیان همواره در ارتباط با خدا و خلقند و زندگانی «خودمدار» ندارند. از «**مِمّا رَزَقْناهُم**» در متن آیه برمی‌آید که انفاقِ بخشی ازمال، مراد است و نه همه‌ی آن. ممکن‌است مراد از انفاق دراینجا «زکات» باشدکه ذکر آن پس‌از «صلاة» آمده شبیه آنچه در سوره‌ی لقمان می‌فرماید «**الّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُم بِالآخِرةِ هُمْ یُوقِنُون** = آنها که نماز برپامی‌دارند و زکات می‌دهند و همآنان که به آخرت یقین دارند» (لقمان/٤)

(۴) وَٱلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِٱلْأَاخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ .

« وآنهاکه به هرآنچه به سوی تو وآنچه پیش‌ازتو فرودآمده ایمان دارند وبه سرای دگر یقین‌کنندگانند »،

پس از شرح اعتقادِ متّقیان به خداوند، ایمان آنهارا به اصل «**نبوّت**» ذکر می‌کند که اگر خدایی هست، مسلّماً هدایتی هم ازجانب او رواست. چطور ممکن است ، حقیقتی، عالم و انسان را به وجود آورَد و آن‌وقت دیگر هیچ سخنی نگوید و درمقابل سؤالهای بی‌جواب و حقّ و ناحقّ، هدایتی نفرستد ؟! از اینرو متّقیان به حکم عقل، به اصل نبوّت إلهی معترف‌اند.

واژه‌ی «نزول» در آیه‌ی شریفه، به کیفیّت وحی اشاره دارد که از مقام والا و بالایی به مقام پایین‌تر آمده است. و پس از ذکر«نبوّت» اصل «**آخرت**»را تذکّرمی‌دهد که آن نیز لازمۀ اعتقاد به خداست. زیرا خدایی که اینهمه مصلحت بینی و هدف گیری در عالم کرده، چطور ممکن است از کرده ها و ناکرده ها با بی‌تفاوتی بگذرد ؟ بنابراین اگر خدایی هست (که هست) حتماً عاقبت و فرجامی نیز برای انسانها هست که در آن‌فرجام به عکس‌العمل **کامل** اعمالشان می‌رسند.

(۵) أُوْلَـٰٓئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ ۖ وَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ .

« آنهایند که از هدایت خداوندشان برخوردارند و همآنان رستگارانند »،

به دنبال توصیف متّقیان وتشریح روحیّه ورفتارآنها درزندگانی، درآیه‌ی فوق خبرمی‌دهدکه این افراد «برنده» خواهند بود و پیروزی و نجات ازآنِ ایشان است. سپس طی دوآیه‌ی بعد گروه دیگری ازمردمان را معرّفی می‌کند (کافران، نقطه‌مقابل متّقیان) که دل‌های خود را به روی ایمان به خدا و هدایت انبیاء بسته‌اند:

(۶) إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ .

« بی‌گمان برای کافران یکسان است که بیم‌شان دهی یا ندهی، ایمان نمی‌آورند »،

«**کافر**» برخلاف آنچه تصوّر می‌شود ، ازنظر لغوی ، به معنای کسی که اسلام یا خدا را قبول ندارد، نیست.

ریشه‌ی لغت از «پوشش» است. چنانکه به زارع نیز «کافر» گفته می‌شود، زیرا تخم را در زمین کاشته و از نظرها می‌پوشاند. از دیدگاه دینی، «کافر» کسی است که حقّ به وی رسیده ولی او به خاطر منافع مادّی و یا خودخواهی‌های شخصی ـ که نمی‌خواهد پا را از عالم محسوس فراتر گذارد ـ به عناد پرداخته و سعی در پوشاندن حقّ می‌کند.

پس «کافر»، در اصل، یعنی «معاند و حقّپوش». و آیه‌ی شریفه می‌گوید آن‌کسانی که معاند و لجوجند و اساساً قصدشان پوشاندن حقّ است، هرچه کنید، ایمان نمی‌آورند. و این امری واضح است زیرا لازمه‌ی قبول هرمنطقی، برخورداری از انصاف و ذهن بی‌طرف می‌باشد.

آیه‌ی شریفه اعلام می‌دارد که پیغمبر[ص] (و مؤمنان) در وهله‌ی اوّل، بی‌جهت وقت خود را صرف معاندین نکنند، بلکه وظایف بزرگتر را دریابند وبیشتر به مستعدّین روی آورند.

(۷) **خَتَمَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ وَعَلَىٰ سَمۡعِهِمۡۖ وَعَلَىٰٓ أَبۡصَٰرِهِمۡ غِشَٰوَةٞۖ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ** .

« **خدا** (با عنادی که دارند) **بردلها و بر گوش ایشان مُهر نهاده و بر چشمانشان پرده‌ای است** (که بینای حق نیستند) **وآنان‌را عذابی بزرگ است»**،

«**ختم**» به معنی «تمام کردن» است ودر «خاتمه» و تمام شدنِ کارِ هرنوشته‌ای نیز آن را مهر می‌کنند. نام «خاتَم» هم که بر انگشتر گذاشته شده، به خاطر زینتش نیست ، بلکه به اعتبار مُهرکردن وختم نمودن نامه‌ها با آن می‌باشد که در قدیم معمول بوده است.

آیه‌ی شریفه در مقام توضیح و تعلیل آیه‌ی قبل است، چرا باید معاندین را رها کرد؟ زیرا کار قلبشان تمام شده و چنانکه معنای تحت اللّفظی آیه می‌نمایاند، «خداوند مُهر بر دلهایشان زده است».

مقصود از قلب نیز البتّه قلب مادّی نیست، بلکه منظور، مرکز پذیرش و وجدان حق‌جوی آدمی است. همانگونه که مقصود از «برچشمانشان پرده‌ای است» دیده‌ی ظاهری نیست، بلکه غرض، چشم دل است که پرده برداشته و حقایق را نمی‌بیند. امّاچرا این‌موضوع را خداوند به خود نسبت داده است ؟ زیرا امری طبیعی است و نباید همواره خدا را در امور معجزه آسا و استثنایی جستجو کرد. چنانکه خداوند در قرآن امور طبیعی همچون پرواز پرندگان در آسمان را به خود نسبت می‌دهد (نحل/۷۹ و ملک/۱۹). به همین ترتیب می‌توان پدیده‌های درونی انسان را امری ازجانب خدا در نظر گرفت. قانون خدا این‌است که هرگاه کسی معاندت به خرج داد، قلب او آمادگی خودرا برای درک و پذیرش حقیقت ازدست می‌دهد (همانگونه که کارهای نیک روح انسان را صفا می‌بخشد و اورا برای تحصیل ایمان آماده‌تر می‌سازد). به عبارت دیگر، مقدّمات «قلب‌کوری» را، خودِ شخص فراهم می‌کند و قانون طبیعی خدا، آن مقدّمات را، به چنان نتیجه‌ای (ختم قلب) می‌رساند. «ختم قلب» ، جزا و عکس‌العمل اعمال خودانسان است که براساس قانونی ازخدا، جاری گردیده و از این‌جهت خداوند، به‌عنوان صانع هستی وایجاد کننده‌ی تمام قوانین طبیعی، آن‌را به خود نسبت می‌دهد.

(۸) وَ مِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ وَمَا هُم بِمُؤْمِنِينَ .

« **وکسانی ازمردم** (به زبان)**گویند به خدا وروز بازپسین ایمان آوردیم، درحالی‌که(در دل)ایمان ندارند**»،

از این آیه تا پایان این بخش (طی ۱۳ آیه) وصف منافقین است. درمورد آنها همچنین فرموده : «**يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم ما لَيْسَ فِى قُلُوبِهِمْ** = چیزهایی با زبانهایشان می‌گویند که در دلهایشان نیست» (فتح/۱۱و آل عمران/ ۱٦۷). آیه‌ی‌شریفه نشان می‌دهدکه منافقِ دینی کسی‌است که درمورد ایمان به اصول، دو رویی نشان‌می‌دهد، وآنها که در امور دیگر منافقانه عمل می‌کنند هرچند رویّه‌شان زشت است، ولی منافق دینی نیستند.

(۹) يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ .

« (به خیال خود) **خدا و مؤمنان را می‌فریبند،ولی جزخودشان‌را نفریبند ونمی‌فهمند**»،

هرکسی در جریان فریب دیگران، بیشتر به خود لطمه می‌زند. افراد، گاهی با دروغ و حقّه بازی به بعضی منافع ظاهری می‌رسند، ولی هرگز حساب دقیق نمی‌کنند که چه بهای بزرگی برای آن پرداخته‌اند. آری، دروغ توأم با حالتی از قیام عَلَیهِ فطرت است و از اینرو آرامش انسان را می‌گیرد و بر أعصاب و درون آدمی أثر می‌گذارد (که این پدیده، اساس دستگاه دروغ‌سنج را تشکیل می‌دهد). آیه‌ی شریفه می‌گوید منافقین چنین‌اند، یعنی تصدیق ظاهریِ بدون ایمان، آنهارا از آن سلامت نفس وآرامش روحی ـ که لازمه‌اش تطبیق رفتار و گفتارِ بیرونی با عقاید درونی است ـ بازداشته و بیش‌از هرکس خود در ناراحتی بسرمی‌برند. به علاوه، گرفتاری آخرت را نیز در پی دارند. چنین روشی را شخص عاقل اتّخاذ نمی‌کند، مگر آنکه دارای شعوری محدود و فکری بیمار باشد. روی همین أصل در مقطع آیه می‌فرماید « نمی‌فهمند (که خود را می‌فریبند) »، و در آیه‌ی بعد نیز تذکّر می‌دهد :

(۱۰) فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ ٱللَّهُ مَرَضًا . . .

« **در دل‌هاشان بیماری است، پس** (آیات)**خدا بر بیماریشان بیافزود . . .**»،

چرا ؟ زیرا مورد نفاق آنها آیات قرآن بوده (و هست)که هرچه بیشتر از آن می‌شنیدند (و می‌شنوند) منافق‌تر می‌شده (و می‌شوند). به عبارت دیگر، حوزه‌ی دورویی افراد منافق، با آیات خدا، به‌تدریج وسیع‌ترمی‌گردد و نتیجتاً بیماریشان نیز فزونی می‌یابد. درگذشته چنین بوده و اکنون نیز چنین است.

(۱۰) . . . وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌۢ بِمَا كَانُواْ يَكْذِبُونَ .

« . . . **وبه**(سزای) **دروغ‌هایی که می‌گفتند عذابی دردناک خواهند داشت**»،

زندگیِ توأم با دروغ معذّب است، چه در این دنیا و چه نتیجه‌ی آن در آن عالم.

(۱۱) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُواْ فِى ٱلْأَرْضِ قَالُوٓاْ إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ .

« و چون به آنها گفته شود در زمین فساد نکنید ، گویند : جُز این نیست که ما مصلحیم! »،

دراینجا منافقان را ازنظر عملی بررسی کرده که کردارشان، ایجاد فساد درزمین است و آنگاه که از بدکاری‌ها نهی شوند ، بانگ برمی‌آورند که : «ما مصلحیم» ! ـ آری، امر بر خودشان هم مشتبه شده است .

(۱۲) أَلَآ إِنَّهُمۡ هُمُ ٱلۡمُفۡسِدُونَ وَلَٰكِن لَّا يَشۡعُرُونَ .

« آگاه باش که آنها فقط مفسدند، امّا نمی‌فهمند »،

هُشدار به پیغمبر و مؤمنین است که تحت تأثیر سخن سرایی‌های افراد قرار نگیرند. منافقان در راهی قدم گذاشته‌اند که قابلیّت تشخیصِ بین «صلاح» و «فساد» را از دست داده و در هر موقعیّت، به منظور پیشبرد اهدافشان، نغمه‌ای سرمی‌دهند ! چنین افرادی را امروزه نیز در جوامع بسیار می‌بینیم.

(۱۳) وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ ءَامِنُواْ كَمَآ ءَامَنَ ٱلنَّاسُ قَالُوٓاْ أَنُؤۡمِنُ كَمَآ ءَامَنَ ٱلسُّفَهَآءُۗ أَلَآ إِنَّهُمۡ هُمُ ٱلسُّفَهَآءُ وَلَٰكِن لَّا يَعۡلَمُونَ .

« و زمانی که به آنها گویند : (شما نیز) **چنانکه** (سایر)**مردم ایمان آوردند ایمان آورید، گویند : آیا ما همانند سفیهان ایمان بیاوریم؟ آگاه باش که آنها خود سفیه‌اند، لیکن نمی‌دانند »،**

مردمی که به دروغ اظهار ایمان می‌کنند، بالأخره درجریان امور، فسادکاری‌هایی ازآنها سرمی‌زند و در چنین موقعیّت‌هایی، هرگاه پرسیده شود که شما با ادّعای ایمانی چرا دست به این‌کارها زدید؟ بلافاصله شروع به توجیه می‌کنند و در جریان توجیه معلوم می‌شود که واقعاً ایمانی ندارند. دراین‌صورت معمولاً انسان مؤمن لب به نصیحت می‌گشاید که : ای انسان ! بیا ویکدل باش وواقعاً به آنچه می‌گویی عمل کن! حقیقتاً ایمان بیاور و به جمع مؤمنان حقیقی بپیوند؛ وغالباً دیده می‌شود که دربرابر این دعوت صادقانه، جبهه می‌گیرند که : یعنی با یک‌مشت مردم واپسگرا و بی‌شعور و سفیه همرأی شویم ؟ هرگز ! آیه‌ی شریفه تذکّر می‌دهد که «سفاهت» روشی است که آنان خود پیش گرفته اند زیرا به راهی می‌روند که سرانجامی ندارد.

(۱۴) وَإِذَا لَقُواْ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوۡاْ إِلَىٰ شَيَٰطِينِهِمۡ قَالُوٓاْ إِنَّا مَعَكُمۡ إِنَّمَا نَحۡنُ مُسۡتَهۡزِءُونَ .

« و زمانی که به ملاقات مؤمنان رسند، گویند : ایمان آوردیم! وچون با شیاطین خود خلوت کنند، گویند : ما با شماییم، جز این نیست که ما (مؤمنان را) **ریشخند می‌کنیم»،**

منافقان مردمانی بودند که صریحاً نمی‌گفتند ما عقیده به خدا و پیغمبر و آخرت نداریم ، بلکه برعکس، اظهار ایمان نموده و سپس مؤمنان پاکدل را به استهزاء می‌گرفتند. چنین افرادی در هر زمان و مکان به چشم می‌خورند.

أمّا لفظ «شیاطین(*)» که در آیه به کار رفته نشان می‌دهد که منافقان رؤسا و محرّکینی داشتند که اکثراً تحت تأثیرآنها واقع می‌شدند. به عبارت دیگر، قشر عمومی این افراد ، فریب خورده و پیرو رؤسای حیله‌گر و سرکش خود شده بودند. چنانکه در هرمفسده‌ای مشاهده می‌شود که مردم عموماً تحت تأثیر گروه انگشت شماری قرار می‌گیرند. آیه‌ی شریفه، برای منافقان، رؤساء ومحرِّکینی ذکرمی‌کند که مردم نادان، تحت تأثیر ایشان و به خاطر جلب رضایت آنها، موضع خودرا تغییر می‌دادند و اظهار ایمانی را که در جمع مسلمانان کرده بودند، در خلوتِ با آن محرّکین، صرفاً استهزایی می‌شمردند. مانند بسیاری از افراد دو رو و ریاکار درجهان امروز که ازیکسو در محافل دینی تواضع نموده جبهه‌ی اخلاص و تأیید به خود می‌گیرند و ازسوی دیگر، در مجالس ومحافل متجدّدانه، چنین اشاعه می‌دهند که فقط خواستیم دل آنها خوش باشد و إلاّ ما که اهل این‌حرف‌ها نیستیم !

(۱۵) **اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ** .

« همانا خدا ریشخندشان می‌کند و آنها را وامی‌گذارد تا در طغیان خویش حیران بمانند »،

دراینجا «استهزاءخدا» چنانکه مفسّران گفته‌اند، ازبابت «**مشاکله**» آمده است. «مشاکله» در اصطلاح علوم بلاغت، آنست‌که جزای هرکاری را به همان لفظی ذکر می‌کنند که از آن‌کار تعبیرمی‌شود. بر این مبنا آیه‌ی شریفه می‌فرماید که خدا استهزای آنها را متناسب با عملشان جزا خواهدداد. شواهد این موضوع در قرآن بسیاراست (شوری/٤٠، آل‌عمران/٥٤ ـ به توضیح آیات مربوطه نگاه کنید).

به علاوه، عدّه‌ای از مفسّران عقیده دارند که «استهزاءِ خدا» دراینجا با آیات ۲۹ تا ٣٦ سورهٔ مُطَفِّفِین، تفسیر می‌شود. مطابق این آیات مردم گناهکار، مؤمنان را به استهزاء و ریشخند می‌گرفتند و خدا می‌فرماید، روزی خواهدرسید که مؤمنان با یادآوردن تفاخر و استکبار آنها، بر ایشان بخندند و این کیفری بر استهزای آنان خواهدبود که بدین ترتیب خدا نصیبشان می‌گرداند.

ازعبارت : «**يَمُدُّهُمْ فِی طُغْيانِهِمْ يَعْمَهُون** = آنها را واگذارد تا درطغیان خویش حیران بمانند»، دو نکته‌ی اساسی به دست می‌آید. **اوّل** آنکه منافق، طغیانگری است که از حدود انسانی در صداقت و پاکی تجاوز کرده است. و **دوّم** آنکه اینگونه افراد ـ که حیله گری پیشه می‌کنند ـ هرگز به آرامشِ خیال نخواهند رسید. یعنی نه تنها به خدا و آخرت ایمان نمی‌آورند، بلکه به غیراز آنهم ایمان نمی‌آورند و بنابراین همیشه بین ایمان و کفر در سرگشتگی و حیرت خواهندبود. نه فقط قلبشان با مؤمنین نیست، بلکه با شیاطین خود هم نیست و این است که گفته اند هیچ منکر و منافقی نیست که در انکار ونفاقِ خود، به اطمینان رسیده و آرامشی داشته باشد . اطمینان و آرامشِ حاصل ازآن ، پاداش بزرگ خدا به مؤمنین است.

(*) - « شیطان» به معنی «موجود متمرّد و سرکش» است و در هر رده‌ای از موجودات (انسان و جنّ و حیوانات) «شیاطین» وجود دارند (به لغتنامهٔ المنجد در مادّهٔ شَطَنَ نگاه کنید)، چنانکه درآیه‌ی فوق به شیاطین به عنوان رؤسای منافقین اشاره می کند. متأسّفانه عدّه‌ای این معنا را درک نکرده و «شیاطین» را در همه‌ی موارد، نوع خاصّی از موجودات عالم دانسته‌اند.

(۱۶) أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱشۡتَرَوُاْ ٱلضَّلَٰلَةَ بِٱلۡهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَٰرَتُهُمۡ ...

« آنانند که گمراهی را به‌ازای هدایت خریده‌اند ! و تجارتشان سودی نکرد ... »،

آیه‌ی شریفه می‌رساندکه منافقان، ابتدا ازهدایتی برخورداربودند که به‌تدریج آنرا ازدست داده‌اند. از سوره‌ی منافقون آیه‌ی ۳ نیز استنباط می‌شودکه منافقان درابتداء ایمان آورده بودند، ولی چون ایمانشان ازروی هیجان واحساس بود ـ و نه بنیان گرفته از عقل ـ پس از مدّتی تحت تأثیر مغرضین واقع شده، آن ایمان را رها می‌ساختند، هرچند برگشت ازایمان خودرا نشان نمی‌دادند. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه مردمان را ازایمان‌های احساساتی ـ که هرگاه مبنای عقلی نیابد، نتیجه‌ی معکوس به بار می‌آورد ـ برحذرمی‌دارد. یعنی یا از شخص، فردی منافق می‌سازد ویا مسلمانی که هیچ‌چیز او شبیه اسلام نیست ! و آنها که به دنبال ایمان اشخاص فقط از راه تحریک احساسات می‌باشند و راه تعقّل را می‌بندند، چنان افرادی به جامعه تحویل خواهند داد.

ازسوی دیگر، تبادل هدایت باگمراهی وتشبیه آن به تجارت، می‌رساندکه انسان، حتّی درعقیده واتّخاذ روش زندگانی، می‌تواند سودطلب باشد. أمّا باید سود واقعی را تشخیص دادکه متأسّفانه اکثراً تشخیص نمی‌دهند، وبهره‌وری‌های کوتاه مدّتِ بی‌پایه ـ ودرواقع زیان‌بخش ـ را سود به شمار می‌آورند.

(۱۶) ... وَمَا كَانُواْ مُهۡتَدِينَ .

« ... و رهیافته نبودند ! »،

یعنی چون آن‌هدایتی را که داشتند به گمراهی فروختند، در این معامله سودی نبردند و سرمایه را نیز از دست دادند! پس در تجارت خود راهیافته نبودند.

(۱۷) مَثَلُهُمۡ كَمَثَلِ ٱلَّذِي ٱسۡتَوۡقَدَ نَارٗا فَلَمَّآ أَضَآءَتۡ مَا حَوۡلَهُۥ ذَهَبَ ٱللَّهُ بِنُورِهِمۡ وَتَرَكَهُمۡ فِي ظُلُمَٰتٖ لَّا يُبۡصِرُونَ .

« مَثَلِ ایشان همچون مَثَلِ کسی است که (در بیابانی تاریک برای راه‌یابی) **آتشی برافروزد و چون** (پرتو آتش) **پیرامونش را روشنَ ساخت خداوند نورشان را ببَرَد و در تاریکی هایی که هیچ نمی‌بینند رهاشان سازد »،**

به دنبال آیه‌ی قبل، دراینجا نیز در خلال مَثَلی نشان می‌دهد که منافقان، در ابتداء شعله‌ی هدایت را به بیابان تاریک عمرِ خود آوردند، ولی متعاقباً، به‌علّت دورویی‌ها وحیله‌گری‌ها، ازخود سلب توفیق نمودند و سرانجام خدا نورشان را برد. یعنی بصیرت آنها در شناخت حقیقت ازبین رفت وقدمهاشان در راه هدایت بازایستاد ودر ظلمت‌ها فرورفتند. توجّه شود که «نور» ، به صورت مفرد آمده، زیرا «هدایت»، یکی، بیش نیست و آن رهیافتن به راه خداست، ولی غیرهدایت را به صورت جمع یعنی «ظلمات» آورده است. چون گمراهی انواع مختلف دارد.

نکته‌ی دیگر اینکه از منافقان، در ابتدا که به ایمان گرویده بودند، در تمثیل مزبور به‌صورت یک فرد واحد نام برده (...کسی که در بیابان تاریکی آتش برافروزد...) أمّا همینکه نفاق، پیشه می‌کردند، با عبور از تمثیل، تصریح می‌نماید که خدا نورِ فرد فردشان را برد. این شیوه‌ی گفتار، از صنایع لفظی زبان عرب است. در توجیه این تعبیر، وجه دیگری نیز گفته شده است و واژه‌ی «الّذی» را در آیه‌ی شریفه به منزله‌ی جنس گرفته‌اند نه یک فرد.

(۱۸) **صُمٌّ بُكۡمٌ عُمۡيٌ فَهُمۡ لَا يَرۡجِعُونَ .**

« (برای شنیدن و گفتن حقایق)**کران و لالانند و** (در رؤیت آیات خدا) **کورانند و از اینروست که آنها بازگشتی** (به حق) **ندارند**»،

معلوم است؛ کسی که تمام راه های بصیرت را بر روی خود ببندد و فقط به منافع آنی وایمنی خاکی خود توجّه کند، مسلّماً بازگشت به حق نخواهد داشت.

(۱۹) **أَوۡ كَصَيِّبٖ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ فِيهِ ظُلُمَٰتٞ وَرَعۡدٞ وَبَرۡقٞ ...**

« **یا** (مَثَلِ) **آنان به مانند** (گرفتارانی است که از بیابانی) **با بارانی تند از آسمان که در آن تاریکی‌ها و رعد و برق است** (می‌گذرند) ... » ،

منظور از بیابان پُرظلمت، شرایط حیات دردوران جاهلیّت است که همه وازجمله منافقین و سردمدارانشان (آیه‌ی١٤) درآن قرارداشتند. سپس، رحمت وحی خدا، همچون بارانی ازآسمان، آن بیابان ظلمانی‌را فراگرفت وخروش رعدآسای پیامبر و قرآن عَلَیهِ نظام شرک به آن محیطِ مرده غوغای زندگی بخشید. ولی اینان :

(۱۹) **... يَجۡعَلُونَ أَصَٰبِعَهُمۡ فِيٓ ءَاذَانِهِم مِّنَ ٱلصَّوَٰعِقِ حَذَرَ ٱلۡمَوۡتِۚ ...**

« ... **از**(نهیب) **صاعقه‌ها سرانگشتان خویش را از بیم مرگ در گوش‌های خود برند ...** »،

منافقان احساس می‌کنند در معرض رسوایی و خطر قرار گرفته‌اند و از اینرو عاجزانه چاره‌جویی می‌کنند، گوش خود بر خروش هدایت می‌بندند و به خود می‌گویند : قدری زمان بگذرد ببینیم اصلاً چطور می‌شود ؟!

(۱۹) **... وَٱللَّهُ مُحِيطُۢ بِٱلۡكَٰفِرِينَ .**

« **... و خدا بر کافران احاطه دارد** »،

دراینجا به خاطر حق‌پوشی، کلمه‌ی کافر را برای توصیف منافقان به کار برده است (آیه‌ی ٦). می‌گوید این افراد نمی‌فهمند که خدا پشتیبان «حق» در عالم است و آن را سرانجام به پیروزی می‌رساند و کافران نمی‌توانند مانع کار خدا شوند.

(۲۰) يَكَادُ ٱلۡبَرۡقُ يَخۡطَفُ أَبۡصَٰرَهُمۡۖ . . .

« **نزدیک است که برق** (فروغ) **دیدگانشان‌را برباید . . .** »،

یعنی، و هرلحظه به آسیب نزدیکتر و از امنیّت دورتر می‌شوند.

(۲۰) . . . كُلَّمَآ أَضَآءَ لَهُم مَّشَوۡاْ فِيهِ وَإِذَآ أَظۡلَمَ عَلَيۡهِمۡ قَامُواْۚ . . .

«**. . . همین که**(سطحی اززمین)**برایشان روشن‌شد درآن گام نهند وچون برآنها تاریک‌گردد می‌ایستند . . .**»،

محتاطانه رفتار می‌کنند، هروقت می‌بینند لطمه‌ای دربین نیست، مدّتی به طرف مؤمنان می‌روند ولی به محض آنکه اضطراباتی پیش آمد، پا پس می‌کشند. تصوّرمی‌کنند ایمن خواهند بود ونمی‌فهمند که این رفتار زرنگی نیست که :

(۲۰) . . . وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمۡعِهِمۡ وَأَبۡصَٰرِهِمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ.

«**. . .اگرخدامی‌خواست گوش ودیدگان** (شنوایی وبینایی)**شان را برده بودکه خدا بر همه چیز تواناست**»،

منافقان، چون همه چیز را در عالم محسوس می‌سنجند، از قدرت خدا در تعیین حوادث و پیشبرد امور غافلند. ازاینرو در محاسباتشان قدرت«**حق**» را نادیده می‌گیرند و نمی‌فهمندکه این‌عامل بالاترین قدرت‌ها است.

بخش دوّم

(۲۱) **يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ. . .**

« **ای مردم ...** »،

خطاب، عمومی است ؛ نشان می‌دهد که موردِ خطاب یک مطلب اعتقادی است، نه موضوعی مربوط به احکام که فقط به مسلمان‌ها مربوط می‌شود.

(۲۱) **... ٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ وَٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ .**

« **... خدای خود ـ که شما و پیشینیانتان را آفرید ـ عبادت کنید، باشد که متّقی گردید** »،

درآیات قبل مردم به سه دسته‌ی مؤمنان، کافران و منافقان تقسیم شدند. در آیه‌ی فوق همه را به راه مؤمنان/ متّقیان فرامی‌خوانَد. در این‌دعوت، **راه** ، **دلیل** و **نتیجه**، هرسه مشخّص شده است : «**اُعْبُدُوا رَبَّکُم** = عبادت کنید خدای خود را» که این راه مستقیم است. «**اَلّذِی خَلَقَکُم** = کسی که آفرید شمارا» و این دلیل است، خدا را بندگی کنید زیرا خالق شماست. «**لَعَّکُمْ تَتَّقُون** ، تا متّقی شوید» نتیجه‌ی دعوت، متّقی شدن است، یعنی پروا کردن و دور شدن از عذاب حق یا رسیدن به مقامی که انسان در آن‌مقام، از زشتی‌ها دوری گزیده و به نیکی‌ها روی می‌آورد.

منظور از**عبادت** چیست ؟ راه هموارشده را عرب «طریق مُعَبَّد» می‌گوید. پس، اصلِ عبادت‌را می‌توان خضوع و هموارشدنِ نفس انسان برای قبول فرامین إلهی درنظر گرفت. به عبارت دیگر، عبادت روح ناهموار و بی‌نظم آدمی را برای اطاعت خدا ورسیدن به کمال، هموار می‌کند. دراین مقام، عبادت، شامل تمام اعمالی است که انسان برای خدا انجام می‌دهد ومنحصر به نماز و دعا و روزه نیست.

(۲۲) **ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ فِرَٰشٗا وَٱلسَّمَآءَ بِنَآءٗ وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ رِزۡقٗا لَّكُمۡ ...**

« **همان**(خدایی)**که زمین را برای شما** (همچون) **بستری گُستَرد و آسمان را سقفی**(افراشته) **قرارداد و از آسمان آبی فروریخت و بدآن** (آب) **ثمراتی برایتان** (از زمین) **برون آورد تا روزی شما باشد ...** »،

در اینجا ملاحظه می‌شود که دعوت قرآن به توحید ، مستبدّانه نیست ، بلکه توأم با توجّـه دادن انسـان به پدیده‌های «محسوس» و از آنجا به سوی «معقول» رفتن است.

ذکر زمین در آیه به عنوان «**فِراش** = بستر»، کنایه از آن است که همه چیز برای زیست و آسایش آدمی درآن فراهم آمده و تنظیم‌های لازم در این‌زمینه به کار رفته است.

(۲۲) **... فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادٗا وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ .**

« ... **پس برای خدا همتایی قرار ندهید** (حال آنکه) **می‌دانید** (چنین نیست) »،

یعنی انسان‌ها به حکمت و تدابیر عظیمی که در فضای زندگانیشان به کار رفته بنگرند و آنگاه از خود بپرسند که برپایی چنین نظام عظیمی از آن بت‌هایی‌که برای خود ساخته (ومی‌سازند) چگونه امکان خواهد داشت؟ این نظام شگفت‌انگیز که تمام اجزاء آن به هم پیوسته و همآهنگ‌اند، جز کار خدای واحد ـ و یک تدبیر و مشیّت کلّی که هیچ همتایی ندارد ـ نیست.

(۲۳) **وَإِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّمَّا نَزَّلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا فَأۡتُواْ بِسُورَةٖ مِّن مِّثۡلِهِۦ وَٱدۡعُواْ شُهَدَآءَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ**.

« **واگر ازآنچه بربنده‌ی‌خود نازل ساختیم، در شکّ‌اید، پس سوره‌ای همانند آن بیاورید، و گواهان خود را** (نیز) **ـ غیرخدا ـ بخوانید، اگرراست گویید** »،

به دنبال آیه‌ی قبل در استدلال بر وحدانیّت خدا و ترک انداد (همتا برای خدا)، در آیه‌ی فوق به موضوع نبوّت پرداخته است. روی سخن با افرادی است که پس‌ازمطالعه‌ی قرآن، بازهم نسبت به اصالت آن تردید دارند. می‌فرماید اگر هنوز نسبت به قرآن در شک‌اند، سعی کنند یک سوره مانند آن بیاورند، چون بالأخره کار بشر، هرقدر خارق العاده باشد، قابل تکرار خواهدبود. ولی قرآن بااینکه دشمنان زیاد داشته و خود آنهارا تحریک به مقابله می‌نموده، سبک بیان و هدایتش در دنیا منحصر به فرد مانده است.

مقصود از «**فَأۡتُوا بِسُورَةٍ**» در آیه‌ی شریفه، اشاره به امری است که همگان از انجام آن عاجزند و این کار (مخالف را به مبارزه طلبیدن تا عجز او آشکار شود) را اصطلاحاً «**تَحَدِّی**» گویند. البتّه وجه اعجاز قرآن صرفاً به لحاظ زیبایی الفاظ و بلاغت کلام نیست، بلکه علاوه برآن، در هدایتی است که به انسان ارائه می‌دهد (قصص/۲۹).

(۲۴) **فَإِن لَّمۡ تَفۡعَلُواْ وَلَن تَفۡعَلُواْ فَٱتَّقُواْ ٱلنَّارَ ٱلَّتِي وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُۖ أُعِدَّتۡ لِلۡكَٰفِرِينَ**.

« **پس اگر** (اینکاررا) **نکردید ـ که هرگز نتوانید کرد ـ بترسید از آتشی که هیزمش مردم و سنگهایند و برای کافران آماده شده است**»،

پس از دعوت به ایمان به خدا و پذیرش «کتاب» و تصریح این نکته در آیه‌ی قبل که اگر شکّی در پیام خدا هست، سوره‌ای به مانند قرآن بیاورید، در آیه‌ی فوق خاطرنشان می‌سازد که هرگاه قادر به چنین کاری نشدید و بازهم به عناد و حقّ‌پوشی خود ادامه دادید، بدانید که با خدا درافتاده و به عقوبت او گرفتار خواهیدشد. عقوبتی که سنگ را همچون آدمیان می‌سوزاند !

(۲۵) **وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُۖ كُلَّمَا رُزِقُواْ مِنۡهَا**

مِن ثَمَرَةٍ رِّزْقًا قَالُواْ هَـٰذَا ٱلَّذِى رُزِقْنَا مِن قَبْلُ وَأُتُواْ بِهِۦ مُتَشَـٰبِهًا وَلَهُمْ فِيهَآ أَزْوَٰجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَـٰلِدُونَ .

« و کسانی را که ایمان آورده کارهای شایسته کردند بشارت ده که برایشان باغ‌هایی است که نهرها از زیر(درختان)**اش جاری است، هرآنگاه که از ثمراتش بهره برند، گویند : این همان است که پیش‌از این نصیبمان شده بود ! ـ درحالیکه شبیه آن را برایشان آورده‌اند ـ ، و درآنجا همسرانی پاکیزه دارند و جاودانه در آن**(باغ‌ها) **بسر برند »،**

بعداز هشدار به معاندان در آیه‌ی قبل، مؤمنان را در آیه‌ی فوق ـ به سرانجام نیکشان ـ بشارت داده است. عبارت «**هذَا الَّذِی رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ** = این همان‌است که پیش‌ازاین نصیبمان شده بود» نشان می‌دهد ثمراتی‌که برای آنان دربهشت آورده می‌شود، بی‌سابقه دردنیا نیست و«**اُتُوا بِهِ مُتَشابِهًا** = شبیه آن‌را برایشان آورده‌اند» دربیان آنست که ثمرات آخرت تنها شباهتی با نعمت‌های دنیا دارد و در حقیقت همسان آنها نیست.

(۲۶) إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَسْتَحْيِۦٓ أَن يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا . . .

«همانا خدا شرم ندارد ازاینکه (برای هدایت خلق) **مَثَل زند وآن**(مَثَل) **به پشه‌ای ویا فراترازآن باشد!...»**

در آیات ۲۳ و ۲٤ از معاندان سخن گفت و در آیه‌ی فوق به یکی از وجوه انکار آنها ـ در برابر قرآنی که از همآوردی‌اش عاجزند ـ اشاره می‌نماید که مَثَل‌های خدا در قرآن را مورد استهزاء قرار می‌دادند. البتّه از آنجا که سوره‌ی بقره مدنی است، ظاهراً استهزاء منکران زمان نسبت به مَثَل‌هایی بوده که در سوره‌های مکّی آمده است، ازقبیل آنکه فرموده : « **إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُبَابًا** = آن‌کسانی که به جُز خدایند و آنها را می‌خوانید، هرگز مگسی هم خلق نمی‌کنند» (حج/۷۳). درآیه‌ی ۲٦ سوره‌ی بقره در پاسخ چنین منکران استهزاگری می‌فرماید که خدا در مقام هدایت خلق، شرم و إبائی ازمَثَل زدن ندارد، هرچند آن مَثَل به پشه‌ای و یا کمتر از آن باشد. به علاوه، پشه و مگس و امثال آنها، در نظرِ ظاهربینانِ محدودنگر ناچیز جلوه می‌کند، و إلاّ در نظر اهل بصیرت هرکدام در نوع خود جهان شگفت‌آوری است.

در آیه‌ی شریفه لفظ «**فَما فَوْقَها** = بالاتر از آن(پشه)» آمده و مفسّران گفته‌اند که مقصود از فوق پشه، از جهت کوچکی و ریزی آن می‌باشد. ازسوی دیگر واژه‌ی «شرم» که در آیه آمده به تناسب پاسخگویی به معاندان است، وإلاّ شرم و حیاء، چنانکه در انسانها هست، مسلّماً در خداوند نیست. مراد آن است که شایسته‌ی مقام هدایت إلهی این هست که برای ارشاد بندگان، به مثال‌هایی حتّی از جانداران خُرد و کوچک پردازد.

(۲۶) . . . فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ . . .

« ... پس کسانی که ایمان آورده‌اند، می‌دانند که این (مَثَل)**ها حقّ و از جانب خداست ... »،**

مَثَل، در کُتُبِ إلهی زیاد دیده می‌شود، حتّی در تورات و انجیل نیز مَثَل کم نیست. ظاهراً این روشی است که در برخی موارد، خداوند برای انتقال ذهنِ انسانها از محسوس به معقول، برگزیده است. در آیه‌ی فوق، می‌فرماید آنها که اهل ایمان‌اند، این حکمت را درک می‌کنند . چنانکه درهمین‌زمینه فرموده : « **وَ تِلْكَ الأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَايَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ** = این‌مثل‌هارا برای مردم می‌زنیم ولی جُزعالِمان حکمتش‌را درنمی‌یابند» (عنکبوت/٤٣).

(۲۶) . . . **وَأَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَيَقُولُونَ مَاذَآ أَرَادَ ٱللَّهُ بِهَٰذَا مَثَلٗا . . .**

« . . . **ولی آنها که کفر ورزیده** (و معاند)**اند گویند : چه قصدی خدا با این مَثَل‌ها داشته ؟ . . .**»،

سؤال گزارش‌شده اززبان کافران، استفهام انکاری‌است. یعنی درواقع کافران می‌گفتندکه مسلّماً خدا نمی‌تواند کاری با این‌گونه مسائل داشته باشد و بنابراین کلامی که به این‌گونه امور می‌پردازد، از خدا نیست.

(۲۶) . . . **يُضِلُّ بِهِۦ كَثِيرٗا وَيَهۡدِي بِهِۦ كَثِيرٗا . . .**

« . . . (آری، خدا) **بسیاری را با این**(مَثَل) **گمراه و بسیاری را هدایت می‌کند . . .** »،

یعنی، خداوند این مثال‌ها را می‌آورد ، هرچند می‌داند که با آوردن آنها (باتوجّه به اختیار انسانها) عدّه‌ای گمراه و عدّه‌ای هدایت خواهندشد. البتّه خدا برای گمراه کردن مردم مَثَل نیاورده است. ولی چون با علم به عکس العمل دست بدینکار زده ، نتیجه اش را به خود نسبت داده است. بنابراین مفهوم جبر، برخلاف آنچه عدّه ای تصوّر کرده‌اند، در آیه نیست.

(۲۶) . . . **وَمَا يُضِلُّ بِهِۦٓ إِلَّا ٱلۡفَٰسِقِينَ .**

« . . . **و جز فاسقان، کسی را بدآن گمراه نمی‌گرداند** »،

«فاسق» به معنی « متجاوز از حدّ» است. چنانکه برای خارج شدن میوه از پوست نیز این واژه به کار می‌رود. مقصود از «فاسق» کسی است که با طغیان‌گری، پا روی حقّ وحقیقت گذاشته است. یعنی زمینه‌ی گمراهی در فاسقان (با روحیّه‌ای که دارند) در خودشان است و همان زمینه دربرابر مثال‌های إلهی، بروز می‌کند.

(۲۷) **ٱلَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهۡدَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ مِيثَٰقِهِۦ . . .**

« **همآنان که پیمان خدا را، پس از استواری‌اش، می‌شکنند . . .** »،

«فاسقین» را در این آیه وصف می‌کند. انسان دو نوع پیمان با خدا دارد :

۱ـ پیمان فطری

۲ـ پیمان شرعی.

پیمان فطری، همه‌ی گرایش‌هایی است که در فطرت آدمی نسبت به قدرت مافوق و مشیّت‌های او در ارتباط با دوری ازظلم و بدی‌ها و پیوستن به عدالت و نیکی‌ها، نهاده شده است. چنانکه در آیه‌ی «عهد»، در زمینه‌ی خلقت آدم می‌فرماید : « **وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا** = و(یادکن) هنگامی را که خداوندت از پشت‌های آدمی‌زادگان فرزندان ایشان را گرفت، وآنان‌را برخودشان گواه ساخت‌که آیا من خداوند شما نیستم؟ گفتند : بلی، گواهی می‌دهیم» (اعراف/۱۷۲). شیخ بهائی در این‌باره سروده است :

در روزِ ألست بلی گفتی و امروز به بسترِ لا خُفتی !

امام فخر رازی و شیخ طبرسی نیز گفته اند که پیمان فطری انسان با خدا، همان مجموعه‌ی گرایش‌های درونیِ آدمی نسبت به قدرت مافوق یعنی خداونداست.

پیمان شرعی، در حقیقت، بیمه کردن و استحکام بخشیدن به پیمان فطری است و زمانی به مرحله‌ی بلوغ می‌رسد که انسان وارد حوزه‌ی ایمانی شده و دیانت حقّه را می‌پذیرد.

آیه‌ی شریفه در بحث«فسق»، منافقان را کسانی معرّفی می‌کند که با زیر پا نهادن «پیمان شرعی» خواه ناخواه، پیمان فطری خودرا هم باخدا نادیده می‌گیرند.

(۲۷) . . . **وَيَقْطَعُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ . . .**

« ... **و آنچه**(رشته‌ای) **را که خدا به پیوستن‌اش فرمان داده، می‌گسلند ...** »،

اکثرمفسّران، مقصود ازآیه‌ی فوق را صله‌ی رحم دانسته‌اند. أمّا مضمون، کلّی‌تر از یک مورد خاص می‌باشد. شکّ نیست که وجه منفی مطلب نیز از آیه‌ی شریفه به دست می‌آید، یعنی «رشته‌هایی را هم که خدا به قطعشان فرمان داده، قطع نمی‌کنند». بدین‌ترتیب پیام آیه در ارتباط با جذب و دفع انسان سالم در روابط اجتماعی است. انتظار خداوند از مؤمنان این‌است که به نیکی‌ها جاذب و در برابر نیروهای مخرّب دافع باشند و آیه‌ی شریفه از کسانی شکایت می‌کند که چنین نبوده و با هر مقوله‌ای سازگارند.

(۲۷) . . . **وَيُفْسِدُونَ فِى ٱلْأَرْضِ . . .**

« ... **و در زمین تباهکاری می‌کنند ...** »،

نتیجه‌ی پیمان شکنی با خدا، پیوستن به رشته های ناستوده‌ای است که منجر به فساد در زمین می‌شود.

(۲۷) . . . **أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْخَٰسِرُونَ .**

« ... **آنها خود زیانکار باشند** »،

«خسارت یا زیان» سرمایه ای را ازدست دادن و چیزی به جایش کسب نکردن است. انسانی که پیمان خود را با خدا از کف داد و روابط صحیح اجتماعی را نادیده گرفت، قهراً رو به زشتی‌ها می‌رود و بدین‌ترتیب

سرمایه‌ی انسانی خود را ازدست داده و چون چیز دیگری هم جایگزینش نتواند کرد، لاجرم ضرر کرده است.

(۲۸) كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِٱللَّهِ وَكُنتُمْ أَمْوَٰتًا فَأَحْيَٰكُمْ . . .

« **چگونه به خدا کفر می‌ورزید با اینکه مردگان بودید و** (خدا) **جانتان داد ؟! . . .** »،

مخاطب آیه‌ی شریفه کافران‌اند و با تعجّب می‌پرسد که چگونه به راه کفر می‌روید درحالی‌که قدرت خلاّق إلهی حیاتتان بخشید.

(۲۸) . . . ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ .

« **. . . پس شما را بمیراند و سپس زنده‌تان کند و آنگاه به سوی او بازگردانده می‌شوید** »،

آنگاه که انسان حیات‌را شناخت، می‌فهمدکه اخگری خاموش نشدنی است ومرگ او فقط درسرفصل‌هاست. حقیقت حیات، بی‌زوال است. چنانکه در این دنیا عوامل مادّی، مثل خورشید و سایر سیّارات رو به فرسایش و کهولت‌اند، أمّا حیات و زندگانی موجودات، رو به توسعه و تکثیر و تزاید است. با شناخت حیات، آدمی متوجّه می‌شود که موجودی باقی است و مرگ او فقط در مرز تبدیل یک مرحله از حیات به مرحله‌ی دیگری است.

بخش سوّم

(۲۹) **هُوَ ٱلَّذِی خَلَقَ لَکُم مَّا فِی ٱلْأَرْضِ جَمِیعًا...**

« اوست که هرآنچه در زمین است برای شما آفرید ... »،

دراینجا فصل جدیدی آغازشده‌است. خدای عالم‌را که در آیه‌ی قبل، به عنوان حیاتبخش هستی انکارناپذیر توصیف کرد، در این آیه و آیات بعد، از اراده و هدف او در آفرینش «عالم و آدم» سخن می‌گوید.

ابتدا (آیه‌ی فوق) سخن از خلقت زمین و آمادگی آن برای حیات انسانی است ، اینکه تمام پیش‌بینی‌ها در آن ـ برای زیست انسان ـ به کار رفته است.

(۲۹) ... **ثُمَّ ٱسْتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ...**

« ... سپس اراده‌ی آسمان کرد ... »،

یعنی ، فضای بالای زمین را هم چنانکه باید منظّم نمود. البتّه مقصود از واژه‌ی «**ثُمَّ** = سپس» در اینجا بنا بر قولی، بیان ترتیب زمانی نیست، زیرا بنا به قرآن آسمان قبلاً به صورت دود یا گازهای متراکم، خلق شده بود (فُصِّلَت/ ۱۱) و تصریح شده که زمین بعداز آسمان‌ها به وجود آمده است (نازعات/۳۲ ← ۲۷). ولی قول دیگر آن است که آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد آسمان پیش‌از پرداختن به زمین، وجود داشت (**ثُمَّ استَوَی إلَی السَّماءِ**) امّا تنظیم و ترتیب آن، پس از آفرینش موادّ لازم در زمین صورت پذیرفت. با این قول، معنای ظاهری «**ثُمَّ**» حفظ می‌شود.

(۲۹) ... **فَسَوَّىٰهُنَّ سَبْعَ سَمَـٰوَٰتٍ ...**

« ... و هفت آسمان را به پا داشت ... »،

کلمه‌ی «**هفت**» درقرآن، به مفهوم «کثیر» نیز به کار رفته است (لقمان/۲۷). البتّه، مقصود این نیست که هرکجا این کلمه به کار رفته، معنای «کثیر» را افاده می‌کند. عدّه‌ای گفته‌اندکه ممکن است دراینجا یکی از آن موارد باشد. بنا بر این‌تفسیر، غرض از «هفت آسمان» ، کلِّ فضای پُرستاره است . ازسوی دیگر ممکن است چنانکه ظاهر لفظ می‌نماید، فضا به طبقاتی (به نسبت موادّ و نیروهایش) تقسیم شده و مقصود از «هفت آسمان» مجموعه‌ی آن‌طبقات باشد. قول دیگر آسمان‌های هفتگانه را ستارگانی می‌داند که در مدارهای مختلف قرار گرفته و برای عرب زمان قابل رؤیت بوده است (به سوره‌ی طلاق توضیح آیه‌ی ۱۲ و سوره‌ی ملک توضیح آیه‌ی ۳ نگاه کنید).

(۲۹) ... **وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ.**

« **... و او برهمه چیز داناست** »،

یعنی مبدأ و آفریننده‌ی عالم دانایی است که همه‌ی اجزاء عالم را طی روابط دقیقی پرداخته و به هم پیوند داده و از همه‌ی امور آگاه است.

(۳۰) **و إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي ٱلْأَرْضِ خَلِيفَةً ...**

« **و زمانی** (را یاد کن) **که خداوندت به فرشتگان گفت : همانا من در زمین خلیفه‌ای** (نسلی نو) **قرار می‌دهم ...** »،

ازاینجا به داستان آفرینش انسان و فلسفه‌ی خلقت او می‌پردازد و البتّه آیات شریفه جنبه‌ی هدایتی وتربیتی دارد.

واژه‌ی «**إذْ** = زمانی که» در ابتدای آیه، ظرف زمان است و کلمهٔ «اُذْکُر» را پیش از آن، در تقدیر دارد. یعنی، به یاد آر و توجّه کن به زمانی که آن‌رویداد جریان یافت. به نظر می‌رسد که پس از خلقتِ زمین و آسمان‌ها و پیشرفت حیات به صُوَرِ گوناگون، زمانی فرامی‌رسد که خداوند اراده می‌کند ـ به دنبال دیگر موجودات ـ انسان پدید آید. واژه‌ی «**خلیفه**» در اینجا برخلاف باور رایج، به معنی «جانشین خدا» نیست، بلکه به معنی نسلی است که بعداز نسل پیشین می‌آید و «خلیفه» بدین معنا در قرآن مکرّر به کار رفته است (اعراف/٧٤ و ٦٩ ، یونس/٧٣ و ١٤) و اصولاً تعبیر «جانشین خدا» با بخش بعدی آیه که ملائک از فساد و خونریزی او سخن می‌گویند، نمی‌خواند.

بر طبق آیه‌ی شریفه مشیّت خدا مبنی بر خلقت انسان، از مراحلی گذر کرده و ابتدا به عالم فرشتگان که نیروهای پاک و تابع امر إلهی بوده‌اند، اعلام شده و سپس ـ بعداز گذر از عالم ملائک ـ به آفرینش انسان انجامیده است. امّا مقصود از«**قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ** = خداوند به فرشتگان گفت»، سخن لفظی نیست. بلکه مراد، «انتقال مقصود» است، چنانکه درمورد وحی به انبیاء فرموده : «**وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللهُ إلا وَحْيًا** ... = درخور هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن گوید، مگر به وحی ... (یعنی با القاء کلمات و معانی در ضمیر وی) » (شوری/٥١).

(۳۰) **... قَالُوٓاْ أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ ٱلدِّمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ ...**

« **... گفتند : آیا کسی را در آن، می‌گماری که درآنجا به فساد می‌پردازد و خون‌ها می‌ریزد ؟! حال آنکه ما تورا به پاکی می‌ستاییم و** (از هرنقصی) **تنزیه می‌کنیم ...** »،

درآن نیروهای قدسی که جُز خوبیِ محض و اطاعت و تسبیح خدای‌تعالی چیز دیگری نبوده و نیست، این آگاهی پدید آمد که موجود جدید، موجودی است که فساد و خونریزی از او سرمی‌زند؛ و ظاهر آیه نشان می‌دهد که این معنا را فرشتگان از تعبیر«خلیفه» دریافتند و نسل نو را با شبه انسانهای پیشین روی زمین

قیاس نمودند که خون یکدیگر را می‌ریختند. البتّه، فرشتگان ـ چنانکه متن آیه می‌نماید ـ اعتراضی نکرده بلکه فقط حکمت کار برایشان روشن نبود وسؤال توأم با تعجّبی را مطرح ساخته بودند. هرچند فعل ماضی استمراری در مقطع آیه‌ی ۳۳ (**وَ ما کُنْتُمْ تَکْتُمُون** = وآنچه پنهان می‌کردید) نشان می‌دهد که فرشتگان باطناً ازخلقت جدید چندان راضی نبودند . مقطع آیه پاسخ خداوند را نشان می‌دهد :

(۳۰) . . . **قَالَ إِنِّيٓ أَعۡلَمُ مَا لَا تَعۡلَمُونَ** .

« ... (خدا) **گفت : من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید** »،

خیلی از انسان‌ها هم نمی‌دانند، وهمواره فریاد می‌زنند : چرا خدا نسل تباهکار و خونریز انسان را در عالَم آفرید ؟! چرا باید دستگاه آفرینش موجودی مختار بیافریند که ممکن است به جای خوبی و پاکی، شَرّ و زشتی را انتخاب کرده دست به خونریزی و فساد بزند ؟ خدا می‌فرماید در این أمر حکمتی است که حتّی فرشتگان نیز در وهلهٔ اوّل نمی‌فهمیدند و آن حکمت، در آیه‌ی بعد مشخّص شده است.

(۳۱) **وَ عَلَّمَ ءَادَمَ ٱلۡأَسۡمَآءَ كُلَّهَا** . . .

« **و آدم را همه‌ی نامها بیاموخت ...** »،

«**اسم**» علامتی برای اشاره به «مُسَمّی» است و گاهی از موارد، منظور از «اسم» نشانی و خصوصیّات مُسَمَّیات است . دراینجا «اسم» همان مقصود را می‌رساند. می‌فرماید، خداوند نسل انسان را با افرادی که برگزیدگان آن‌نسل می‌شده‌اند (همان انبیاء ، شهداء، صدّیقین وصالحین) به آدم معرّفی کرد.

(۳۱) . . . **ثُمَّ عَرَضَهُمۡ عَلَى ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ** . . .

« ... **سپس ایشان را به فرشتگان عرضه کرد ...** »،

برخلاف آنچه غالب مفسّران گفته‌اند، در اینجا ضمیر «**هُمْ**» در «**عَرَضَهُمْ**»، به «**اسماء**» برنمی‌گردد (وگرنه، می‌فرمود : عَرَضَها) بلکه به مُسَمَّیات، یعنی نسل آدم با گُزیدگان آنها برمی‌گردد. آیه‌ی شریفه می‌فرماید خداوند همه‌ی افراد آدمی یا بزرگان نسل آدمی را به فرشتگان عرضه کرد :

(۳۱) . . . **فَقَالَ أَنۢبِـُٔونِي بِأَسۡمَآءِ هَٰٓؤُلَآءِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ** .

« ... **و گفت : مرا از نام‌های آنان خبر دهید، اگر راست گویید** »،

کلمات «**اسماء هؤلاء** = اسماء این گروه» ، که در عبارت فوق به کار رفته، می‌رساند که مُسمّی یک شخص نبوده، بلکه مجموعه‌ای از افراد بوده‌اند. و اینکه می‌فرماید ، مرا از گُزیدگان این گروه خبردهید، معنایش این نیست که خداوند خود آن گُزیدگان را نمی‌شناخت ! زیرا هرسؤالی، استفهامی نیست، بلکه ممکن است انکاری، توبیخی و یا مثل این‌حالت، امتحانی باشد. خداوند خطاب به فرشتگان می‌فرماید به این نسل آدم

بنگرید و بگویید چه خصوصیّاتی دارد، آیا در آنها فقط منحصراً نشانه‌های خونریزی وفساد هست ؟ اگر گمان دارید، حکمتِ همه‌ی کارهای خدا را می‌دانید این نسل را با همه‌خصوصیّاتش توصیف کنید.

(۳۲) قَالُواْ سُبۡحَـٰنَكَ لَا عِلۡمَ لَنَآ إِلَّا مَا عَلَّمۡتَنَآ . . .

« **گفتند:** (خداوندا) **تو را** (از هر نقصی) **تنزیه کنیم، ما را جُز آنچه به ما آموختی دانشی نیست . . .** »،

یعنی فرشتگان، دربرابر شخصیّت‌های والا که در نسل بشر بود متحیّر شده و از شناخت آنها عاجز ماندند. محتوای عبارت، تواضع کامل فرشتگان را در برابر خدا نشان می‌دهد، می‌گویند نه تنها دانشی جُز آنچه تو به ما آموخته‌ای نداریم، بلکه دانسته‌های خود را نیز همه از تو داریم.

(۳۲) . . . إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡحَكِيمُ .

« **. . . همانا تو دانای فرزانه‌ای** »،

یعنی، فقط تویی که علم محض و حکیم مطلقی، دانش ما همه محدود است.

(۳۳) قَالَ يَـٰٓـَٔادَمُ أَنۢبِئۡهُم بِأَسۡمَآئِهِمۡ . . .

« (خدا)**گفت : ای آدم ! آنها** (فرشتگان)**را ازنام‌های ایشان خبر ده . . .** »،

باتوجّه به آنکه قبلاً فرمود خداوند خصوصیّات نسل بشر و بزرگانی را که در این نسل ظهور خواهندکرد به آدم بیاموخت (آیه‌ی ۳۱) در آیه‌ی فوق به آدم امر می‌کند که فرشتگان را از همه‌ی آن خصوصیّات و بزرگان آگاه گرداند تا فرشتگان آن نسل غریب را با تمام وجوهش بشناسند. طرف خطاب در اینجا «آدم» به عنوان سمبل نسل خود بوده است.

(۳۳) . . . فَلَمَّآ أَنۢبَأَهُم بِأَسۡمَآئِهِمۡ قَالَ أَلَمۡ أَقُل لَّكُمۡ إِنِّيٓ أَعۡلَمُ غَيۡبَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَأَعۡلَمُ مَا تُبۡدُونَ وَمَا كُنتُمۡ تَكۡتُمُونَ .

« **. . . پس چون** (آدم) **آنهارا از نام‌های آنان آگاه کرد،** (خدا فرشتگان را) **گفت : آیا به شما نگفتم که من نهفته‌ی آسمانها و زمین را می‌دانم و از هرآنچه آشکار می‌کنید و آنچه پنهان می‌کردید آگاهم؟** »،

وقتی فرشتگان، خصوصیّات کامل انسان ـ ویا خصوصیّات انسان‌های کامل از نسل آدم ـ را دانستند، طبیعی است که ازهرجهت به حکمت کارخدا واقف شدند و حالتی حاکی از جاذبه‌ی کامل و سکوت و سرافکندگی بر آنها حاکم شد. آنگاه خداوند زبان به نصیحت می‌گشاید و هرچند روی سخنش با فرشتگان است ، أمّا به ما ، ابناء بشر، نیز درسی می‌آموزد ـ به همه‌ی آنها که می‌پرسند : چرا خدا نسل شرور انسانی را آفرید ؟ و چرا ما را چنان نساخت که جُز خوب نیاندیشیم و غیراز خوبی کاری نکنیم ؟ می‌فرماید، شما فقط بُعد ظاهر را می‌بینید و من به همه‌ی ابعاد امور واقفم، چه عیان و چه نهان، چه در زمین و چه در

آسمان. باغبانی که بذری می‌پاشد، می‌داند که همراه گلها، خس و خار نیز خواهد رویید، ولی چه باک زیرا که خشونت خار به لطافت گل ارزش می‌بخشد؛ و درمورد انسان مختار، هرچند، به حکم اختیار، شرّ نیز قهراً پدید می‌آید (و خود او نیز شرّ را انتخاب می‌کند) ولی، شرّ، اوّلاً وسیله‌ی مبارزه‌ی نیکان شده و مانند موانعی دربرابر دَوَندگان، موجب تلاش بیشتر و کمال آنها می‌شود[۱]، و ثانیاً ازنظر اجتماعی نیز اگر دربرابر حقّ نیروهای باطل نبود، حقّ ظهور و جلوه‌ای نداشت . خداوند می‌فرماید، ما می‌دانیم که در بین نسل مختار، بدان و دَدان به وجود خواهند آمـد، ولی انبیاء ، اولیاء ، بزرگان ، دانشمنـدان و مبارزان راه حقّ نیز ظهور خواهندکرد و در پرتو مقابله با شرور، آن شخصیّت‌ها ، به ارزش والا وکمال انسانی می‌رسند.[۲]

(۳۴) وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُواْ لِأٓدَمَ . . .

« **و زمانی**(را یاد کن) **که به فرشتگان گفتیم : بر آدم سجده کنید ! . . .** »،

منظور از واژه‌ی «سجده» دراینجا، سجده‌ی عبادی نبوده که بنا بر قرآن، دراختصاص خداست، بلکه منظور، ادای احترام نسبت به خلقت جدید خداوند بوده است که آن را «سجده‌ی تحیّت» گویند (به سوره‌ی یوسف آیه‌ی ۱۰۰ نگاه کنید) هرچند سجده در اسلام به طور کلّی، مطلقاً به خداوند اختصاص یافته است.

(۳۴) . . . فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَٱسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلْكَٰفِرِينَ .

« . . . **و** (همه) **سجده کردند، بهجُز ابلیس که اِبا کرد و کبر ورزید و ازکافران بود** »،

معلوم می‌شود، فرشتگان نیز «مجبورِ» محض و خالی از «اختیار» نبوده‌اند، منتها بنای خلقتشان بر خوبیِ کامل، در پرتو نزدیکی با خدا بوده است. گناه «ابلیس» از آن‌جهت عظیم است که علی‌رغم نزدیکی با خدا و رؤیت حقایقی که برای انسان مقدور نبوده است، عصیانی از نوع عصیان بشر کرده و از اطاعت خدا سرپیچید. انسان است که هرگاه با سلاح «عقل»، در پرتو هدایت إلهی، به حقایق رسیده و «اراده‌ی» لازم‌را برای تنظیم زندگانی براساس حقائق به کار بندد، به چنان مقامی می‌رسدکه جا دارد ملائک دربرابرش متواضع شوند.

کلمه‌ی «**ابلیس**» که شاید از لغات دخیله بوده واز زبان «عبری» وارد عربی شده باشد، بنا بر قولی به معنی موجودی است که ازرحمت خدا ناامید گشته و دست به ویرانگری برداشته است.

---

(۱) ـ برای افراد شرور به خاطر آنکه باعث کمال خوب‌ها می‌شوند، امتیازی نیست. زیرا اعمال هرکس، براساس نیّات خود او ارزیابی می‌شود. مثلاً اگر شمر دربرابر امام حسین(ع) نبود، او به درجات رفیع إلهی نائل نمی‌شد، ولی شمر به این نیّت امام حسین را نکشت بلکه هدفش در این امر کسب مزایای مادّی برای خود بود و بر این اساس امتیازی کسب نکرده و جُز عذاب وخسران چیزی نخواهد دید.

(۲) ـ شایان توجّه اینکه نمی‌توان بنابرآیه‌ی «**أَكْثَرُهُمْ فاسِقُون**»، استدلال کردکه کارِ خدا درست نبوده است، زیرا ارزشهای خدایی، برمبنای«کیفیّت» ارزیابی می‌شود و نه«کمیّت». چه بسا، به لحاظ اهمّیّت ارزشها، شخصیّتی، به ملّتی بیارزد.

در قرآن، وسوسه‌های نفسانی به «شیطان» نسبت داده شده، و البتّه هرانسانی، شیطانی همراه دارد چنانکه در حدیث نبوی(ص) آمده : «لَيْسَ مِنْكُم اَحَدٌ إلاّ وَ قَدْ وُكِّلَ بِهِ قَرِينُهُ مِنَ الشَّيَاطِين.[۱] = هیچ‌یک از شما نیست مگر آنکه قرینی از شیطان بر او گمارده شده است.»

وجود دشمنی را برای انسان، خداوند همه جا گوشزد کرده و حتّی ضمن مراسم حجّ، مهار این دشمن را یادآور شده است. دراینجا نیز مقصود آیه این است که به عکس نداهای وجدان، وسوسه‌های نفسانی، ناشی از نیرویی است که از همان ابتدای خلقت ، تواضع دربرابر بشر را نپذیرفت و از رحمت خدا، به جهت گناه عظیمش ناامید گردیده و او و ذرّیّه‌اش کمر همّت به ویرانگری انسان بسته‌اند.

ذکر«کافر بودن» ابلیس ، بدین معنی است‌که ازقبل، حالت عناد در برابر خدا داشته و با بروز زمینه‌ای که پیش آمد، آن کفر آشکار گردید یا مراد آن است که در هنگام استکبار در برابر امر خدا کافر بود (کافر شد). البتّه چنانکه درسوره‌ی کهف آیه‌ی ۵۰ مذکوراست ابلیس از رده‌ی موجودات پنهان (جنّیان) بوده وبنابراین استثنای به کار رفته درآیه‌ی شریفه را باید استثنای منقطع دانست.[۲]

(۳۵) **وَ قُلْنَا يَـٰٓـَٔادَمُ ٱسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ ٱلْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا . . .**

«**وگفتیم : ای‌آدم، تو وهمسرت در این‌باغستان آرام یابید و از**(ثمرات)**آن به فراوانی هرچه خواهیدبخورید . . .**»،

وظیفه‌ی فرشتگان تمام شد. اینک، خداوند مشیّت خود را برای انسان شرح می‌دهد. باغستانی که در این آیه آمده، به قولی، بهشت آخرت نیست. زیرا آن بهشت ، بنا بر قرآن جاوید است و خروج ندارد. اینجا منظور، باغستانی دنیوی است. یا به قول قوی‌تر، مراد بهشتی‌است که درسوره‌ی نجم آیه‌ی ۱۵ (**عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأوَى**)، ذکر آن رفته‌است[۳].

(۳۵) **. . . وَ لَا تَقْرَبَا هَـٰذِهِ ٱلشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ .**

«**. . . و** (امّا) **نزدیکِ آن تک درخت نشوید که از ظالمان خواهید بود** »،

---

(۱) ـ مسند احمد، ج۱ ، ص۲۵۷ ، چاپ دارالفکر.

(۲) ـ شایان توجّه اینکه سوره‌ی کهف قبل‌از بقره در دوران مکّه نازل شده و ازاینرو عبارت «**كَانَ مِنَ الْجِنِّ**» درمورد ابلیس، چون قبلاً گفته شده بود، در آیه‌ی سوره‌ی بقره حذف شده است. نکته‌ی دیگر آنکه ابلیس توانسته بود در نتیجه‌ی عبادات به عالم فرشتگان راه یابد و به هنگام إعلام اراده‌ی إلهی درمورد خلقت انسان حضور داشته باشد.

(۳) ـ فخررازی می‌گوید بهشت آدم وحوّا ازباغستانهای همین دنیا بوده است. زیرا **اوّلاً** شیطان درآن راه یافته که از بهشت اُخروی مطرود است. **ثانیاً** آدم و حوّا کاری نکرده بودند که مستحقّ پاداش یا بهشت اُخروی باشند و **ثالثاً** آدم و حوّا از بهشت اخراج شدند حال آنکه بهشت اُخروی جاویدان است. امّا با توجّه به واژه‌ی «**هُبوط**» در آیه‌ی ۳٦ ، بهشت آدم وحوّا با بهشت مذکور در «**عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى**» (بهشت برزخی) بهتر تطبیق می‌شود، هرچند «**هُبوط**» به معنی نقل و انتقال در دنیا نیز در قرآن آمده است (بقره/٦١)

«تکلیف» درزندگی انسان ظهوریافت . محدوده‌ی آن از یکسو، اوامر متعدّد مثبت (از همه چیز به فراوانی بخورید) و ازسوی دیگر تعداد محدودی (به جُز آن تک‌درخت) از نواهی بوده است؛ و انسانِ مختار باید انتخاب کند.

مفسّرین درباره‌ی «آن‌درخت» چیزها گفته اند: یکی گفته سیب بوده ودیگری گندم را نام می‌برد، عدّه‌ای حتّی سراغ برنج و ذرّت هم رفته‌اند! مسلّم است که منظور خداوند دراینجا این نبوده که افراد جستجو کرده، طبیعت آن درخت را بیابند وذهنشان انواع فرآورده‌های گیاهی را درنظر گیرد ! «آن درخت»، سمبل چیزهایی بوده که منشأ ظلم است. (**فَتَكُونا مِنَ الظّالِمِين**). تمام مظالم وگرفتاری‌هایی که برای بشر درنتیجه‌ی غفلت از خدا و روی بر تافتن از فرامین او حاصل می‌شود، از همین مقوله شمرده می‌شود.

(۳۶) **فَأَزَلَّهُمَا ٱلشَّيۡطَٰنُ عَنۡهَا فَأَخۡرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ . . .**

«**پس شیطان آن‌دو را از آنجا به لغزش افکند و از جایگاه**(نعمت وکرامتی)**که درآن بودند خارج ساخت . . .**»،

دراینجا کلمه‌ی «شیطان» برای «ابلیس» به کار رفته که آنهم ظاهراً از کلمات وارداتی به زبان عرب می‌باشد و به معنی موجود سرکش آمده است. توجّه شود که دراینجا از انسان، به لفظ «آدم» تعبیر شده ، ولی، آن نیروی مخرِّب، با تعابیر مختلف معرّفی گردیده تا به خوبی به بشر شناسانده شود.

شیطانِ مخلِّ آسایش آدمی است ، ازاینرو با وساوسش انسان را به سوی ظلم می‌کشد تا او را ازآن اطمینان ایمانی و صفای وجود خارج ساخته دچار عذاب گرداند. (درسوره‌ی اعراف آیه‌ی ۲۱ گفته شده که وساوس شیطان، به صورت قسم‌های مؤکّد و ریاکارانه موجب نزدیکی آدم به آن درخت گردید.) آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که درحقیقت خدا بهشت انسان را از او نگرفت بلکه شیطان و گناه، آن را از چنگش ربود.

(۳۶) **. . . وَقُلۡنَا ٱهۡبِطُواْ بَعۡضُكُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوّٞۖ وَلَكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُسۡتَقَرّٞ وَمَتَٰعٌ إِلَىٰ حِينٖ .**

«**. . . و ما گفتیم : فرود آیید که برخی از شما، دشمن برخی دگرید ! و برایتان در زمین آرامشگاه و بهره‌مندی ـ تا زمانی معیّن ـ فراهم است** »،

امر خدا صادرشد که شیطان و آدم و همسرش (که حاضر شدند به وسوسه‌ی شیطان با خود دشمنی کنند) همه از بهشت خارج شده کنار هم قرارگیرند وتا زمانی که اراده‌ی خدا تعلّق یابد، همچنان در زمین بمانند. چنین است حالت انسان در این دنیا، که او و «شیطان» در کنار همند.

(۳۷) **فَتَلَقَّىٰٓ ءَادَمُ مِن رَّبِّهِۦ كَلِمَٰتٖ . . .**

« **آن‌گاه آدم از خداوندش کلماتی بیاموخت . . .** »،

یعنی، خدا به انسان «عذرخواهی» را آموخت، همان حالت پشیمانی‌که بعدازاوّلین گناه عارض می‌شود؛ و با ا براز شایستگی، آدم خودرا در معرض أخذ هدایتِ إلهی و جبران مافات قرارداد :

(۳۷) . . . فَتَابَ عَلَيۡهِۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ .

« . . . **و** (خدا) **بر او بازگشت** (توبه‌ی وی را پذیرفت) **که او**(خداوند) **توبه پذیر و مهربان است** »،

در برخی ازتفاسیر نوشته‌اند که آدم به آسمان نگریست و نام‌های پیامبراسلام[ص] و خاندانش را دیده به خدا گفت : تورا به حقّ این بزرگان مرا ببخش وخدا نیز ازسر تقصیرش گذشت ! ولی از سوره‌ی أعراف آیه‌ی ۲۳ فهمیده می‌شود که منظور از «أخذ سخنان از خدا» آموزش اعتراف به گناه و درخواست آمرزش و تصمیم واقعی به عدم تکرارش بود (**ربَّنا ظَلَمْنا أنْفُسَنا وَ إنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِين**). با بروز چنین روحیّه‌ای، هدایت إلهی، برای برگشت به شرایط پیش از گناه، نصیب انسان می‌شود، و خداوند این أمر را بر اساس صفت «رحمتِ» خود تعلیل کرده و یکی از راه‌های بازگشت انسان به سوی خود قرارداده است. به عبارت دیگر، می‌فرماید وقتی انسان خودمداری وخودمرکزی را کنار گذاشت، ارزش روحانی‌اش برگشت.

(۳۸) قُلۡنَا ٱهۡبِطُواْ مِنۡهَا جَمِيعًا . . .

« **گفتیم: همه از آنجا فرودآیید . . .** »،

هرچند آدم بخشیده شد، ولی حکم خدا تغییر نیافت ومقرّرگردیدکه او در همان عالمی که شیطان نیز در آن راه دارد، قرارگیرد. از آن تاریخ تاکنون ، بشر یعنی فرزندان آدم، همچنان بهشت گمشده‌ی خودرا جستجو می‌کنند. این تمایل شدید به عدالت و محبّت ، نیکی ومهر، زیبایی محض و آرامش تمام، همواره با آدمیان است و انسان را تنها نمی‌گذارد. همه‌جا آدمی به دنبال ارضاء این تمایل است ونمی‌داند که سرمنشأش کجاست ؟ و بهشت گمشده را از چه راه بیابد ؟

(۳۸) . . . فَإِمَّا يَأۡتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدٗى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ .

« **. . . پس هرگاه هدایتی ازجانب‌من سویتان آمد،کسانی‌که ازهدایت من پیروی کنند، پس آنان را بیم و اندوهی نباشد** »،

خدا می‌گوید، در آن عالمی که شیطان با انسان است، چنین نیست که من تنهایش گذارم، بلکه «عقل» اشتباه کار تورا ای انسان! با «شیطان وسوسه‌گر»، تنها نمی‌گذارم، هدایت من به سویت خواهد آمد و اگر بر شیطان غالب شده از هدایت من پیروی کنی، بهشت گمشده‌ی خودرا خواهی یافت که زمینه اش در این دنیا آغاز شده و در آن عالم به طور کامل جلوه خواهد کرد. آری :

تو بشربودی و فردوس، خدا جایت داد   گنه آورد بدین دیر خراب آبادت
گر کنی توبه و پس رو به خدا باز روی   بازپس می‌دهدت آنچه دراوّل دادت![1]

---

(۱) ـ اشعار از استاد مصطفی حسینی طباطبایی است که در برابر اشعار خواجه حافظ (من ملَک بودم و فردوس برین جایم بود . . .) سروده‌اند.

(۳۹) وَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَـٰتِنَآ أُوْلَـٰٓئِكَ أَصۡحَـٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَـٰلِدُونَ .

« و کسانی که عناد ورزیده و آیات ما را دروغ شمرند، آنها اهل دوزخ‌اند و در آن جاویدند »،

کسانی در عذاب و تب و تاب خواهند افتاد که راهی جُز راه خدا در عالم پیش گیرند. اینان در دنیا به دنبال «رضایت مطلق» (یا بهشت دنیوی) همه جا می‌دوند ولی هرچه بیشتر می‌یابند، رضایتشان کمتر می‌شود و فاصله‌شان از بهشت دورترو عذابشان بیشتر، تا جایی که پس از مرگ، سرانجامی جُز صورت نهایی و أبدی آن عذاب نخواهند داشت، زیرا که نخواستند چون آدم نخستین، به خدا بازگردند و «راه مستقیم» را پی گیرند.

بخش چهارم

(۴۰) **يَـٰبَنِيٓ إِسۡرَـٰٓءِيلَ . . .**

« ای فرزندان اسرائیل ! ... »،

داستان آدم در آیات قبل، با این نکته تمام شد که هدایت خداوند همواره با انسان خواهد بود. این مطلب را آیه‌ی شریفه مبنا قرار داده و از بنی اسرائیل که قدیمی‌ترین قوم دینی در محیط بودند، خیرخواهانه دعوت می‌کند که به قرآن ـ مشعل هدایت إلهی ـ روی آورند، چنانکه متعاقباً در آیه‌ی ٤١ بدآن تصریح شده است.

البتّه ظاهراً آیه‌ی فوق، «ذکوران بنی اسرائیل» را مخاطب قرار داده، ولی بنا به قاعده‌ی «تغلیب» در زبان عرب، زن و مرد یهود مورد خطابند.[۱]

(۴۰) **. . . اذۡكُرُواْ نِعۡمَتِيَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ . . .**

« ... نعمتی را که بر شما ارزانی داشتم به یاد آورید ... »،

این نعمت چه بوده؟ شاید آیات ۵۰ و ٤٩ که ذکر رسالت موسی در رهانیدن بنی اسرائیل از اسارت فرعون و یاری آنها در سختی‌های مختلف است، تفصیل این مجمل باشد. تفسیر بیضاوی نیز می‌گوید : منظور، همه‌ی نعمتهایی است که در نجات بنی اسرائیل از چنگ فرعون و یاری آنها در بیابانها، نصیب این قوم شد (بقره/۵۷ و قصص/ ٦ و۵).

(۴۰) **. . . و أَوۡفُواْ بِعَهۡدِيٓ أُوفِ بِعَهۡدِكُمۡ . . .**

« ... و به عهد من وفا کنید تا من نیز به پیمان شما وفا کنم ... »،

جمله شرطی است و نشان می‌دهد که خداوند در برابر نیک و بد، بی‌تفاوت نیست و برای تحصیل هدایت و نعمتهای خاصّ او، باید تکالیف و مسئولیّتهایی را پذیرفت و به انجام رساند.

درمورد «عهد بنی اسرائیل با خدا» برخی آیات همین‌سوره‌ی بقره گویاست (آیات ٨٤ و٨٣). همچنین فرموده «**وَ إِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لاتَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ** = و (به یاد آر) زمانی که خدا از اهل کتاب پیمان گرفت که کتاب (خدا) را برای

---

(۱) ـ در زبان عربی رسم است که هرگاه جماعتی از زن و مرد طرف خطاب باشند، ضمیر مذکّر را در خطاب به آنها غلبه می‌دهند و به این شیوه «قانون تغلیب» گفته می‌شود.

مردم به روشنی بیان کنید و پرده‌پوشی‌اش نکنید؛ سپس آنها آن (عهد) را پشت‌سر افکندند و به بهای ناچیزی (برای دنیا) فروختند و بد معامله‌ای کردند» (آل‌عمران/۱۸۷). همین‌طور «عهد بنی اسرائیل با خدا» می‌تواند به این معنی باشد که بنا به اشاراتی که در تورات مبنی بر ظهور پیامبر اسلام رفته (کتاب اشعیاء نبی، باب٤٢ ، سیمان ۲۲ ← ۹) و آنها منتظر ظهور پیامبر جدید بودند و حتّی در این امر بر مشرکان پیروزی می-جستند (بقره/۸۹) انتظار می‌رفته که با دعوت پیامبرخاتم^ص^ به اسلام بگروند.

به «پیمان یا قول خدا به بنی اسرائیل» درآیه‌ی ۱۲ سوره‌ی مائده اشاره شده‌است که می‌فرماید « **وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِى إِسْرَائِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَىْ عَشَرَ نَقِيبًا وَ قَالَ اللَّهُ إِنِّى مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِى وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَ أَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لأكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ لأدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الأنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ**= و همانا خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت و از بین آنها دوازده سرکرده برانگیختیم و خدا گفت : من با شمایم، اگر نماز را به پا دارید و زکات دهید و به پیامبرانم ایمان آورید و یاریشان کنید و (با کمک به محرومان) به خدا وام نیکو دهید (در این صورت) قطعاً بدی‌هایتان را می‌زدایم و شما را به باغ‌هایی (از بهشت) درآورم که نهرها از زیر درختانش جاریست، پس هرکه از شما بعداز این کفر ورزد، به راستی راه میانه (راست) را گم کرده است».

(۴۰) **. . . وَ إِيَّـٰىَ فَٱرْهَبُونِ .**

« . . . و فقط از من بیم دارید »،

واژه‌ی «**إیّایَ**» در آیه‌ی شریفه پیش‌از «**فَارْهَبُون**» افاده‌ی حصر می‌کند. یعنی احساس مسئولیّت شما ای بنی اسرائیل فقط در برابر خدایتان باشد و آنجا که حقّی مطرح است، نه از خاخام‌های خود بیمی داشته باشید و نه از قدرتمندان و غوغای محیط.

(۴۱) **وَ ءَامِنُواْ بِمَآ أَنزَلْتُ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَ لَا تَكُونُوٓاْ أَوَّلَ كَافِرٍۭ بِهِۦ ۖ وَ لَا تَشْتَرُواْ بِـَٔايَـٰتِى ثَمَنًا قَلِيلاً وَ إِيَّـٰىَ فَٱتَّقُونِ .**

« و به آن (کتابی)**که نازل کرده‌ام ـ که آنچه را با شماست تصدیق دارد ـ ایمان آورید و نخستین کافر بدآن نباشید و آیات مرا به بهای اندک مفروشید و فقط در برابر من پروا** (احساس مسئولیّت) **کنید »،**

حرف «واو» در صدر آیه عطف به «**اَوفُوا بِعَهْدِی**» در آیه‌ی قبل می‌باشد و ایمان به قرآن را ازجانب یهود طلب می‌کند. خداوند خطاب به آنها می‌فرماید به قرآنی که همه چیز آن (از الفاظ گرفته تا معانی) از من است و کتاب شما را تصدیق دارد، ایمان آورید.

البتّه تصدیق قرآن از تورات و انجیل کنونی، «اجمالی است». یعنی می‌پذیرد که منشأ آنها إلهی است، امّا نه اینکه هیچ‌گونه تغییر وتحریفی درآنها راه نیافته باشد، بلکه قرآن به‌تحریف معنوی یا ظاهری یهود ونصاری ازتعالیم اصیل إلهی، اشارات متعدّد داشته وازجمله می‌گوید: « . . . **يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا**

حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ = کلمات را ازمواضع خود منحرف کنند وبهره‌گرفتن از پندها را فراموش کرده‌اند» (مائده/۱۳). ضمناً همه‌ی آنچه به نام «کتاب مقدّس» امروز نزد یهودیان و مسیحیان است، تورات و انجیل اصلی نیست زیرا در کتاب مقدّس، ماجرای مرگ موسیع و عیسیع و وقایع پس‌از آن آمده است و این امور، به تورات و انجیلی که در زمان حیات موسیع و عیسیع بر آندو نازل شده، ربطی ندارد.

درمورد«**نخستین کافر به‌آن (قرآن) نباشید**»، تفسیر بیضاوی می‌گوید منظور این‌است که پیشروِ منکران نباشید، که انحراف بسیاری را هم به دنبال خود باعث شوید. و مقصود از «**بهای اندک**» در عبارت بعد، دنیاست، یعنی دنیاگیر نشوید که به خاطر منافع دنیوی، ایمان خود را برباد دهید ! و دعوت به «**تقوا**» به صورت انحصاری در برابر خدای تعالی در مقطع آیه، بدین معنی است که پاکدامنی و تقوایتان فقط برای خدا باشد و نه به خاطر کسب محبوبیّت در دنیا (که به انحرافات ایمانی می‌انجامد).

(۴۲) **وَلَا تَلْبِسُواْ ٱلْحَقَّ بِٱلْبَٰطِلِ وَتَكْتُمُواْ ٱلْحَقَّ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ .**

« و حق را با باطل میامیزید و حق را ـ با آنکه خود می‌دانید ـ کتمان نکنید »،

مقابله با حق دو صورت دارد :

(۱) جلوه دادن حق در لباس باطل

(۲) کتمان حق

در میان پیروان ادیان، هر دو روش در توطئه عَلَيْهِ حق به کار رفته که در قرآن فراوان مورد اشاره قرار گرفته است.

(۴۳) **وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱرْكَعُواْ مَعَ ٱلرَّٰكِعِينَ .**

« و نماز به پا دارید و زکات دهید و با راکعان رکوع کنید »،

پس‌از دعوت به ایمان و اینکه افراد «انکار حق» را پیشه‌ی خود نسازند (آیات قبل) حفظ رابطه با خدا و خلق خدا، تأکید گردیده است. زیرا ایمان به خدا، بدون آنکه خیری ازآن سرزند، وافی به مقصود نیست.

البتّه «زکات» در مذهب یهود بوده و ذکر «عُشریّه» در تورات رفته است. امّا «رکوع با راکعان» دعوت جدیدی بوده که در اسلام آمده است. آیه‌ی شریفه می‌فرماید نسبت به نیازها در جامعه بی‌تفاوت نباشید و با مردم ارتباط برقرار کنید و خود را ممتاز از سایرین ندانید، بلکه با مؤمنان در برابر خدا رکوع کنید تا دلهایتان به خضوع رود. می‌توان گفت که آیه‌ی شریفه، یهود را به اسلام دعوت می‌نماید تا در صف مؤمنانِ نمازگزار درآیند.

(۴۴) **أَتَأْمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنتُمْ تَتْلُونَ ٱلْكِتَٰبَ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ .**

« آیا مردم را به نیکی فرمان دهید و خود را فراموش می‌کنید ؟! و شما کتاب می‌خوانید، پس چرا تعقّل نمی‌کنید ؟! »،

چه بسیار افرادی که ادّعای حراست از کتاب و دین خدا را دارند ولی خود را از آن مستثنا می‌شمرند و در واقع واعظ غیر متّعظند ! آخرت را به مردم تذکّر می‌دهند ولی خود با تمام قوا، در کار بهره‌مندی هرچه بیشتر از این دنیا پیش می‌روند ! علی (ع) درنهج البلاغه راجع به عالِمی که به علمش عمل نکند، می‌فرماید : «**بَلِ الْحُجَّةُ عَلَیْهِ أعْظَمُ، وَ الْحَسْرَةُ لَهُ أَلْزَمُ، وَ هُوَ عِنْدَ اللهِ أَلْوَمُ** = **بلکه** حجّت بر او بزرگتر، و حسرتش زیادتر، و نزد خدا بیشتر قابل سرزنش است (زیرا با پیمان‌نامه‌ی إلهی سر و کار دارد)» (خطبه‌ی ۱۱۰).

(۴۵) **وَ ٱسۡتَعِینُواْ بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِۚ وَ إِنَّهَا لَكَبِیرَةٌ إِلَّا عَلَى ٱلۡخَٰشِعِینَ**.

« **و از صبر و نماز** (برای خشنودیم) **یاری جویید، و به تحقیق نماز ـ جز بر خاشعان ـ دشوار است** »، دنباله‌ی سخن با یهود است که پس‌از شماتت علمایشان در آیه‌ی قبل، جملگی آنها را موعظه می‌کند.

عدّه‌ای ازمفسّران کلمه‌ی «**صبر**» را درآیه‌ی شریفه به‌معنی«روزه» گرفته وگفته‌اندکه مقصود، جلب رضایت و حمایت خداوند از راه نماز و روزه است. البتّه یکی از مصادیق «صبر»، روزه است، ولی «صبر» تماماً در روزه خلاصه نمی‌شود. قرآن «**صبر**» را در مضامین مختلف به کار برده است : مثل صبر در مصیبت‌ها (بقره/ ۱۵۵) و آل‌عمران/١٤٦)، صبر و تحمّل در پیکار (انفال/٤٦)، صبر در برابر وسوسه‌های نفسانی و داخل نشدن درگناه (نور/٢١، فاطر/٦ و نازعات/٤٠).

بنابراین ملاحظه می‌شود که از نظر قرآن «صابر»، شخص ضعیف و زبونی نیست، بلکه موجود نیرومندی است که شرایط سنگینی را تحمّل می‌نماید و خدا یار چنین نیرومندانی است، نه ضعیفان و عاجزانی که اهل تحمّل و تلاش نیستند. امّا برای آنکه «قدرت» کسب شده در نتیجه‌ی «صبر»، به خودمحوری و طغیان نیانجامد، «صبر» را در آیه‌ی فوق، با «نماز» درآمیخته است. می‌فرماید به موازات «صبر» و تحصیل قدرت، «نماز» را به پا دار تا طغیانگر نشوی و همواره بدانی که تو فقط بنده‌ی خدایی و با او پیوند عبودیّت و اطاعت بسته‌ای. به چنین انسانی است که یاری خدا می‌رسد، انسانی که با «صبر» قوی گشته و با تکیه به خداوند، در زندگانی قدم برمی‌دارد. ولی در مقطع آیه تصریح دارد که «نماز» بار سنگینی است، مگر برای آنها که «انانیّت» (خودمحوری)خود را در برابر خدای‌تعالی ازدست داده‌اند. به عبارت دیگر می‌فرماید وقتی انسان ـ که جزئی بیش نیست ـ در برابر (خدای عالم) مقاومت به‌ورزد، نماز برایش سنگین می‌شود و آنگاه که مقاومت خود را در برابر خدا ازدست داد، نماز برای او شوق‌آور گشته عواطفش را تلطیف می‌کند. خاشعان در برابر خدا، از نماز لذّت می‌برند و به وسیله‌ی آن تربیت می‌شوند.

(۴۶) **ٱلَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَٰقُواْ رَبِّهِمۡ وَأَنَّهُمۡ إِلَیۡهِ رَٰجِعُونَ**.

« **همآنان که به ملاقات خداوندشان یقین دارند و به سوی او بازمی‌گردند** »،

واژه‌ی «**ظنّ**» در آیه‌ی شریفه به معنی «گمان و وَهْم» و «یقین» هردو، در قرآن آمده است. امّا در اینجا، مراد «یقین» است ، به دلیل آنکه در مقام مدح آمده و در وصف مؤمنان فرموده است «**وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُون** = به

آخرت یقین دارند» (بقره/٤).

آیه‌ی فوق، درتوصیف خاشعان در برابر خدا (آیه‌ی قبل) است و اعتقاد به‌آخرت و بازگشت به خداوند را، از خصائص عمده‌ی این افراد می‌شمرد.

واژه‌ی «**ملاقات خدا**» در قرآن به صور گوناگون («لقاء الله»، «لقاء ربّه» و غیره) آمده و عدّه‌ای از اهل جمود تصوّرکرده‌اند مراد از آن، رؤیت فیزیکی خداوند است. درمقابل، عدّه‌ای گفته‌اند که اگر رؤیت فیزیکیِ خدا امکان‌پذیر باشد، باید او را موجودی با ابعاد، شکل و رنگ معلوم درنظر گرفت که مغایر آیه‌ی «**لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ**» (شوری/١١) می‌باشد. به علاوه اگر بنا باشد انسان خدا را ببیند، درواقع بر او محیط شده است، حال آنکه خداوند محیط بر همه‌ی اشیاء بوده و ما نسبت به او محاطیم :

تو نور دیده‌ای، او ذات دیده — به دیده، دیده‌را دیده، که دیده ؟!

بنابراین، منظور از «ملاقات خدا» می‌تواند حضور در محکمه‌ی عدل إلهی یا حضور در عالمی باشد که شکّ و تردید نسبت به وجود خدا در آن راه ندارد ـ وشامل مؤمن وکافر ومنافق(توبه/٧٧) همگی می‌شود ـ. هرچند نتیجه‌ی آن برای هردسته متفاوت است. حدیثی هم از رسول اکرم[ص] رسیده که در آن رؤیت اُخروی را بدون کیفیّت و حدِّ محدود و وصف معلوم، گزارش می‌کند (الدرّ المنثور، ج٦، ص٢٩٠). البتّه چنین رؤیتی از تجسّم خداوند دور است.

(۴۷) **يَـٰبَنِيٓ إِسۡرَـٰٓءِيلَ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتِيَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ وَأَنِّي فَضَّلۡتُكُمۡ عَلَى ٱلۡعَـٰلَمِينَ .**

« **ای فرزندان اسرائیل ! نعمت مرا بر خود به یاد آرید و همانا من شما را بر اهل جهان** (در گذشته) **برتری دادم** »،

آیه‌ی شریفه تکرار نیمه‌ی اوّل آیه‌ی ٤٠ می‌باشد و وجه تکرار، همان تأکید بر ارزانی داشتن نعمتها است. ازجمله اینکه انبیای بسیاری از بین قوم یهود برخاستند و خداوند ـ با اینهمه ارشاد و هدایت ـ بزرگترین نعمت خود را بر این قوم ارزانی داشته است.

منظور از «**فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعالَمِين** = شما را بر اهل جهان برتری دادم» در همه‌ی ادوار و زمان نیست، بلکه اشاره به زمانهای گذشته به ویژه در عصر ظهور پیامبران در آن قوم دارد. چنانکه درمورد مسلمانها نیز فرموده «**كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنّاس** = شما (مسلمانان واقعی) بهترین امّتی هستید که برای مردم ظاهر شدید» (آل‌عمران/١١٠).

در حقیقت، هرگروهی که در هردوره‌ی زمانی، به پیغمبر زمان خود گرویدند، نسبت به سایر مردمان در آن دوره، برگزیده بوده اند.

(۴۸) **وَٱتَّقُواْ يَوۡمٗا لَّا تَجۡزِي نَفۡسٌ عَن نَّفۡسٖ شَيۡـٔٗا . . .**

« **و بترسید از روزی که هیچ‌کس چیزی** (از عذاب خدا) **را از دیگری دفع نکند ...** »،

به دنبال آیه‌ی قبل که خداوند قدرشناسی نعمت را به یهود گوشزد کرد، در اینجا آنها را نسبت به آخرت هُشدار می‌دهد، روزی که ازدست هیچ‌کس کاری برای دیگری ساخته نیست و هیچ‌کس نمی‌تواند بلاگردان دیگری شود؛ روابط اعتباری نقشی نداشته و عملکرد خود شخص بررسی می‌شود.

(۴۸) . . .وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَـٰعَةٌ. . .

« . . .و **شفاعتی از کسی پذیرفته نشود** . . . »،

معنی «شفاعت» در فرهنگ عمومی ما این است که انسان محتاج یا گناهکاری را، پیغمبر، امام، یا امامزاده‌ای ـ در دنیا یا آخرت ـ نزد خدا وساطت کرده به حاجتی برسانند و یا از مجازات برهانند. امّا در آخرت، هرآنچه برای هرکس پیش آید، عکس‌العمل کردارخود اوست وبنابراین کسی نمی‌تواند آن را عوض کند. چنانکه می‌فرماید : «**ذٰلِكَ بِما قَدَّمَتْ يَداكَ وَ أنَّ اللهَ لَيْسَ بِظَلّامٍ لِلْعَبِيد** = این (گرفتاریها) به سزای اعمال پیشین خود توست و خداوند به بندگانش ستم نمی‌کند» (حج/۱۰). درمورد برآورد حاجات در دنیا نیز هیچ مخلوقی نمی‌تواند در اراده‌ی قطعی خالق تأثیر گذارد و باعث تغییر رأی خداوند در حقِّ بنده‌ای شود. تأثیر دعاء موکول به رضای خدا و لیاقت بنده است.

در تفسیر طبری راجع به آیه‌ی فوق آمده که «**خداوند بنی اسرائیل را مخاطب قرار داده که می‌گفتند : ما آل رسولانیم وپدرانمان نخواهندگذاشت‌که ما دردوزخ رویم. خداوند آنهارا خبرمی‌دهد که چنین نیست و درآخرت هرحقداری به حق خود می‌رسد**». ازسوی دیگر قرآن فرموده‌است : «**لِلّٰهِ الشَّفاعَةُ جَمِيعاً** = جمیع شفاعت در اختیار خداست» (زُمَر/٤٤) یعنی اگر بنا باشد در آخرت تخفیفی در حقِّ کسی اِعمال شود، اجازه و تصمیم آن، بنا به لیاقت شخص، در انحصار خداست؛ و در تکمیل مطلب درباره‌ی آخرت، می‌فرماید :

(۴۸) . . . وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ.

« . . . **و هیچ معادلی** (برای گناهان) **از وی أخذ نگردد و** (از هیچ کجا) **یاری نمی‌شوند** »،

یعنی، در آخرت نمی‌توان باپرداخت جریمه‌ی نقدی ازمجازات خلاصی یافت و روی یاری کسی جز خدا حساب بازکرد!

(۴۹) وَ إِذْ نَجَّيْنَـٰكُم مِّنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ. . .

« **و هنگامی** (را به یاد آورید) **که شما را از فرعونیان نجات دادیم** . . . »،

به دنبال برشمردن نعمت‌ها درحقِّ بنی اسرائیل، به نجات آنان از شرِّ حکومت فرعون در مصر اشاره می‌کند. لفظ «فرعونیان» می‌رساند که ظالم فقط فرعون نبود، بلکه ظلم، جریانی بود که در رأس آن فرعون قرار داشت. واژهٔ «**آل**» در قرآن، به معنی «خانواده»، و «پیروان» هر دو آمده است.

(۴۹) . . . يَسُومُونَكُمْ سُوٓءَ ٱلْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَآءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَآءَكُمْ. . .

« ... **شما را به سختی عذاب می‌دادند، پسرانتان را سر می‌بریدند وزنانتان را** (برای بهره‌کشی) **زنده نگه می‌داشتند ... »،**

البتّه یهودِ زمان پیغمبر^ص^ این مراحل را پشت‌سر گذاشته بود ولی خود را منتسب به آن دانسته و به شجره‌ی تاریخی خود افتخار می‌کردند. آن مایه‌ی افتخار را آیه‌ی شریفه تحلیل کرده می‌فرماید اگر آن نعمت‌ها و الطاف إلهی نبود، شما امروز اینجا نبودید !

درمورد دلیل سر بریدن پسران بنی اسرائیل، به نظر می‌رسد که فرعون از نفوذی که بنی اسرائیل ـ از زمان حضرت یوسف^ع^ ـ در جامعه‌ی مصر پیدا کرده بودند، به وحشت افتاده و می‌خواست نسل آنها ازبین برود. (نظیر آنچه به ذهن هیتلر درمورد یهود آلمان خطور کرد). ولی مفسّران از رؤیایی که فرعون درباره‌ی زوال حکومت خود به دست بنی‌اسرائیل دیده بود یاد کرده‌اند.

(۴۹) ... وَ فِي ذَٰلِكُم بَلَآءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ.

« ... و در اینها بَلای بزرگی ازجانب خداوندتان بود »،

در متن آیه، واژه‌ی «**بلاء**» به کار رفته که با توجّه به ابتدای آیه که در مقام شمارش نعمتهاست، بهتراست آن را به معنی «نعمت» گرفت که به نجات از ظلم فرعون مربوط می‌شود و «بلاء» با این معنی در قرآن آمده، چنانکه از «**بَلاءً حَسَنًا** = بلای نیکو» (انفال/۱۷) سخن گفته است. برخی از مفسّران، بلای مزبور را گرفتاریهای بنی‌اسرائیل در دوره‌ی فرعون شمرده‌اند. طبری در تفسیر آیه آورده که، «بلاء» در اصل به معنی «آزمایش» است و در خیر و شر هردو به کار می‌رود زیرا انسان، هم در گرفتاری آزمایش می‌شود و هم در خیر. کما اینکه فرموده «**بَلَوْناهُم بِالْحَسَناتِ وَ السَّيِّئات** = آنها را به وسیله‌ی خوبیها و بدیها به بلا(آزمایش) افکندیم» (اعراف/١٦٨).

(۵۰) وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ ٱلْبَحْرَ فَأَنجَيْنَٰكُمْ وَ أَغْرَقْنَآ ءَالَ فِرْعَوْنَ وَ أَنتُمْ تَنظُرُونَ.

« و زمانی که دریا را برای شما گشودیم و نجاتتان دادیم و فرعونیان را ـ درحالی‌که شما نظاره‌گر بودید ـ غرق نمودیم »،

منظور از دریا در اینجا رود نیل (یا به قول بعضی دریای احمر است ـ شعراء/٦٣ و طه/٧٧). اینکه چطور دریا برای موسی^ع^ و پیروانش شکافته شد و آنها نجات یافته و فرعونیان غرق شدند (شعرا/٦٦ ← ٦٠)، غالب مفسّران آن را به قدرت خدا نسبت می‌دهند. امّا «سراحمدخان هندی» در تفسیر می‌گوید، خداوند اینگونه کارها را به وسیله‌ی قوانین طبیعی که در جهان نهاده انجام می‌دهد و معجزات إلهی، برعکس تصوّر رایج، لزوماً شکننده‌ی قوانین طبیعت نیست. زیرا معجزه و قوانین طبیعت، هردو از آنِ خداست. بر این پایه سراحمدخان هندی عبوربنی‌اسرائیل ازدریا وغرق شدن فرعونیان را به جذر و مدِّ آبِ دردریا نسبت می‌دهد. امّا مسلّم است که معجزه‌ی إلهی درکار بوده وقول سراحمدخان با برخی ازآیات قرآن منطبق نیست (به

سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ٦٣ نگاه کنید).

(۵۱) **وَ إِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰٓ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً...**

« **و آن زمان که موسی را چهل شب وعده دادیم ...** »،

قومی، دستِ ظالم از سرشان کوتاه شده، به زمان قانون‌گذاری و تغییر ارزشها رسیده‌اند. خداوند موسی را برای دستور می‌خواهد. وعده‌ی چهل‌شبه، با آیات دیگر قرآن تفسیر می‌شود که می‌فرماید «**وَ واعَدْنا مُوسى ثَلاثِينَ لَيْلَةً وَ أَتْمَمْناها بِعَشْرٍ**... = (ابتدا) موسی را سی شب وعده گذاشتیم و آن را با ده شب دیگر تمام کردیم» (اعراف/١٤٢). امّا آن قوم نتوانستند از عهده‌ی آزمایش ده شبه برآیند.

(۵۱) ... **ثُمَّ ٱتَّخَذْتُمُ ٱلْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِۦ وَأَنتُمْ ظَٰلِمُونَ**.

« **... آنگاه شما در غیاب او گوساله‌ای را** (به عبودیّت و پرستش) **گرفتید و ستمکار بودید** »،

به طور کلّی تقدیس گاو، در «عصر کشاورزی» رائج بوده و نوشته‌اند که مصریان قدیم گاو آپیس را مقدّس می‌شمردند. هنوزهم بقایای این طرز فکر در هند به چشم می‌خورد. در ایران قدیم نیز این روحیّه بوده و از مطهّراتی که درکتاب فقه زرتشتیان (وندیداد) مشاهده می‌شود، اِدرار گاو بوده‌است‌که زن حائض به وسیله‌ی آن غسل می‌کرده است! مغ‌ها در ایران قدیم، گاو نر را برای تهیّهٔ «گومز» (ادرار گاو نر) نگه می داشتند و از این مایع به عنوان بهترین تطهیرکننده، استفاده می‌شد. در وندیداد آمده : زنی که کودک مُرده بزاید باید یک مقدار خاکستر آمیخته به ادرار گاو بخورد ! (وندیداد، ترجمه‌ی دکترموسی جوان، صفحه‌ی ۱۲۸، بند ۱۵۱).

بنی اسرائیل در مصر دیده بودند که از راه پرستش «گاو» افراد به آرامش می‌رسند و از اینرو با تأخیر موسی، مضطرب شده و خود به آن‌کار دست زدند. (به سوره‌ی طه آیات ۸۳ به بعد نگاه کنید).

در سلسله آیات بعد (آیات ٥٢ تا ٦٢) خداوند گوشه‌هایی ازتاریخ قوم بنی‌اسرائیل را ـ با فواصل زمانی ـ یاد می‌کند. در آیات مزبور شمّه‌ای از نعمت‌های خدا ازیکسو و لجاجت و سرکشی‌های بنی‌اسرائیل دربرابر حق ازسوی دیگر، برشمرده شده است تا شاید یهود زمان پیامبر(ص) در مدینه، متوجّه شوند که عنادهایشان تازگی نداشته و ریشه‌های تاریخی بین خود آنها دارد. به علاوه این سلسله آیات نشان می‌دهد که یهودیان بدتر از لجاجت با مسلمانها و پیامبر اسلام(ص) نسبت به پیامبر خود لجوجانه رفتار کردند و پیام می‌دهد همانگونه که در گذشته ازعنادها وریاکاری‌های خود طرفی نبسته وگرفتارمصائب شدند، در ارتباط با پیامبر اسلام (ص) و مسلمانها نیزبه‌مانند هرقوم ستم‌پیشه‌ی دیگر، فقط خود را مصدوم خواهند ساخت.

(۵۲) **ثُمَّ عَفَوْنَا عَنكُم مِّنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ**.

« **آنگاه پس‌ازآن** (گوساله‌پرستی) **ما از شما درگذشتیم شاید سپاس‌گزارید** »،

آیه‌ی شریفه عفو خدا را نسبت به یهودیان پس‌ازگوساله‌پرستی آنها، نشان می‌دهد. این عفو بیانگر آن است که خداوند برای شرک نسبت به خود نیز جای بازگشت و توبه قائل شده است.

واژهٔ «**لَعَلَّ**» را خداوند در قرآن هم نسبت به خود و هم نسبت به انسان به کار برده است. «لَعَلَّ» برای خدا، به قول زمخشری در کشّاف، ـ به مانند «شاید» ازجانب شخص کریم ـ قطعیّت را می‌رساند (بقره/۲۱) امّا «لَعَلَّ» برای انسان(به مانند آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد) حاکی از «احتمال» است.

(۵۳) **وَ إِذۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَى ٱلۡكِتَـٰبَ وَ ٱلۡفُرۡقَانَ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ.**

«**و آن زمان که به موسی کتاب و فرقان بخشیدیم باشد که هدایت یابید**»،

یعنی علاوه برگذشت از ناسپاسی‌ها، خداوند به بنی‌اسرائیل راه و روشی برای هدایت ارزانی داشت که اگر انصاف به خرج داده در آن تعمّق می‌کردند، طریق صلاح و سعادت را در زندگی می‌یافتند.

در آیه‌ی فوق حرف «**واو**» بین «**کتاب**» و «**فرقان**»، ظاهراً «واو» تفسیری است. به عبارت دیگر «فرقان» توضیح «کتاب» است، به معنی کتابی که تمییز بین حقّ و باطل در آن آمده است. هرچند برخی گفته‌اند که ممکن است «فرقان» و «کتاب» دو مقوله‌ی متفاوت باشند و «فرقان» سوای کتاب، به معجزات موسی اشاره داشته باشد که اصالت پیام موسی (و راه حق) را بر یهود و غیریهود، مدلّل می‌ساخت.

در اینکه چگونه به موسی کتاب داده شد، آیه‌ی ۱۴۵ سوره‌ی اعراف گویاست که می‌فرماید « **وَ كَتَبْنَا لَهُ فِى الأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَىْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلا لِكُلِّ شَىْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَ أْمُرْ قَوْمَكَ يَأخُذُوا بِأحْسَنِهَا** = و در الواح برای او (موسی) از هرموردی پندی و برای هرچیزی تفصیلی نگاشتیم، پس (گفتیم) آن را به جدّ بگیر و (ای موسی) قوم خود را امر کن که آن را به بهترین نحو برگیرند (فراگرفته وعمل کنند)». بنابراین به نظر می‌رسد که کتاب موسی در اصل، همان ده فرمان و احکام و ملحقات آن بوده و بقیّه‌ی عهد عتیق یا تورات، مجموعه‌ای است که بر کتاب موسی افزوده شده است.

(۵۴) **وَ إِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوۡمِهِۦ يَـٰقَوۡمِ إِنَّكُمۡ ظَلَمۡتُمۡ أَنفُسَكُم بِٱتِّخَاذِكُمُ ٱلۡعِجۡلَ . . .**

« و(به خاطر آورید) **آنگاه که موسی به قومش گفت : ای قوم من ! به راستی شما با برگرفتن آن‌گوساله** (به عبودیّت) **بر خود ستم کردید ...** »،

یعنی شرک‌ورزی مردمان به‌خدا زیانی نمی‌رساند، بلکه این مردمانندکه با بازگشت به اسارت‌ها وبندگی غیرخدا، برای خود ذلّت می‌خرند. به داستان گوساله‌پرستی یهودیان درسوره‌ی اعراف (آیه‌ی۱۴۸) و سوره‌ی طه (آیه‌ی۸۸) اشاره شده‌است. همچنین در عهد عتیق (تورات) سفر خروج، باب ۳۲ می‌خوانیم «و خداوند به موسی گفت : روانه شده (از کوه) به زیر برو زیرا که این قوم تو که از مصر بیرون آورده‌ای فاسد شده‌اند ... و گوساله‌ی ریخته شده برای خویشتن ساخته‌اند و نزد آن سجده کردند و قربانی گذرانیده‌اند .... »

(۵۴) **. . . فَتُوبُوٓاْ إِلَىٰ بَارِئِكُمۡ فَٱقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ عِندَ بَارِئِكُمۡ فَتَابَ عَلَيۡكُمۡۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ.**

« ... پس به سوی آفریدگارتان توبه آورید و نفوس خود را بکشید که این نزد آفریدگارتان به نفع شماست، آنگاه (خدا) **شما را ببخشید که او توبه‌پذیر و مهربان است »،**

درمورد «**فَاقتُلُوا اَنْفُسَکُمْ** = نفوس خود را بکشید» در آیه‌ی شریفه، چند قول تفسیری هست :

عدّه‌ای گفته‌اند که مقصود ، اعدام دسته‌جمعی است که از بنی‌اسرائیل به صور گوناگون نقل شده و ازجمله آورده‌اند که هفتاد هزار یهودی در یک شب سر از تن یکدیگر جدا کردند. چنانکه این مطلب در عهد عتیق نیز آمده، هرچند کتاب مزبور تعدادکشتگان‌را کمتر ذکر می‌کند : «موسی بدیشان (بنی‌اسرائیل) گفت : یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید هرکس شمشیرخودرا بر ران خویش بگذارد وازدروازه تا دروازه‌ی اردو آمد ورفت کند وهرکس برادرخود ودوست خویش وهمسایه‌ی‌خود را بکشد وبنی‌اسرائیل موافق سخن موسی کردند و در آن‌روز قریب به سه هزار نفر از قوم افتادند» (سفر خروج ، باب ۳۲).

برخی مفسّرین گفته‌اند که مقصود از «**نفوس خود را بکشید**»، کشتن نفس امّاره و از بین بردن آن ضعف‌های نفسانی است که موجب بروز شرک می‌شود. اشکال این برداشت این است که هیچ‌کجا در قرآن سخن از «کشتن» قوای نفسانی (اعمّ از شهوت، خشم، عشق به مال و زندگی و غیره) نیامده، بلکه امر به «مهار» این‌گونه امور آمده است و می‌فرماید : **نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوَی** (نازعات : ۴۰). از **سیّد مرتضی** گزارش شده است که مقصود از «**فَاقْتُلُوا اَنْفُسَکُمْ**» این است که در توبه از گناه بزرگی که مرتکب شده‌اید تا سرحدّ مرگ بکوشید و بر خود سخت گیرید تا «**فَتابَ عَلَیْکُمْ** = توبه‌ی شما پذیرفته شود ». اشکال این تفسیر این است که **اوّلاً** «**فَاقْتُلُوا اَنْفُسَکُمْ**» را به معنی «خودکشی» درنظر می‌گیرد درحالی‌که با رجوع به آیه‌ی ۸۵ به دست می‌آید که مقصود از تعبیرمزبور، «کشتار برخی توسّط برخی دگر» است. **ثانیاً** چنین مبالغه‌ای که «تا سرحدّ مرگ توبه کنید» در قرآن نیامده، بلکه تعبیر قرآن در این زمینه «**تَوْبَةً نَصُوحًا**» است (تحریم/۸) که همان پشیمانی واقعی و تصمیم راسخ به عدم تکرار عمل می‌باشد.

نظر ما این است‌که موسی به بنی‌اسرائیل می‌گوید بعداز آن‌گناه فاحش گوساله‌پرستی وسقوط وحشتناک از توحید به شرک، راه نجات شما از منظر إلهی این است که شمشیر برکشیده کسانی را که مسبّب این پیشآمد بوده‌اند بکشید («**اَنْفُسَکُمْ** = خودهاتان» درآیه‌ی شریفه به مسبّبین آن رویداد برمی‌گردد) و همین‌که بنی‌اسرائیل به عمق زشتی کار خود پی برده به حالت توبه می‌رسند «آن‌توبه‌پذیر مهربان» آنها را می‌بخشد. ولی از اینکه در این حادثه چند تن کشته شده‌اند؟ در قرآن سخنی نرفته است.

(۵۵) **وَ إِذْ قُلْتُمْ یَـٰمُوسَىٰ لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى ٱللَّهَ جَهْرَةً . . .**

«و(به‌یاد آورید) **آن‌زمان‌که گفتید : ای موسی ! هرگز به‌تو ایمان نمی‌آوریم تا خدارا آشکارا ببینیم ... »،**

باید دانست که بنی‌اسرائیل، ابتدا می‌خواستند کلام خدا را بشنوند و سپس متوقّع رؤیت کامل خدا گردیدند! در سوره‌ی اعراف مذکور است که موسی (ع) از بنی‌اسرائیل هفتاد نفر را انتخاب کرد تا با وی به میقات

إلهی بروند (اعراف/۱۵۵) و هدف این بود که آن هفتاد نفر صرفاً کلام إلهی را بشنوند زیرا بنا به تجربه‌ی موسی (اعراف/۱۴۳) آن‌حضرت نیک می‌دانسته که انتظار رؤیت خدا، انتظار ناموجّهی است. پس آن‌هفتاد نفر با موسی^ع به میقات رفتند تا کلام خدا را بشنوند امّا به قول معروف «دبّه کرده» گفتند می‌خواهیم خدا را آشکارا ببینیم ! :

(۵۵) . . . فَأَخَذَتۡكُمُ ٱلصَّـٰعِقَةُ وَأَنتُمۡ تَنظُرُونَ .

« . . . پس صاعقه‌ای شما را ــ پیش چشمانتان ــ درگرفت »،

درخواست بیجا از خدا و او را تا حدِّ جسمانیّت تنزّل دادن (که بتواند در دایره‌ی دید آدمیان قرار گیرد) بالأخره عواقبی دارد.

(۵۶) ثُمَّ بَعَثۡنَـٰكُم مِّنۢ بَعۡدِ مَوۡتِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ .

« آنگاه شما را ــ پس‌از مرگتان ــ برانگیختیم شاید سپاس دارید »،

برخی اهل تفسیر گفته‌اند که هفتاد بنی‌اسرائیلی صرفاً از صاعقه بیهوش شده و پس‌از چندی به خواست خدا به هوش آمدند، ولی ظاهر آیه مرگ و زنده شدن مجدّد آنها را نشان می‌دهد.

(۵۷) وَظَلَّلۡنَا عَلَيۡكُمُ ٱلۡغَمَامَ وَأَنزَلۡنَا عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَنَّ وَٱلسَّلۡوَىٰۖ كُلُواْ مِن طَيِّبَـٰتِ مَا رَزَقۡنَـٰكُمۡۖ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَـٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ .

« و ابر را سایبانتان قراردادیم وترنجبین وپرنده‌ی(لذیذگوشت) **را بر شما فروفرستادیم ــاز پاکیزه‌هایی که روزیتان دادیم بخورید ــ و** (ناسپاسان) **به ما ستمی نکردند بلکه به خود ظلم نمودند »،**

آیه‌ی شریفه تأییدات خدارا نسبت به بنی‌اسرائیل، پس‌ازنجات آنان ازچنگال فرعونیان به هنگام عبورشان از صحرای سینا، نشان می‌دهد. می‌فرماید خدا ابر فشرده را ـ دربرابر نور آفتاب ـ بر سرشان سایه‌گستر ساخت، از ترنجبین یا صمغ صحرایی در طول راه بهره‌مند بودند و به قولی، رعد و برق آسمان هر از چندی به پرندگان اصابت کرده بلدرچین به دامانشان می‌افکند .

(۵۸) وَإِذۡ قُلۡنَا ٱدۡخُلُواْ هَـٰذِهِ ٱلۡقَرۡيَةَ فَكُلُواْ مِنۡهَا حَيۡثُ شِئۡتُمۡ رَغَدًا . . .

« و آنگاه که گفتیم : بدین شهر درآیید و از (نعمت‌های) **آن هرچه خواهید به فراوانی بخورید ... »،**

برخی گفته‌اندمقصوداز«قریه» دراینجا شهربیت‌المقدّس است.ولی بنی‌اسرائیل بعدازموسی وارد بیت‌المقدّس شدند. ابن زید می‌گوید «قریه‌ی» مورد اشاره در آیه‌ی فوق شهر «**اریحا**» در نزدیکی فلسطین بوده است.

(۵۸) . . . وَٱدۡخُلُواْ ٱلۡبَابَ سُجَّدًا وَقُولُواْ حِطَّةٌ نَّغۡفِرۡ لَكُمۡ خَطَـٰيَـٰكُمۡۚ وَسَنَزِيدُ ٱلۡمُحۡسِنِينَ .

« . . . و (گفتیم) **سجده‌کنان از دروازه‌های آن وارد شوید و بگویید** (خداوندا) **گناهان ما را فرو ریز ، تا**

خطاهایتان را بیامرزیم و بر (پاداش) **نیکوکاران خواهیم افزود »،**

دستور به سجده درآستانه‌ی ورود به شهر، برای شکرگزاری وخضوع دربرابرخداست، خدایی‌که بنی‌اسرائیل را ازمخاطرات بزرگ رهانید و به آن‌موقعیّت رساند. واژه‌ی «حِطَّه» درآیه‌ی شریفه به‌معنی ریزش گناهان می‌باشد. درواقع آیه‌ی شریفه می‌فرماید بنی‌اسرائیل با درنظرگرفتن خدا ورضای او، وبه قصد شکرگزاری واشاعه‌ی توحید وارد آن شهر شوند و درمقطع آیه، خداوند به پیشی‌گیرندگان دراین راه بشارت می‌دهدکه بر پاداششان خواهد افزود.

(۵۹) فَبَدَّلَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ قَوْلاً غَيْرَ ٱلَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنزَلْنَا عَلَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ رِجْزًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ بِمَا كَانُواْ يَفْسُقُونَ .

« **پس ستمگران سخن** (ما) **را به** (سخنی) **غیراز آنچه بدیشان گفته شده بود تبدیل کردند، و ما بر ستمکاران ـ به سبب گناهانشان ـ عذابی از آسمان نازل کردیم »،**

درمورد بخش اوّل آیه که ستمگران سخن خدا را به سخن دیگری تبدیل کردند، تفسیر مجمع‌البیان دو قول تفسیری آورده است. **یکی** آنکه برخی برخلاف امر خدا که فرموده بود بنی‌اسرائیل سجده‌کنان به شهر وارد شوند، عمل کرده و از پشت وارد شدند ! **دیگر** آنکه کردار و رفتاری که بنی‌اسرائیل پس‌از ورود به شهر با مردم پیش گرفتند برخلاف رضای خدا بود، چنانکه از عهد عتیق نیز به دست می‌آید بنی‌اسرائیل در «اریحا» رفتار خوبی با مردم نداشتند.

درمورد نزول عذاب آسمانی بر گناهکاران (بخش دوّم آیه) یک قول آن است که بنی‌اسرائیل با تجاوزاتی که در حقّ مردم اریحا روا داشتند، برطبق قوانین خدا در عالم، رو به گرفتاری و اختلافات رفتند و قول دیگر آن است که طاعون بین بنی‌اسرائیلِ حاکم بر اریحا شیوع یافت که این قول به ظاهر آیه نزدیکتر است.

(۶۰) وَ إِذِ ٱسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِۦ فَقُلْنَا ٱضْرِب بِّعَصَاكَ ٱلْحَجَرَ فَٱنفَجَرَتْ مِنْهُ ٱثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كُلُواْ وَ ٱشْرَبُواْ مِن رِّزْقِ ٱللَّهِ وَ لَا تَعْثَوْاْ فِي ٱلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ .

« **وزمانی‌که موسی** (در بیابان) **برای قومش به جستجوی آب برآمد و ما گفتیم : عصای‌خود بر این‌سنگ زن، پس دوازده چشمه از آن بشکافت و به تحقیق هرگروه آبشخور خویش بشناخت** (و گفتیم) **از روزی خدا بخورید و بیاشامید و در زمین به تباهکاری سرمکشید »،**

درمورد جهش چشمه‌های آب از سنگ، در اینجا واژهٔ «**فَانْفَجَرَتْ** = شکافته شد» به کار رفته و در سوره‌ی اعراف (آیه‌ی ١٦٠) در همین مضمون می‌فرماید «**فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ** = برجوشید از آن». بنا به قولی، سنگ مزبور با مواضع شکننده، بر بستر وسیعی از آب قرار داشته که با ضربه‌ی عصای موسی ابتدا ترک‌هایی برداشته و

سپس فشار آب آن ترک‌ها را گشوده است. ولی پیدایش ۱۲ چشمه آب (به تعداد قبائل بنی‌اسرائیل) از سنگ بیابانی، به معجزه نزدیکتر است و راه تأویل را بر طرفداران قول نخست، می‌بندد.

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که بنی‌اسرائیل دوازده قبیله بودند و خدا می‌فرماید که برای هریک چشمه‌ی مستقلّی گشوده شد.

(۶۱) **وَ إِذۡ قُلۡتُمۡ يَـٰمُوسَىٰ . . .**

« **و زمانی** (را به یاد آورید) **که گفتید : ای موسی ! . . .** »،

نشان می‌دهدکه مردم برای انبیاء، القاب وعناوین نساخته، به‌سادگی آنهارا بانامشان مخاطب قرار می‌دادند، القاب را بعدها برای شخصیّت‌ها ساختند !

(۶۱) **. . . لَن نَّصۡبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَٰحِدٍ . . .**

« **. . . ما به غذای واحد نتوانیم ساخت . . .** »،

در واقع بنی اسرائیل می‌گویند چقدر صمغ صحرایی و مرغ بریان (آیه‌ی۵۷) بخوریم؟

(۶۱) **. . . فَٱدۡعُ لَنَا رَبَّكَ يُخۡرِجۡ لَنَا مِمَّا تُنۢبِتُ ٱلۡأَرۡضُ مِنۢ بَقۡلِهَا وَ قِثَّآئِهَا وَ فُومِهَا وَ عَدَسِهَا وَ بَصَلِهَا . . .**

« **. . . پس خداوندت را برای ما بخوان تا ازآنچه از زمین می‌رویاند ـ از سبزی‌اش و خیار و گندم و عدس و پیازش ـ برای ما برون آورد ! . . .** »،

لفظ «**رَبَّكَ** = خدای خودت» در آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که مرادشان همان خدایی بود که پشتیبان موسی بوده و دریارا بر وی وهمراهانش شکافت که البتّه می‌توانست هرکار دیگری‌هم که بخواهد صورت بخشد.

(۶۱) **. . . قَالَ أَتَسۡتَبۡدِلُونَ ٱلَّذِي هُوَ أَدۡنَىٰ بِٱلَّذِي هُوَ خَيۡرٌ . . .**

« **. . .** (موسی) **گفت : آیا آنچه را پست‌تر است با آنچه بهتراست عوض می‌کنید ؟! . . .** »،

ظاهراً موسی (ع)، صمغ صحرایی و مرغ بریان را به مأکولات مورد نظر قومش ترجیح می‌داده است زیرا آندو، غذای اصلی به شمار می‌رفته‌اند و سیر و پیاز و سبزی غذای فرعی بودند.

(۶۱) **. . . ٱهۡبِطُواْ مِصۡرًا فَإِنَّ لَكُم مَّا سَأَلۡتُمۡ . . .**

« **. . . پس به شهری درآیید که آنچه را خواستید برایتان** (آنجا) **هست؛ . . .** »،

یعنی اگرتنوّع می‌خواهید بروید درشهری زندگی کنید؛ درآنجا با کاروفعّالیّت ورفتارانسانی بامردم، می‌توانید همه چیز داشته باشید.

(۶۱) **. . . وَ ضُرِبَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلذِّلَّةُ وَ ٱلۡمَسۡكَنَةُ وَ بَآءُو بِغَضَبٍ مِّنَ ٱللَّهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ كَانُواْ يَكۡفُرُونَ بِـَٔايَـٰتِ ٱللَّهِ وَ يَقۡتُلُونَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّ كَانُواْ يَعۡتَدُونَ .**

« ... و خواری و مسکنت برآنها مقرّر گشــت و به خشم خدا گرفتار آمدند زیرا که به آیات خدا کفر می‌ورزیدند وپیامبران را به ناحق می‌کشتند، هم ازآنروی که عصیان کردند و متجاوز بودند »،

دراینجا خداوند، ذکر وقایع‌را پی نگرفته داستان‌هارا در یک نتیجه‌گیری‌کلّی جمع‌آوری کرده است که بنی اسرائیل با آن روش و توقّعات و عنادها و رفتاری که بعدها دربرابر عدّه‌ای از انبیائشان پیش گرفتند (زکریّا و یحیی و دیگران را کشتند) سرانجامشان جُز خواری و مسکنت و خسران و عقوبت، چیزی نبود !

(۶۲) إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ ٱلَّذِينَ هَادُواْ وَ ٱلنَّصَـٰرَىٰ وَ ٱلصَّـٰبِـِٔينَ مَنْ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ وعَمِلَ صَـٰلِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ .

« همانا کسانی‌که ایمان آوردند ویهودیان **ومسیحیان وصابئین، هرآنکه به خدا وروزبازپسین ایمان آوَرْد وکارهای شایسته کرد، پس پاداششان نزدخداوندشان است وایشان‌را ترسی نباشد واندوهگین نشوند»،**

به دنبال آیه‌ی قبل ـ و قبل‌از پیگیری داستان بنی‌اسرائیل درآیات بعد ـ اینجا «پرانتزی» بازشده که ضمن آن می‌فرماید : به عکس عصیان‌پیشگان یهود که به خسران‌ها رسیدند و برعکس اندیشه‌ی یهود که فقط خود را اهل نجات می‌پندارند، هرکس با هر هویّت دینی، چه مسلمان (اَلَّذِینَ آمَنُوا)، چه یهودی، چه مسیحی، و حتّی صابئین، هرکس که به خدا وآخرت به درستی و صادقانه ایمان داشته باشد و بر آن پایه زندگانی کند، اهل نجات خواهد بود. به عبارت دیگر، راه فلاح وسعادت در پرتو ایمان درست وعمل صحیح به دست می‌آید، نه نام دینی که شخص برخود می‌نهد. پس از این «پرانتز» مجدّداً ـ از آیه‌ی ۶۳ ـ داستان بنی‌اسرائیل پیگیری می‌شود.

البتّه باید دانست عمل صالحی که خدا آن را می‌پسندد، از دیدگاه قرآن، همان اعمالی است که در آیات متعدّد قرآنی ذکرآنها رفته است. زیرا چه بسا کسانی به اعمالی دســت می‌زنند که ناصالح است ومی‌پندارند که کار صحیحی انجام می‌دهند ! چنانکه می‌فرماید : «**اَلَّذِینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیاةِ الدُّنیا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعًا** = کسانی‌که کوشش آنها در زندگی دنیا به گمراهی رفته و آنان می‌پندارند که کار نیکی می‌کنند» (کهف/١٠٤). بنابراین برای یافتن ایمان و عمل صحیح دینی، باید به قرآن مجید نیز باور داشت و آن را سرمشق قرار داد. بدینصورت آیه‌ی شریفه با دعوتی که قرآن از اهل کتاب به عمل آورده تا به قرآن ایمان آورند (**آمِنُوا بِمَا اَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَکُمْ وَ لاتَکُونُوا اَوَّلَ کافِرٍ بِهِ**) مباینت ندارد. طبری در تفسیرش شأن نزولی برای این آیه آورده که نشان می‌دهد هردسته از گروههای مذکور در آیه‌ی شریفه، درصورتی رستگارند که در دوره‌ی خود به ایمان و عمل بر آئین خویش پایبند باشند.

واژه‌ی «**یهود**» در لغت، به معنی «توبه می‌کند و بازمی‌گردد» آمده است. ولی اگر اصل کلمه را عبری بدانیم، معنی آن تغییر می‌کند؛ لذا این واژه برای قوم مشهور بنی‌اسرائیل به کار برده می‌شود.

مسیحیان را به دواعتبار «**نصرانی**» گفته‌اند : **یکی** دررابطه با موطن عیسی که شهری به نام «ناصره» در

نزدیکی بیت‌المقدّس بوده است. **دیگری** به عنوان کسانی‌که پاسخ مثبت به تقاضای یاری (نصرت) عیسیع دادند. قول نخست، قوی‌تر شمرده می‌شود.

«**صابئین**» در لغت به معنی کسانی‌است که دین و روش ثابتی ندارند ولی دراینجا، منظور گروه دینی خاص می‌باشند که برطبق آخرین تحقیقات[۱]، گروهی بوده‌اند که پیامبران بنی‌اسرائیل را تا یحییع قبول داشتند وهرچند معتقد به عیسیع نبودند، ولی پاره‌ای ازاحکام مسیحیّت را محترم می‌دانستند. تقریباً می‌توان آنها را فرقه‌ای بین یهود وعیسویّت درنظر گرفت. به ستاره‌شناسی و نجوم در زندگانی خود تکیه‌ی بسیار داشتند. فرهنگ «المنجد» می‌نویسد که فیلسوفان و منجّمانی در بین آنان ظهور کرده‌اند. گویند «صُبّی»های ایران در اهواز مسکن دارند و کتابشان «صحف» است که به زبان سُریانی است و درآنجا معبدی دارند که «مَندی» نامیده می‌شود.[۲]

(۶۳) **وَ إِذۡ أَخَذۡنَا مِیثَٰقَكُمۡ وَ رَفَعۡنَا فَوۡقَكُمُ ٱلطُّورَ . . .**

« **و هنگامی** (را به یاد آورید) **که ازشما پیمان گرفتیم و**(کوه) **طور را بر فرازتان برافراشتیم . . .** »،

درآیه‌ی فوق وسلسله آیات بعد (تا آیه‌ی ۸۶) مجدّداً به داستان بنی‌اسرائیل پرداخته آنهارا مورد خطاب قرار می‌دهد ونشان می‌دهد یهودیان ـ که بیش‌از هرچیز به تبار وتاریخ خود می‌بالندـ برعکس، قومی لجوج و مادّی‌گرا در طول تاریخشان بوده‌اند (والبتّه دورانی مملوّ ازپیمان‌شکنی و ظلم و ناسپاسی، افتخاری ندارد).

---

(۱) ـ به کتاب «بیست مقاله‌ی تقی‌زاده» ترجمه‌ی احمد آرام، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشرکتاب، ص۵۰۳ ، نگاه کنید.

(۲) ـ در سال ۱۳۶۷ کتابی تحت عنوان «قوم از یاد رفته / کاوشی درباره‌ی قوم صابئین مندایی» اثر آقای سلیم برنجی توسّط انتشارات دنیای کتاب درتهران انتشاریافت‌که اطّلاعات زیررا درمورد منشأ واعتقادات وآداب صبّی‌های ایران به دست می‌دهد :

- صبّی‌ها (یا مندایی‌ها) اصل خود را از مصر می‌دانند که مقارن هجرت یهود از مصر به کنعان، آنها نیز به کنعان آمدند ولی بومی فلسطین نشده در کنار رود کرخه در ایران و عراق مستقر شدند. در فرمانروایی اشکانی و ساسانی از تیررس مؤبدان زرتشتی جان سالم به در بردند و در دوره‌ی اسلامی از مزایای «اهل ذمّه» برخوردار بوده‌اند.
- «صُبّی» در عربی به «مغتسله» ترجمه شده به معنی کسانی که فراوان اهل غسل‌اند، و زندگانی آنها به طور کلّی با ماهیگیری و کشاورزی و بعضاً زرگری می‌گذرد.
- مندانیان خود را از پیروان حضرت آدم، نوح، سام و بالأخره حضرت یحیی بن زکریّا می‌دانند. منشأِ سال مندایی به اعتقاد ایشان از هبوط حضرت آدم محاسبه شده که در سال ۱۳۶۷ برابر با سال ۴۴۵٫۳۵۶ بوده است. کتب مقدّس صّبی‌ها همه به خط و زبان مندایی است که برگرفته از عبرانی می‌باشد.
- سوای اثر آقای سلیم برنجی محقّقان غربی چون «لیدی دِرآور» انگلیسی به تحقیق درباره‌ی مندانیان پرداخته کتابی تحت عنوان «مندانیان ایران و عراق» به طبع آورده‌اند که ظاهراً به فارسی ترجمه نشده است ولی ترجمه‌ی برخی کتب مندانیان به زبان انگلیسی توسّط محقّق مزبور انجام شده است.

درمورد «پیمان یهودیان با خدا»، به طور کلّی مقصود تعهّدی است که آنها ـ پس‌از نجاتشان از گرفتاری‌ها توسّط خداوند ـ نسبت به پیروی از احکام إلهی و زندگی بر طبق رضای او داشتند که بارها موسی (ع) چنین تعهّدی را از آنها گرفت. برخی موضوعات پیمان در آیات ۸۳ و ۸٤ آمده است.

درمورد «**رَفَعْنا فَوْقَكُمُ الطُّور** = طور را بر فرازتان برافراشتیم» در آیه‌ی شریفه، دو احتمال هست :

احتمال **نخست** با زمانی مرتبط است که هفتاد نفر از بنی‌اسرائیل با موسی به میقات إلهی رفته بودند و در آنجا تکلّم خدا را همراه با برکنده‌شدن کوه تجربه کردند چنانکه به این موضوع در آیه‌ی ۱۷۱ سوره‌ی اعراف اشاره شده‌است. **احتمال قوی‌تر** آنست‌که آیه‌ی شریفه به زمان دیگری اشاره دارد که چنین واقعه‌ای در آن رخداده است. چنانکه در کتاب مشهور یهود «تلمود» آمده است : «ذات قدّوس متبارک، کوه سینا را همچون طشتی بالای سر آنان وارونه کرد و به ایشان فرمود : اگر شما تورات را قبول می‌کنید، چه بهتر وگرنه، همین‌جا مدفن شما خواهد بود.»[1]

(۶۳) . . . خُذُواْ مَآ ءَاتَيۡنَٰكُم بِقُوَّةٍ وَٱذۡكُرُواْ مَا فِيهِ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ .

« . . . (وگفتیم)**آنچه‌را که به شما دادیم به‌جدّ بگیرید ومندرجاتش را یادکنید باشدکه به‌تقوا نائل آیید** »،

آیه‌ی شریفه تذکارخداوندست مبنی برآنکه یهودیان متعهّد بودند تورات وتعالیم موسی را ازنظر دور ندارند و به مفادش با جدّیّت عمل کنند تا در این ممارست، به مقام تقوا (حفظ خود دربرابر نفسانیّات) برسند (یا از عذاب إلهی ایمن گردند).

(۶۴) ثُمَّ تَوَلَّيۡتُم مِّنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَۖ فَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ لَكُنتُم مِّنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ .

« **سپس شما ـ بعداز آن ـ روی گرداندید و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود، بی‌گمان از زیانکاران می‌بودید** »،

یعنی یهودیان همینکه از گرفتاری‌ها خلاص می‌شدند، همه‌ی تعهّدات از یادشان می‌رفت ! ولی بشر ـ در عین حق‌ناشناسی‌ها ـ یک امتیاز بزرگ دارد و آن اینکه خدا یکی چون خودش نیست و رحمت و بخشش را از ناسپاسان دریغ نمی‌دارد.

(۶۵) وَلَقَدۡ عَلِمۡتُمُ ٱلَّذِينَ ٱعۡتَدَوۡاْ مِنكُمۡ فِي ٱلسَّبۡتِ فَقُلۡنَا لَهُمۡ كُونُواْ قِرَدَةً خَٰسِـِٔينَ .

« **و خود از** (احوال) **کسانی از بینتان که در روز شنبه** (از فرمان خدا) **سرپیچی کردند آگاهید، پس ایشان را گفتیم بوزینگان مطرود باشید** »،

آیه‌ی شریفه به یکی ازموارد ناسپاسی یهودیان اشاره دارد. موسی بنابه‌حکم خدا، ازبنی‌اسرائیل خواسته بود تا یک روزهفته را دست ازکار کشیده به عبادت وخودسازی بپردازند. امّا آنها در همان یک روز نیز ذهنشان

(۱) ـ به کتاب «گنجینه‌ای از تلمود» ترجمه‌ی امیرفریدون گرگانی، صفحه‌ی ۸۲ ، نگاه کنید.

در پی امور مادّی بود (نساء/٤٧ و اعراف/١٦٣). درمورد «بوزینه شدن» اینگونه افراد اقوال مختلف هست :

عدّه‌ای گفته‌اند آنها به «مسخ قلب» دچار شدند. ولی این قول با آیه‌ی بعد که می‌فرماید «مایه‌ی عبرت» قرارداده شدند نمی‌سازد، زیرا«مسخ قلب» امری باطنی است وظهورخارجی ندارد تا مایه‌ی عبرت قرارگیرد.

برخی دیگر گفته‌اند آنها واقعاً بدل به میمون شدند. این نیز مشکل به نظر می‌رسد و با «مایه‌ی عبرت قرارگرفتن» نمی‌سازد. زیرا اگر بوزینگانی در محیط ظاهر شوند کسی قادر به تشخیص نخواهد بود که آنها قبلاً آدمیزاد بوده‌اند.

شاید معقول آن باشد که در نظر گیریم نوعی سکته‌ی صورت بر آن افراد عارض شد که در نتیجه قیافه‌های میمون‌گونه پیدا کردند.

(۶۶) **فَجَعَلْنَاهَا نَكَالاً لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ .**

« **پس آن**(واقعه) **را عبرتی برای حاضران و آیندگان و اندرزی برای متّقیان قرار دادیم** »،

آری، متّقیان همواره از تاریخ پند می‌گیرند ولی عبرت‌گیری سایرین اکثراً بعید بوده است.

(۶۷) **وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِۦٓ إِنَّ ٱللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تَذْبَحُواْ بَقَرَةً . . .**

« **و آنگاه که موسی به قوم خود گفت : خداوند فرمانتان می‌دهد که گاوی را ذبح کنید ! . . .** »،

دراینجا ازواقعه‌ای سخن رفته که مبنای نام‌گذاری برای کلِّ سوره بوده است (به توضیحات کلّی دراطراف سوره نگاه کنید) داستان یک «گاو»، شبیه همان گاو «آپیس» که دلبستگی به آن بین بنی‌اسرائیل از دوران اقامتشان درمصر شروع شد ومظهر فرهنگ شرک وانحراف ازتوحید قرار گرفت (به توضیح آیه‌ی۵۱ سوره نگاه کنید). ازاینرو خداوند در مقطعی فرمان می‌دهد که گاوی را به دست خود بکشند، شاید از اینرو که ریشه‌های احساس تقدّس برای گاو از دلهاشان رخت بربندد. به عبارت دیگر خدا می‌خواهد که بنی‌اسرائیل آن بستگی‌های کاذب نفسانی را به دست خود ویران سازند تا معرفت خدا دردلهاشان رشد کند و از اسارت «شرک» رهایی یافته به آزادی «توحید» برسند.

البتّه آغاز داستان در پایان آن (آیه‌ی ۷۲) آمده، آنجا که بنی‌اسرائیل در تشخیص کسی که مرتکب قتل شده بود، دچار اختلاف گردیده داوری نزد موسی بردند و موسی(ع) از فرصت استفاده کرده می‌گوید اوّل گاوی را بکشند، (تا از آلودگی‌های شرک دور گردند).[1] ظاهراً حکمی مرتبط با این داستان در تورات آمده (سفر تثنیه، باب۲۱) ولی مبسوط داستان در تورات به چشم نمی‌خورد.

(۶۷) **. . . قَالُوٓاْ أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا ۖ قَالَ أَعُوذُ بِٱللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ ٱلْجَٰهِلِينَ .**

---

(۱) این ازجمله سبک‌های قرآن است که هدف از داستانهایش ذکر واقعه نیست، از جزئیّات می‌گذرد و بر ابلاغ پیام متمرکز است. از اینرو مشاهده می‌شود که داستان فوق را از نبض آن که با مسئله‌ی «توحید» برخورد پیدا می‌کند، آغاز کرده و هرچند مشخّصات گاو را جزء به جزء ذکر می‌کند ولی از چگونگی بروز حادثه (آیه‌ی۷۲) به سرعت می‌گذرد.

« ... (وآنها متعجّبانه)**گفتند : آیا ما را ریشخند می‌کنی؟** (موسی)**گفت : پناه برخدا می‌برم که ازجاهلان باشم »،**

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که اسرائیلیان در ابتدا متوجّه حکمت قضیّه نشده تصوّر کردند موسی قصد ریشخند دارد ! و موسی پاسخ می‌دهد من کسی نیستم‌که در پی استهزاء مردم باشم، کارم إلهی است و وظیفه‌ی خطیری را دنبال می‌کنم. هرچند آیات بعد نشان می‌دهد که بنی‌اسرائیل مقصود موسی را فهمیده بودند ولی با سؤالاتی به بهانه‌جویی پرداخته می‌خواستند به هرقیمت شده راهی برای طفره رفتن از کشتن گاو و درواقع حفظ مأنوسات خویش، بیابند.

(۶۸) قَالُواْ ٱدۡعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَۚ قَالَ إِنَّهُۥ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَّا فَارِضٌ وَلَا بِكۡرٌ عَوَانُۢ بَيۡنَ ذَٰلِكَۖ فَٱفۡعَلُواْ مَا تُؤۡمَرُونَ.

« **گفتند : خدایت‌را برای‌ما بخوان تا بر ما روشن سازد چگونه** (گاوی) ؟ (موسی)**گفت : او گوید : آن گاوی که نه سالمند ونه جوان** (بلکه)**میان ایندوباشد، پس**(بهانه‌جویی مکنیدو)**به آنچه فرمان یافتید عمل‌کنید»،**

آیه‌ی فوق و آیات بعد اوصاف گاو قربانی‌را مشخّص می‌سازد.

(۶۹) قَالُواْ ٱدۡعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا لَوۡنُهَاۚ قَالَ إِنَّهُۥ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفۡرَآءُ فَاقِعٌ لَّوۡنُهَا تَسُرُّ ٱلنَّٰظِرِينَ.

« (امّا بهانه آورده) **گفتند : خداوندت را برای ما بخوان تا بر ما روشن کند** (گاوی) **به چه رنگ ؟** (موسی) **گفت :** (خداوندم) **گوید : گاوی زرد یکدست که بینندگان را به مسرّت آورَد »،**

آیه‌ی شریفه کَماکان در شرح مشخّصات گاو است. موسی در حقیقت می‌گوید همان که هم من می‌دانم و هم شما، همانند آن گاوی‌که مجسّمه‌اش را از طلا ساخته بودید ! (ضمیر در کلمه‌ی «**تَسُرُّ**» به «**بَقَرَة**» برمی‌گردد نه به «**لَونُها**»).

(۷۰) قَالُواْ ٱدۡعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَ إِنَّ ٱلۡبَقَرَ تَشَٰبَهَ عَلَيۡنَا وَإِنَّآ إِن شَآءَ ٱللَّهُ لَمُهۡتَدُونَ.

« (باز بهانه آوردند و) **گفتند : خدایت را برای ما بخوان تا چگونگی آن**(گاو) **را برای ما روشن سازد که** (امر)**آن گاو بر ما مشتبه شده و اگر خدا بخواهد هدایت یابیم »،**

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد بنی‌اسرائیل با روحیّه‌ی گاوپرستی که در جانشان رسوخ کرده بود، به هر دری می‌زدند تا از انجام آن کار (ذبح گاو) شانه خالی کنند.

(۷۱) قَالَ إِنَّهُۥ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَّا ذَلُولٌ تُثِيرُ ٱلۡأَرۡضَ وَلَا تَسۡقِي ٱلۡحَرۡثَ مُسَلَّمَةٌ لَّا شِيَةَ فِيهَاۚ قَالُواْ ٱلۡـَٰٔنَ جِئۡتَ بِٱلۡحَقِّۚ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُواْ يَفۡعَلُونَ.

« (موسی) **گفت :** (خدا) **گوید : گاوی است نه رام که زمین شخم زند و نه آنکه کشتزار را آب دهد** (گاوی) **بی‌عیب و یکرنگ** (و در اینجا یهودیان چاره‌ای ندیده) **گفتنـد : اکنون حق را آشکـار کردی و**

(سرانجام) **آن**(گاو) **را سر بریدند و نزدیک بود که آن کار را نکنند »،**

در تفاسیر آمده که اگر بنی‌اسرائیل هر گاوی را ذبح می‌کردند تکلیف از آنها ساقط می‌شد. از اینرو کنجکاوی‌ها درمورد چگونگی گاو توسّط بنی‌اسرائیل را باید در مقوله‌ی بهانه‌جویی آنها و پاسخ موسی^ع به سؤالات آنان را در موضع رفع بهانه‌جویی‌های ایشان، در نظر گرفت.

(۷۲) وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ .

« **و** (این‌همه) **زمانی** (بود) **که شخصی را کشته و در باره‌ی آن** (که قاتل کیست) **به ستیز برخاستید و خدا آنچه را پنهان می‌داشتید آشکار کرد »،**

آیه‌ی شریفه به چگونگی بروز واقعه اشاره دارد که زمانی اتّفاق افتاد که بنی‌اسرائیل برای یافتن قاتل در قتل یکی از افرادشان، داوری نزد موسی برده بودند. مقطع آیه نشان می‌دهد که عدّه‌ای قاتل را می‌شناختند ولی بنا بر منافعی هویّت اورا آشکارنمی‌کردند، امّا خدا اورا شناساند. آیه‌بعد چگونگی موضوع را شرح می‌دهد.

(۷۳) فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَٰلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ .

« **پس گفتیم : پاره‌ای از آن**(گاو سربریده)**را به او** (مقتول) **زنید، این‌چنین خدا مردگان را زنده می‌کند و آیات خود را به شما می‌نمایاند باشد که خرد را به کار گیرید »،**

ظاهر آیه نشان می‌دهد که پاره‌ای از گوشت گاو قربانی را به بدن مقتول زدند و او زنده شد (و چنانکه مفسّران آورده‌اند قاتل خود را معرّفی کرده و سپس مجدّداً مرد) و خداوند در مقطع آیه، این امر خاص را به عنوان نشانه‌ای ازتقدیرکلّی درنظام عالم برشمرده فرا رسیدن رستاخیز وحیات پس‌ازمرگ را تذکّرمی‌دهد و اینکه مردمان در این امور تعقّل کرده هستی و عاقبت خویش را بیهوده نپندارند.

امّا برخی از مفسّران ـ ازجمله مرحوم طالقانی در تفسیر پرتوی از قرآن ـ موضوع را در ارتباط با یکی از قوانین جاری بین قوم یهود دانسته‌اند که هرگاه قاتلِ مقتولی روشن نبود گوساله‌ای را کشته و خون آن را به پای خون قاتل می‌گذاشتند تا کشمکش‌ها خاتمه یافته و دو طایفه، به خاطر قتل یک نفر، به جان هم نیافتند. در این‌مورد مفاد باب ۲۱ (شماره‌های ۱ تا ۱۰) از سفر تثنیه‌ی تورات گویاست که می‌گوید : «اگر در زمینی که یهوه خدایت برای تصرّفش به تو می‌دهد، مقتولی در صحراافتاده پیدا شود و معلوم نباشد که قاتل او کیست، آنگاه مشایخ و داوران تو بیرون آمده مسافت شهرهایی را که در اطراف مقتول است بپیمایند. و امّا شهری‌که نزدیک‌تر به مقتول است مشایخ آن‌شهر گوساله‌ی رمه را که با آن خیش نزده و یوغ به آن نبسته‌اند بگیرند، و مشایخ آن‌شهر آن‌گوساله را در وادئی که آب در آن همیشه جاری باشد و در آن خیش نزده و شخم نکرده باشند فرود آورند و آنجا در وادی گردن گوساله را بشکنند، و بنی‌لاوی کَهَنه نزدیک بیایند چون که یهوه خدایت ایشان را برگزیده است تا او را خدمت نمایند و به نام خداوند برکت دهند و برحسب قول ایشان هر منازعه و آزاری فیصل پذیرد، و جمع مشایخ آن شهری که نزدیک‌تر به

مقتول است دستهای خود را بر گوساله که گردنش در وادی شکسته شده است بشویند و جواب داده بگویند دستهای ما این خون را نریخته و چشمان ما ندیده است، ای خداوند قوم خود اسرائیل را که فدیه داده‌ای بیامرز و مگذار که خون بی‌گناه در میان قوم تو اسرائیل بماند، پس خون برایشان عفو خواهد شد.».

مرحوم طالقانی می‌گوید، منظور از «**این‌چنین خدا مردگان را زنده می‌کند**» در آیه‌ی شریفه این است که بدین‌ترتیب خداوند مانع از کشته شدنِ افرادی می‌شود که به‌خاطر آن‌خون، به جان هم می‌افتادند و در حقیقت، با این تدبیر، عدّه‌ای حیات دوباره می‌یافتند، و این از «آیات» خداست که رسمی می‌نهد تا جلوی کشتاردستجمعی گرفته شده وحیات جامعه حفظ شود. البتّه این تفسیر با ظاهر آیات چندان ملایمت ندارد.

(۷۴) **ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَهِيَ كَٱلْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً ۚ وَ إِنَّ مِنَ ٱلْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ ٱلْأَنْهَـٰرُ ۚ وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ ٱلْمَآءُ ۚ وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ ٱللَّهِ ۗ وَ مَا ٱللَّهُ بِغَـٰفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ.**

« **آنگاه دلهای شما ـ پس‌از آن ـ سخت شد، به مانند سنگ یا** (حتّی) **سخت‌تر**(از سنگ) **! چرا که از برخی سنگ‌ها جویبارها برون زند وپاره‌ای ازآنها شکافته آب از آن خارج می‌گردد و بعضی از آنها از بیم خدا فرومی‌ریزد؛ و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست** »،

آیه‌ی شریفه سرزنش خدا بر بنی‌اسرائیل را نشان می‌دهد که با وجود همه‌ی عنایاتی که خداوند در حقّشان روا داشت و همه‌ی آیات حکمت‌آمیزی که بر آنها فروفرستاد، دلهایشان دربرابر تعالیم و هدایت‌های إلهی همچون سنگ سخت و بی‌تفاوت ماند. سپس توضیح می‌دهد که «**حتّی سخت‌تر از سنگ**» زیرا برخی سنگ‌ها در برابر فشار آب شکاف برمی‌دارند و جویباری از آنها روان می‌گردد وبرخی دهان باز کرده چشمه از آن می‌جوشد که این امور را بنی‌اسرائیل طی عبور از صحرای سینا تجربه کرده بودند (آیه‌ی ٦٠). متعاقباً آیه‌ی شریفه «سقوط **برخی سنگ‌ها از خشیت خدا**» را ذکر می‌کند که برخی مفسّران آن را در اشاره به فروریزی بخشی از کوه طور در اثر تجلّی خدا دانسته‌اند (بقره/٦٣ و اعراف/١٤٣).

در آیات فوق خداوند ابتدا تعالیم خود را به آب روانی تشبیه کرده که حتّی بر سنگ مؤثّر است، ولی بر دلهای لجوج هیچ تأثیری به بار نمی‌آورد. سپس تعبیر را فراتر برده می‌فرماید سنگ، با تجلّی خدا خضوع کرد ولی آن‌دلهای معاند ـ علیرغم تجلّی خدا در طبیعت و تاریخ و کتب انبیاء ـ حاضر به خضوع دربرابر حق نیستند.

مقطع آیه اتمام حجّت به «سخت‌دلان» است که ای کسانی که حاضر نیستید در برابر احکام إلهی متواضع شده به تصحیح اعمال خود بپردازید ، بدانید که خداوند از اعمالتان غافل نیست (و به نتائج کردار خویش خواهید رسید).

(۷۵) أَفَتَطۡمَعُونَ أَن يُؤۡمِنُواْ لَكُمۡ وَ قَدۡ كَانَ فَرِيقٞ مِّنۡهُمۡ يَسۡمَعُونَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُۥ مِنۢ بَعۡدِ مَا عَقَلُوهُ وَ هُمۡ يَعۡلَمُونَ .

« (شما ای‌مؤمنان) **آیا طمع داریدکه**(این سخت‌دلان) **به**(آئین)**شما ایمان آورند؟ وبه تحقیق برخی‌ازایشان کلام خدا را می‌شنیدند وسپس ـ بعداز فهمش ـ آن‌را تحریف می‌نمودند وخود می‌دانند** »،

روی سخن از یهودیان برداشته شده و متوجّه مسلمانها گردیده است. می‌فرماید انتظار اینکه مردمانی با چنان روحیّه و سوابق ـ که حتّی به پیامبران و دیانت خود خیانت می‌ورزیدند ـ انصاف نشان داده و حرمت اعتقادات شما مسلمانهارا نگه دارند، انتظاربیهوده‌ای است. ولی ازمقطع آیه برمی‌آید که مراد، همه‌ی یهودیان نیست بلکه به گروهی (**برخی**) از آنها اشاره دارد که می‌فرماید آیات خدا را از پیامبرانشان می‌گرفتند، می فهمیدند و سپس بر طبق خواسته‌های خود، دانسته تحریف می‌نمودند. البتّه در همه‌ی ادیان این نوع کارها وجود دارد و معمولاً توسّط راویان انجام می‌شود و إلاّ مردم عادی سراغ اینگونه امور نمی‌روند.

(۷۶) وَ إِذَا لَقُواْ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَ إِذَا خَلَا بَعۡضُهُمۡ إِلَىٰ بَعۡضٖ قَالُوٓاْ أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ ٱللَّهُ عَلَيۡكُمۡ لِيُحَآجُّوكُم بِهِۦ عِندَ رَبِّكُمۡۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ .

« **و زمانی که به مؤمنان رسند گویند : ما**(به آئین شما) **ایمان آوردیم و چون با یکدگر خلوت کنند، گویند : آیا آنها** (مسلمانها) **را از آنچه خدا بر شما گشوده حکایت می‌کنید تا بدآن نزد خداوندتان با شما محاجّه کنند، مگر به عقل نیامده‌اید ؟** »،

آیه‌ی شریفه نمایشگر آنست که جمعی از علمای یهود همکیشان خود را از اینکه برخی اوصاف پیامبر بعدی را که در تورات آمده (به توضیح آیه‌ی ٤٠ از همین سوره نگاه کنید) برای مسلمانها بازگو کنند، بازمی‌داشتند و می گفتند این کار را نکنید تا مسلمانها آن‌اوصاف را با پیامبر اسلام تطبیق داده دلیلی عَلَیه شما در پیشگاه خداوندتان داشته باشند.

از آیه‌ی فوق برمی‌آید که یهودیان به آخرت اعتقاد داشتند که آثار آن در تورات به چشم می‌خورد و نسبت به حیات پس‌از مرگ تأکید شده است، چنانکه می‌خوانیم «(یهوه فرمود) با من خدای دیگری نیست من می‌میرانم و زنده می‌کنم» (سفر تثنیه، باب ٣٢ ، شماره‌ی ٣٩) و «خداوند می‌میراند و زنده می‌کند، به قبر فرود می‌آورد و برمی‌خیزاند» (کتاب اوّل سموئیل، باب ٢ ، شماره‌ی ٦ و٧) و «مردگان تو زنده خواهند شد و جسدهای من خواهند برخاست» (کتاب اشعیا ، باب ٢٦ ، شماره‌ی ١٩)

(۷۷) أَوَلَا يَعۡلَمُونَ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعۡلِنُونَ .

« **آیا ندانستند که خدا آنچه را پنهان و آشکار کنند می‌داند ؟** »،

یعنی منشأ آن دوگانگی بین گفتار و کردار (آیه‌ی قبل) عدم معرفت حقیقی به خدا و غفلت از اوست، و إلاّ چگونه ممکن است کسی خدا را به حقیقت بشناسد و اورا واقف به پنهان و آشکار خود نداند و در خلوت و جلوت دو رفتار متفاوت داشته باشد ؟!

(۷۸) وَ مِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ ٱلْكِتَٰبَ إِلَّآ أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ .

« **گروهی از ایشان اُمّی** (و بی‌سواد)**اند که از کتاب** (آسمانی) **جز آرزوهای بی‌اعتبار چیزی نمی‌دانند و فقط گمان می‌برند** »،

واژه‌ی «**اُمّی**»را درآیه‌ی شریفه با توجّه به «**لایَعْلَمُونَ الْكِتاب** = کتاب را نمی‌دانند» می‌توان به معنی«بیسواد» گرفت. طبری می‌گوید منظور یهودیانی است که آیات تورات را طوطی‌وار حفظ می‌کردند ولی نه حقیقت آن‌را می‌فهمیدند ونه به مفادش عمل می‌کردند. برخی خیالات خام یهود درباره‌ی خدا وآخرت در آیات ۸۰ و ۱۱۱ همین سوره و همچنین آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی مائده آمده است.

(۷۹) فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ ٱلْكِتَٰبَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَٰذَا مِنْ عِندِ ٱللَّهِ لِيَشْتَرُوا۟ بِهِۦ ثَمَنًا قَلِيلًا ۖ فَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا يَكْسِبُونَ .

« **پس وای برکسانی‌که با دست‌خود کتاب نویسند وسپس گویند این ازجانب خداست تاآن‌را به‌بهای اندک بفروشند ! پس وای برآنان ازآنچه دستانشان نوشته است ووای بر ایشان ازآنچه کسب می‌کنند** »،

در آیه‌ی قبل، سخن از عوام یهود بود و در آیه‌ی فوق ، عالمان آنها را ملامت می‌کند . هرچند سخن از نویسندگان یهود است ولی طبعاً هر عالمی با صفات ذکرشده، ازجمله مصادیق آیه می‌باشد. تمام کسانی که در اسلام حدیث دروغ از خود ساختند و یا ساخته‌شده‌ی دیگران را معیار قرار داده حکم خدایی از آن استنتاج کردند و از پیش خود سخنی گفته و آن را «حکم خدا» قلمداد نمودند، قابل تطبیق با مفاد آیه‌اند.

همچنین توضیح می‌دهد که چرا روحانی‌نماها دست به چنین کاری می‌زنند، می‌فرماید، تا در امور دنیا به مال و منال برسند، از دین دکانی بسازند و عوام را به دام افکنند!

در مقطع آیه عاقبت شوم آن افراد را توضیح می‌دهد که چه عذاب بزرگی برای خود می‌خرند.

(۸۰) وَ قَالُوا۟ لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلَّآ أَيَّامًا مَّعْدُودَةً ۚ قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِندَ ٱللَّهِ عَهْدًا فَلَن يُخْلِفَ ٱللَّهُ عَهْدَهُۥٓ ۖ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ .

« **و گویند : آتش جز چند روزی هیچگاه به ما نرسد، بگو : آیا پیمانی از خدا گرفته‌اید ؟ ــ که** (البتّه) **خدا هرگز خلاف عهدخود نخواهد کرد ــ یا آنچه را نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید ؟** »،

مفسّران آورده‌اندکه یهودیان معتقد بودند فرقه‌ی ناجیه بوده وعذاب نخواهند شد، مگر به تعداد روزهایی‌که

پدرانشان درغیبت موسی گوساله‌پرستی کردند. آیه‌ی شریفه می‌فرماید خدا اگروعده‌ای دهد خلاف نخواهد کرد ولی چنین وعده‌ای به کسی نداده، بلکه باورجاهلانه‌ی آنها است که به خدا نسبت می‌دهند.

(۸۱) بَلَىٰ مَن كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحَاطَتْ بِهِۦ خَطِيٓـَٔتُهُۥ فَأُوْلَـٰٓئِكَ أَصْحَـٰبُ ٱلنَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَـٰلِدُونَ .

« آری! هرکس بدی آرد وگناهش بر او چیره گردد، پس آنان اهل آتش باشند وجاودانه درآن بمانند» ،

یعنی، آنگاه که گناه جزو شخصیّت انسان شود، آثار دوزخی آنهم به انسان می‌رسد و خلود جهنّم را در پی دارد، مگر آنکه انسان قبل‌از مرگ، تغییر شخصیّت دهد و برای تشویق افراد در این راه می‌فرماید :

(۸۲) وَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ أُوْلَـٰٓئِكَ أَصْحَـٰبُ ٱلْجَنَّةِ ۖ هُمْ فِيهَا خَـٰلِدُونَ .

« و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند، آنان اهل بهشت‌اند و جاودانه در آن بسربرند »،

یعنی آنها که صفات عالیه و اعمال نیک، جزو شخصیّتشان گردیده است، بهشت خدا را می‌یابند. بنابراین پیش‌آورنده‌ی بهشت یا جهنّم، همان شخصیّتی‌است‌که انسان با عقاید و اعمال طی عمر، برای خود می‌سازد و نه سابقه‌ی آباء و اجدادی و امثال اینها.

(۸۳) وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَـٰقَ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا ٱللَّهَ وَ بِٱلْوَٰلِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِى ٱلْقُرْبَىٰ وَ ٱلْيَتَـٰمَىٰ وَ ٱلْمَسَـٰكِينِ وَ قُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَ ءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنكُمْ وَ أَنتُم مُّعْرِضُونَ .

« و زمانی که از بنی‌اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را بندگی نکنید و با پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و تنگدستان نیکی کنید و با مردم (سخن) **نیک بگویید و نماز به پا دارید و زکات دهید، سپس شما ــ جز معدودتان ــ پشت بکردید و** (از آن تعالیم) **رویگردان هستید »،**

پس‌از ذکر بهانه‌های یهودیان در آیات قبل، و طرد ادعای آنان که خود را امّت برگزیده و مصون از عذاب می‌دانستند، در آیات ۸۳ تا ۸٦ ، سستی، بی‌ایمانی و دورویی یهودیان را، حتّی نسبت به کتاب خودشان، توضیح می‌دهد. مفاد آیات ۸۳ و ۸٤ همانند آنست که محتوای «ده فرمان» (تورات، سفر تثنیه، فصل ۵) را به یاد می‌آورد و اشاره می‌نماید که یهودیان ـ جز گروه معدودی ـ حتّی به این فرمانهای اصولی نیز پایبند نبودند.

(۸۴) وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَـٰقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَآءَكُمْ وَ لَا تُخْرِجُونَ أَنفُسَكُم مِّن دِيَـٰرِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنتُمْ تَشْهَدُونَ .

« و زمانی که پیمانتان گرفتیم که خون یکدیگر نریزید و یکدگر را از سرزمینتان بیرون نرانید و شما (بر این پیمان) **معترفید و** (به درستی آن) **گواهی می‌دهید »،**

آیه‌ی شریفه می‌رساند که مفاد آن احکام به قدری واضح بوده که باور عمومی درنظر گرفته می‌شود. و یهودیان خود معترف به اصالت آن فرمانها و ملزم به رعایت آنها بوده‌اند.

(۸۵) ثُمَّ أَنتُمْ هَٰٓؤُلَآءِ تَقْتُلُونَ أَنفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنكُم مِّن دِيَٰرِهِمْ تَظَٰهَرُونَ عَلَيْهِم بِٱلْإِثْمِ وَ ٱلْعُدْوَٰنِ وَ إِن يَأْتُوكُمْ أُسَٰرَىٰ تُفَٰدُوهُمْ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ ٱلْكِتَٰبِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَآءُ مَن يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنكُمْ إِلَّا خِزْىٌ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰٓ أَشَدِّ ٱلْعَذَابِ وَ مَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ.

« **سپس این شمایید که یکدیگر را می‌کشید و گروهی از** (همکیشان) **خود را از دیارشان بیرون می‌رانید و برضدّ ایشان باگناه وتجاوز همپشتی می‌کنید، و**(لی) **اگر به صورت اسیران به نزدتان آیند به فدیه آزادشان می‌کنید، با آنکه اخراجشان** (از ابتدا) **بر شما روا نبود ! آیا** (فقط) **به بخشی از کتاب** (تورات) **گرویده و بخش دگر را انکار می‌کنید ؟ پس جزای کسانی از شما که به این اعمال دست زنند جز خواری در دنیا نیست و روز قیامت به سخت‌ترین عذاب‌ها برده شوند و خداوند از آنچه می‌کنید غافل نیست** »،

نوشته‌اند در عربستان هرکس باید منتسب به قبیله‌ای می‌بود، وگرنه چه بسا، او را اسیر نموده به بردگی می‌بردند. در بین یهودیان، حسد وکینه رواج داشت و هرچند گاهی، بر عدّه‌ای از همکیشان خود شوریده و آنها را اخراج می‌کردند. ولی وقتی آن‌عدّه، توسّط قبائل دیگر اسیر می‌شدند، به عِرق یهودیّتشان برخورده و خود را ـ با استناد به آیات تورات ـ موظّف به بازخرید وآزادی ایشان می‌دانستند!. اگرچه، بنا بر تورات، اخراجشان از ابتدا خطا بود!. ازاینرو آیه‌ی شریفه این‌نحوه رفتار یهودیان را تخطئه می‌کند که چگونه افراد کتابی را آسمانی و إلهی دانسته و آنوقت به صورت گزینشی نسبت به‌آن برخوردمی‌کنند ؟! هرچند متأسّفانه اینگونه رفتار دربین مسلمانها نیز کم نیست!

متعاقباً آیه‌ی شریفه تذکّر می‌دهد که این دوگانگی رفتار با حق، ارمغانی جز سرگشتگی و شکست در دنیا و آخرت به بار نخواهد آورد و مقطع آیه تصریح می‌نماید که انسانها طوری رفتار نکنند که گویی خدا از احوالشان غافل است ! بلکه بدانند که هیچ فکر و سخن و عملی از خدا پوشیده نخواهد ماند.

(۸۶) أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱشْتَرَوُاْ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا بِٱلْأَٰخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ ٱلْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ.

« **همینانند که زندگی دنیا را به** (بهای) **آخرت خریدند، پس عذابشان کم نشود و یاری نخواهندشد** »،

آیه‌ی شریفه در توضیح افرادی است که با حق رفتارِ دوگانه دارند. می‌گوید اینها فقط اهل دنیایند و هم از اینروست که هرکجا به نفعشان بود به قوانین عمل می‌کنند و آنجا که احساس ضرر می‌نمایند، قوانین را

کنار گذاشته، رضای خدا را با منافع موقّت دنیوی معاوضه می‌نمایند ! بنابراین آنها بر طبق روحیّه‌شان که به طور ثابت به دنبال منافع شخصی بوده و سر سوزنی نیز تخفیف نمی‌دادند، عذابشان هم تخفیف‌ناپذیر خواهد بود و از هیچ‌سو یاری نمی‌شوند زیرا این، قانون خداست و به صورت سنّت‌های ثابت ظهورمی‌کند و مطلبی نیست که با دخالت کسان تغییر پذیرد.

(۸۷) وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَـٰبَ وَ قَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِۦ بِٱلرُّسُلِ ۖ وَ ءَاتَيْنَا عِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ٱلْبَيِّنَـٰتِ وَأَيَّدْنَـٰهُ بِرُوحِ ٱلْقُدُسِ ...

« **و همانا به موسی** (آن)**کتاب را دادیم و از پی او پیامبرانی فرستادیم، و عیسی پسر مریم را نشانه‌های روشن بدادیم و به روح القُدُس قوّت بخشیدیم ...** »،

آیه‌ی شریفه ـ در ادامه‌ی سخن با یهود ـ به عیسی اشاره دارد و مقصود از «**بَيِّنات** = نشانه‌های روشن» همان معجزات پیامبری عیسی است. «**روح‌القُدُس**» نام دیگر جبرئیل است، چنانکه از مقایسه‌ی آیه‌ی ۹۷ در این سوره با نحل/۱۰۲ برمی‌آید. از آیه‌ی فوق به دست می‌آید که عیسی[ع] با کمک جبرئیل، ازمشکلات و تنگناها خلاصی می‌جست ومی‌توانست حتّی پیش‌بینی‌هایی بکند (آل‌عمران/ ٤٩). طبری سخن گفتن عیسی[ع] در گهواره را نیز ازجمله نقش‌های همان روح (جبرئیل) می‌داند که کلمات ویژه‌ای را بر زبان نوزاد جاری ساخت.

البتّه همراهی‌های روح‌القدس ـ به اشکال مختلف ـ شامل حال همه‌ی انبیاء بوده است. امّا تأییدات روحی در سطح نازلتر شامل حال مؤمنان پاکدل نیز می‌شود، چنانکه فرموده «**اُولئِکَ کَتَبَ فی قُلُوبِهِمُ الإیمانَ وَ اَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ** = در دل(چنین مؤمنانی)ست که (خدا) ایمان را بنوشت و به روحی ازجانب خود تأییدشان کرده است» (مجادله/۲۲).

متعاقباً خداوند شکوائیّه‌ی تلخی را از یهود مطرح می‌سازد :

(۸۷) ... أَفَكُلَّمَا جَآءَكُمْ رَسُولٌۢ بِمَا لَا تَهْوَىٰٓ أَنفُسُكُمُ ٱسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ .

« **... پس چرا هرزمان که پیامبری ـ با آنچه که نفوستان آنها را دوست نداشت ـ به سویتان آمد، استکبار ورزیدید؟ پس گروهی را دروغگو خواندید و گروهی را کشتید** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که پیامبران همواره خلاف هوای نفس مردم سخن می‌گفته‌اند و مخالفت با انبیاء نتیجه‌ی پیروی از هوای نفس است. یهودیان معاند هیچگاه تابع حقیقت نبوده‌اند بلکه همواره می‌خواسته‌اند حقیقت را تابع خود سازند و پیامبرانی را که خلاف میل‌شان سخن می‌گفتند آزار داده برخی ـ همچون زکریّا و یحیی ـ را می‌کشتند و برخی را تکذیب می‌نمودند.

(۸۸) وَ قَالُواْ قُلُوبُنَا غُلْفٌۢ ۚ بَل لَّعَنَهُمُ ٱللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلاً مَّا يُؤْمِنُونَ .

« **و گفتند : دل‌های ما در حجاب است** (و سخن تو در ما مؤثّر نیست !) **بلکه خدا ـ به سبب کفرشان ـ از رحمت خود دورشان ساخت پس اندکی ایمان می‌آورند** »،

واژه‌ی «**غُلْف**» در آیه‌ی شریفه به معنی «دارای غلاف و پرده» است. به طور معمول روش معاندان با حق این بوده که بعداز شنیدن همه‌ی استدلال‌ها، به استهزاء پرداخته و می‌گویند میان ما و شما حجاب است و سخن و دعوتتان در دلهای ما اثر نمی‌گذارد!

خداوند پاسخ می‌دهد که خیر، بلکه اینگونه افراد هوای نفسشان نمی‌گذارد که سخنان حق در آنها مؤثّر افتد و از همین روی ـ چون گرفتار نفس و عنادند ـ برطبق قانون طبیعی خدا در وجود، از رحمت حق و توفیق ایمانی دور شده‌اند.

درمورد مقطع آیه که می‌فرماید «**فَقَلِیلاً ما یُؤْمِنُون** = پس معدودی ایمان می‌آورند»، دو قول هست : **عدّه‌ای** می‌گویند مقصود این است که قلیلی از یهودیان که منصف‌تر هستند ایمان می‌آورند و **برخی** دیگر معتقدند که مقصود از «**قلیل**» کم‌باوری یهود معاند است که فقط مطالب مناسب با مذاقشان را باور دارند.

(۸۹) **وَ لَمَّا جَآءَهُمْ كِتَٰبٌ مِّنْ عِندِ ٱللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا۟ مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ فَلَمَّا جَآءَهُم مَّا عَرَفُوا۟ كَفَرُوا۟ بِهِۦ ۚ فَلَعْنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ .**

« **و آنگاه که کتابی از جانب خدا سویشان آمد که آنچه را نزد ایشان است تصدیق دارد ـ و از پیش بدآن، بر کافران پیروزی می‌جستند ـ همینکه آنچه را که می‌شناختند به سویشان آمد، انکارش نمودند! پس نفرین خدا بر کافران باد** »،

آیه‌ی شریفه برای نشان دادن شدّت عناد ومخالفت یهود با قرآن واسلام، دونکته‌ی اساسی را آورده است :

اوّل آنکه می‌فرماید آنها عَلَم مخالفت بر ضدّ کتابی برداشته‌اند که با اساس اعتقاداتشان مخالفت نداشته بلکه آن را تصدیق (و تکمیل) می‌کند.

دوّم آنکه خاطرنشان می‌سازد خود یهودیان قبلاً بنا به نشانه‌های تورات (کتاب اشعیاء نبی، باب ٤٢ از شماره‌ی ۹ تا ۲۲) در انتظار چنین پیامبر و کتابی بودند و حتّی از خداوند ظهور هرچه سریعتر او را برای پیروزی بر مشرکان عرب درخواست می‌کردند ولی وقتی آن پیامبر و کتاب مورد انتظار آمد، به عوض همراهی ، بنای مخالفت را گذاشتند و مشـرکان را عَلَیه مسلمانهـا تحریک می‌کردند . واژه‌ی «**ما عَرَفُوا** = می‌شناختندش» را آیات ١٤٦ همین سوره و انعام/۲۰ تفسیر می‌کند که می‌فرماید «**اَلَّذینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَعْرِفونَهُ کَما یَعْرِفُونَ اَبْناءَهُمْ** = کسانی که به ایشان کتاب (آسمانی) داده‌ایم او(محمّد) را ـ همانگونه که پسران خود را می‌شناسند ـ می‌شناسند» (به توضیح آیه‌ی مربوطه نگاه کنید).

در مقطع آیه نهایت ناخشنودی إلهی نسبت به چنان روحیّه‌هایی ابراز شده و در آیه‌ی بعد علّت آن‌شیوه رفتار یهودیان را توضیح می‌دهد.

(۹۰) بِئۡسَمَا ٱشۡتَرَوۡاْ بِهِۦٓ أَنفُسَهُمۡ أَن يَكۡفُرُواْ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بَغۡيًا أَن يُنَزِّلَ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦۖ فَبَآءُو بِغَضَبٍ عَلَىٰ غَضَبٖۚ وَلِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابٞ مُّهِينٞ .

« **خودشان را به بدچیزی فروختند که از سر حسد آنچه را خدا نازل کرده منکر شدند که** (چرا) **خدا از فضل خویش بر هرکس از بندگانش که بخواهد** (آیاتش را) **فرومی‌فرستد ؟! از اینرو به خشمی مضاعف** (پی در پی) **گرفتار آمدند و کافران را عذابی خفّت‌آور است** »،

آیه‌ی شریفه می‌فرماید علّت آن رفتار با پیامبر و مسلمانها (آیه‌ی قبل) روحیّه‌ی نژادپرستی یهودیان بوده است؛ خود را قوم برتر می‌دانستند و انتظار داشتند پیامبر موعود از بین خودشان باشد و چون چنین نشد، بنای مخالفت با او و پیروانش را گذاشتند (و بسیارند کسانی که معیار موافقتشان با هرعقیده‌ای، فقط در این است که آن عقیده از خودشان باشد !).

درمورد «**فَباءُو بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ** = به خشمی بعداز خشم گرفتار آمدند»، مفسّران گفته‌اند که خشم اوّل خشمی بود که خدا نسبت به یهود به خاطر مخالفتشان با حضرت عیسی اظهار کرد و خشم دوّم به مقابله‌ای که با پیامبر اسلام داشتند برمی‌گردد. ولی احتمالاً می‌توان منظور را کلّی‌تر دانست و اسلوب بیان را بنا بر تأکید قرار داد که معاندان یهود با چنان روحیّه‌ای از خودخواهی‌ها، همواره در خشم خدا بودند.

(۹۱) وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ ءَامِنُواْ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ نُؤۡمِنُ بِمَآ أُنزِلَ عَلَيۡنَا وَيَكۡفُرُونَ بِمَا وَرَآءَهُۥ وَهُوَ ٱلۡحَقُّ مُصَدِّقٗا لِّمَا مَعَهُمۡۗ قُلۡ فَلِمَ تَقۡتُلُونَ أَنۢبِيَآءَ ٱللَّهِ مِن قَبۡلُ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ .

« **و چون گویندشان : به آنچه خدا فروفرستاده ایمان آورید، گویند :** (فقط) **به آنچه بر ما نازل شده مؤمنیم وغیرآن‌را منکرند ـ در حالی‌که آن** (قرآن) **حق است وآنچه را نزد ایشان است تصدیق دارد ـ بگو : اگر** (به کتاب خود) **مؤمنید، پس چرا پیش‌از این، پیامبران خدا را می‌کشتید؟** »،

بخش **اوّل** آیه نشان می‌دهد که معاندان یهود صرفاً خود را قبول داشتند و به جای «حق‌طلبی» دچار «خودطلبی» بودند. بخش **دوم** آیه متذکّر می‌گرددکه اگر «حق‌طلب» بودند، کتابی را که بخش عمده‌ای از آن توضیح اعتقادات وتاریخ خودشان است، چنان بی‌بها تلقّی نمی‌کردند. بخش **انتهایی** آیه مشعر برآن‌است که آن افتخار به گذشتگان وآئین خودشان نیز ادّعایی بیش نیست، زیرا اگر واقعاً دراین‌زمینه صادق بودند چرا پیامبران خدا ـ همچون زکریّا و یحیی ـ را می‌کشتند ؟ در اینجا روی خطاب به یهود معاصر با پیامبراسلام است که به نژاد و قوم خود افتخار می‌نمودند و با این کار، جنایات ایشان را هم به نحوی تأیید می‌کردند.

(۹۲) وَلَقَدۡ جَآءَكُم مُّوسَىٰ بِٱلۡبَيِّنَٰتِ ثُمَّ ٱتَّخَذۡتُمُ ٱلۡعِجۡلَ مِنۢ بَعۡدِهِۦ وَأَنتُمۡ ظَٰلِمُونَ .

« **و به تحقیق موسی با دلایل روشن سویتان آمد، سپس شما بعداز آن** (در غیاب او) **آن گوساله را** (به

عبادت) **گرفتید و ستمکار بودید »،**

مقصود از«**بَیِّنات** = دلایل روشن» ارزانی شده به‌موسی^ع، همان معجزات اوست‌که شرح آنها در سوره‌ی اعراف/۱۰۸و۱۰۷ و شعرا/٦٣ آمده است. به گوساله‌پرستی یهودیان قبلاً در آیه‌ی ۵۱ اشاره شده بود ولی اینجا ـ درمقام بیان سوابق یهود که بدآن افتخار می‌کردند ـ مجدّداً آن را به شکل دیگری تکرار کرده است.

می‌فرماید ای یهودیان! شما قومی بی‌توجّه به منطق و دلیل و صرفاً پیرو هوای نفس خود بوده‌اید. موسی با دلایل روشن سویتان آمد و شما را از مهلکه‌ها رهانید، امّا به محض آنکه چند روز غیبت نمود، به فرهنگ جاهلی و منحطِّ مصریان گاوپرست بازگشتید، حقّا که جفای به حق کرده ستمگر بودید.

(۹۳) **وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَٰقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ ٱلطُّورَ خُذُواْ مَآ ءَاتَيْنَٰكُم بِقُوَّةٍ وَٱسْمَعُواْ قَالُواْ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ أُشْرِبُواْ فِى قُلُوبِهِمُ ٱلْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُم بِهِۦٓ إِيمَٰنُكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ .**

« **وچون از شما پیمان گرفتیم و**(کوه) **طور را بر فرازتان برافراشتیم** (و گفتیم:) **آنچه شما را داده‌ایم به جدّ بگیرید و** (به امر خدا) **گوش سپارید!** (یهودیان به‌زبان) **گفتند: گوش سپردیم و** (در دل گفتند:) **عصیان کردیم! و** (مِهر) **آن گوساله ـ به سبب کفرشان ـ در دلهاشان سرشته بود، بگو: اگر**(این‌چنین) **مؤمنید چه بد است آنچه ایمانتان شما را بدآن فرمان می‌دهد »،**

بخش **اوّل** آیه شبیه آیه‌ی ٦٣ است که توضیحش را داده‌ایم. عبارت «**قالُوا سَمِعْنا وَ عَصَیْنا** = گفتند شنیدیم و عصیان کردیم» دوگانگی بین حرف و عمل را می‌رساند که زبانی دربرابر موسی ابراز اطاعت می‌کردند ولی در عمل اعتنایی نداشته به راه خود می‌رفتند. بخش بعدی آیه مشعر بر این واقعیّت است که انسان تا به ایمان درستی نرسد، بستگی‌های قلبی خود را نسبت به کجروی‌های گذشته‌اش، همچنان حفظ می‌کند. بنی‌اسرائیل نیزچون ایمان درستی نداشتند، اُنسی‌را که درمصر نسبت به گوساله‌پرستی یافته بودند، همچنان با خود حمل می‌کردند. مقطع آیه عتابی طنزآمیز است که آن‌ایمانی‌که انسان را درفرصتی کوتاه گوساله پرست نماید (یا از او با نام مسلمانی ، انسانی سفّاک ، فحّاش ، بی‌گذشت ، متعصّب، دروغگو ، دنیاپرست و... بسازد) نه مایه‌ی نجات بلکه مظهر سیه‌دلی و گمراهی است، به قول سعدی :

دَلقت به چه کار آید و مَسحیّ و مُرَقَّع خود را ز عمل‌های نکوهیده بری دار.

(۹۴) **قُلْ إِن كَانَتْ لَكُمُ ٱلدَّارُ ٱلْأَخِرَةُ عِندَ ٱللَّهِ خَالِصَةً مِّن دُونِ ٱلنَّاسِ فَتَمَنَّوُاْ ٱلْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ .**

« **بگو : اگر سرای آخرت نزد خدا خاصّ شماست و نه دیگر مردم، پس تمنّای مرگ کنید اگر راست می گویید »،**

در آیه‌ی ۱۱۱ همین‌سوره فرموده «**وَ قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إلاّ مَنْ كانَ هُودًا اَوْ نَصارَى** = (اهل کتاب) گفتند : هرگز کسی به بهشت درنیاید مگر آنکه یهودی یا مسیحی باشد» در آیه‌ی فوق می‌فرماید اگر آنها واقعاً چنین می‌اندیشند، قاعدتاً باید بریده از دنیا و استقبال‌کننده از مرگ باشند، نه آنکه به قول معروف «دو دستی به دنیا بچسبند»! مرد مؤمن می‌گوید :

از مرگ چرا بُوَد هراسم؟ کان راه به توست می‌شناسم

(۹۵) **وَ لَن يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ۗ وَ ٱللَّهُ عَلِيمٌ بِٱلظَّٰلِمِينَ .**

« و(لی) **هرگز آن‌را ـ به سبب اعمالشان ـ آرزو نکنند و خدا به** (احوال) **ستمگران داناست** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که ذائقه‌ی دینی و عمل به‌عکس، چه تزلزلی در اشخاص ایجاد می‌نماید. آنها که جاپایی از دین در وجدانشــان هست ، ولی همیشــه خلافکاری‌های خود را به‌نحوی توجیه می‌کنند ، خود می دانند که دروغ می‌گویند و همین امر منشأ ترس یهودیان (و مسلمانان دروغین) از مرگ است. مقطع آیه بیانگر این واقعیّت است که خدا اینگونه دروغگویان دینی را خوب می‌شناسد.

(۹۶) **وَ لَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ ٱلنَّاسِ عَلَىٰ حَيَوٰةٍ وَ مِنَ ٱلَّذِينَ أَشْرَكُوا ۚ يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَ مَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِۦ مِنَ ٱلْعَذَابِ أَن يُعَمَّرَ ۗ وَ ٱللَّهُ بَصِيرٌۢ بِمَا يَعْمَلُونَ .**

« **وهمانا آنها** (یهودیان)**را آزمندترین مردم و** (حتّی حریص‌تر) **از مشرکان نسبت به زندگی** (دنیا) **می‌یابی؛ هریک از ایشان آرزوی عمر هزارساله دارد که اگر چنین عمری نیز به او داده شود از عذاب** (إلهی) **دور نشود؛ و خدا به آنچه می‌کنند بیناست** »،

آیات ۲۰۵ تا ۲۰۷ سوره‌ی شعرا توضیح افزوده‌ای بر آیه‌ی فوق است که می‌فرماید «**اَفَرَءَيْتَ اِنْ مَتَّعْناهُمْ سِنِينَ ثُمَّ جاءَهُم ما كانُوا يُوعَدُونَ ماأَغْنَى عَنهُم ما كانُوا يُمَتَّعُون** = مگر نمی‌دانی که اگر آنان را سالها برخوردار کنیم و آنگاه وعده‌ی عذابشان فرارسد، آنچه از آن برخوردار می‌شدند به کارشان نمی‌آید (و عذاب را از آنها دفع نمی‌کند)». به عبارت دیگر قوانین إلهی تغییرناپذیر است و با طولانی‌شدن عمر از انعکاس اعمال کم نخواهد شد.

مقطع آیه مشعر بر این معناست که پشتوانه و ضامن بروز عکس‌العمل لازم دربرابر اعمال، همان علم إلهی است و قوانین پاداش و کیفر را همین علم ضمانت می‌نماید. به قول مولوی :

این جهان کوه‌است و فعل ما ندا سـوی ما آید نداها را صدا.

(۹۷) **قُلْ مَن كَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِيلَ فَإِنَّهُۥ نَزَّلَهُۥ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ ٱللَّهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُدًى وَ بُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ .**

« **بگو : هرکه دشمن جبرئیل است، پس** (بداند که) **او ـ به فرمان خدا ـ این** (قرآن) **را بر قلب تو نازل کرده است درحالی‌که** (کتب) **پیشین را تصدیق دارد و مایه‌ی هدایت و بشارت برای مؤمنان است** »،

تفسیر طبری درشأن نزول آیه می‌گویدکه گروهی ازیهود نزدپیامبر^صآمده، اشکالات متعدّدی‌را مطرح کردند که چون جواب همه داده شد و جای هیچگونه ایرادی باقی نماند، سؤال نمودند : کدامیک از فرشتگان این آیات را به تو می‌رساند؟ و پیغمبر جواب داد : جبریل . . . یهودیان بلافاصله گفتند : جبریل برای ما شوم است وهمواره حامل اعلام خطرها وتهدیدات بوده، اگر فرشته‌ی دیگری پیام‌آور بود، قبولت داشتیم! (انسان مغرض هرگز برای عدم ایمان خود خالی از بهانه نیست!). آیه‌ی شریفه پاسخشان می‌دهد که جبریل از پیش خود کاری نکرده و نمی‌کند و هرآنچه ابلاغ می‌نموده، به فرمان خدا بوده است «**فَاِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَی قَلْبِکَ بِاِذْنِ الله** = جبرئیل این قرآن را به فرمان خدا بر قلب تو نازل ساخته است».

(۹۸) **مَن كَانَ عَدُوًّا لِّلَّهِ وَ مَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَ رُسُلِهِۦ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَىٰلَ فَإِنَّ ٱللَّهَ عَدُوٌّ لِّلْكَٰفِرِينَ .**

« **هرآنکه با خدا وفرشتگانش و پیامبران او و جبرئیل و میکائیل دشمنی ورزد ، پس خدا دشمن** (چنین) **کافران است** »،

آیه‌ی شریفه تصریح دارد که هرآنکه با پیامبران إلهی و **عاملان وحی به ایشان** (ذکر جبرئیل و میکائیل بعداز فرشتگان، ذکر خاص بعداز عام است) مخالفت ورزد، درحقیقت با خدا دشمنی کرده است.

(۹۹) **وَ لَقَدْ أَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ءَايَٰتٍۭ بَيِّنَٰتٍ ۖ وَ مَا يَكْفُرُ بِهَآ إِلَّا ٱلْفَٰسِقُونَ .**

« **بی‌تردید آیات روشنگری سوی تو نازل کردیم، و جز فاسقان کسی منکر آن نمی‌شود** »،

آیه‌ی شریفه ـ پس‌از ردِّ بهانه‌های یهودیان در آیات پیشین ـ به آیات منطقی قرآن اشاره دارد که قاعدتاً برای طالبان حقیقت، شاهد روشنی مبنی بر اصالت إلهی قرآن است. مقطع آیه تصریح دارد که منکران قرآن مردمانی‌اند که از حدود حق و انصاف خارج شده‌اند («**فاسق**» به معنی «متجاوز از حدّ» است).

(۱۰۰) **أَوَ كُلَّمَا عَٰهَدُواْ عَهْدًا نَّبَذَهُۥ فَرِيقٌ مِّنْهُم ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ .**

« **مگر نه این است که هرزمان** (یهودیان) **پیمانی بستند، گروهی از ایشان آن را پشت‌سر افکندند؟ بلکه اکثرشان بی‌ایمانند** »،

آیه‌ی شریفه، مجمل توضیحات پیشین درمورد تاریخچه‌ی قوم یهود است که همه‌جا اثر پیمان‌شکنی‌ها و خودخواهی‌های آن‌قوم مشاهده می‌شود. چنانکه درباره‌ی کفّار دیگر نیز فرموده «**اِنَّ شَرَّ الدَّوابِّ عِنْدَ الله الَّذینَ كَفَرُوا فَهُمْ لایُؤْمِنُون الَّذینَ عاهَدتَ مِنْهُم ثُمَّ یَنقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِی كُلِّ مَرَّة** = بدترین جنبندگان نزد خدا کسانی‌اند که کفر ورزیده و ایمان نمی‌آورند، همآنان که از ایشان پیمان گرفتی سپس هربار پیمان خود را می‌شکنند» (انفال/٥٦ و ٥٥).

مقطع آیه‌ی شریفه مشعر بر آن است که مردمان منصف و حق‌طلب در بین یهودیان کم بوده‌اند. به عبارت دیگر آیات شریفه، جریان غالب بین یهودیان را توضیح می‌دهد که اکثرشان ایمان و کردار درستی نداشته‌اند.

(۱۰۱) وَ لَمَّا جَآءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِندِ ٱللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ كِتَٰبَ ٱللَّهِ وَرَآءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

« و آنزمان که رسولی ازجانب خدا سویشان آمد که آنچه را با آنها بود تصدیق می‌داشت، گروهی از اهل کتاب چنان کتاب خدارا پشت‌سر افکندندکه گویی (از کتاب آسمانی) **هیچ نمی‌دانند »،**

آیه‌ی شریفه درحقیقت می‌فرماید که هرکه با کتاب آسمانی آشنایی داشته باشد، با نگاهی به قرآن و تعمّق در آیات و سبک آن، می‌فهمد که کلام بشر نیست و از مقام بالاتری سرچشمه گرفته است. بنابراین انتظار نمی‌رفت که یهودیان که تاریخشان درواقع تاریخ دریافت، تدوین و تکمیل عهد عتیق است، چنان با قرآن برخوردکنندکه گویی هیچ سابقه‌ای با متون دینی ندارند و از پیشگویی کتاب مقدّس درباره‌ی پیامبرعربی^ص به کلّی بی‌خبرند !

(۱۰۲) وَ ٱتَّبَعُواْ مَا تَتْلُواْ ٱلشَّيَٰطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَٰنَ . . .

« و پیرو افسون‌های شیاطین در عهد سلطنت سلیمان شدند . . . »،

آیه‌ی شریفه یکی دیگر از انحرافات یهودیان را تذکّر می‌دهد که روی آوری آنها به سحر و جادوگری بوده است. واژه‌ی «**شیطان**» به معنی «موجود متمرّد شرور» است. طبری و دیگران معتقدند که مراد از «شیاطین» در اینجا کاهنان یهود بوده‌اند که در زمان سلطنت سلیمان رمّالی وجادوگری تحویل مردم می‌د ادند. معمولاً پشت‌سر افکنی تعالیم اصیل دینی موجب می‌شود که مردمان به افکار منحرفانه‌ی مذهبی در چارچوب سحر و جادو روی آورند و کاهنان نیز ـ که در پی مشتری‌اند ـ چون می‌دیدند این متاع بین مردم خریدار دارد، اسبابش را فراهم آوردند.

(۱۰۲) . . . وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَٰنُ وَلَٰكِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحْرَ . . .

« . . . و سلیمان کفر نورزید بلکه آن‌شیاطین به کفر رفتند (که) **به مردم سحر می‌آموختند . . . »،**

نوشته‌اند که سلیمان اوراق سحرنویسی را از بین کاهنان جمع‌آوری کرده در محلّی توقیف کرد و این امر باعث شد که عدّه‌ای اشاعه دهند او نیز ساحر است و با استفاده از جادو آن‌کرامات (نمل/۱۷ ← ۱۵) از وی سرمی‌زند.[۱] آیه‌ی شریفه سلیمان را از اینگونه نسبت‌ها مبرّا دانسته تصریح می‌نماید که او از یکتاپرستی جدا نشد ، بلکه آن‌کاهنان شیطان‌صفت که به مردم جادو آموخته القا می‌کردند که می‌توان با روی‌آوری به

(۱) ـ آثار این طرز فکر در داستان‌هایی که تا به امروز از حضرت سلیمان^ع نقل می‌کنند، به چشم می‌خورد.

آنگونه امور به مقاصدی رسید، رو به کفر رفتند.

(۱۰۲) . . . وَ مَآ أُنزِلَ عَلَى ٱلْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَـٰرُوتَ وَمَـٰرُوتَ ۚ وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَآ إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ . . .

« . . . وآنچه بردوفرشته ـ هاروت وماروت ـ در بابل فروفرستاده شده بود و آندو(فرشته) **به کسی تعلیم**(سحر) **نمی‌دادند مگرآنکه** (به‌فراگیرنده) **می‌گفتند : ما وسیله‌ی آزمایشیم، پس تو به کفر مگرای ! . . .»،**

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهدکه در بابل[1] بساط سحر رایج بود و خداوند دو فرشته را مأمورکرد تا به صورت انسانی ظاهر شده مبانی سحر را به مردم بیاموزند تا بازار رونق ساحران شکسته شود و نیرنگ‌های آنان، معجزه به شمار نیاید. از اینرو به هنگام آموزش کلید آن‌جادوها به مردم، فرشتگان إلهی به فراگیرندگان تأکید می‌کردند که آنها ساحر نبوده بلکه برعکس، در پی خنثی‌سازی بساط ساحرانند و مبادا فراگیرنده از تعالیم آنها وسوسه شده خود به دنبال سحر و رمّالی رود.

(۱۰۲) . . . فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِۦ بَيْنَ ٱلْمَرْءِ وَ زَوْجِهِۦ ۚ وَ مَا هُم بِضَآرِّينَ بِهِۦ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ. . .

« . . . وآنها چیزی(ازسحر) **از آندو می‌آموختندکه با آن میان مرد وهمسرش جدایی می‌افکندند ـ هرچند جز به خواست خدا نمی‌توانستند کسی را بدآن زیان رسانند ـ . . . »،**

تعلیم همگانی سحر به مردم توسّط فرشتگان، این زیان را به همراه داشت که می‌توانستند به کانون خانوادگی افراد نفوذ کرده میان زن و شوهر جدایی افکنند. آیه‌ی شریفه تصریح دارد که اراده‌ی إلهی همواره بر سحر غالب بود و آموزندگان جادو نمی‌توانستند بدون اذن خداوند به کسی زیان رسانند.

(۱۰۲) . . . وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنفَعُهُمْ . . .

« . . . و آنها چیزی می‌آموختند که برایشان ضرر داشت و سودی نمی‌بخشید . . . »،

یعنی دریافت کنندگان سحر اگر آن را به کار می‌بردند جز زیان نصیبی از کار خود نمی‌بردند و سود حقیقی در این راه نصیب کسی نمی‌شد.

(۱۰۲) . . . وَ لَقَدْ عَلِمُواْ لَمَنِ ٱشْتَرَىٰهُ مَا لَهُۥ فِي ٱلْأَخِرَةِ مِنْ خَلَـٰقٍ ۚ وَ لَبِئْسَ مَا شَرَوْاْ بِهِۦٓ أَنفُسَهُمْ ۚ لَوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَ .

« . . . و به تحقیق دانستندکه هرکس خریدار این(متاع)**باشد درآخرت بهره‌ای نخواهدداشت و همانا خودشان را به بدچیزی فروختند اگر می‌دانستند »،**

(۱) ـ بابل شهری قدیمی در بین النّهرین، کنار فرات و در ۸۰ کیلومتری بغداد بوده است.

آیه‌ی شریفه بی‌اعتنایی یهودیان را نسبت به کتاب خود می‌رساند. زیرا در تورات با سحر و جادو مخالفت شده و گناه بزرگی به حساب آمده است. مقطع آیه مشعر بر آن است که هرکس بخواهد با توسّل به سحر و جادو در دنیا به اعتباراتی برسد، نه تنها توفیقی نخواهد یافت، بلکه نصیب اُخرویش را نیز از دست خواهد داد.

(۱۰۳) وَلَوْ أَنَّهُمْ ءَامَنُواْ وَٱتَّقَوْاْ لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِندِ ٱللَّهِ خَيْرٌ ۖ لَّوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَ .

«واگر آنها ایمان آورده وتقوا پیشه می‌کردند، قطعاً پاداشی‌که ازخدا می‌یافتند بهتربود اگرمی‌دانستند»،

یعنی اگر مردم به جای آن‌همه تلاش برای رسیدن به «خوشبختی» ازطریق اموری چون جادوگری، وقت خود را صرف تحصیل ایمان و عمل صالح می‌کردند، نتیجه‌ای که می‌گرفتند به مراتب بیشتر و بهتر می‌بود. تذکّر «**لَوْ كانُوا يَعْلَمُون** = اگر می‌دانستند» در انتهای آیه، مبیّن آن است که انسانها با علم و آگاهی به درک این واقعیّت می‌رسند و جهل و سطحی‌نگری است که مایه‌ی چنان گمراهی‌هایی می‌شود که تصوّر کنند می‌توانند با توسّل به سحر و جادو، به جایی برسند.

(۱۰۴) يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقُولُواْ رَٰعِنَا وَقُولُواْ ٱنظُرْنَا وَٱسْمَعُواْ ۗ وَلِلْكَٰفِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ .

« **شما ای مؤمنان** (به پیامبر) **نگویید** : «**راعِنا**» (که یهودیان از آن، قصد ناسزا کنند) **و** (بلکه) **بگویید** : «**اُنْظُرْنا**» **و** (به این تذکار) **گوش سپارید و برای کافران عذابی دردناک است** »،

کلمات «**راعِنا**» و «**اُنْظُرْنا**» ، هر دو، در زبان عرب برای تقاضای عطف توجّه به کار می‌رود. امّا در عبری «راعِنا» به معنی «بشنو که کر شوی!» ، مفهومی استهزاآمیز داشته است.

در شأن نزول آیه گفته‌اند که کاربُرد کلمه‌ی «راعِنا» ، توسّط مسلمانها، دستاویزی برای تمسخر به یهودیان می‌داد که با استهزاء به پیامبر^ص^ می‌گفتند : «یا اَبَاالقاسم ! راعِنا، راعِنا» (نساء/٤٦). قرآن کریم در اینجا ـ هرچند زمان قدرت مسلمانها بود ـ نمی‌گوید گردن این یهودیان توهین‌کننده را بزنید! بلکه صرفاً دستور می‌دهد مسلمانها، کلمه‌ی دیگری را در مکالمه با پیامبر خود به کار برند که مورد سوء استفاده‌ی مغرضین قرار نگیرد.

مقطع آیه دلداری مسلمانهاست که مغرضان را بدآن ترتیب تحمّل کرده بدانند که چنین کافران بی‌بند و باری، به نتیجه‌ی مسخرگی‌های خود می‌رسند.

بخش پنجم

(۱۰۵) ما يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَـٰبِ وَ لَا ٱلْمُشْرِكِينَ أَن يُنَزَّلَ عَلَيْكُم مِّنْ خَيْرٍ مِّن رَّبِّكُمْ ۗ وَٱللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِۦ مَن يَشَآءُ ۚ وَٱللَّهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيمِ.

«کافران اهل کتاب و مشرکان دوست ندارند که خیری از خداوندتان بر شما نازل شود، و خدا رحمت خویش به هرآنکه خواهد(وصلاح بداند) **اختصاص می‌دهد، وخدا صاحب فضل**(بخشش) **عظیم‌است»**،

مقصود از «**کافران اهل کتاب**[1]» اهل کتابی است که در آیات پیشین توصیف شدند که حتّی در برابر پیامبرخود و تعالیم او نیز صادق نبوده به بهانه‌جویی می‌پرداختند. آنها به ظاهر مدّعی پیروی از کتابشان بودند ولی درواقع هرکجا به سودشان نبود، «کتاب» را به یکسو می‌افکندند؛ و بالأخره چنانکه در آیه‌ی ۱۰۲ ذکرش رفت، آیات خدا را کنار گذاشته به دنبال سحر و جادو می‌رفتند.

در آیه‌ی فوق «کافران اهل کتاب» و مشرکان را ازنظر عکس‌العملشان دربرابر نبوّت پیامبر اسلام، در یک صف قرار داده است (مقصود از واژه‌ی «**خَيْر**» در آیه‌ی شریفه بعثت حضرت محمّد^ص است، چنانکه طبرسی و زمخشری و دیگران بر این قول رفته‌اند).

عقیده‌ی **کافران اهل کتاب** این بود که هرخیری ازجانب خدا اختصاص به آنها داشته و نبوّت و کتاب بر قومی جز آنان تعلّق نخواهد گرفت و از اینرو از بعثت پیامبرِ غیریهود، برآشفته گردیده بودند.

مشرکان عرب از اینکه همگامان دیروزشان به صف اعتقادی جدیدی پیوسته و متّکی به فکر و نظامی شده‌اند، رشک می‌بردند (مانند منکران امروزی که ازدیدن هر فکر و منطقی در دین ناراحت شده دوست دارند دیانت همچنان به صورت مجموعه‌ای از خرافات که بتواند مورد استهزایشان قرارگیرد، ارائه شود).

بخش بعدی آیه می‌فرماید که کوته‌نظران معاند نمی‌فهمند که «**فضل خدا عظیم است**» و به هرکس و هرقومی که صلاح بداند، می‌رسد.

(۱۰۶) مَا نَنسَخْ مِنْ ءَايَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَآ أَوْ مِثْلِهَآ ۗ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ.

---

(۱) ـ درمورد معنای واژه‌ی «**کفر**» به توضیح آیه‌ی ٦ همین‌سوره نگاه کنید. همچنین درمورد «**کفر**» فرموده: «**و مايَجحَدُ بآياتِنا إلاّ الكافِرون** = کسی جُزکافران به آیات ما **جَحد** نمی‌ورزد» (عنکبوت/٤٧). و«جَحد» و«جُحُود» در لغت، بر ضدّ «**اقرار**» است وچنانکه لُغَوی بزرگ، **ابن‌فارس** درکتاب «**مَقاييسُ اللّغة** ـ ج۱، ص٤٢٦» می‌نویسد: واژه‌ی مزبور تنها به کسی نسبت داده می‌شودکه چیزی‌را باوجودآگاهی ازدرستی آن، انکار نماید وگواه این‌معنی درکتاب خدا آمده‌است، آنجاکه فرموده: **وَجَحَدُوا بها وَاستَيْقَنَتْها أنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَعُلُوّاً** (نمل/١٤). یعنی: و(فرعونیان) با آنکه (نسبت به معجزات موسی ـ عَليهِ‌السَّلام ـ یقین در نفسشان راه یافته بود، از سرظلم و تکبّر آن(آیات)را انکار کردند.

« **ما هر آیه‌ای را نسخ یا** (از خاطره‌ها) **محو کنیم، بهتر یا مثل آن را بیاوریم، آیا ندانستی که خداوند بر هرچیز تواناست ؟** »،

آیه‌ی فوق به یکی از ایرادات یهودیان نسبت به قرآن ـ در زمینه‌ی نسخ ـ پاسخ داده است. هرچند این ایراد ازجانب مشرکان نیز مطرح شده بود که آیه‌ی ۱۰۱ سوره‌ی نحل به آن پاسخ داده است.

ایراد یهودیان خصوصاً درمورد حکم تغییر قبله بود که تا ۱٦ ماه پس‌از هجرت، مسلمانها به سوی بیت المقدّس نماز می‌خواندند و سپس حکم تغییر قبله به سوی مسجدالحرام نازل شد (بقره/١٤٤).

در قبال ایراد مزبور، خداوند دو صورت را در آیه‌ی شریفه ذکر کرده است (۱) نسخ تکمیلی یا تغییر حکم به صورت بهتر[۱]. (۲) تکرار حکم درصورت محو آن از خاطره‌ها[۱]. در مقطع آیه تصریح شده که هم تغییر تکمیلی حکم وهم تکرار آن، بنا بر مصالحی بوده که خداوند توانا تشخیص داده است. نکات زیر درمورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه می‌باشد :

اوّل آنکه به نظر می‌رسد چون قرآن در ابتدای نزول به صورت شفاهی به ذهن مردم می‌رفت و امکان فراموشی آیات بود، خداوند این فراموشی را با نزول آیات همانند جبران می‌کرده است. به علاوه تکرار بسیاری از مطالب در قرآن به صورگوناگون، از اثرتربیتی برخورداراست.

دوم آنکه در ناسخ ومنسوخ‌های قرآنی تضاد نیست، بلکه تغییر تکمیلی احکام به تناسب تغییر شرایط و رشد ایمانی جامعه، مورد نظر بوده است. به عنوان مثال آیات نازل شده درمورد حرمت شرب خمر و ربا یا نمازشب و وصیّت همه این چنین بوده‌اند. در هریک از این‌موارد حکم آن به تدریج تکمیل یا تسهیل شده است. این خود الگویی به دست مسلمانها می‌دهد که در پیشبرد احکام دین، استطاعت و شرایط افراد را درنظر بگیرند و البتّه وجه نهایی حکم، مطابق با صلاح انسانی در هر زمان و مکان آمده است.

سوّم آنکه هرچند آیات قرآن به تدریج و طی ۲۳ سال نازل شده، ولی در احکام آن تناقض نیست و قرآن کریم این امر را ازجمله دلایل اصالت خود ذکر می‌نماید که «**اَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ کانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلافًا کَثِیراً** = آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند؟ اگر از نزد غیرخدا بود، اختلاف بسیاری در آن می‌یافتند» (نساء/۸۲).

(۱۰۷) **أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۗ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٍ.**

« **آیا ندانستی که سلطنت آسمانها و زمین از آنِ خداست و جُز خدا هیچ یارو یاوری ندارید ؟** » ،

---

(۱) ـ شایان توجّه است که ساختار آیه‌ی شریفه با صنعت «**لَفّ و نشر**» در زبان عربی تطبیق دارد. این اصطلاح که از نظر لغوی به معنی «پیچیدن و بازکردن» است، بدین‌صورت در آیه به کار رفته که در برابر واژه‌های «**نسخ**» و «**محو**» به ترتیب «بهتر» و «مثل آن» آمده است. فردوسی نیز این صنعت را در اشعار خود به کار برده، چنانکه سروده است :

بــه روز نبــرد آن یَــلِ ارجمنــد — به شمشیر و نیزه، به گُرز و کمند
برید و درید وشکست و ببست — یَلان را سر و سینه و پای ودست

آیه‌ی شریفه در پی مقطع آیه‌ی قبل است که فرمود «**آیا ندانستی که خداوند بر هرچیز تواناست**» و همان مفهوم را در آیه‌ی فوق ادامه می‌دهد و قدرت خداوند را در «**سلطنت بر آسمان‌ها و زمین**» مطرح ساخته است. در واقع آیه‌ی شریفه می‌فرماید آن قدرت قاهر و علم نافذی که جهان را فراگرفته قطعاً می‌داند که چگونه از طریق نزول آیات و تکامل تدریجی آنها به ارشاد و هدایت مردم بپردازد. چنانکه طبری مفهوم آیه را چنین دانسته که : «ای محمّد! آیا ندانستی که سلطنت آسمانها و زمین از آنِ من است و به هرصورت که بخواهم (و صلاح بدانم) حکم می‌نمایم؟». البتّه خطاب آیه به پیامبر، در حقیقت توجّه دادنِ به عموم، ازطریق اوست.

مقطع آیه می‌رساند که دوست و یاور حقیقی یعنی مؤثّر نهایی به حال مردم، فقط خداست و همو حمایت از مؤمنان نیکوکار را به عهده گرفته، جا دارد که مسلمانها به تعالیمش اعتماد کنند.

(۱۰۸) **أَمْ تُرِيدُونَ أَن تَسْـَٔلُواْ رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِن قَبْلُ ۗ وَمَن يَتَبَدَّلِ ٱلْكُفْرَ بِٱلْإِيمَـٰنِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ .**

« **آیا شما** (مسلمانها) **می‌خواهید از پیامبرتان همان سؤال‌ها** (و درخواست‌ها) **را بکنید که قبلاً از موسی می‌شد ؟ و هرآنکه کفر را جایگزین ایمان سازد همانا راه راست را گم کرده است** »،

نمونه‌ای از توقّعات بی‌جای یهودیان از موسی، ازجمله در آیه‌ی ۵۵ همین سوره‌ی بقره آمده است. از آیه‌ی فوق مستفاد می‌شود که گروهی از معاصران پیامبر[ص] به تحریک و تقلید از یهود، به سؤالات اعتراض‌آمیز از پیغمبر دست زده بودند. مقطع آیه می‌رساند که ایرادات بنی‌اسرائیلی و سؤال به قصد جدل و لجاجت، ایمان مؤمن را به باد می‌دهد.

(۱۰۹) **وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ ٱلْكِتَـٰبِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّنۢ بَعْدِ إِيمَـٰنِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم مِّنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلْحَقُّ ۖ فَٱعْفُواْ وَٱصْفَحُواْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ ٱللَّهُ بِأَمْرِهِۦٓ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ .**

« **بسیاری از اهل کتاب ـ پس‌از آنکه حق برایشان روشن شد ـ دوست دارند، از سر حسدی که نزد خود دارند، شما** (مسلمانها) **را بعداز ایمانتان به کفر بازگردانند، پس چشم‌پوشی کنید و درگذرید تا خدا فرمانش را بیاورد، همانا خدا بر هر کاری تواناست** »،

این آیات، همه نشان می‌دهدکه مسلمان‌ها در مدینه، در جوّ تبلیغاتی شدیدی که توسّط یهود عَلَیه پیغمبر[ص] برپا شده بود قرار داشتند. ریشه‌ی برخوردهایی را که بعداً با یهود مدینه پیدا شد، باید در این‌قبیل آیات جستجو کرد.

همچنین آیه‌ی شریفه حاکی از آن است که مخالفت بسیاری از یهودیان با تعالیم اسلام، در اثر عدم درک حقّانیّت آن‌تعالیم نبوده ، بلکه رشک می‌ورزیدند که چرا آن‌مردم ذلیل و بی‌عقیده‌ی دیروز ، امروز به

برکت اسلام، مدّعی شریعت و شخصیّتی برای خود شده بودند.

متعاقباً آیه‌ی شریفه دستور عفو و گذشت می‌دهد که هر استهزاءگر و توطئه‌چینی را نباید فوری سیلی زد، و درمورد «**حَتّی یَأتِیَ اللهُ بِاَمْرِه** = تا خدا فرمانش را بیاورد»، ظاهراً مراد این است که مسلمان‌ها دربرابر طعن و لعن و اشکالتراشی‌های یهودیان، عنان اختیار از کف ندهند تا خداوند شرایطی پیش آورد که طی آن مسلمان‌ها به امّتی آگاه و منسجم تبدیل شوند ودرنتیجه یهودیان توطئه‌گر به جای خود بنشینند. واژه‌های «**عفو**» و «**صَفح**» (به معنی گذشت و چشم‌پوشی) در آیه‌ی شریفه، این معنا را تقویت می‌کند.

مقطع آیه می‌رساند که با اتّکاء به خدای تعالی می‌توان به چنان قدرتی رسید که یاوه‌گویان در برابر انسان خاموش شوند. آیه‌ی بعد با توضیح بیشتر این معنا، دستور خودسازی می‌دهد :

(۱۱۰) **وَ أَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَ ءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ ۚ وَ مَا تُقَدِّمُواْ لِأَنفُسِكُم مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ ٱللَّهِ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.**

« **و نماز به‌پا دارید و زکات دهید و** (بدانید) **هر خیری برای خود ازپیش فرستید آن را نزد خدا خواهید یافت، همانا خداوند به آنچه می‌کنید بیناست** »،

آیه‌ی شریفه مسلمان‌ها را به جای درگیری با یهودیان توطئه‌گر، به نماز و زکات فراخوانده می‌فرماید طی ارتباط با خدا و خلق، به اصلاح نفس و اعمال نیک پردازند. بخش بعدی آیه حاکی از آن است که اعمال نابود نمی‌شود، همانکه سعدی درباره‌اش گفته :

تو نیکی می‌کن و در دجله انداز　　　که ایـزد در بیابانـت دهـد باز

مقطع آیه نظارت إلهی را بر اعمال آدمی یادآور شده تا همگان بدانند هرآنچه می‌کنند از دائره‌ی علم و آگاهی خداوند خارج نخواهد شد.

(۱۱۱) **وَ قَالُواْ لَن يَدْخُلَ ٱلْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوْ نَصَـٰرَىٰ ۗ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ ۗ قُلْ هَاتُواْ بُرْهَـٰنَكُمْ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ .**

« **و گفتند که : هرگز به بهشت نخواهدرفت مگر آنکس که یهودی یا مسیحی باشد، این آمال آنهاست، بگو : برهانتان را بیاورید اگر راست می‌گویید** »،

در پی اشاره به پاداش آخرت که آیه‌ی پیشین بدآن رهنمود داشت، ازعقاید باطل اهل کتاب در این‌زمینه یاد می‌کند. می‌فرماید هرفرقه وقومی ممکن‌است فقط خودرا اهل نجات بداند، امّا صحّت ادّعا دربرهان آن‌است.

(۱۱۲) **بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُۥ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُۥٓ أَجْرُهُۥ عِندَ رَبِّهِۦ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ .**

« **آری ! هرکس نفس خود را تسلیم خدا کند و نیکو کار باشد، پس اجر او نزد خداوندش** (محفوظ) **است و بیمی بر آنان نیست و اندوهگین نشوند** »،

مدلول آیه‌ی شریفه بیش‌از یکبار، در بقره/٦٢ و مائده/٦٩، تکرار شده است.

درآیه‌ی فوق اثبات می‌کندکه سعادت آخرت، عکس‌العمل طبیعی و کامل تسلیم دربرابر خدا و اعمال صالح آدمی در دنیاست، تحت هرنامی که آن را انجام داده باشد، خواه مسیحی، خواه یهودی و خواه مسلمان. ایمان صحیح و عمل صالح انسان را به عالمی ملحق می‌سازد که غمی از گذشته و بیمی نسبت به آینده در آن راه ندارد.

(۱۱۳) وَ قَالَتِ ٱلْيَهُودُ لَيْسَتِ ٱلنَّصَـٰرَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَ قَالَتِ ٱلنَّصَـٰرَىٰ لَيْسَتِ ٱلْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ ٱلْكِتَـٰبَ كَذَٰلِكَ قَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَٱللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ.

« **ویهودیان گفتند : نصرانیان بر هیچ‌پایه‌ای نباشند ونصرانیان گفتند : یهودیان بر هیچ‌پایه‌ای نباشند، و ایشان** (هر دو گروه) **کتاب می‌خوانند ! این همانند سخنانی است که مردم نادان می‌گویند، پس خدا روز رستاخیز در آنچه اختلاف می‌کردند داوری خواهد کرد** »،

به دنبال آیات قبل که افکار غلط و انحصارطلبی یهودیان و مسیحیان را در مورد آخرت توضیح داد و سپس به راه سعادت در آخرت اشاره نمود، در اینجا به جبهه‌گیری‌های آنان علیه یکدیگر اشاره می‌کند. شأن نزولی هم مفسّران برای آیه ذکر کرده‌اند. تفسیر طبری به نقل از«ابن عبّاس» می‌گوید، آیه‌ی شریفه در اشاره به مجلسی است که از مسیحیان نجران و یهودیان مدینه نزد پیغمبر[ص] به‌پا شد و در آن‌مجلس دو دسته یکدیگر را به شدّت تخطئه و انکار کردند. البتّه مسیحیّت، دیانت یهود را به رسمیّت می‌شناسد و تورات را به عنوان «عهد عتیق» قبول دارد. ولی در رویارویی، چه بسا افراد ازخود بی‌خود شده هرطرف سعی می‌کند، با هر وسیله‌ای، طرف دیگر را بکوبد و در این راه اعتقادات خود را هم از یاد می‌برند !

در تورات راجع به «مسیح موعود» آیاتی هست ودر انجیل نیز عیسی[ع] کراراً به تورات استشهادمی‌نماید. از اینرو آیه‌ی شریفه به حق تذکر می‌دهد که «**هُم يَتْلُونَ الكتاب**» یعنی، پیروان دو کتاب حدّأقل باید مشترکات یکدگر را پذیرفته و مطلقاً یکدگر را نفی نکنند و می‌فرماید این شیوه رفتار در شأن کسانی است که بویی از کتاب آسمانی نبرده‌اند. البتّه قرآن، از جنگ و نزاع یهود و نصاری با یکدگر خورسند نیست ونمی‌خواهد اهل کتاب به جان هم افتاده موجبات پیروزی اسلام از این‌راه فراهم شود!

مقطع آیه اشاره دارد که خداوند حقایق را در نهایت امر روشن می‌فرماید و روز رستاخیز درمیان اختلافات هر دو دسته داوری خواهد نمود.

(۱۱۴) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّن مَّنَعَ مَسَـٰجِدَ ٱللَّهِ أَن يُذْكَرَ فِيهَا ٱسْمُهُۥ وَ سَعَىٰ فِي خَرَابِهَآ أُوْلَـٰٓئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَن يَدْخُلُوهَآ إِلَّا خَآئِفِينَ لَهُمْ فِي ٱلدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي ٱلْأَخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

« و ستمکارتر از آنکه از ذکر نام خدا در مساجد جلوگیری کند و در ویرانی آنها بکوشد، کیست ؟ آنانند که خود ـ جز با بیم و هراس ـ بدآن (مساجد) **وارد نشوند، برایشان در دنیا خواری و در آخرت عذابی بزرگ است »،**

عدّه‌ای آیه‌ی شریفه را با مشرکان مکّه تطبیق داده‌اند که قبل‌از صلح حدیبیه مانع ورود مسلمانها به مسجد الحرام می‌شدند و با نصب اصنام و بت‌پرستی، آن‌معبد یکتاپرستی را به لحاظ معنوی ویران کرده بودند و عاقبتشان این شد که بعداز فتح مکّه و پیروزی مسلمانها، خود با ترس و لرز وارد مسجدالحرام شوند و این خواری و شکست در دنیا مقدّمه‌ی عذاب بزرگ اُخروی آنها خواهد بود و با این بیان، قرآن پس‌از نقد یهود و نصاری به نقد مشرکان پرداخته است.

شأن نزول دیگری از ابن‌عبّاس درکتاب «اسباب النّزول» اثر واحدی نیز نقل شده است. روایت مزبور می‌گوید آیه‌ی فوق راجع به «ططلوس» رومی و اصحاب مسیحی او نازل شده که با بنی‌اسرائیل جنگیدند و پس‌از غلبه بر آنها، فرزندان ایشان را به اسیری گرفتند و تورات را آتش زدند و بیت المقدس را ویران ساختند. درتفسیرمجمع‌البیان ازقول ابن‌عبّاس آمده که این کوشش درتخریب ونابودی بیت‌المقدس، همچنان ادامه داشت تا بیت‌المقدّس به دست مسلمانها فتح گردید ودرآن‌موقع دخول مسیحیان به مسجد بیت‌المقدس با ترس و لرز صورت می‌گرفت.

بدین‌ترتیب به دنبال آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه پیام می‌دهد که نه تنها نفی مطلق یک مذهب ریشه‌دار توسّط مذهب دیگر پسندیده نیست، بلکه مذاهب إلهی حق ندارند معابد و مساجد یکدگر را از بین برده، از ورود مردم به آن مراکز جلوگیری کنند، چنانکه حفظ حرمت اماکن مقدّسه‌ی اهل کتاب درآیه‌ی ٤٠ سوره‌ی حج تأکید شده است.

(۱۱۵) وَلِلَّهِ ٱلۡمَشۡرِقُ وَٱلۡمَغۡرِبُۚ فَأَيۡنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ.

« و خاور وباختر از آنِ خداست و به هرسو روکنید همان‌جا رو به خداست، همانا خدا گشایشگر و داناست »،

به‌تناسب بحث مسجد واینکه نباید، افراد، مساجدیکدیگررا ویران کنند، موضوع قبله‌را مطرح ساخته است.

درتواریخ آمده که مسیحیان درمحیط عربستان به سمت شرق ویهودیان به سوی غرب نمازمی گزاردند. مسلمانها نیز، چنانکه می‌دانیم، در بدو ورود به مدینه قبله‌ی یهود را برگزیدند و سپس بنا بر آیه‌ی ١٤٤ همین سوره، آن را به سمت مسجدالحرام تغییر دادند. آیه‌ی شریفه می‌فرماید، به هرطرف رو کنید، روی سوی خدا دارید، بنابراین پیروان مذاهب مختلف، تعرّضی نسبت به قبله‌ی یکدگر نباید داشته باشند. چنانکه در آیه‌ی ١٤٨ همین سوره می‌فرماید : «**برای هردسته، قبله‌ای مقرّر داشتیم**».

ضمناً از آیه‌ی شریفه استنباط می‌شودکه هرگاه مسلمانی قبله را گم کرد، می‌تواند به هرسو نماز گزارد.

درمقطع آیه می‌فرماید خدا «**واسع**» است. تنگ‌نظری‌های افراد مربوط به خودشان می‌باشد. همه جا و

در همه حال می‌توان از رحمت گسترده‌ی خدا بهره برد و توهین‌ها و خلافکاری‌های انسان‌ها از علم خدا پوشیده نخواهد ماند.

(۱۱۶) وَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَل لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَّهُ قَانِتُونَ .

« و گفتند : خدا فرزند گرفته ! خدا منزّه (از این نسبت) **است، بلکه هرآنچه در آسمانها و زمین است از آنِ اوست، همه فرمانبرانِ اویند »**،

احتمالاً موضوع آیه‌ی شریفه ازمباحثی بوده که میان یهود و نصاری در حضور پیامبر[ص] رخ داده بود (به توضیح آیه‌ی ۱۱۳ نگاه کنید).

انتساب فرزند به خدا ازجانب یهودیان و مسیحیان در قرآن مطرح شده است، چنانکه می‌خوانیم : « **وَ قالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللهِ وَ قالَتِ النَّصارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللهِ ذلِكَ قَوْلُهُم بِأَفواهِهِمْ يُضاهِئُونَ قَوْلَ الَّذينَ كَفَرُوا مِن قَبْل** = یهودیان گفتند : عُزَیر پسرخداست و مسیحیان گفتند : عیسی‌مسیح پسرخداست، این سخن (باطلی)است که به زبان می‌آورند و به گفتار کسانی که پیش‌از این کافر شدند همانندی نشان می‌دهند» (توبه/۳۰). در آیه‌ی فوق به صورت دیگری به اعتقاد منحرفانه‌ی یهود ونصاری پاسخ داده ومی‌فرماید همه‌ی اجزاء عالم از آنِ خداست و همگی تابع امر اویند (از قوانین وضع‌شده‌ی خدا پیروی می‌کنند) و چنین مقامی نیاز به فرزند ندارد (روم/۲٦).

(۱۱۷) بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ .

« نوآفرین آسمانها و زمین است و چون به امری حکم نماید، جز این نیست که بدآن گوید : باش، و می‌شود »،

آیه‌ی شریفه درحقیقت تفصیل مقطع آیه‌ی قبلی است و واژه‌ی «**بديع**» به معنی «نوآفرین» می‌باشد. مقطع آیه چند بار در قرآن آمده (آل‌عمران/۵۹ و٤٧ ، انعام/۷۳ ، نحل/٤٠ ، مریم/۳۵ ، یس/۸۲ و غافر/٦٨) و مفهوم آن برخلاف باور رایج ، خرابی و ویرانی نیست، بلکه تعبیر مزبور از نفوذ بی‌چون و چرای فرمان خدا در عالم حکایت می‌کند.

نکته‌ی دیگر آنکه فرمان «**كُنْ فَيَكون**» به صورت لفظ در عالم ظهور نکرده، بلکه این تعبیر حکایت از اراده و فعل إلهی در عالم دارد. چنانکه از علی[ع] در نهج‌البلاغه (خطبه‌ی۱۸٦) آمده که فرمود «این فرمان خدا صدایی نبود که در عالم کوبیده شود و ندایی نبود که شنیده شود، بلکه این کلام خدای سبحان، همان فعل إلهی است».

(۱۱۸) وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ .

« مردم نادان گویند : چه می‌شد اگر خدا با ما سخن می‌گفت یا آیتی برایمان می‌آمد ؟ اسلافشان نیز اینگونه سخنان می‌گفتند، دلهای ایشان به هم شبیه است، همانا ما آیات (خود) **را برای اهل یقین روشن کرده‌ایم »،**

شاید دراینجا سخن همچنان از مسیحیان رفته است که ظاهراً برای قبول اصالت پیامبراسلام(ص)، چنان توقّعاتی را مطرح نموده بودند.

واژه‌ی «**الّذِینَ مِن قَبلِهِم** = اسلافشان» در آیه‌ی شریفه ظاهراً به یهودیان برمی‌گردد که قبل‌از مسیحیان برای توجیه بی‌ایمانی خود از آن بهانه‌ها می‌آوردند. آیه‌ی شریفه می‌فرماید «**تَشابَهَتْ قُلُوبُهُمْ** = دلهای ایشان به هم شبیه‌است». همچنین احتمال داده می‌شودکه سخن مزبور ازمنافقان یا افراد ضعیف‌الإیمان سرزده باشد. به هرصورت، مقطع آیه بیانگر این معناست که آیات هدایت کننده از سوی خدا برای اهل انصاف وجود دارد، امّا معاندان آنها را نادیده گرفته مرتّباً ایمان خود را به دیدن چیزهای خارق‌العاده موکول می‌کنند.

(۱۱۹) إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ بِٱلۡحَقِّ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗاۖ وَلَا تُسۡـَٔلُ عَنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلۡجَحِيمِ .

« **به‌راستی ما تو را** (ای پیامبر) **به حق بشارتگر و بیم‌رسان فرستادیم و تو مسئول دوزخیان نیستی**»،

یعنی وظیفه‌ی تو ای پیامبر این است که راه صلاح و خطا به مردم را بنمایانی و عواقب هریک را توضیح دهی. هرکس پند گرفت به نفع خود قدم برداشته، و إلاّ تو مسؤول دوزخیان نیستی و وظیفه نداری که به زور مردم را راهی بهشت نمایی ! این در حقیقت رویّه‌ی مرضیّ خدا در تلاش‌های حق‌طلبانه‌ی هر مؤمنی در برابر مخالفان است.

(۱۲۰) وَلَن تَرۡضَىٰ عَنكَ ٱلۡيَهُودُ وَلَا ٱلنَّصَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمۡۗ قُلۡ إِنَّ هُدَى ٱللَّهِ هُوَ ٱلۡهُدَىٰۗ وَلَئِنِ ٱتَّبَعۡتَ أَهۡوَآءَهُم بَعۡدَ ٱلَّذِي جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ مَا لَكَ مِنَ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٍ .

« و هرگز یهودیان و نصرانیان از تو راضی نخواهندشد مگر آنکه از کیش آنها پیروی کنی، بگو : هدایت (راستین) **هدایت خداست، و اگر پس‌از آن علمی که به تو رسید پیرو هوس‌های آنها شوی، دربرابر خدا هیچ دوست و یاوری نخواهی داشت »،**

در پی آیات قبل که انحرافات اهل کتاب را توضیح داد و پیامبر را مسئول کجروی افراد ندانست، در آیه‌ی فوق می‌فرماید که جوامع یهود و نصاری جُز خود کسی را نمی‌پذیرند؛ مردمان منصفی نیستند که سخن حق را از هرکجا بود بشنوند و قبول کنند، بلکه دیانت برای آنها جنبه‌ی تثبیت هویّت دارد و فقط کسی را می پذیرند که تابعشان گردد (همچون بسیاری مرادها و مرشدینی که فقط تابعین خود را قبول دارند).

آیه‌ی شریفه متعاقباً تذکّر می‌دهد که راه سعادت، در پیروی از رهنمودهای إلهی و زندگی برطبق رضای اوست، نه در دلخواه این و آن !

لحن هشدار و قاطع گفتار در مقطع آیه می‌رساند که سخن دو بعدی است و «گوینده» غیراز «گیرنده» است. از پیامبراکرم(ص) در آیه‌ی شریفه به کسی که «دریافت‌کننده‌ی علم» است و از مخالفان، به پیروان «هوای نفسانی» تعبیر شده و می‌فرماید ای پیامبر! علم را به خواهش‌های نفسانی مفروش ـ کاری که هیچ مسلمانی نباید بکند. به عبارت دیگر آیه‌ی شریفه اخطار به همه‌ی کسانی است که به حقّی رسیده و آن را به خاطر موقعیّت‌ها و جلب قلوب این و آن زیر پا می‌نهند. می‌فرماید چنین کسانی بزرگترین سرمایه‌ی خود را که «حقّانیّت» است ازدست داده و فردای قیامت در برابر «حقِّ مطلق» دست خالی خواهند بود.

(۱۲۱) **الَّذِينَ ءَاتَيْنَـٰهُمُ ٱلْكِتَـٰبَ يَتْلُونَهُۥ حَقَّ تِلَاوَتِهِۦٓ أُوْلَـٰٓئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِۦ ۗ وَ مَن يَكْفُرْ بِهِۦ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْخَـٰسِرُونَ .**

« **کسانی که به آنها کتاب** (آسمانی) **داده‌ایم و آن را چنانکه سزاوارِ آن است می‌خوانند، ایشانند که مؤمنانِ** (واقعی) **به کتابند، و کسانی‌که بدان کفر ورزند، زیانکار خواهند بود** »،

سخن همچنان از اهل کتاب است که عدّه‌ای از آنها حقِّ کتاب خود را أدا کرده به اسلام نزدیک خواهند شد.(۱) ازسوی دیگر آیه‌ی شریفه اصلی‌را مطرح ساخته که شامل حال مسلمانها نیزمی‌شود : «**حقِّ کتاب را أدا کردن**»، یعنی قرآن را فقط شیءِ مقدّسی ندانند که مثلاً به هنگام اراده‌ی سفر، از زیر آن رد شوند و یا برای رفع خطر در اتومبیل بگذارند! بلکه کتابی درنظر بگیرند که باید خواند و فهمید و به آن عمل کرد.

مقطع آیه‌ی شریفه به کسانی اشاره دارد که در برابر کتاب إلهی به عناد و انکار پرداخته و یا فقط به نوعی وابستگی اسمی نسبت به آن، قانع‌اند. می‌فرماید اینان در دنیا و آخرت زیانکار خواهند بود.

(۱۲۲و۱۲۳) **يَـٰبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱذْكُرُواْ نِعْمَتِىَ ٱلَّتِىٓ أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَنِّى فَضَّلْتُكُمْ عَلَى ٱلْعَـٰلَمِينَ . وَ ٱتَّقُواْ يَوْمًا لَّا تَجْزِى نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْـًٔا وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا تَنفَعُهَا شَفَـٰعَةٌ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ .**

« **ای فرزندان اسرائیل ! نعمت مرا بر خود به یاد آورید و من شما را بر جهانیان برتری دادم**»، «**و خود را** (در برابر) **روزی که هیچ نفسی کفایت از دیگری نکند و هیچ معادلی** (به تاوان اعمال) **از او پذیرفته نشود و هیچ شفاعتی وی را سود ندهد و** (ایشان را) **هیچ یاوری نباشد، حفظ کنید** »،

مضمون دو آیه‌ی فوق قبلاً، در آغاز سخن با بنی‌اسرائیل، در آیات ٤٠ ، ٤٧ و ٤٨ سوره آمده بود و دراینجا نیز، در پایان سخن با آنها ، تکرار شده است. این، روشی است که بسیاری از نویسندگان هم در نوشته‌های خود اتّخاذ نموده و سخن را با همان جمله‌ی ابتدایی که آغاز کرده بودند، به انجام می‌رسانند.

درواقع دو اصل اساسی در دو آیه‌ی اخیر مورد توجّه است :

---

(۱) ـ امروزه نیز می‌بینیم که غیراز کسانی‌که سخنان غرض‌آلود درباره‌ی اسلام گفته‌اند، خاورشناسان منصفی نیز وجود دارند که حقّانیّت اسلام را تصدیق نموده‌اند.

اوّل آنکه انسان، به حکم آدمیّت، حق نعمت را ادا کرده و درجهت رضایت منعم از آن استفاده نماید.

دوم آنکه از عواقب بد ناسپاسی بپرهیزد.

واژه‌ی «**تقوا**» در آیه‌ی شریفه به معنی صیانت نفس یا «حفظ خود» است؛ اینکه انسان در زندگی، با دوری از گناهان و روی‌آوری به اعمال نیک، خود را از عواقب سوء حفظ کند. شایان توجّه اینکه آیه‌ی شریفه اصل کلّی و قانون قطعی قیامت را بیان داشته که محدود به یهودیان نبوده و برای مسلمانها نیز مطرح است. چه بسا افرادی که به مسئولیّت‌هایشان عمل نکرده و به شفاعت بزرگانی در آخرت دل بسته‌اند. آیه‌ی شریفه صریحاً اعلام می‌دارد که اینگونه افکار همگی باطل است و «آخرت»، عکس‌العمل طبیعی پندار، گفتار و کردار ما در این دنیاست. به عبارت دیگر، انسان، مسؤول آفریده شده و هیچ رابطه‌ای مسئولیّت او را نقض نمی‌کند. (بحث شفاعت را ذیل آیه‌ی ۲۵۵ همین سوره می‌آوریم).

بخش ششم

(۱۲۴) **وَإِذِ ٱبْتَلَىٰٓ إِبْرَٰهِـۧمَ رَبُّهُۥ بِكَلِمَٰتٍ فَأَتَمَّهُنَّ . . .**

« **و هنگامی**(را به یاد آر)**که ابراهیم‌را خداوندگارش به‌کلماتی آزمود، واو حقِّ آن**(کلمات) **ادا کرد . . .** »،
دراینجا فصل جدیدی آغازمی‌شودکه بی‌تناسب با آیات گذشته هم نیست، زیرا به منشأ پیدایش بنی‌اسرائیل و ادیان ابراهیمی اشاره دارد.

در اینکه مقصود از «**کَلِمات**» در آیه‌ی شریفه چه بوده، مفسّران اقوال مختلف آورده‌اند : **تفسیرطبری** بنا به روایتی از ابن‌عبّاس ده سنّت بهداشتی و انضباطی را ذکر کرده و می‌گوید مقصود از «**کلمات**» رعایت اموری چون آب در بینی کشیدن و موی زیر بغل را ستردن بوده است. لیکن بعید است که انجام اینگونه اعمال مستحبّی، از موارد «**ابتلاء** = آزمون» باشد. چه بسا کسانی که ابراهیم را به آتش کشیدند، اینگونه امور را انجام داده بودند.

اقوال دیگر مراد از«**کَلِمات**» را مباحثات ابراهیم با خودش دانسته‌اند(انعام/ ۸۰ ← ٧٦) که سرانجام او را به‌سوی خدای عالم ـ خدای واقعی ـ هدایت کرد. امّا نمی‌توان مباحثات شخص با خود را به «**کلمات خدا**» تعبیر نمود.

برخی از مفسّران مقصود از«**کلمات**» را یک‌سلسله وظایف مشکلی (همچون قربانی فرزند) می‌دانند که ابراهیم موظّف به اجرای آنها گردید و او ازعهده‌ی انجام آن وظایف به‌نحو أحسن برآمد . ولی چه بسا قصد قربانی فرزند پس‌از زمانِ امامت ابراهیم(ع) پیش آمده باشد.

از نظر ما می‌توان گفت‌که مقصود از «**کَلِمات**» الهامات إلهی به ابراهیم برای مقابله با شرک و بت‌پرستی در میان قومش بوده‌است‌که در این‌ارتباط حتّی تحت تأثیر آزر (پدرش ـ انعام/٧٤ و مریم/٤٦) قرارنگرفت.

(۱۲۴) . . . **قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ۖ قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي ۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي ٱلظَّٰلِمِينَ .**

« . . . (پس خدا به او) **گفت : من تو را پیشوای مردم کنم،** (ابراهیم) **گفت : و از فرزندان من ؟** (خدا) **گفت : عهد من به ظالمین نمی‌رسد** »،

برخی بنا بر این‌آیه، استدلال نموده‌اند که مقام «امامت» از «نبوّت» بالاتر است زیرا نشان می‌دهد که ابراهیم پس‌از مدّتی فعّالیّت در منصب «نبوّت» به شایستگی «امامت» رسید (بنابراین ائمّه‌ی دوازده‌گانه (ع) مقامی بالاتر از پیامبران دارند). در برابر این ادّعا نکات زیر درخور توجّه است :

۱ـ هیچ دلیلی دردست نیست که ابراهیم(ع) هنگامی که با «**کلمات**» آزموده شد (بخش اوّل آیه) پیامبر بوده است. در وجدان ابراهیم حقایقی ظهور کرد که او را به انجام وظایفی کشاند و او چون حقِّ آن وظایف را ادا کرد جایگاهی نزد خدا یافت که آن جایگاه، مقام پیشوایی بر مردم بود.

۲ـ مقام «پیشوایی» که درآیه آمده، همان مقام «نبوّت» است واصولاً هرپیامبری پیشوا وسرمشق مردم نیز بوده است. (گاهی این«پیشوایی» به حکومت می‌انجامیده و دراکثر موارد به صورت «پیشوایی معنوی» جامعه باقی می‌مانده است) چنانکه قرآن نام فرزندان شایسته‌ی ابراهیم را که پیامبر شدند آورده وفرموده است «وَ **جَعَلْناهُمْ اَئِمَّةً يَهْدُونَ بِاَمْرِنا** = آنان را پیشوایانی قراردادیم که به امر ما هدایت می‌کردند» (انبیاء/۷۳).

۳ـ درصورتی‌که مقام امامت، مقامی بالاتر از نبوّت باشد چنانکه برخی ادّعا دارند، لازم است امامان شیعه ابتدا مقام نبوّت را طی کرده سپس به امامت رسیده باشند و حال آنکه بر پیامبر اکرم اسلام[ص] مقام نبوّت، پایان پذیرفته است (احزاب/٤٠).

مقطع آیه‌ی شریفه که می‌فرماید «**لايَنالُ عَهْدِی الظّالِمِين** = عهد من به ظالمین نمی‌رسد» یعنی پیشوایی جامعه بنا به وراثت نیست، چنانچه فرزندان ابرازلیاقت کردند تأیید خدارا خواهند داشت، در غیراین‌صورت به صرف آنکه پدر فضائلی داشته، فرزندان را حقِّ پیشوایی نیست.

(۱۲۵) **وَ إِذْ جَعَلْنَا ٱلْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ أَمْنًا وَ ٱتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبْرَٰهِـۧمَ مُصَلًّى وَ عَهِدْنَآ إِلَىٰٓ إِبْرَٰهِـۧمَ وَ إِسْمَـٰعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِىَ لِلطَّآئِفِينَ وَ ٱلْعَـٰكِفِينَ وَ ٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ .**

« **و زمانی که آن خانه** (کعبه) **را مرجع و امانگاهی برای مردم قرار دادیم ـ و شما از جایگاه ابراهیم نمازگاهی برگیرید ـ و به ابراهیم و اسماعیل سپردیم که خانه‌ی مرا برای طواف کنندگان و پرستندگان و رکوع و سجودکنندگان پاکیزه گردانید »،**

بخش اوّل آیه زمینه‌ساز تغییر قبله‌ی مسلمانها از بیت‌المقدّس به سوی کعبه (مسجدالحرام) است . نشان می‌دهد که خانه‌ی کعبه قبل‌از ابراهیم وجود داشته و هرچند ازسوی بت‌پرستان، به مرکز پرستش اصنام و ترویج شرک تبدیل شده بود! ولی در اصل ـ بر طبق مشیّت إلهی ـ محلّی أمن و پناهگاهی برای مردم بوده است. اوصاف و داستان خانه‌ی کعبه در آیات بعد ادامه می‌یابـد ، تا آیه‌ی ١٤٤ که می‌فرمایـد «**فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ المَسْجِدِ الْحَرام** = روی خود سوی مسجدالحرام کن».

متعاقباً در آیه‌ی شریفه به موضع خاصّی پیرامون خانه‌ی کعبه (مسجد الحرام) توجّه می‌دهد، محلّی که ابراهیم برای عبادت می‌ایستاد. می‌فرماید مسلمانها در این موضع نماز گزارند تا خود را با آن‌شخصیّت بزرگ توحیدی ـ که زندگانی را با شکّ شروع کرد و سپس به مقام یقین رسید و سختی‌های فراوان دید تا به امامت مردم ازجانب خدا یعنی نبوّت نایل آمد ـ تطبیق دهند. چنانکه نماز در مقام ابراهیم[ع] جزء مناسک حج منظور شده است.

درآخرین بخش آیه سخن از«**پاکیزه‌سازی**» خانه‌ی کعبه رفته که منظور پاک‌سازی آن‌خانه ازآلودگی‌های شرک و بت‌پرستی است. یعنی آن انبیاء بزرگ إلهی مانع عبادت غیرخدا در خانه‌ی کعبه شوند، رسالتی که بعدها بر عهده‌ی پیامبر اسلام قرار گرفت و تحقّق آن تا به امروز بر عهده‌ی مسلمانان است.

(۱۲۶) وَ إِذْ قَالَ إِبْرَٰهِـۧمُ رَبِّ ٱجْعَلْ هَـٰذَا بَلَدًا ءَامِنًا وَ ٱرْزُقْ أَهْلَهُۥ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ مَنْ ءَامَنَ مِنْهُم بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ ۖ قَالَ وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُۥ قَلِيلاً ثُمَّ أَضْطَرُّهُۥٓ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلنَّارِ ۖ وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ.

« **و آنگاه که ابراهیم** (دست به دعا برداشته) **گفت : خداوندا ! این شهر**(مکّه) **را** (از خطرات) **ایمن گردان و اهلش را ـ هرکس از ایشان که به خدا و روز بازپسین ایمان دارد ـ از** (انواع) **محصولات روزی ده،** (خدایش)**گفت : و هرکس را که کفر بورزد** (نیز) **اندکی برخوردارش کنم، سپس او را در رفتن به سوی عذاب آتش ناگزیر نمایم که بدسرانجامی است »،**

در این آیه سخن از «خانه‌ی کعبه» (آیه‌ی قبل) به «شهر مکّه» تعمیم یافته است، به‌صورت دعایی از زبان ابراهیم[ع] که در آن جهات معنوی (ایمنی شهر از خطر خارجی) و مادّی (بهره‌مندی اهالی از ثمرات) هردو ملحوظ است. البتّه درمورد اخیر، دعای ابراهیم فقط مؤمنان را دربر می‌گیرد. ولی چون رحمت إلهی از رحمت پیامبران بیشتر است، خدا آن‌قید را برداشته و می‌فرماید «**وَ مَن كَفَر فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلاً** = و کسی که کفر بورزد (نیز) اندکی برخوردارش کنم» که در اینجا لفظ «**قليل**» شاید در اشاره به عمر کوتاه دنیوی در برابر امتداد ابدیّت باشد، می‌فرماید کافر در عمرکوتاه دنیوی برخوردارمی‌شود ولی چون چشم ازجهان فروبست «**ثُمَّ اَضْطَرُّهُ إلی عَذابِ النّار**= به ناچار او را روانه‌ی عذاب آتش می‌کنم». واژه‌ی « **اَضْطَرُّهُ**» در آیه‌ی شریفه دراشاره به این‌معناست‌که قانون عمل وعکس‌العمل یا پاداش وکیفر إلهی، ازقوانین تخلّف ناپذیر عالم بوده و انسانی که در میدان چنین قوانین عِلّی شناور است، لاجرم به نتائج کامل اعمال خود خواهد رسید.

(۱۲۷) وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَٰهِـۧمُ ٱلْقَوَاعِدَ مِنَ ٱلْبَيْتِ وَ إِسْمَـٰعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّآ ۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ.

« **و چون ابراهیم واسماعیل پایه‌های آن خانه را برافراشتند** (دعایشان این بودکه) **خداوندا ! از ما بپذیر که همانا تو** (بر گفتارمان) **شنوا و** (از کردارمان) **آگاهی »،**

از دلالت قرآن کریم می‌توان فهمید که خانه‌ی کعبه قبل‌از ابراهیم، به عنوان یک معبد روحانی، وجود داشته (ابراهیم/ ۳۷) و ابراهیم و اسماعیل صرفاً به تعمیر و مرمّت آن پرداختند. بنابراین به بخش اوّل آیه‌ی فوق باید بر این مبنا نگریست. بخش دوم آیه نشان می‌دهد که پیامبران و برگزیدگان إلهی پس‌از هر اقدام خیری، درخواست پذیرش از خدا می‌کردند که نشانه‌ی عدم خودبینی و نوعی تواضع در درگاه إلهی است.

(۱۲۸) رَبَّنَا وَ ٱجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَآ أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَ أَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَ تُبْ عَلَيْنَآ ۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ.

« **خداوندا ! ما** (دو تن) **را تسلیم** (امر) **خود گردان و از نسلمان امّتی پدید آور که تسلیم تو باشند، راه عبادتت را به ما بنما و توبه‌ی ما بپذیر که همانا تو توبه‌پذیر مهربانی »،**

آیه‌ی شریفه توسعه‌ی دعای ابراهیم و اسماعیل است، اینکه فرزندانشان نیز ایمان و تلاش‌های آنها را دنبال کنند و نهایتاً از آنها امّتی «**مسلمین**» سرزند. تفسیر المیزان می‌گوید منظور از «مسلمین» در اینجا بندگانی است‌که مطیع امر إلهی باشند وبنابراین اسلام دراینجا مفهومی عام دارد. امّا درآیه‌ی فوق مشاهده می‌شود که ابراهیم و اسماعیل هردو دعا می‌کنند و در عهد عتیق (تورات) مذکور است که خداوند به ابراهیم گفت «درخصوص اسماعیل تو را اجابت فرمودم اینک او را برکت داده بارور گردانم و او را بسیارکثیر گردانم» (سفر پیدایش، باب۱۷، سیمان ۲۰) وتنها باقیماندگان از امّت کثیری‌که ازاسماعیل سرزد ـ به‌نقل‌مورّخان[۱] ـ ناشی از دو پسر اسماعیلع به نام‌های «نابت» و «قیدار» بوده که فرزندان «نابت» به نظر برخی محقّقان در یمن پراکنده شدند و به رأی برخی دیگر، قبایل اوس و خزرج در عربستان (انصار) از آنها نشأت یافت. امّا أخلاف «قیدار» پیوسته در مکّه بوده و تیره‌های مختلف از آنها به وجود آمد که یکی از آنها قریشیان بودند که نهایتاً به اسلام گرویدند. بنابراین تنها امّت بزرگ از حضرت اسماعیل[ع] همین امّت اسلام است.

درمورد «**أَرِنا مَناسِكَنا** = راه عبادتت را به ما بنما» تلقّی بسیاری از مفسّران از آن در ارتباط با خصوص مناسک حج بوده است. امّا احتمال دارد که آیه‌ی شریفه عموم عبادات را شامل گردد.

مقطع آیه پیام می‌دهد که انسان بعداز آنکه روش صحیح عبادات خدا را دریافت، باید تلاش نماید که با اجرای آنها، توبه نموده گذشته‌ی خود را از آلودگی‌ها پاک سازد.

(۱۲۹) **رَبَّنَا وَ ٱبۡعَثۡ فِيهِمۡ رَسُولاً مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَـٰتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَـٰبَ وَ ٱلۡحِكۡمَةَ وَ يُزَكِّيهِمۡۚ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ.**

« **خدایا ! در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنها بخواند و ایشان را کتاب و حکمت بیاموزد و** (از هر پلیدی) **پاکشان سازد، به راستی تو شکست‌ناپذیر و فرزانه‌ای** »،

پیرو توضیح آیه‌ی قبل شایان توجّه است که جُز پیامبراسلام[ع]، نشان از هیچ پیامبر دیگری در بین شاخه‌ی اسماعیلیِ ابراهیم (عرب «قیدار») نیست. و هموست که با دعای اسماعیل[ع] به درگاه خدا تطبیق می‌شود چنانکه دروصفش فرموده «**هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الأمّیّینَ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَیُزَکّیهِمْ وَیُعَلّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَ إنْ کَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ** = اوست که در میان مردم اُمّی رسولی از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنها برخواند و (از پلیدی جهل و گناه و شرک) پاکشان سازد و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد» (جمعه/۲). همینطور از پیامبر درمورد دعای فوق نقل شده که فرمود «من از دعای پدرم ابراهیم و نوید عیسی بن مریم هستم».

(۱۳۰) **وَ مَن يَرۡغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبۡرَٰهِـۧمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفۡسَهُۥۚ وَ لَقَدِ ٱصۡطَفَيۡنَـٰهُ فِي ٱلدُّنۡيَاۖ وَ إِنَّهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ**

---

(۱) ـ الرّحیق المختوم، اثر صفی‌الرّحمان مبارکپوری، که توسط عبدالله خاموش‌هروی تحت عنوان «سیرة النّبی[ص]»، به فارسی ترجمه شده است، ا نتشارات شیخ‌الاسلام احمد جام، ص۱۰ تا ۱۲ .

لَمِنَ ٱلصَّـٰلِحِينَ.

« و کیست آنکه از آئین ابراهیم رویگرداند مگر آنکه بی‌خرد باشد، بی‌شک ما او (ابراهیم) **را در دنیا برگزیدیم و او در آخرت از شمار صالحان باشد »،**

آیه‌ی شریفه اعلام می‌داردکه آئین ابراهیم^ع، یک آئین عقلی است وبنابراین کنارگذاری آن، نتیجه‌ی دوری از خردورزی است. به عبارت دیگر انبیاء به جنگ عقل نیامده‌اند، بلکه مقابله‌شان با تعصّب و نابخردی است.

(۱۳۱) إِذْ قَالَ لَهُۥ رَبُّهُۥٓ أَسْلِمْ ۖ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ.

« آن‌زمان که خداوندش به او گفت : تسلیم باش (وابراهیم) **گفت : تسلیم خداوند جهانیانم »،**

به دنبال مقطع آیه‌ی قبل که فرمود «بی‌شک ابراهیم را در دنیا برگزیدیم»، در آیه‌ی فوق زمانش را می‌فرماید که «آن هنگامی بود که به او گفتیم : تسلیم باش ... ». به عبارت دیگر آیه‌ی فوق به زمانی اشاره می نماید که ابراهیم^ع به توحید خالص راه یافت و به رسالت مبعوث شد. و می‌توان به آیه‌ی فوق به‌صورت مستقل نگریست و واژه‌ی (**اُذْکُر**= یادکن) را در آن، در تقدیر گرفت.

احتمال دارد که سخنان فوق به صورت مکالمه بین خدا و ابراهیم ردّ و بدل نشده، بلکه آیه‌ی شریفه تعبیری از انتخاب ابراهیم به رسالت توسّط خداوند بوده است.

(۱۳۲) وَوَصَّىٰ بِهَآ إِبْرَٰهِـۧمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَـٰبَنِىَّ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰ لَكُمُ ٱلدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ.

« و ابراهیم و یعقوب فرزندانشان را به این (گفتار)**سفارش کردند که ای فرزندان من ! همانا خدا این دین** (یکتاپرستی) **را برای شما برگزید، پس جُز به مسلمانی نمیرید »،**

یعنی حالت تسلیمی را که ابراهیم در برابر خداوند داشت، از راه وصیّت به فرزندانش نیز منتقل نمود. آیه‌ی شریفه می‌رساند که وصایای مؤکّد پیامبران به اولادشان ـ برخلاف روش متداول بین اکثر مردم ـ درمورد مال و منال دنیا نبوده، بلکه بیشتر نگران مبانی اعتقادی و تعهّدات اخلاقی فرزندانشان بودند.

(۱۳۳) أَمْ كُنتُمْ شُهَدَآءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ ٱلْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنۢ بَعْدِى قَالُوا۟ نَعْبُدُ إِلَـٰهَكَ وَإِلَـٰهَ ءَابَآئِكَ إِبْرَٰهِـۧمَ وَإِسْمَـٰعِيلَ وَإِسْحَـٰقَ إِلَـٰهًا وَٰحِدًا وَنَحْنُ لَهُۥ مُسْلِمُونَ.

« آیا شاهد بودید آن‌زمان که یعقوب را مرگ دررسید ؟ آنگاه به فرزندان خود گفت : پس‌از من که را بندگی خواهید کرد ؟ گفتند : معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را بندگی کنیم که خدای یگانه است، و ما تسلیمِ اوییم »،

آیه‌ی شریفه می‌رساند که سفارش یعقوب به فرزندانش ـ برخلاف ادّعای برخی یهودیان زمان پیامبرـ پای‌بندی به آئین توحید خالص بوده، نه همچون آئین آنها که به شرک و خرافه آمیخته بود.

شایان توجّه است که یعقوب منظور خود را به صورت سؤال مطرح کرده و می‌خواهد از فرزندانش اقرار بگیرد، می‌گوید تا من بین شما بودم، هماهنگ با من فقط خدا را عبادت می‌کردید، پس‌از من به چه راهی خواهید رفت ؟

همچنین بنا به قاعده‌ی «تغلیب» در زبان عرب، اسماعیل نیزکه عموی یعقوب بوده ، در ردیف پدران ذکر گردیده است.

(۱۳۴) تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُم مَّا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْـَٔلُونَ عَمَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ.

« اینها امّتی بودند که گذشتند، دستاورد آنان برایشان و دستاورد شما برای شماست و شما از آنچه آنها می‌کردند پرسیده نمی‌شوید »،

روی سخن با یهودمدینه (وهمه‌ی کسانی‌است‌که تفاخربه گذشتگان را پیشه‌ی خود ساخته‌اند !) می‌فرماید : روزگار آن اقوام به سرآمد و اعمال آنان از آنِ ایشان و کارهای شما از آنِ شماست. به قول شاعر :

گِردِ قبر پدر چه می‌گردی؟ پدرخویش باش اگر مردی !

به عبارت دیگر هرکسی مسئول اعمال خویش است. البتّه می‌توان از سرگذشت پیشینیان عبرت گرفت ولی تفاخر به گذشتگان و یا نزاع بر سر اختلافاتی که آنها داشتند، بی‌معناست. در این ارتباط مسلّم است که هرکس باید مراقبت کند سرمشق بدی برای آیندگانش نباشد وتحریفات و اغلاطی را به نام دین، به آیندگان منتقل نسازد.

(۱۳۵) وَقَالُواْ كُونُواْ هُودًا أَوْ نَصَٰرَىٰ تَهْتَدُواْ قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَٰهِـۧمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ.

« و گویند : یهودی یا مسیحی باشید تا هدایت یابید ! بگو : بلکه (پیرو) **آئین ابراهیم موحّدیم که از مشرکان نبود »،**

یهودیان می‌گفتند باید یهودی بود تا نجات یافت و مسیحیان هم همین عقیده را راجع به خود داشتند که به این روحیّه‌ی آنها قبلاً در آیه‌ی ۱۱۱ اشاره فرمود و پاسخ مقتضی داد. در آیه‌ی فوق موضع مسلمانها را در قبال چنان روحیّه‌ای مشخّص می‌سازد

درمورد واژه‌ی «**حَنِیف**» درآیه‌ی شریفه، راغب اصفهانی در مفردات می‌گوید «**حَنیف**» به کسی گویند که ازگمراهی به راستی» گرایش دارد ودراین چارچوب به اسلام نیز به عنوان دین حق‌گرایی ویگانه‌پرستی، آئین «حنیف» گفته‌اند.

(۱۳۶) قُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَآ أُنزِلَ إِلَىٰٓ إِبْرَٰهِـۧمَ وَإِسْمَٰعِيلَ وَإِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ وَٱلْأَسْبَاطِ وَمَآ أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَآ أُوتِيَ ٱلنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُۥ مُسْلِمُونَ.

« بگویید : ما به خدا وآنچه به‌سوی ما و ابراهیم واسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگانش نازل شده،

و (نیز) **بدانچه به موسی و عیسی و** (سایر) **پیامبران ازجانب خدا داده شده، ایمان آوردیم، تفاوتی میان هیچ‌یک از آنها** (پیامبران) **نمی‌نهیم و همگی تسلیم خداییم »،**

واژه‌ی «**أسْباط**» (جمع «سِبط») در آیه‌ی شریفه، در لغت عرب بیشتر به نواده‌ی دختری گفته می‌شود، در برابر«حفید» که به نواده‌ی پسری گویند. در قرآن منظور از «اسباط» تیره‌ها و قبایلی است که از حضرت یعقوب و فرزندانش پدید آمدند.

آیه‌ی شریفه در برابر یهودیان و مسیحیان انحصارگر که هردسته فقط بر طبل آئین خود می‌کوفتند، موضع مسلمانها را روشن می‌سازد که نه فقط به نبوّت پیامبر اسلام، بلکه به رشته‌ی کامل نبوّت إلهی از آغاز تا انتها معتقدند. بر این مبنا آیه‌ی شریفه وحدت جوهری ادیان آسمانی را می‌رساند و ما اگر اصالت پیامبران را درنظر بگیریم، همه به منزله‌ی نوری هستند از یک چراغ که با شدّتهای مختلف در ادوار گوناگون بر بشریّت تابیده‌اند، و مولوی این مضمون را چه زیبا به نظم آورده است :

صد چراغ آرید اینک در مکان — هریکی باشد به صورت غیرآن
لیـک در معنا همه نورش یکی — چون به‌نورش روی‌آری بی‌شکی
أُطلُبِ الْمَعْنی مِنَ القرْآن و قُل — لانُفَـرّق بَیـنَ آحـادِ الرُّسُـــل

شدّت نور نبوّت با قرآن کامل شد و رسالت حمل آن‌را از آن پس دانشمندانِ مجاهد به عهده دارند.

(۱۳۷) فَإِنۡ ءَامَنُواْ بِمِثۡلِ مَآ ءَامَنتُم بِهِۦ فَقَدِ ٱهۡتَدَواْۖ وَّإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّمَا هُمۡ فِي شِقَاقٖۖ فَسَيَكۡفِيكَهُمُ ٱللَّهُۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ.

« **پس اگرآنها**(نیز) **همانند آنچه شما بدان ایمان آوردید ایمان بیاورند، به تحقیق هدایت یافته‌اند و اگر پشت بکردند بی‌گمان** (با حقیقت) **سر ستیز دارند، پس خدا تورا** (دربرابرآنها) **کفایت خواهد کرد و او** (به گفتارها) **شنوا و** (از کردارها) **آگاه است »،**

آیه‌ی شریفه اعلام می‌دارد که اگر مردمان، به مانند شما، ای مسلمانان واقعی، به همه‌ی پیام‌های إلهی ایمان آورند، هدایت خدارا، به سوی خوشبختی ونجات، خواهند یافت. ولی اگر روی‌برتافتند و علی‌رغم همه‌ی استدلالات و شواهد راه خود پیش گرفتند، معاندت با حق دارند و در این‌صورت تو ای رسول‌ما، دل قوی دار که خداوند تو را در برابر آنها حفظ خواهد کرد و او به هرآنچه آنها می‌گویند شنوا و از هرآنچه می‌کنند آگاه است و همه‌ی دسیسه‌ها را خنثی خواهد نمود.

(۱۳۸) صِبۡغَةَ ٱللَّهِۖ وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ صِبۡغَةٗۖ وَنَحۡنُ لَهُۥ عَٰبِدُونَ.

« **رنگ‌آمیزیِ خدا**(را بپذیرید)، **و چه کس بهتراز خدا** (انسان‌را) **رنگ دهد؟ و ما عبادتگر اوییم »،**

چنانکه می‌دانیم، مسیحی‌شدن در مسیحیّت، با غسلی به نام «غسل تَعمید» آغاز می‌شود که هر فرد مسیحی فرزند نوزاد خود را برای انجام آن به کلیسا می‌برد. کلمه‌ی «تعمید» از مصدر «عمد» به معنی «قصد کردن» است که منظور، «قصد پاکیزه‌شدن» می‌باشد. یعنی، شخص با غسل تعمید مسیحی شده و آئین مسیح، او را پاکیزه می‌گرداند. البتّه این غسل در بین یهودیان نیز سابقه داشته و در انجیل است که حضرت یحیی، یهود را غسل تعمید می‌داد : «پس از او (یحیی) سؤال کرده گفتند، اگر تو مسیح و الیاس و آن نبی نیستی پس برای چه تعمید می‌دهی؟ یحیی در جواب ایشان گفت، من به آب تعمید می‌دهم و در میان شما کسی ایستاده است که شما او را نمی‌شناسید . . . » (انجیل یوحنّا، باب اوّل، آیه‌ی ۲۵ به بعد). مذاهب هندی هم نوعی غسل ایمانی دارند که غالباً در رودخانه‌ی «گنگ» انجام می‌شود.

اسلام در مقابلِ غسل تعمید، اصل أخذ ایمان را مایه‌ی پاک شدن انسان دانسته و می‌گوید مسلمان‌ها، با اخلاص وایمان مطلقی که نسبت به پیام‌های خدا نشان می‌دهند، نوعی «تعمید» داده می‌شوند. منتها درآیه‌ی شریفه از «اسلام»، به عنوان «**صِبغَة الله** = رنگ‌آمیزی خدا» تعبیر شده است که با علامت نصب آمده و به قول زمخشری مفعول مطلق است یعنی : «رنگ‌آمیزی خدارا بگیرید» یا «رنگ‌آمیزی خدا را می‌گیریم»، یعنی با گرویدن واقعی به اسلام، ودرنتیجه‌ی پیروی از تعالیم راستین خدا در طهارت نفس، نیکوکاری‌ها، مجاهده در راه حق و سر از ستایش غیرخدا باززدن، به بهترین «رنگ» و شخصیّت‌ها می‌رسیم.

(۱۳۹) **قُلۡ أَتُحَآجُّونَنَا فِي ٱللَّهِ وَ هُوَ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمۡ وَ لَنَآ أَعۡمَٰلُنَا وَ لَكُمۡ أَعۡمَٰلُكُمۡ وَ نَحۡنُ لَهُۥ مُخۡلِصُونَ .**

« بگو : آیا درباره‌ی خدا با ما جَدَل می‌کنید ؟ با آنکه او خداوندگار ما و خداوندگار شماست و اعمال ما از آنِ ما و اعمال شما از آنِ شماست، و ما إخلاصمندانِ اوییم »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهدکه یهودیان ومسیحیان درمورد بینش توحیدی، بامسلمانها اختلافاتی‌داشتندکه هنوز هم این اختلافات مشهود است (البتّه به وضوح صدراسلام نیست، زیرا امروزه مسلمانها نیز با فرقه‌هایی که به وجود آمده‌اند حدّاقل جمعی از ایشان، از توحید خالص اسلامی به دور افتاده‌اند).

آیه‌ی شریفه خطاب به اهل کتاب می‌فرماید درمورد پرستش خدای یکتا ادیان همه ریشه‌ی واحد دارند و روا نیست که در این وجه مشترک، پیروان مذاهب به اختلاف و جدل برخیزند.

مقطع آیه می‌رساند که قُرب و بُعد انسان به خدا در گرو اعمال اوست و هرکس با اعمالـش محاسبه می‌شود و مسلمان واقعی خود را برای خدا خالص کرده و بستگی‌های غیرخدایی را در حوزه‌ی ایمانی، از افکار و کردار خود زدوده است.

(۱۴۰) **أَمۡ تَقُولُونَ إِنَّ إِبۡرَٰهِـۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ وَ ٱلۡأَسۡبَاطَ كَانُواْ هُودًا أَوۡ نَصَٰرَىٰۗ قُلۡ ءَأَنتُمۡ أَعۡلَمُ أَمِ ٱللَّهُۗ وَ مَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن كَتَمَ شَهَٰدَةً عِندَهُۥ مِنَ ٱللَّهِۗ وَ مَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ .**

« آیا می‌گویید ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگانش یهودی یا نصرانی بودند ؟ بگو : شما بهتر می‌دانید یا خدا ؟ و ستمکارتر از آنکه گواهی خدا را ـ که نزد اوست ـ پنهان دارد، کیست ؟ و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست »،

آیه‌ی شریفه تذکّر به اهل‌کتاب‌است که چنان به یهودیّت ومسیحیّت خود چسبیده‌اند که شاید تصوّر دارند، انبیاءِ بزرگ إلهی (ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط) نیز همگی یهودی یا نصرانی بوده‌اند ! درصورتی‌که پیدایش آنان قبل‌از یهودیّت ومسیحیّت بوده، آیا آنان اهل نجات نیستند ؟ چنانکه فرموده « **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ وَ الإِنْجِيلُ إِلّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلاتَعْقِلُونَ** = ای اهل کتاب چرا درباره‌ی آئین ابراهیم که تورات وانجیل بعدازاو نازل شد، محاجّه می‌کنید؟ آیا تعقّل نمی‌کنید ؟» (آل‌عمران/٦٥).

در ارتباط با کتمان شهادت خدا ، آیه‌ی شریفه رجوع به حقیقت تورات و انجیل و اصل تسلیم شدن در برابر خدا را بین اهل کتاب تبلیغ می‌کند (که شبیه گرفتاری ما در عالم اسلام نیز هست زیرا چه بسا رجوع به قرآن تحت‌الشّعاع دلبستگی‌های فرقه‌ای قرار گرفته است).

مقطع آیه‌ی شریفه تذکّری است‌که اگر اهل کتاب از خدا و تعالیم اصیل‌اش غافل شده‌اند، خدا از آنها غافل نیست و ناظر بر گفتار و کردار همگان است.

(۱۴۱) تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُم مَّا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ .

« اینها امّتی بودند که گذشتند، دستاورد آنان برایشان و دستاورد شما برای شماست و شما از آنچه آنها می‌کردند پرسیده نمی‌شوید »،

آیه‌ی شریفه تکرار آیه‌ی ١٣٤ است. مطالب بین آیه‌ی مزبور و آیه‌ی فوق، همه حول همان نتیجه‌گیری که در دو آیه آمده می‌گردد. اینکه انسان تفاخر به گذشتگان را کنار گذاشته به افکار و اعمال خود بپردازد (و مسلمان، یعنی تسلیم خدا و مطیع پیامهای او باشد). این موضوع مهم را در ابتدا (آیه‌ی١٣٤) و انتهای بحث (آیه‌ی فوق) آورده تا مطالب تأکید بیشتری بیابد.

بخش هفتم

(۱۴۲) ۞ **سَيَقُولُ ٱلسُّفَهَآءُ مِنَ ٱلنَّاسِ مَا وَلَّىٰهُمۡ عَن قِبۡلَتِهِمُ ٱلَّتِي كَانُواْ عَلَيۡهَا ...**

« **به‌زودی مردم کم‌خرد خواهندگفت : چه چیزآنها** (مسلمانها) **را ازقبله‌ای‌که برآن بودند بگردانید ؟...** »،

از آیه‌ی ۱۲۵ که به عنایات خاصِّ خدا نسبت به خانه‌ی کعبه اشاره فرموده است، زمینه‌ی صدور حکم تغییر قبله‌ی مسلمانها (از بیت المقدّس به سوی مسجدالحرام که دربرگیرنده‌ی خانه‌ی کعبه است) به‌دست می‌آید. اکنون، قرآن به طور صریح بحث تغییر قبله را مطرح ساخته از اعتراضاتی که نسبت به صدور چنین حکمی ـ عمدتاً از جانب اهل کتاب ـ خواهدشد، خبر می‌دهد.

(۱۴۲) ... **قُل لِّلَّهِ ٱلۡمَشۡرِقُ وَٱلۡمَغۡرِبُۚ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ**.

« ... **بگو : مشرق ومغرب از آنِ خداست، هرکه را خواهد**(و لایق بیند) **به راه راست هدایت می‌کند** »،

یعنی خداوند جهت‌ناپذیر بوده و شرق و غرب نسبت به ذات او یکسان است یا هردو به طور یکسان، ملک اوست (بقره/۱۱۵). بنابراین اگر امّتی به خاطر اختلافات در عقائد، صف خود را از دیگران جدا ساخته و جهت عبادتشان را از شرق به غرب یا از غرب به شرق تغییر دهند و از قبله‌ی دیگران منصرف شوند، دلیل برآن نیست که از خدا برگشته باشند! بلکه فقط تغییر موضع داده‌اند.

مقطع آیه می‌رساند که این امر، به هدایت خدا بوده و خداوند بندگان لایق خود را به سوی خیر و صلاحشان هدایت می‌کند؛ و البتّه مشیّت خدا در هدایت مردم، تابع حکمت اوست و خواست خدا از حکمتش جدا نیست.

(۱۴۳) **وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗا ...**

« **و بدین‌سان شما** (مسلمانهای راستین) **را امّتی میانه قراردادیم تا بر مردمان گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد ...** »،

واژه‌ی«**كَذلِكَ** = بدین‌سان» ابتدای آیه‌را به‌مقطع آیه‌ی قبل که فرمود «**يَهْدِي مَن يَشاءُ إلى صِراطٍ مُسْتَقِيم**» پیوند می‌دهد، یعنی مصداق راه‌راست همان امّت معتدل است و راه راست را باید دراعتدال جُست. دراینجا واژه‌ی «**وَسَط**» به کار رفته و مفهوم نیکو و پسندیده بودن اراده شده است، چنانکه فرمود : **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاس** (آل‌عمران/۱۱۰).

بخش بعدی آیه مسلمانهای واقعی را به عنوان گواهی بر مردم دنیا و پیامبر را در این ارتباط، گواهی برای مسلمانها ذکر می‌کند. بدین‌معنی که مسلمانان بر عموم مردم حجّت وگواهند که آخرین رسالت إلهی

را پیامبر رساند و پیامبر^ص همین‌گواهی را درباره‌ی مسلمانان می‌دهد که برایشان پیام خدا، ابلاغ شد.

(۱۴۳) ... وَ مَا جَعَلْنَا ٱلْقِبْلَةَ ٱلَّتِي كُنتَ عَلَيْهَآ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يَتَّبِعُ ٱلرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ ۚ وَ إِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُ ۗ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَٰنَكُمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِٱلنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ.

« ... **و قبله‌ای را که** (چندی) **بر آن بودی قرار ندادیم مگر** (با تغییر آن) **پیروان** (واقعی) **این رسول را از بازگشت‌کنندگان** (به جاهلیّت درعمل) **بازشناسیم وهمانا** (قبول)**آن جز برکسانی‌که خدا هدایتشان کرده دشوار بود، وخدا ضایع‌کننده‌ی ایمان شما نیست، به‌راستی خداوند بر مردمان رئوف ومهربان است** »،

چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است :

اوّل آنکه در ابتدا، به پاسخ اعتراضی که در آیه‌ی قبل از زبان «**مردم کم‌خرد**» مطرح ساخت، پرداخته است. می‌فرماید اینکه مدّتی شما مسلمانها را به پیروی از قبله‌ی یهودیان واگذاشتیم(۱)، برای این بود که با تغییرآن، مسلمانها آزمایش شوند وراسخان دراسلام از افراد متزلزل معلوم گردند. البتّه خدا واقف بر باطن‌-هاست و مؤمنان واقعی و سست‌عهد را خوب می‌شناسد. امّا مشیّت او در قضاوت راجع به افراد، بر اساس علم پیشین خود درباره‌ی آنها نیست، بلکه بر پایه‌ی اعمالی است که از آنها به ظهور می‌رسد. هم از اینرو خداوند از ایمان بندگان نیز الگوی عملی می‌طلبد و صِرف ایمان را مایه‌ی نجات قرار نداده است.

دوم آنکه می‌فرماید فقط گرویدگان واقعی به«**محتوا**» قادرند تعصّبی درباره‌ی«**قالب**» نداشته باشند و عنداللّزوم آن را تغییر دهند، امّا سست‌ایمانان ظاهربین با تغییر«قالب» فوری «محتوا» را رها می‌سازند.

سوّم آنکه در مقطع آیه می‌فرماید با تغییر قبله، ایمان مؤمنان و نمازهای گذشته‌ی ایشان هرگز به هدر نمی‌رود، بلکه خدا نسبت به بندگان شفیق و مهربان بوده غرضش از اینگونه تغییرات ترقّی و تعالی آنهاست.

(۱۴۴) قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي ٱلسَّمَآءِ ...

« **همانا گردش روی تو را در آسمان می‌بینیم ! ...** »،

به دنبال آیات قبل ـ در پاسخ معترضین به تغییر قبله ـ نشان می‌دهد که پیامبر^ص در انتظار صدور حکمی در این‌زمینه بود و چهره‌اش پیک وحی را در آسمان جستجو می‌کرد.

(۱۴۴) ... فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَىٰهَا ...

« ... **و تو را سوی قبله‌ای که می‌پسندی بگردانیم ...** »،

---

(۱) ـ البتّه حکم پیروی از قبله‌ی یهودیان در قرآن نیامده و از آیات تغییر قبله مشخّص می‌شود که این‌موضوع خارج از قرآن به پیغمبر(ص) وحی گردیده بود.

خانه‌ی کعبه، عبادتگاه ابراهیم، نیای پیامبر وپدرموحّدان جهان، همیشه در بین عرب‌ها محترم ومقدّس بوده است. طبیعی است‌که بر این پایه، پیامبر وَجْد بسیار داشت که خداوند آن‌خانه را قبله‌گاه مسلمین قراردهد.

(۱۴۴) . . . فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ ۚ وَحَيْثُ مَا كُنتُمْ فَوَلُّوا۟ وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُۥ . . .

« . . . پس روی خود سوی مسجدالحرام کن! وشما (ای مؤمنان) **هرکجا باشید روی بدآن سو کنید. . . »،**

دستور صریح تغییر قبله با این عبارت شروع شد که ابتدا به پیغمبر و سپس به همه‌ی مسلمان‌ها ـ هرکجا که باشند ـ فرمان می‌دهد، روی سوی مسجدالحرام کنند. آنگاه، این دستور، به صور مختلف، در آیات دیگر تأکید شده است : در آیه‌ی ۱٤۹ خطاب به پیغمبر^ص^، می‌فرماید که : «از هرکجا خارج شدی روی خود سوی مسجدالحرام کن و این (حکم به) حق ازسوی خداوند توست» و سپس تصریح می‌نماید که : « . . . خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست». یعنی خداوند ناظر و شاهد همیشگی بر احوال بندگان است. تأکید بعدی در آیه‌ی ۱۵۰ می‌آید که همان مضمون آیه‌ی ۱٤۹، یکبار خطاب به پیغمبر و سپس به همه‌ی مسلمان‌ها تکرار شده است. در لابلای این تأکیدات، از آیه‌ی ۱٤٤ تا ۱۵۱، مرتّباً، یا شبهات اهل کتاب را درمورد تغییر قبله رد کرده و یا مسلمان‌ها را در حفظ وحدت و ثبات خود دلگرمی بخشیده است. البتّه توجّه به مسجدالحرام همان توجّه به کعبه است، زیرا مسجدالحرام محیط بر خانه‌ی کعبه می‌باشد و آثار نشان می‌دهد که پیامبر در مسجدالحرام رو به کعبه نماز می‌گزارد.

(۱۴۴) . . . وَإِنَّ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَٰبَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ ۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ .

« . . . و اهل‌کتاب نیک می‌دانند که این امر، حقّی از جانب خداوندشان است و خدا از آنچه می‌کنند غافل نیست »،

یعنی، حقّانیّت این قبله را، اهل کتاب ـ شاید با وقوفی‌که از طریق تورات بر احوال ابراهیم و خانه‌ای‌که او برای عبادت ساخته دارند ـ به‌خوبی می‌دانند، ولی تعصّبات قومی و عشق به متفاوت بودن از دیگران، نمی‌گذارد به آگاهیِ نهفته در وجدان‌شان وقعی گذارند و خداوند از این روحیّه‌ی آنها غافل نیست.

(۱۴۵) وَلَئِنْ أَتَيْتَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَٰبَ بِكُلِّ ءَايَةٍ مَّا تَبِعُوا۟ قِبْلَتَكَ . . .

« به‌راستی اهل کتاب را هر آیتی بیاوری قبله‌ی تو را پیروی نکنند . . . »،

نفوذ عادت را در پیروان مذاهب نشان می‌دهد ـ که به جای تبعیّت از دلیل، تحت تأثیر عادات و رسوم‌اند.

(۱۴۵) . . . وَمَآ أَنتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ ۚ وَمَا بَعْضُهُم بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ . . .

« . . . و تو (نیز) **تابع قبله‌ی ایشان نیستی، و بعضی از آنها پیرو قبله‌ی برخی دگر نباشند . . . »،**

یعنی، تنها تویی ای پیامبر که «عادت» را می‌شکنی و هرچند تا دیروز به قبله‌ی یهود نماز می‌گزاردی، اکنون، به امرخدا ، از آن روی می‌گردانی! و إلاّ، یهود و نصاری، هیچ‌یک قبله‌ی یکدگر را هم قبول ندارند!

(۱۴۵) . . . وَلَئِنِ ٱتَّبَعۡتَ أَهۡوَآءَهُم مِّنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ إِنَّكَ إِذٗا لَّمِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ .

« . . . و اگر ـ بعداز علمی که به‌سویت آمده ـ پیرو هوسهای ایشان شوی، در آن‌صورت، از ظالمان خواهی بود »،

مشخّصاً نشان می‌دهد که کلام، متعلّق به پیامبر(ص) نیست، بلکه فرمانی است که او و مستمعین‌اش، همه را شامل می‌شود.

(۱۴۶) ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَعۡرِفُونَهُۥ كَمَا يَعۡرِفُونَ أَبۡنَآءَهُمۡ . . .

« کسانی که به ایشان کتاب آسمانی داده‌ایم، همانگونه که پسران خود را می‌شناسند، او (پیامبراسلام یا آن‌قبله) **را می‌شناسند . . . »،**

برخی مفسّران تصوّر کرده‌اند که منظور از «آن (یا او)»، در آیه‌ی شریفه، پیغمبر است که اهل کتاب، بنا بر شواهد تورات وانجیل[1]، اگر فارغ ازتعصّبات قومی می‌اندیشیدند، باید اورا مانندفرزندانشان می‌شناختند. تشبیه به «فرزندان» نیز شاید این نظریّه را تقویت کند که منظور از «آن (یا او)» باید یک شخص باشد. امّا طبری عقیده دارد که ضمیر «آن (یا او)» در آیه‌ی شریفه، به خانه‌ی کعبه اشاره می‌نماید که ابراهیم، قبل‌از موسی و عیسی، آن را ترمیم کرده و در آن نماز گزارد و برای اهل کتاب، کاملاً آشنا بوده است. این برداشت، ارتباط بین آیات را بهتر حفظ می‌کند. امّا در عین‌حال هرچند تشبیه شیء به شخص چندان معمول نیست، ولی اگر ضمیر به «قبله» برمی‌گشت بهتر بود به‌جای «**يَعْرِفُونَهُ**» «يَعْرِفُونَها» بیاید. البتّه قول سوّمی را نیز می‌توان درنظر گرفت که فیمابین دو قول است. اینکه منظور، معرفت کامل نسبت به پیامبر و نتیجتاً صدق گفتار او راجع به قبله بوده است.

(۱۴۶) . . . وَإِنَّ فَرِيقٗا مِّنۡهُمۡ لَيَكۡتُمُونَ ٱلۡحَقَّ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ .

« . . . و همانا برخی از ایشان حق را کتمان می‌کنند و خود می‌دانند »،

اشاره به علمای اهل کتاب است که روحیّه‌ی تقلید ازگذشتگان، تعصّبات قومی و علاقه به حفظ دار و دسته، باعث شده حتّی محتویات کتابشان را نیز به نحوی توجیه کرده و نادیده بگیرند.

(۱۴۷) ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمُمۡتَرِينَ .

« حق از جانب خداوند توست، پس از دو دلان مباش »،

واژه‌ی «**مُمْتَرِين**» در آیه‌ی شریفه به معنی «تردیدکنندگان» است. روی سخن ظاهراً با پیامبر است ولی درواقع کلِّ مسلمانها را مورد خطاب قرار می‌دهد.

(۱۴۸) وَلِكُلّٖ وِجۡهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَاۖ فَٱسۡتَبِقُواْ ٱلۡخَيۡرَٰتِۚ أَيۡنَ مَا تَكُونُواْ يَأۡتِ بِكُمُ ٱللَّهُ جَمِيعًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ

---

(۱) ـ برای اطّلاعات بیشتر در این‌باره، به توضیح آیه‌ی ۴۰ همین‌سوره مراجعه شود.

شَىۡءٍ قَدِيرٌ.

« **هر گروهی‌را جهتی** (قبله‌ای) **است که بدآن روی کنند** (شما را نیز ای مسلمانها چنین قبله‌ای تعیین گردید) **پس در نیکی‌ها سبقت جویید که هرکجا باشید خدا همگیتان را بازآورد، همانا خدا بر همه چیز تواناست** »،

تنوین در واژه‌ی «**لِكُلٍّ**» در آیه‌ی شریفه عوض از مضافٌ إلیه محذوف است، یعنی «**لِكُلِّ أهْلِ مِلَّةٍ** = برای پیروان هر آئینی»

آیه‌ی شریفه به مسلمان‌ها فرمان می‌دهد که بحث بی‌نتیجه درباره‌ی قبله نکنند. به قبله‌ی خود روی آورند و به جای تلاش در متقاعدسازی دیگران، در نیکوکاری‌ها پیشی گیرند و بدانند در هر کجای این‌جهان باعظمت که بمیرند، خدا آنها را در محکمه‌ی عدل خود گرد می‌آورد و به نتیجه‌ی کامل اعمالشان می‌رسند.

(۱۵۰و۱۴۹) **وَ مِنۡ حَيۡثُ خَرَجۡتَ فَوَلِّ وَجۡهَكَ شَطۡرَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِۖ وَ إِنَّهُۥ لَلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَۗ وَ مَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ . وَ مِنۡ حَيۡثُ خَرَجۡتَ فَوَلِّ وَجۡهَكَ شَطۡرَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِۚ وَحَيۡثُ مَا كُنتُمۡ فَوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ شَطۡرَهُۥ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيۡكُمۡ حُجَّةٌ إِلَّا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنۡهُمۡ فَلَا تَخۡشَوۡهُمۡ وَٱخۡشَوۡنِي وَلِأُتِمَّ نِعۡمَتِي عَلَيۡكُمۡ وَلَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ .**

« **و تو** (ای پیامبر) **از هرکجا خارج شوی روی خود سوی مسجدالحرام کن و این**(حکم) **حق است و ازسوی خداوند توست، و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست**» «**و** (بازهم، ای پیامبر) **از هرکجا خارج شدی روی خود سوی مسجدالحرام بگردان و** (شما ای مؤمنان) **هرکجا باشید روی خود سوی آن**(قبله) **گردانید تا مردمان را علیه شما حجّتی نباشد مگر ستمگرانشان، پس بیم آنان مکنید و** (بلکه) **از** (نافرمانی)**من بترسید، و تا نعمتم را بر شما تمام کنم و باشد که هدایت یابید** »،

آیه‌ی شریفه می‌فرماید مسلمان‌ها همه‌جا ـ با حفظ قبله‌ی واحد ـ وحدت و یکپارچگی خود را حفظ کنند و دستاویزی برای طعن و ایراد، به دست مخالفان ندهند. واژه‌ی «**حُجَّت**» دراینجا به معنی «دستاویز» است. سپس آیه‌ی شریفه استثنایی قائل شده : «**إلَّا الَّذينَ ظَلَمُوا مِنْهُم** = مگر ستمگرانشان» یعنی به‌جُز آن مخالفین ستمگری‌که به هرقیمت شده دستاویزی برای طعن وتحقیر مؤمنان می‌یابند؛ ومی‌فرماید شما مردم مؤمن ـ با تکیه به خدا ـ از اینگونه افرادنترسید، بلکه خود را فقط در برابر خدایتان مسئول شمرید تا نعمت إلهی همواره نصیبتان گردد و از فضل او بهره‌مند شوید. طبری دراینجا منظور از «آن ستمگران» را مشرکان دانسته است. سپس آیه‌ی شریفه، فضل خدا را در حقِّ مسلمان‌ها چنین ذکر می‌کند :

(۱۵۱) **كَمَآ أَرۡسَلۡنَا فِيكُمۡ رَسُولاً مِّنكُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِنَا وَ يُزَكِّيكُمۡ وَيُعَلِّمُكُمُ ٱلۡكِتَٰبَ**

وَٱلۡحِكۡمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمۡ تَكُونُواْ تَعۡلَمُونَ .

« **همچنانکه در میان شما رسولی ازخودتان برانگیختیم که آیات ما را بر شما می‌خواند و** (از آلودگیهای اخلاقی) **پاکتان می‌سازد و شمارا کتاب وحکمت می‌آموزد و آنچه را نمی‌دانستید تعلیمتان می‌دهد** »،

خداوند نعمت هدایت خود را بالاترین فضل خویش در حقّ بندگان ذکر می‌کند که اگر مردمان در آن‌جهت حرکت کنند، سعادت دنیا وآخرت را می‌یابند؛ و واقعاً چه مصیبتی می‌بود اگرفلسفه‌ی هستی و راه درست از نادرست و سرانجام حیات، از جانب خدا برای انسان تشریح نمی‌شد (و صد افسوس که علی‌رغم این‌موضوع، بسیاری همچنان سردرگمند و نمی‌خواهند با استفاده از رهنمودهای إلهی خود را از تزلزل‌ها و ندانم‌کاری‌ها نجات بخشیده بر سبیل سعادت و راه صلاح قرارگیرند).

آیه‌ی شریفه در عین‌حال (مانند دوّمین آیه‌ی سوره‌ی جمعه) بیانگر سه وظیفه‌ی مهم برای پیامبر است **(۱)** تلاوت آیات قرآن بر مردم **(۲)** تزکیه‌ی مسلمانان از راه تشویق آنها به اعمال شایسته و **(۳)** آموزش کتاب و توضیح مجملات قرآنی که روشنگر مقاصد و مفاهیم آیات است.

(۱۵۲) فَٱذۡكُرُونِيٓ أَذۡكُرۡكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لِي وَلَا تَكۡفُرُونِ .

« **پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و شکرانه‌ام را بجای آرید و کفرانم مکنید** »،

آیه‌ی شریفه مردمان را فرامی‌خواند که یاد خدا را فراموش نکنند و نعمت‌های او را سپاس دارند تا در معرض توجّه و عنایات إلهی قرار گیرند. تصریح «**تا (من) شما را یاد کنم**»، دلیل آن نیست که خداوند، در شرائطی، بندگان خود را فراموش می‌کند! زیرا در سوره‌ی مریم آیه‌ی ٦٤ می‌فرماید : «**وَ ماکانَ رَبُّکَ نَسِیًّا** = خداوند تو فراموشکار نیست». «یاد کردن خدا، بندگان را»، همان عنایات و مراحم اوست که تحت قانون و شرائطی به بندگان می‌رسد. این جمله در اصطلاح عربی «جزاءِ شرط» نام دارد. یعنی اگر بندگان، خدا را درنظر گیرند، عنایات إلهی سراغشان خواهد آمد.

مقطع آیه مردمان را از عدم سپاس و کفران نعمت خدا (به ویژه نادیده گرفتن تعالیم او که توسّط پیامبران به بشر ارائه شده است) برحذر می‌دارد. شاید «**یاد خدا**» بیشتر به شناخت او و توجّه داشته و منظور از «**سپاس**» قدردانی و عمل به تعالیم شناخته شده باشد.

(۱۵۳) يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسۡتَعِينُواْ بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ .

« **ای کسانی که ایمان آوردید! از شکیبایی و نماز یاری جویید، همانا خدا با صابران است** »،

آیه‌ی شریفه هشدار می‌دهد که مسلمان‌ها ـ طی حفظ وحدت در قبال قبله‌ی جدید ـ احتمالاً از ناحیه‌ی ستمگرانی که ذکرشان رفت (توضیح آیه‌ی۱۵۰) دچار مشکلاتی خواهند شد (یا به‌طور کلّی نیاز به پایداری دارند). و در این‌زمینه می‌فرماید مسلمان‌ها در همه حال، مقاومت و صبر در پرتو حفظ ارتباط با خدای تعالی را ازدست ندهند وفراموش نکنند که خداوند یار کسانی است که در راه حق ثابت‌قدم بوده و دربرابر

مشکلات مقاوم وصابرند.

(۱۵۴) وَ لَا تَقُولُوا۟ لِمَن يُقْتَلُ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمْوَٰتٌۢ . . .

« و کسانی را که در راه خدا کشته می‌شوند مردگان مخوانید . . . »،

احتمالاً آیه‌ی شریفه حکایت از آن داردکه مسلمانان با آن‌گروه ستمگر (آیه‌ی ۱۵۰) درگیر شده و جدال‌هایی پیش خواهد آمد که ضمن آن عدّه‌ای جان خود را ازدست می‌دهند. خصوصاً آنکه آیه لفظ مضارع (**یُقْتَلُ**) دارد. پس ممکن‌است آیه‌ی کریمه مسلمانان را آماده‌ی رویدادهای بعد می‌فرماید.

(۱۵۴) . . . بَلْ أَحْيَآءٌ وَلَـٰكِن لَّا تَشْعُرُونَ .

« . . . بلکه زندگانند ولی شما درنمی‌یابید »،

از این بخش آیه می‌توان فهمید که زندگیِ جان‌سپردگان در راه حق، زندگانیِ مادّی قابل ادراک ما نیست، بلکه در بُعدی بالاتر از مادّه بسرمی‌برند که ادراک ما از فهم خصوصیّات و ماهیّت آن بُعد به دور است. چه بسا آن‌بُعد، در باطن همین عالم باشد (چنانکه حیات این جهانی در باطن کالبد مادّی ما مخفی است) و شاید در فضای بی‌کران و بیرون از زمین باشد چنانکه فرمود : **وَ فِی السَّماءِ رِزْقُکُمْ وَ ما تُوعَدُون** (ذاریات/۲۲).

(۱۵۵) وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَىْءٍ مِّنَ ٱلْخَوْفِ وَٱلْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ ٱلْأَمْوَٰلِ وَٱلْأَنفُسِ وَٱلثَّمَرَٰتِ ۗ وَبَشِّرِ ٱلصَّـٰبِرِينَ .

« و همانا شما را به شمّه‌ای از ترس و گرسنگی و کاهش اموال و نفوس و محصولات می‌آزماییم، و صابران را بشارت ده »،

چنین مصائبی برای پویندگان راه حق پیش می‌آید و همه امتحانات خداست؛ همه اسباب و ابزار نیرومندیِ روح و ساخت مستحکم شخصیّت ایمانی به شمار می‌آیند.

بشارت خدا بر مؤمنینی که دربرابر اینگونه مصائب مقاومت کرده، همچنان با ایمان خود به پیش می‌روند که با آن شخصیّت والا که می‌یابند، بالأخره موفّق بوده، بهشت خدا را خواهند دید.

(۱۵۶و۱۵۷) ٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَـٰبَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُوٓا۟ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّآ إِلَيْهِ رَٰجِعُونَ . أُو۟لَـٰٓئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَٰتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ ۖ وَ أُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُهْتَدُونَ .

« همآنان که چون مصیبتی به ایشان رسد، گویند : ما از آنِ خداییم و ما به‌سوی او بازمی‌گردیم»

«درودها و رحمت خدا بر ایشان باد و آنان هدایت‌یافتگانند »،

آیات شریفه در توصیف صابران است که همواره خود را از آنِ خدا و در مالکیّت او می‌بینند و به ملاقات خداوند و پاداش و جزا ایمان دارند و لذا مشکلات دنیوی را بی‌اهمیّت می‌شمرند. می‌فرماید آرامش و ایمنی خدایی ارزانی ایشان است که در راه هدایت قدم برمی‌دارند.

بخش هشتم

(۱۵۸) إِنَّ ٱلصَّفَا وَٱلْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ ٱللَّهِ ۖ فَمَنْ حَجَّ ٱلْبَيْتَ أَوِ ٱعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَا ۚ وَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ ٱللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ.

« به راستی «صفا» و «مروه» ازشعائر خداست، پس کسی‌که حج خانه(ی خدا)**کند و یا «عمره» به‌جای آورد، پس گناهی بر او نیست که آن‌دو را طواف نماید، و هرکه به دلخواه خود کار نیکی انجام دهد، پس خداوند قدرشناس و داناست »،**

واژه‌ی «**صفا**» در اصل لغت به معنی «سنگ نرم» و «**مروه**» به معنی «سنگ سخت» است. الف و لام بر سر دو اسم از نوع «عهد» است که به دو سنگ خاص یا نام دو کوه در مکّه، اشاره دارد که امروزه ـ با بقایای مختصری که از آنها مانده ـ داخل مسجدالحرام قرار گرفته‌اند. «**شعائر**» جمع «شَعیره» به معنی «علامت» یا «نماد» است.(۱)

آیه‌ی شریفه ـ بعداز تعیین خانه‌ی کعبه به عنوان قبله‌ی مسلمان‌ها ـ به حجِّ آن‌خانه اشاره داشته می فرماید «**صفا**» و «**مروه**» از نمادهای عبادی خداوند است.

درشأن نزول آیه گفته‌اندکه مشرکان مکّه درجاهلیّت، دو بت بزرگ خودرا بر فراز دوکوه«**صفا**» و«**مروه**» نصب کرده بودند و دربین مسلمانها این‌توهّم پیش آمده‌بودکه از اینرو ، «سعی» بین‌آنها جایزنیست. آیه‌ی شریفه درمقام رفع این توهّم است و «سعی» میان آندو را از جمله‌ی مناسک حج(۲)می‌شمرد.

البتّه شاید کسانی با تکیه به لحن آیه که می‌فرماید «**فَلاجُناحَ عَلَیْهِ أن یَطَّوَّفَ بِهِما** = گناهی (یا باکی) بر او نیست که آندو را طواف نماید» نتیجه گیرند که «سعی بین صفا و مروه» از امور واجب حج نیست! ولی این تعبیر با توجّه به اینکه **(۱)** آیه‌ی شریفه در جهت رفع سوء تفاهم بین مسلمانها ـ درارتباط با دو کوه ـ نازل شده و **(۲)** تأکید بر اینکه «**صفا و مروه از شعائر خداست**»، اشتباه است.

بخش پایانی آیه (**وَ مَن تَطَوَّعَ خَیْراً**) با حجِّ مستحبّی در غیرِ ماه ذیحجّه مرتبط است («**تَطَوُّع**» به معنی انجام فریضه‌ی غیرواجب است). طبری نیز در تفسیر این بخش آورده که «پس‌از آنکه خداوند صفا و مروه

---

(۱) ـ می‌رساند که اعمال حج، علائمی از یک سلسله «معانی» است و با ادای فریضه‌ی حج خداوند خواسته است تا آن‌معانی در مسلمانها القاء شده مورد توجّه قرار گیرد. «سعی بین صفا و مروه» شاید بیانگر این معنی است که برای ورود به حوزه‌ی عنایات إلهی باید مجاهده کرد.

(۲) ـ چنانکه می‌دانیم آداب حج از سنن ابراهیم(ع) بوده و قبل‌از اسلام وجود داشته است. از اینرو قرآن، احکام حج را به تفصیل نمی‌گوید و در اینجا انحراف از آن را تذکّر داده اصلاح و تکمیل می‌نماید.

را جزء مراسم حج ذکر کرد، در اینجا می‌گوید، هرکس به دلخواه خود حج به‌جای آرد (حجِ مستحبّی) خداوند نسبت به کار او حقشناس خواهد بود». به‌طور کلّی، عبادات مستحبّی زبانِ عشق انسان به خداست. یعنی انسان، به خاطر شور و شوقی که نسبت به معبود خود دارد ، بدانها اقدام می‌کند . خداوند می‌فرماید که او نیز چنین شور و شوقی را ارج نهاده و از روحیّات و نیّت افراد آگاه است.

(۱۵۹) **إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلۡنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلۡهُدَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا بَيَّنَّٰهُ لِلنَّاسِ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أُوْلَٰٓئِكَ يَلۡعَنُهُمُ ٱللَّهُ وَيَلۡعَنُهُمُ ٱللَّٰعِنُونَ .**

« **همانا کسانی که آنچه را ما از** (دلایل) **روشن و هدایت فروفرستادیم ـ پس‌از آنکه در کتاب برای مردم توضیح دادیم ـ کتمان می کنند، آنهایند که از رحمت خدا دور می‌گردند و نفرین‌کنندگان نفرینشان کنند** »،

ظاهر آیه خطاب به علمای اهل کتاب است. چنانکه قبلاً دیدیم (آیات بخش پیشین) خداوند در آیات تغییر قبله، سه گروه را موضوع بحث قرار داده است **(۱)** مسلمانها که به پیروی از حکم إلهی حفظ وحدت کنند **(۲)** اهل کتاب که علی‌رغم دردست داشتن شواهد، حقّانیّت پیامبر اسلام و خانه‌ی کعبه را منکر بودند و **(۳)** مشرکین که همواره در پی دستاویزی برای تخطئه و دشمنی با مسلمانها بودند.

در آیه‌ی فوق، پس‌از اشاره به حجِّ خانه‌ی کعبه و رفع سوء تفاهم درمورد «صفا» و «مروه» (آیه‌ی قبل)، مجدّداً به سخن درباره‌ی اهل کتاب برگشته از جفای آنها ـ خصوصاً علمائشان ـ در کتمان حقایق إلهی سخن می‌گوید. می‌فرماید اینان «**از رحمت خدا به‌دورند**» و البتّه اگر علمای اسلام نیز حقایق قرآنی را به مردم نگویند، مشمول حکم آیه خواهند بود، چنانکه حدیث نبوی می‌گوید : «**إذا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعالِمُ عِلْمَهُ، فَمَن لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعنَةُ الله** = زمانی که بدعت‌ها در میان امّت من آشکار گردید، بر عهده‌ی عالم است که علم خود را (در مبارزه‌ی با آن بدعت‌ها) آشکار سازد و آنکس که چنین نکند، از رحمت خدا دور باد.» (وسائل‌الشّیعه، ج۱۱، ص۵۱۰).

درمورد «**لاعِنون** = نفرین کنندگان» در مقطع آیه مفسّران اقوال مختلف آورده‌اند. عدّه‌ای گفته‌اند، منظور همه‌ی جنبندگان زمین است. عدّه‌ای مراد از آن را «چهارپایان» دانسته‌اند**!** طبری می‌گوید، مقصود، ملائکه و مؤمنان می‌باشند. مسلّماً، حیوانات اهل نفرین نیستند و آیه باید به‌نحوی با عالَم انسانی مرتبط باشد. استنباط ما این است که منظور، پاکان عالَم و سپس پیروان جاهل علمای بدعت‌گر در آخرت می‌باشند.

(۱۶۰) **إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ وَأَصۡلَحُواْ وَبَيَّنُواْ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَتُوبُ عَلَيۡهِمۡ وَأَنَا ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ .**

« **مگر کسانی‌که توبه آورده** (کار خود) **اصلاح نمودند و** (حقیقت را) **آشکار کردند، پس بر آنان به رحمت بازمی گردم و من توبه‌پذیر مهربانم** »،

آیه‌ی شریفه راه باز می‌کند تا علمای مَفْسَده‌گر هرچه زودتر به اصلاح خویش اقدام کنند و «توبه» را با «اصلاح» توأم سازند که فقط پشیمان شدن کافی نیست، بلکه باید کار غلط خود را جبران نمایند. لحن صمیمانه‌ی آیه در ختام، تشویق کننده است تا شاید در مفسده‌گران اثر بخشد!

(۱۶۱) **إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَ مَاتُواْ وَ هُمْ كُفَّارٌ أُوْلَـٰٓئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ ٱللَّهِ وَ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةِ وَ ٱلنَّاسِ أَجْمَعِينَ.**

« به راستی کسانی که کفر ورزیدند و در حال کفر مردند، لعنت خدا و فرشتگان و همه‌ی مردم بر آنها خواهد بود »،

سبک قرآن، بشارت و انذار یا تشویق و هشدار است. از اینرو بلافاصله بعداز آیه‌ی قبل، اتمام حجّت می‌کند که امّا کسانی که حقیقت را تا واپسین‌دَم عمر کتمان کنند، در لعنتی فرو می‌روند که جاودانه در آن زندگی خواهند داشت و نفرین نیروهای ملکوتی در عالم ـ که مطیع حق‌اند ـ و همه‌ی کسانی‌که فطرت حق‌شناسی آنها بارور گردیده است، شامل حالشان خواهد بود.

(۱۶۲) **خَـٰلِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ ٱلْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ.**

« در آن (نفرین‌ها) **جاودانه بمانند، عذابشان کاسته نگردد و مهلت نمی‌یابند »،**

آیه‌ی شریفه در تشریح شرایط پس‌از مرگِ کسانی‌است که عمری را با کتمان حقایق از مردم بسر رساندند، می‌فرماید در جوّ نفرین‌های مردم بسرخواهند برد که نه سبک‌شدنی و نه تمام‌شدنی است. در آن‌موقعیّت، مهلتی برای جبران مافات نیز نخواهند داشت.

(۱۶۳) **وَ إِلَـٰهُكُمْ إِلَـٰهٌ وَاحِدٌ لَّآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلرَّحْمَـٰنُ ٱلرَّحِيمُ.**

« و معبود شما معبودی یگانه است که جز او هیچ معبودی نیست، بخشنده و مهربان است »،

آیه‌ی شریفه ـ پس‌از تشویق و هشدار در آیات قبل ـ به موضوع خداشناسی پرداخته تا انسان‌ها با یادآوری خدای خویش و در نظرگرفتن یگانگی او، وجدانشان را از انحراف بازدارند و بدانند که مبدءِ آفرینش مهربان و رحیم است و اگر سوی او روند، به رحمت و آرامش خواهند رسید.

درمورد تفاوت واژه‌های «**رحمان**» و «**رحیم**» ذیل اوّلین آیه‌ی سوره‌ی فاتحه (حمد) توضیح داده‌ایم.

(۱۶۴) **إِنَّ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَـٰوَاتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَـٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱلْفُلْكِ ٱلَّتِي تَجْرِي فِي ٱلْبَحْرِ بِمَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ وَ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن مَّآءٍ فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٍ وَتَصْرِيفِ ٱلرِّيَـٰحِ وَ ٱلسَّحَابِ ٱلْمُسَخَّرِ بَيْنَ ٱلسَّمَآءِ وَ ٱلْأَرْضِ لَأَيَـٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.**

« به راستی در آفرینش آسمانها و زمین، و گردش شب و روز، و کشتی‌هایی که به سود مردم در دریا روان می‌شوند، و آبی که خدا از آسمان فروفرستاده، پس زمین را بعداز مرگش بدآن زنده کرده، و در

آن(زمین) **از هرجنبنده‌ای پراکنده است و** (نیز در) **گردش بادها و ابری که میان آسمان و زمین مسخّر است** (دراینها همه) **برای خردورزان نشانه‌ها است »،**

با توجّه به انحصارعبادت به خداوند که در آیه‌ی پیش به اجمال آمد، در آیه‌ی فوق شمّه‌ای از آیات خدا را به تفصیل آورده تا مایه‌ی مزید معرفت شود. تقدّم «آسمانها» بر «زمین» شاید از جهت وسعت وعظمت فضای کیهانی است. مقصود از «**اختلاف شب و روز**» رفت و آمد آنهاست و اینکه شب و روز جانشین یکدیگر می‌شوند (فرقان/٦٢). البتّه در مناطقی از جهان و در مواقعی از سال، ممکن است شب با روز و یا روز با شب به مدّتی پوشانده شود و به ظهور نرسد. این موضوع نافی مقصود اصلی آیه در وجود نظام حکیمانه در تنظیم «شبانه‌روز»، نیست، بلکه چون مواردی استثنایی است، آیه به اموری ـ که با محیط نزول هم تطبیق داشته ـ تکیه نموده است.

در مقطع آیه «**قَوْمٍ يَعْقِلُون** = خردورزان» ، به معنی «اهل تفکّر در ریشه و باطن پدیده‌ها»، در مقابل «ظاهربینان و قشریّون» آمده است. یعنی اگر انسان «اهل مغز» و تعمّق در باطن پدیده‌ها باشد، در حرکت زمین برابر خورشید و جهان منظّمی که او را احاطه کرده است، چهره‌ی علم و قدرت حق‌تعالی را مشاهده می‌کند. درست برعکس «قشریّون» که چه دیندار باشند و چه مادّی، فقط پوست و سطح روئین مطالب را می‌بینند!

(۱۶۵) **وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ ٱللَّهِ ۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبًّا لِّلَّهِ . . .**

« **و برخی از مردم سوای خدا، همانندهایی** (برای او) **برمی‌گیرند، آنها را همچون خدا دوست می‌دارند! و دوستی مؤمنان به خدا به‌مراتب شدیدتر است . . .»،**

در آیه‌ی قبل خداوند نشـان داد که چگونه علم و قدرتش در نظام عالم تجلّی کرده است . در آیه‌ی فوق می‌گوید، با این‌وجود ، کسانی هستندکه غیر «او» را چون «او» دوست می‌دارند ، هرچند معبودهایشان هیچ‌یک از کارهای خدا را نکرده بلکه آنها را برای منافع خود استثمار می‌کنند!

برخی از مفسّران مراد از «غیر خدا» را در آیه‌ی شریفه بت‌های مشرکین دانسته‌اند که خداوند مشرکین را به عنوان دلبستگان به چنین اشیائی سرزنش می‌نماید. ولی مفسّران دیگر، «غیر خدا» را در اینجا سروران قوم دانسته‌اند که مردم جاهل و دنیاپرست، مطیع و مقلِّدِ ایشان بوده و خدای‌گونه با آنها رفتار می‌کنند و حتّی در مواردی که نافرمانی خداست، از آنها فرمان می‌برند. (توبه/۳۱)

در بخش بعدی آیه می‌فرماید که «مؤمنان (برعکس) بالاترین محبّت را نسبت به خدا دارند» یعنی، مبدءِ کمال را که حب ودوستیِ مطلق درخور اوست، بیش‌از هرچیز و هرکس دوست دارند.

(۱۶۵) . . . **وَلَوْ يَرَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ إِذْ يَرَوْنَ ٱلْعَذَابَ أَنَّ ٱلْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعَذَابِ .**

« . . . **واگرستمگران ـ که زمانی عذاب**(خدا)**را** (با چشم ظاهر) **خواهنددید ـ** (امروز با چشم‌دل می‌دیدند)

متوجّه می‌شدند که قدرت‌ها همه از آنِ خداست و خدا سخت‌کیفر است »،

واژه‌ی «**الّذینَ ظَلَمُوا** = ستمگران» در آیه‌ی شریفه به کسانی اشاره دارد که فرمود غیرخدا را چون خدا دوست دارند. چنین افرادی ستمگرند زیرا مبدءِ کمال را که همه‌ی کمالات هستی از آنِ اوست ـ و خود هم هرچه دارند از او دارند ـ تنزّل داده در ردیف کسانی که ریزه‌خوار نعمت اویند، قرار داده‌اند.

بعضی ازمفسّران آیه‌ی فوق را چنین دیده‌اندکه «اگر ستمگران به لحظه‌های رؤیت عذاب توجّه داشتند، می‌فهمیدند که همه‌ی قدرتها در اختیار خداست». ولی قول طبری معتبرتر است که می‌گوید در این آیه عبارتی در تقدیر است وچنین می‌رساندکه : «هرگاه ستمگران به آن لحظات عذاب توجّه می‌کردند، غیرخدا را چون خدا به محبّت و دوستی نمی‌گرفتند».

به عبارت دیگر آیه‌ی شریفه می‌گوید، لحظه‌ای فراخواهدرسید ـ قیامت ـ که خودفروختگانِ فکری و مُریدهای بدعتگزاران و کتمان‌کنندگان حقایق دین، با چشم عیان خواهند دید مؤثّرحقیقی در عالم ـ که همه‌ی قدرتها تابع اوست ـ یکی بیش نیست. آنگاه، تمام قدرت‌ها و نعمت‌های اعتباری و همه‌ی نسبت‌ها و روابط واهی و پنداری که بشر با اتّکاء به آنها و بر مبنای تطبیق با آنها زندگانی‌اش را تنظیم می‌نمود، محو و نابود خواهد شد و در آن‌روز انسان بسی تأسّف خواهد خورد که چرا به‌جای گرایش مستقیم به سوی قدرت مطلق، به نیروهای اعتباری روی آورده بود. آیه‌ی شریفه اشاره داردکه امّا مسلمانان واقعی، امروز نیز به چشم دل، آن رؤیت عینیِ آینده را، ملاحظه می‌کنند و درنتیجه خود را به قدرت‌ها و نعمت‌های اعتباری نمی‌فروشند.

(۱۶۶) إِذۡ تَبَرَّأَ ٱلَّذِينَ ٱتُّبِعُواْ مِنَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُواْ وَرَأَوُاْ ٱلۡعَذَابَ وَتَقَطَّعَتۡ بِهِمُ ٱلۡأَسۡبَابُ.

« آن زمان که پیشوایان از پیروان بیزاری می‌جویند، و عذاب (إلهی) **را ببینند و پیوندها میانشان گسسته گردد »،**

به‌دنبال آیه‌ی‌قبل در تسلیم و محبّت‌ورزی مردمان به غیرخدا، آیه‌ی شریفه رابطه‌ی مرادها با مریدها را، در صحنه‌ی قیامت، مجسّم می‌سازد. مریدهایی‌که به‌خاطر مرادها، حقایق مقدّس را به یکسو نهادند ومرادهایی که دنیاطلبی‌هایشان اجازه داد آن روش ادامه یابد. می‌فرماید، پیشوایانی‌که امروز دست خود را برای بوسیدن هر مریدی دراز می‌کنند و او را به چاکری و بندگی خود فرا می‌خوانند، در قیامت آن مریدان را، برای آنکه وبالی برایشان نباشند، از خود می‌رانند. عبارت «قطع اسباب (یا رابطه‌ها)»، می‌رساند که آنچه باعث پیدایش این نظام شرک‌آلود درعالم می‌گردد، همان «روابط واسبابهای دنیوی است» که چون حقیقت پدیدار شود، همه‌ی آن پیوندها و دلبستگی‌ها و روابط اعتباری که بشر در آنها آزموده شده بود، برکنار می‌شود.

(۱۶۷) وَقَالَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُواْ لَوۡ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنۡهُمۡ كَمَا تَبَرَّءُواْ مِنَّاۗ كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ ٱللَّهُ أَعۡمَٰلَهُمۡ
حَسَرَٰتٍ عَلَيۡهِمۡۖ وَمَا هُم بِخَٰرِجِينَ مِنَ ٱلنَّارِ.

« و پیروان گویند : کاش برای ما بازگشتی می‌بود تا همانگونه که (آنها امروز) **از ما تبرّی می‌جویند** (ما نیز) **از آنها تبرّی می‌جستیم، این‌چنین خدا اعمالشان را ـ مایه‌ی حسرت‌ها ـ نشانشان دهد و از آن آتش** (که با کارهایشان برای خود فراهم کردند) **خارج‌شدنی نیستند »،**

پیروانی که در این دنیا تمام هوش و حواسشان به دنبال پیشوایان بود، وقتی در آن دنیا می‌بینند که کاری از آن‌پیشوایان ساخته نیست، یکباره به‌خود می‌آیند؛ می‌بینند که همه‌ی مؤاخذات متوجّه آنها وپیشوایان هر دو است و پیشوایان آنان را از خود می‌رانند! این است که آن شخصیّت محبوب، به یکباره برایشان مظهر تنفّر و انزجار می‌گردد. (درمورد مخاصمات اهل آتش به آیات اعراف/۳۸ و۳۹ ، سبا/۳۱ تا ۳۳ و غافر/۴۷ و۴۸ نگاه کنید).

با توضیح این صحنه‌ها، قبل‌از وقوع، قرآن می‌خواهد مردم را از مرادپرستی و مریدجویی برحذر دارد تا همگان، همه‌ی محبّت خود را متوجّه حقیقت کنند، نه امور پنداری.

(۱۶۸) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ كُلُواْ مِمَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ حَلَٰلٗا طَيِّبٗا وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٌ .

« ای مردم! از آنچه در زمین است بخورید که حلال است و پاکیزه، و پیروی گام‌های شیطان مکنید که او دشمن آشکار شماست »،

یکی از کارهای پیشوایان و مریدطلبانِ دنیا این است که به فراوانی قانون و قاعده برای مردم وضع می‌کنند و حلال‌های خدا را حرام می‌شمرند. مانند کاهنان عصر جاهلیّت که حیواناتی را بی‌جهت حرام کرده بودند. در اینجا خداوند، چنین فتاوایی را ـ که فقط برای دراختیارگرفتن بیشتر مردم صادر می‌شود ـ گامهای شیطانی می‌داند و از همگان می‌خواهد که پیروی‌شان نکنند.

(۱۶۹) إِنَّمَا يَأۡمُرُكُم بِٱلسُّوٓءِ وَٱلۡفَحۡشَآءِ وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ .

« جز این نیست که او شما را به بدی و کارهای زشت فرمان دهد و اینکه چیزهایی را بدون علم و آگاهی، به خدا نسبت دهید »،

راه‌های شیطانی را خداوند در این آیه معرّفی کرده است، شامل **(۱)** اخلاقیّات بد همچون حسادت، تندخویی، غیبت، بی‌رحمی و غیره **(۲)** کارهای زشت مانند شرب خمر، دزدی، زنا ، تجاوز به حقوق دیگران و همه‌ی گناهان عملی که مغایر وجدان بوده و قرآن آنها را توضیح داده است و بالأخره **(۳)** در ارتباط با آیات پیشین، خواست‌های شخصی را به خدا نسبت دادن که شامل همه‌ی بدعت‌ها و انحرافات دینی می‌شود.

(۱۷۰) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ بَلۡ نَتَّبِعُ مَآ أَلۡفَيۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآۚ أَوَلَوۡ كَانَ ءَابَآؤُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ شَيۡـٔٗا وَلَا يَهۡتَدُونَ .

« و چون به آنها گفته شود ازآنچه خدا فروفرستاده پیروی کنید، گویند : بلکه از آنچه پدرانمان را برآن یافتیم پیروی می کنیم، آیا هرچند پدرانشان چیزی درنیافته و هدایت نشده بودند ؟! »،

آیه‌ی شریفه شکوه می‌کند که کافران به‌جای حق‌طلبی و گزینش بر مبنای دلیل، می‌خواهند راه پدران یا گذشتگانشان را بروند وگذشته برایشان بتی شده است. امّا رویّه‌ی انسان خردمند ـ ونتیجه‌ی مستقیم اعتقاد توحیدی ـ پیروی از«دلیل»است و نه به اسارات عادات وشخصیّت‌ها رفتن (مائده/۱۰٤، احزاب/٦۷ و زخرف/۲٤←۲۲).

(۱۷۱) وَ مَثَلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ كَمَثَلِ ٱلَّذِى يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَآءً وَ نِدَآءً ۚ صُمٌّۢ بُكْمٌ عُمْىٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ.

« **و مَثَلِ کافران** (با تو) **همچون مَثَل کسی است که** (بر حیوانی) **بانگ می زند که** (او) **جُز صدا و آوایی نمی‌شنود!** (آنها) **کران و لالان و کورانند و درنمی‌یابند** »،

جاذبه‌ی حق، روح منصف و وجود عاری ازحکومت نفس می‌خواهد. هم بر این اساس است که «استدلال» بر بسیاری از افراد اثر نمی‌بخشد، زیرا زمینه‌ی لازم برای قبول آن را ندارند! آیه‌ی شریفه می‌فرماید ای پیامبر! به‌شکلی زنجیرهای تعصّب و علائق نفسانی و دلبستگی محیط، این مردم را محاصره کرده که سخنان تو هیچ تأثیری بر وجودشان نمی‌بخشد، همچون کسی که بر حیوانات بانگ می‌زند! (اعراف/۱۷۹ ـ درمورد معنای کفر ذیل آیه‌ی ٦ توضیح داده‌ایم همچنین رجوع شود به پاورقی ص۷۸ توضیح آیه‌ی ۱۰۵).

(۱۷۲) يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُلُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقْنَٰكُمْ وَٱشْكُرُواْ لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ.

« ای کسانی‌که ایمان آوردید! از پاکیزه‌هایی که روزیتان ساخته‌ایم بخورید و سپاس‌گزار خدا باشید، اگر فقط او را بندگی می‌آورید »،

درآیه‌ی۱٦۸ همه‌ی مردم مورد خطاب‌اند و دراینجا روی سخن با مؤمنان است. خطاب به مؤمنان می‌فرماید اگر خالصانه خدا را بنده‌اید، فتاوای بی‌دلیل افراد را رها کنید؛ ملاک شما حکم خداست، احکام او را بجویید و با قدرشناسی پیروی نمایید و خود را از روزی‌های حلال خدا محروم نسازید.

(۱۷۳) إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ ٱلْمَيْتَةَ وَٱلدَّمَ وَلَحْمَ ٱلْخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ بِهِۦ لِغَيْرِ ٱللَّهِ ۖ فَمَنِ ٱضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَآ إِثْمَ عَلَيْهِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ.

« **جُز این نیست که** (خدا) **مردار و خون**(ریخته) **و گوشت خوک و آنچه را که** (به‌هنگام ذبح) **نام غیرخدا بر آن برده شده، بر شما حرام کرده است. پس** (درخوردن آنها) **هرکه ناچار شود ـ نه به تجاوز از حدّ و نه از سر نافرمانی خدا ـ گناهی براو نیست که خداوند آمرزنده ومهربان است** »،

به دنبال آیه‌ی قبل ـ و به تناسب ـ موارد حرام را ذکر کرده است که محرّمات إلهی اینهاست، بی‌جهت از خود برآن نیافزایند. سایر محرّمات علاوه بر نصوص کتاب و سنّت بنا به حکم کلّی «**یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الخَبائِث** = پاکیزه‌ها برایشان حلال و خبائث (موارد مضرّ) بر ایشان حرام است» (اعراف/۱۵۷) تعیین می‌شود که مصادیقش را علم و عقل هم می‌تواند تا اندازه‌ای روشن کند.

(۱۷۴) إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَيَشۡتَرُونَ بِهِۦ ثَمَنٗا قَلِيلًا أُوْلَٰٓئِكَ مَا يَأۡكُلُونَ فِي بُطُونِهِمۡ إِلَّا ٱلنَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ ٱللَّهُ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمۡ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

« همانا کسانی‌که آنچه خدا از کتاب نازل نموده پنهان می‌دارند و آن را به بهای اندک (دنیا) **می فروشند، جُز آتش در دلهای خود فرو نبرند و خدا روز قیامت با ایشان سخن نگوید و پاکشان نگرداند و برایشان عذابی دردناک است »،**

این آیه، قرینه‌ی آیه‌ی ۱۵۹ سوره است و در تعقیب همان‌مطالب ـ به دنبال انتقاداتی که از اولیاءِ تزویر نمودـ اکنون مجدّداً تکرارمی‌نماید که آنها آیات خدا و حقیقت فرامین إلهی را به خاطر منافع پست دنیوی، کتمان می‌کنند. همه‌ی خروششان، نه در راه خدا، بلکه برای سودجویی‌های دنیا و حفظ ریاست و تحکّم بر مردم است. می‌فرماید اینان ظاهراً به نعمتهایی می‌رسند، کسوت و اقتدار و بیا و برویی پیدا می‌کنند، ولی درحقیقت، چون تمام آن نعمت‌ها به قیمت استثمار فکری و روحی مردم به دست آمده ، عذابی را می‌بلعند و روحشان منظّماً در تغذیه‌ی مقدّمات یک گرفتاری عظیم است.

از بخش انتهایی آیه برمی‌آید که خداوند روز رستاخیز با نیکوکاران سخن می‌گوید و آنها را از هرگونه آثار سوء پاک و مهذّب می‌گرداند که این موهبت از دکانداران دینی که مورد اشاره‌ی ابتدای آیه در قسمت قبل بودند، نفی شده است.

(۱۷۵) أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱشۡتَرَوُاْ ٱلضَّلَٰلَةَ بِٱلۡهُدَىٰ وَٱلۡعَذَابَ بِٱلۡمَغۡفِرَةِۚ فَمَآ أَصۡبَرَهُمۡ عَلَى ٱلنَّارِ.

« آنانند که گمراهی‌را (به بهای) **هدایت وعذاب را** (به عوض) **آمرزش خریدند، پس چه چیز آنها را بر آتش شکیبا کرده است ؟! »،**

می‌فرماید آن‌سردمداران تزویر(آیه‌ی قبل) به‌جای آنکه «**هدایت**» إلهی را جستجو کنند، خود را به «**ضلالت**» افکندند و نتیجه‌ی «**ضلالت**» هم به‌جای «**مغفرت**»، «**عذاب**» خواهدبود. در مقطع آیه متعجّبانه می‌پرسد که چه عاملی باعث شده است که این افراد، عذاب إلهی را چنان بی‌اهمّیّت شمرده در بدی‌ها ممارست داشته باشند ؟ با این شیوه‌ی بیان خداوند می‌خواهد آن رؤسای از خدا بی‌خبر را از خواب غفلت بیدار نماید که چطور جسورانه در برابر خطر ایستاده و با سماجت زشتی‌ها را دنبال می‌کنند ؟!

(۱۷۶) ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ نَزَّلَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّۗ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ ٱخۡتَلَفُواْ فِي ٱلۡكِتَٰبِ لَفِي شِقَاقِۭ بَعِيدٖ.

« **آن**(عذاب) **از آنرو است که خدا کتاب**(اش) **را به حق فروفرستاد و همانا کسانی که دربرابر کتاب به اختلاف رفتند، در ستیز وجدایی دور**(از حق)**اند** »،

این آیه، به دنبال اوّلین قسمت آیه‌ی پیشین است، و عبارت : «**پس چه چیز آنها را بر آتش شکیبا کرده است ؟!**»، جمله‌ی تعجّبیّه است که در میان این آیه و آیه‌ی قبلی قراردارد. یعنی، رؤسای کتمان کننده‌ی حق ـ که ضلالت را به‌جای هدایت برگزیدند ـ عذاب می‌بینند ، زیرا تمام اتمام حجّت‌های خدا را در کتابش نادیده گرفتند و از «حق» که خداوند آن را محور قرارداده، فاصله گرفتند و امیال نفسانی خودرا محور قرار دادند (چه چیز باعث شده که عذاب إلهی را بی‌اهمّیّت شمرند ؟!)

(۱۷۷) لَّيْسَ ٱلْبِرَّ أَن تُوَلُّوا۟ وُجُوهَكُمْ قِبَلَ ٱلْمَشْرِقِ وَٱلْمَغْرِبِ وَلَـٰكِنَّ ٱلْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْـَٔاخِرِ وَٱلْمَلَـٰٓئِكَةِ وَٱلْكِتَـٰبِ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ وَءَاتَى ٱلْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ ذَوِى ٱلْقُرْبَىٰ وَٱلْيَتَـٰمَىٰ وَٱلْمَسَـٰكِينَ وَٱبْنَ ٱلسَّبِيلِ وَٱلسَّآئِلِينَ وَفِى ٱلرِّقَابِ وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَـٰهَدُوا۟ ۖ وَٱلصَّـٰبِرِينَ فِى ٱلْبَأْسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَحِينَ ٱلْبَأْسِ ۗ أُو۟لَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُوا۟ ۖ وَأُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُتَّقُونَ .

« **نیکی آن نیست که روی خود سوی خاور یا باختر کنید، بلکه نیکی** (رفتار) **آنکس است که به خدا و روز جزا و فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیام‌آوران إلهی ایمان آورَد و از مال خویش که دوستش دارد، به خویشان و یتیمان و تنگدستان و به راه‌ماندگان و سائلین و** (در راه) **آزادیِ بردگان بدهد، و نماز را به پا دارد و زکات پردازد، وکسانی که به پیمان‌های خویش ـ چون عهد نمودند ـ وفا کنند و در سختی‌ها و بیماری‌ها صبور بوده و به هنگام جنگ مقاوم باشند؛ ایشانند که** (در ایمان خود) **صادقند و** (در عمل) اهل **پروا** (و تقوا) **هستند** »،

سرانجام بحث تغییر قبله و تمام مباحثاتی که با اهل کتاب و مشرکین دراین‌باره شد و استدلال‌هایی که به مسلمانها در این‌زمینه ارائه گردید، با آیه‌ی فوق خاتمه می‌یابد. می‌فرماید معیار خوبی و بدی افراد در قبله‌ای که به سویش نماز می‌گزارند نیست؛ این فقط قراردادی برای مسلمان‌هاست که در تردیدها نیز بر طبق آگاهی خویش جهتش را برمی‌گزینند. بلکه مظهر نیکی و پاکی کسی است که در «**ایمان**» و «**عمل**» به اصلاح خود پردازد. در ارتباط با «ایمان»، بر ایمان به خدا، روز رستاخیز، پیک‌های وحی، کتب آسمانی و انبیاءِ راستین خدا تأکید گردیده و درحوزه‌ی «**عمل**» موضوع‌را از ایثار مال وطبقات گوناگونی‌که در این‌زمینه لازم است مورد توجّه قرارگیرند آغاز نموده و سپس به سایر امور تعمیم داده است.

«**سائلین**» را در آیه‌ی ۲۷۳ از همین سوره‌ی بقره، توضیح داده که مراد، لزوماً گدایان بر سر کوی و برزن نیست. بلکه می‌فرماید کسانی که : «**یَحْسَبُهُمُ الجاهِلُ أغْنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُم بِسِیماهُمْ لایَسْئَلُونَ النّاسَ اِلْحافًا** = کسی‌که از احوالشان بی‌خبر است آنان را ـ از شدّت مناعت طبع ـ بی‌نیاز می‌پندارد، آنان را به

آثارشان می شناسی هیچگاه مصرّانه چیزی از مردم نمی‌طلبند». پس‌از انفاق، موضوع نماز و زکات واجب را ذکر کرده است و از اینجا معلوم می‌شود که خیرخواهی‌های مسلمان در حقِّ دیگران، با پرداخت زکات واجب ـ که نوعی مالیات شرعی است ـ تمام نمی‌شود، بلکه با برخورد با نیازمندان مسلمان، وظیفه‌ی دستگیری دارد. آنگاه به «وفای به عهد» اشاره می‌نمایدکه همان پایداری انسان نسبت به قول وتعهّدات وپیوندهای او با افراد وجامعه می‌باشد. به همین‌ترتیب، مقاومت آدمی را در برابر مشکلات وسرسختی اورا در دفاع ازحق یادآور شده‌است. چنین کسانی‌را آیه‌ی شریفه، «صادق در ایمان و پرهیزکار در عمل» می‌داند. بدین‌ترتیب «مؤمن» و «متّقی» به‌خوبی با این آیه تفسیر می‌شود.

به‌طور کلّی آیه‌ی شریفه ردِّ همه‌ی کسانی است که ایمان و عمل صالح را فراموش کرده و به‌صورت و ظاهر امور می‌چسبند. از نکات جالب ادبی در آیه اینکه مصدر «**بِرّ** = نیکی کردن» به جای اسم فاعل (**بارّ**) آمده و این از ویژگیهای زبان عرب است و هنگامی به کار می‌رود که مقصود مبالغه در تکریم صاحب صفت می‌باشد، یعنی چنین کسانی نه تنها نیکوکارند، بلکه عین نیکی‌اند. (برخی از مفسّران مانند زمخشری مضاف را در آیه محذوف گرفته‌اند). آیه‌ی۹۲ سوره‌ی آل‌عمران نیز در زمینه‌ی برّ (نیکوکاری) شایان توجّه است.

بخش نهم

(۱۷۸) **يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِصَاصُ فِي ٱلۡقَتۡلَى . . .**

« ای کسانی‌که ایمان آوردید! قصاص درباره‌ی کشتگان بر شما مقرّر شد ... »،

پس‌از تعیین قبله و سخنانی در این زمینه با مسلمانها و یهودان و مشرکان در آیات قبل، اکنون قانون دیگری را برای مسلمانها مطرح ساخته که قانون قصاص باشد. مقصود از «**قصاص**» «کیفرِ برابر دادن» است. به عبارت دیگر، معامله‌ی به مثل. دراینجا اصل کلّی بیان شده که قتل، کیفرِ برابر دارد و موارد استثناء که مربوط به قتل غیر عمد و یا گذشت خانواده‌ی مقتول می‌باشد، درسوره‌های نساء (آیه‌ی ۹۲) و مائده (آیه‌ی ٤٥) و همچنین در دنباله‌ی آیه می‌آید. همین‌طور در این ارتباط فرموده است «**وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللهِ إِنَّهُ لا يُحِبّ الظَّالِمِينَ** = وجزای بدی، بدی همانند آن‌است، پس هرکه درگذرد و اصلاح نماید أجر او به‌عهده‌ی خداست، به تحقیق خدا ظالمان را دوست ندارد» (شوری/٤٠) و «**وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ** = واگر قصد کیفر کنید، پس به‌مانند آسیبی که دیده‌اید عقوبت نمایید و اگر (گذشت کرده) شکیبایی ورزید، هرآینه صابران را بهتر است» (نحل/١٢٦).

(۱۷۸) **. . . ٱلۡحُرُّ بِٱلۡحُرِّ وَٱلۡعَبۡدُ بِٱلۡعَبۡدِ وَٱلۡأُنثَىٰ بِٱلۡأُنثَىٰ . . .**

« ... آزاد در برابر آزاد، اسیر دربرابر اسیر و زن دربرابر زن ... »،

در اینجا اصل عدالت و برابری را در مجازاتها مطرح می‌سازد. تفسیر طبری می‌گوید در عربستان، مجازات قتل نفس، به صورت خونخواهیِ قبیله‌ی مقتول از قبیله‌ی قاتل رایج بود (قانون «ثار») و هرکس از قبیله‌ی مقتول که به هرکس از قبیله‌ی قاتل برمی‌خورد، حق داشت او را به ازاءِ خونی که از قبیله‌اش ریخته شده، بکشد. با نزول آیه‌ی فوق، مجازات قتل نفس از حالت قبیله‌ای خارج و جنبه‌ی فردی پیدا کرد که فقط مشمول شخص قاتل می‌گردد و نه هرکس از قبیله‌ی او! بدین‌ترتیب، اسلام معتقد به شخصیّت حقوقی خودِ افراد است و نه بستگی‌های قبیله‌ای و فامیلی آنها. می‌گوید، اگر فرد آزادی، آزادی را کشت، اسیری اسیری را کشت و یا زنی زنی را کشت، باید عیناً همان آزاد، همان اسیر و یا زن قاتل، مجازات گردد و نمی‌توان فرد دیگری را از قبیله و یا فامیلش به‌جای او کشت. به‌عبارت دیگر، آیه‌ی شریفه، پس‌از بیان اصل کلّی که قصاص درباره‌ی کشتگان مقرّر است، رعایت عدالت و برابری را درمورد آن، با نشان دادن چند مصداق ذکر کرده است. امّا متأسّفانه، عدّه‌ای آیه‌ی فوق را به شکل دیگری تفسیر نموده و چنین برداشت کرده‌اند که اگر شخص آزاد، اسیری را کشت و یا مردی زنی را به قتل رساند، نمی‌توان آنها را قصاص نمود، زیرا گفته شده، «اسیر دربرابر اسیر و زن دربرابر زن»! حتّی برخی از فقها گفته‌اند که اگر قاتلِ

زن، مرد بود، باید ابتدا نصف دیه‌ی قتل را به ولیّ او پرداخت و بعد او را قصاص کرد! امّا به نظر دسته‌ی دیگر از فقیهان اینگونه نظرات مخالف روح عدالت و برابری در اسلام است و به دلائل زیر نمی‌توان چنین برداشتهایی از آیه نمود :

۱ـ درآیه‌ی ٤٥ سوره‌ی مائده می‌فرماید «**اَلنَّفْس بِالنَّفْس** = تن درمقابل تن» باید قصاص شود، اعمّ ازاینکه مقتول مرد یا زن باشد. سوره‌ی مائده نیزبعدازسوره‌ی بقره نازل شده ومی‌توان آن‌را توضیح دهنده‌ی سوره‌ی بقره دانست و نه مغایرآن. و اصولاً بنا به نصّ قرآن، دراین کتاب اختلاف و تغایر وجود ندارد (نساء/۸۲).

۲ـ اگر بنا بر این باشد که بر اساس آیه‌ی شریفه فقط مردِ قاتل را درصورتی‌که مقتول هم مرد بود، مستحقّ مجازات بدانیم، عکس موضوع هم صحیح است که زن قاتل را نیز فقط درصورتی که مقتول زن بود باید قابل قصاص دانست؛ حال آنکه هیچ فقیه اسلامی تا به حال چنین نظری نداده است.

۳ـ در آیه‌ی بعد گفته است که قصاص مایه‌ی حفظ حیات جامعه است. حال اگر در قسمتی از جامعه، مثل زنان، ادّعا کنیم که ارزش خون آنها از قسمت دیگر کمتر است و اگر مردی زنی را به ناحق کشت او را نباید قصاص کرد، درآنصورت تعلیل حکم از بین می‌رود ومردان درکشتن زنان ازقصاص نفس نمی‌هراسند و چنین جامعه‌ای دیگر نظام عادلانه‌ای نخواهد داشت!

۴ـ حدیث نبوی می‌گوید : «**الْمُسْلِمُونَ تَتَكافَأُ دِماؤُهُمْ وَهُمْ يَدٌ عَلَى مَنْ سِواهُمْ** = خونهای مسلمانان برابر است و همگی دربرابر غیرخود، دست واحدند»، بر پایه‌ی این حدیث نمی‌توان بین قاتلان مختلف براساس جنسیّت آنها و مقتولینشان، تفاوتی گذاشت و ارزش خون مرد و زن مسلمان را نابرابر دانست.

(۱۷۸) . . . **فَمَنْ عُفِيَ لَهُۥ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَٱتِّبَاعٌۢ بِٱلْمَعْرُوفِ وَأَدَآءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَـٰنٍ ۗ ذَٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ ۗ فَمَنِ ٱعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُۥ عَذَابٌ أَلِيمٌ** .

« . . . **پس آن‌کس** (قاتل) **که چیزی** (ازحقّ قصاص) **ازجانب برادر**(دینی)**اش** (ولیّ مقتول) **به او گذشت شد، به شایستگی پیروی کند و** (خونبها را) **با احسان به وی بپردازد، این تخفیف و رحمتی ازجانب خداوندگارتان است، پس هرکس بعداز این ازحدّ درگذرد عذابی دردناک خواهد داشت** »،

دراینجا، اصالت فرد و حقّ شاکی را در قتل عمد مطرح می‌سازد که چنانچه شاکی ـ بدون خونبها، یا با گرفتن خونبها و یا خونبهای کمترـ گذشت کرد، مجازات اعدام ساقط است و حق این است که قاتل با پرداخت خونبها (دیه) و معذرت‌خواهی، محبّت شاکی را به نیکی پاسخ دهد.

متعاقباً آیه‌ی شریفه اجرای عدالت را در کنار تخفیف و رحمت إلهی قرار داده تا به دستاویز اجرای عدالت، جامعه رو به خشونت نرود. چه بسا اگر اعدام قاتل عمدی بدون گذشت ورضایت خانواده‌ی مقتول حذف شود، بازماندگان رو به عصیان وطغیان نهاده به انحاء گوناگون عکس‌العمل نشان دهند. از اینرو آیه‌ی شریفه قصاص قاتل عمدی را مقرّر فرمود و سپس خانواده‌ی مقتول را به عفو و گذشت توجّه می‌دهد.

مقطع آیه هشدار به کسانی است که خونبها و معذرت‌خواهی قاتل عمدی را پذیرفته و سپس درصدد کشتن او برمی‌آمدند و چنین حوادثی کم نبوده و نیست.

(۱۷۹) وَ لَكُمۡ فِي ٱلۡقِصَاصِ حَيَوٰةٞ يَـٰٓأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَـٰبِ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ.

« **و** (در این قانون) **قصاص برای شما ای خردمندان** (مایه‌ی) **زندگانی است، باشدکه خودرا** (ازقتل و خونریزی) **حفظ کنید** »،

واژه‌ی «**أُولِى الألباب** = خردمندان» در آیه‌ی شریفه خطاب به همه‌ی اندیشمندان و حقوق‌دانان و اولیاءِ امور است که انتظار می‌رود از قانون قصاص ـ که در آیه‌ی قبل توضیح داده شد ـ در جهت حفاظت از حقوق «فرد» و «جامعه» استفاده نمایند. مقطع آیه‌ی شریفه مشعر بر آن است که با توجّه به اینکه در قانون قصاص رعایت حقوق «فرد» و «جامعه» هر دو منظور شده، باید افراد بتوانند بر آن مبنا خود و جامعه را از قتل و خونریزی حفظ نمایند (واژه‌ی «**تقوی**» درآیه‌ی شریفه به معنی «حفظ خود»است ـ بقره/ توضیح آیه‌ی۲).

(۱۸۰) كُتِبَ عَلَيۡكُمۡ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ إِن تَرَكَ خَيۡرًا ٱلۡوَصِيَّةُ لِلۡوَٰلِدَيۡنِ وَٱلۡأَقۡرَبِينَ بِٱلۡمَعۡرُوفِۖ حَقًّا عَلَى ٱلۡمُتَّقِينَ.

« **و چون** (نشانه‌های) **مرگ بر هریک از شما دررسید ـ اگر مالی را ترک نموده ـ فرض است که برای والدین و خویشاوندان، به نیکی وصیّت کند که این شایسته‌ی اهل تقواست** »،

مفسّران در توضیح این آیه دو نظر دارند :

عدّه‌ای می‌گویند، حکم مزبور، مربوط به وصیّت بر ثلث مال است که شخص حق دارد مصرف آن را خود مقرّر نماید. امّا از آنجا که در آیه‌ی شریفه نسبت به پدر و مادر و نزدیکان سفارش شده و سهم‌الإرث آنان در آیات سوره‌ی نساء مشخّص گردیده و حدیث نبوی نیز می‌گوید : «**لاوَصِيَّةَ لِوارِثٍ** = وصیّتی برای وارثان (که خدا سهمشان را تعیین کرده) نیست» این نظریّه چندان صحیح به نظر نمی‌رسد.

مفسّران دیگری گفته‌اند که آیه‌ی شریفه قبل‌از سوره‌ی نساء بوده و زمینه‌ساز آیات ارث در سوره‌ی نساء است. اینجا نسبت به پدر و مادر و نزدیکان سفارش شده و سپس در سوره‌ی نساء سهمشان تعیین گردیده است. ما این نظریّه را مناسب‌تر می‌یابیم.

(۱۸۱) فَمَنۢ بَدَّلَهُۥ بَعۡدَمَا سَمِعَهُۥ فَإِنَّمَآ إِثۡمُهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٞ.

« **و هرکه آن**(وصیّت) **را بعداز شنیدنش عوض نماید، جز این نیست که گناهش تنها بر** (گردن) **کسانی است که آن را تغییر داده‌اند، به تحقیق خدا شنوا و داناست** »،

آیه‌ی شریفه در تأکید بر امانت‌داریِ شهود بر وصیّت است. هرچند امروزه وصایا را در دفترخانه‌ها ثبت می‌کنند، ولی باز خلافکاری‌هایی درعمل دیده شده‌است. به علاوه، وصیّت‌های شفاهی نیز به کلّی منسوخ

نیست و بسیار پیش می‌آید.

(۱۸۲) **فَمَنْ خَافَ مِن مُّوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَآ إِثْمَ عَلَيْهِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ.**

« **امّا کسی که از کژی یا گناه وصیّت‌گزار** (در حقِّ وارثان) **بیم داشته و میانشان به اصلاح برخیزد، گناهی بر او نیست، همانا خدا آمرزگار مهربان است** »،

وصایای فتنه‌انگیز را ـ ازقبیل آنکه ثلث مال مرا در اموری صرف کنید (که نارواست) ـ می‌توان در حضور وصیّت‌گزار توصیه به تغییر و اصلاح داد و در صورتی‌که میسّر نشد و نامشروع بود، از انجام آنها سر باززد. به علاوه ممکن است انسان، در وصیّت کسی، رفتاری دور از عدالت و انصاف نسبت به یکی از بازماندگان احساس نماید ، دراین‌صورت، هرگاه آن بی‌انصافی را به وصیّت‌کننده تذکّر داده ، سعی به اصلاح نظرش نسبت به آن فرد نماید، گناهی نکرده و در جهت رحمت و بخشایش إلهی قدم برداشته است.

(۱۸۳) **يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.**

« **ای کسانی‌که ایمان آوردید! روزه بر شما مقرّر شد همانگونه که بر پیشینیانتان مقرّر گشت، باشد که به حفظ خود** (از عذاب خدا یا گناهان) **پردازید** »،

به دنبال احکام مربوط به قصاص و وصیّت، در اینجا حکم دیگری را برای مسلمانان مطرح می‌سازد که مربوط به روزه است. لفظ «**کُتِبَ** = نوشته شد»، در هر سه مورد (آیات ۱۷۸ ، ۱۸۰ و ۱۸۳) به کار رفته که حُکم تکلیفی را می‌رساند و نشان‌دهنده‌ی وحدت تعبیر و ارتباط و سنخیّت هرسه حکم با زندگی فردی و اجتماعی هرفرد مسلمان است. همچنین از تاریخ نزول این آیه که مربوط به اوائل هجرت است، به نظر می‌آید که تا آن‌زمان مسلمان‌ها چنین برنامه‌ای برای روزه نداشتند.

بخش بعدی آیه می‌رساند که قید امساک و خودداری طی سال، به منظور تربیت روح واستحکام ایمان، در اسلام ـ به صورت غیر افراطی ـ تشریع شده، چنانکه گاهی به شکل افراطی از قدیم بین مذاهب مختلف رائج بوده است. درحقیقت «روزه» عبادتی قدیمی‌است و در هر کیش و آئینی ـ از مذاهب کریشنا گرفته تا بودا و هندو و یهود و مسیحیّت ـ به شکلی وجود داشته است.

مقطع آیه فلسفه‌ی روزه را می‌رساند و تعلیل مزبور (**لَعَلَّکُم تَتَّقُون**) نشان می‌دهد که مقصود از روزه فقط امساک غذایی نیست، بلکه روزه عبادتی است‌که انتظارمی‌رود طی آن انسان، با مهار یکی از طبیعی‌ترین خواست‌های خود به مدّتی محدود، بر خویشتن مسلّط شده و بتواند با خواست‌های غیرطبیعی وخواهش‌های نامعقول نفسانی به مبارزه برخیزد و با دوری از گناهان و روی آوری به اعمال نیک، به حفظ خود پردازد.

(۱۸۴) **أَيَّامًا مَّعْدُودَٰتٍ ۚ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ ۚ وَعَلَى ٱلَّذِينَ يُطِيقُونَهُۥ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ ۖ فَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُۥ ۚ وَأَن تَصُومُواْ خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ إِن كُنتُمْ**

تَعۡلَمُونَ.

« **روزهای معدودی است، و هرکس از شما بیمار یا در سفر بود** (به‌همان) **تعداد از روزهای دگر** (روزه بدارد) **و بر کسانی که** (روزه برای آنان) **بس دشوار و طاقت‌فرساست، درآنصورت طعام مسکینی را فدا دهند وآنکس‌که به دلخواه خویش بر نیکی‌اش بیافزاید، پس این برای او بهتر است و چنانچه** (بتوانید و تحمّل کنید) **روزه گرفتن برایتان بهتر است، اگر بدانید »**،

عبارت آغازین آیه مشعر بر این‌معناست که دوران روزه محدود است (وهمه‌ی عمر آدمی را دربر نمی‌گیرد). در مورد واژه‌ی «**اَیّامًا**» که منصوب آمده، طبری می‌گوید از اینروست که فعلی قبل‌از آن مقدّراست و آن‌فعل «**أن تَصُوموا**» می‌باشد. بدین‌ترتیب کلّ مفهوم آیه ـ باتوجّه به آیه‌ی قبل ـ چنین می‌شودکه «ای مسلمان‌ها بر شما مقرّر شده که چند روزی را روزه گیرید».

در بخش بعدی آیه ـ به‌مانند آیات قصاص ـ پس‌از بیان اصل حکم در آیه‌ی قبل، موارد استثنایی را ذکر می‌کند. سه دسته از افراد ـ هریک به نوعی از روزه‌گرفتن معاف شده‌اند : **بیمار** ، **مسافر** و **بی‌طاقتان**.

در مورد اشخاصی که در ماه رمضان **بیمار** یا **مسافر** باشند، حکم شده که روزه‌های خود را تدریجاً طی یازده‌ماه بقیّه‌ی سال بگیرند (به توضیح آیه‌ی بعد نگاه کنید). البتّه اگر بیمار، در یازده‌ماه بقیّه‌ی سال نیز رو به بهبودی نرفت و قادر به گرفتن روزه نبود، بنا بر آیه‌ی «**لایُکَلِّفُ اللهُ نَفْسًا إلاّ وُسْعَها**» تکلیف از او برداشته می‌شود و حتّی از آیه به‌دست نمی‌آید که مکلّف به پرداخت کفّاره باشد.

مقصود از بی‌طاقتان (**الَّذِینَ یُطِیقُونَهُ**) کسانی‌اند که روزه برایشان جانفرسا است، همچون افراد سالمند، عطّاش، زنان شیرده و امثال آنها. به اینگونه افراد حکم شده که به ازاء هر روز روزه‌خواری، مسکینی را طعام دهند. و متعاقباً برای کسانی که بیش‌از حدِّ تعیین شده فدیه‌ی روزه‌خواری خود را می‌پردازند، ثواب مضاعف قائل شده است.

مقطع آیه به «**الَّذِینَ یُطِیقُونَهُ**» برمی‌گردد و توصیه است که اگر آنها بتوانند به‌نحوی، تحمّل روزه‌گرفتن را در خود ایجاد کنند، به صلاحشان خواهد بود و چنانچه خوب دقّت کنند می‌فهمند که به نتایج بهتری خواهند رسید.

(۱۸۵) شَهۡرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلۡقُرۡءَانُ هُدٗى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَٰتٖ مِّنَ ٱلۡهُدَىٰ وَٱلۡفُرۡقَانِۚ فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ ٱلشَّهۡرَ فَلۡيَصُمۡهُۖ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٖ فَعِدَّةٞ مِّنۡ أَيَّامٍ أُخَرَۗ يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ وَلِتُكۡمِلُواْ ٱلۡعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُواْ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَىٰكُمۡ وَلَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ.

« **ماه رمضان** (ماهی)**که در آن قرآن نازل شد** (قرآنی) **که مایه‌ی هدایت مردم با براهین رهنماست و** (شامل آنچه که) **حق را از باطل جدا گرداند، پس هرکه از شما**(مؤمنان) **این ماه را دریابد، روزه گیرد و**

آنکه بیمار یا در سفر بود (به همان) **تعداد روزها** (از ماه‌ها)**ی دگر. خدا برشما آسانی خواسته و اراده‌ی سختی نکرده است، تا شمار** (روزه‌ها) **را کامل کنید و خدا را بر هدایتی که ارزانیتان داشته بزرگ شمارید و باشد که سپاس‌گزار** (نعمت‌های او) **باشید »**،

در بخش اوّل آیه ایّام معدودی را که باید روزه گرفته شود مشخّص ساخته که روزهای ماه رمضان[۱]است. سپس اهمّیت ماه رمضان را ذکر می‌کندکه ماه نزول قرآن است وآنگاه به توصیفی ازقرآن می‌پردازد که دو جهت دارد (۱) هدایت مردم به سوی هدف آفرینش آنها با دلایل روشن و (۲) ارائه‌ی دلائلی که حق را از باطل جدا می‌گرداند.

در بخش بعدی آیه‌ی شریفه، معافان از روزه‌داری را که در آیه‌قبل ذکرشان رفت مجدّداً ذکر می‌کند و علّت این تکرار تأکید بر عدم سختگیری در عبادت روزه است، چنانکه متعاقباً می‌فرماید «**يُرِيدُ اللهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لايُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ**= خدا بر شما آسانی خواسته و اراده‌ی سختی نکرده‌است». بنابراین استنباط می‌شود که غرض از «**مریض**» و «**مسافر**» کسانی‌اند که بیماری یا سفرشان با روزه‌داری به سختی افتد و إلاّ هرگاه «کسالت» یا «انتقال» شخص به صورتی بود که روزه بر آن تأثیر نداشت (مانند طیّ مسافت کوتاه)، دلیلی ندارد که خود را معاف از روزه بداند. عبارت بعد «**لِتُكْمِلُوا الْعِدَّه** = تا شمار(روزه‌ها) را کامل کنید» به قضای روزه اشاره دارد.

درمقطع آیه سخن از بزرگ‌شماری و سپاس خدای‌تعالی رفته است. البتّه بزرگ‌شماری وشکر نعمت‌های خداوند چیزی برخدا نمی‌افزاید، بلکه موجب کمال بندگان می‌شود. شایان توجّه اینکه «**سپاس‌گزاری نعمت‌های خدا**» دراینجا اشاره‌ی خاص به قرآن داردکه درابتدای آیه آنرا به هدایتگری و جداسازی حق از باطل توصیف نمود. بنابراین، در ماه رمضان باید بیش‌از هر زمان دیگر به قرآن پرداخت و در پرتو توجّه به مفاهیم وهدایت‌هایش به وجوه دوگانه‌ای که قبلاً اشاره رفت، بیشتر اندیشید . درحقیقت روزه‌داری در ماه رمضان، نوعی شکرگزاری از نعمت نزول قرآن در این ماه است.

(۱۸۶) وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِى عَنِّى فَإِنِّى قَرِيبٌ ۖ أُجِيبُ دَعْوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ۖ فَلْيَسْتَجِيبُوا۟ لِى وَلْيُؤْمِنُوا۟ بِى
لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ .

« **وچون بندگانم درباره‌ی من از تو پرسند پس** (بگو :) **من نزدیکم** (به آنها) **ندای دعاکننده را ـ هنگامی که مرا بخواند ـ اجابت می‌کنم، پس باید** (دعوت) **مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که** (به کمال) **راه یابند »**،

درچارچوب ارتباط باخدا ـ که درماه رمضان بیش‌ازماه‌های دیگر مطرح‌است ـ در بخش اوّل آیه به موضوع

---

(۱) ـ واژه‌ی «**رمضان**» ناشی از «**رمض**» به معنی «شدّت تابش آفتاب بر خاک» است (مجمع‌البیان طبرسی) و گفته‌اند در این ماه با اعمال صالح گناهان می‌سوزد (تفسیر قرطبی).

دعا و نیایش[۱] اشاره می‌کند. در این مقوله خداوند می‌فرماید که «**إِنّی قَریب** = به بندگانم نزدیکم»، پس نیازی نیست که مردمان به سراغ واسطه‌ها بروند، بلکه مستقیماً می‌توانند با خدای خویش مربوط شوند و عرض بندگی و درخواست حاجات کنند. در این آیه‌ی شریفه، با سخن گفتن به صورت ضمیر فاعلی یعنی با تعبیر لفظ «**من**» که هفت بار در کلّ آیه تکرار شده، خداوند خواسته است تا منتهای لطف و قرب و مهربانی خود را نسبت به بندگان برساند، چنانکه در جای دیگر درباره‌ی قرب خویش به بندگان فرموده «**وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسانَ وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الوَريد** = همانا ما انسان‌را آفریدیم و ازآنچه نفسش بدو وسوسه می‌کند آگاهیم و ما از رگ گردن به او نزدیکتریم» (ق/١٦).

در بخش بعد، آیه‌ی شریفه تصریح دارد که بندگان، دعوت إلهی را در روی‌آوری مستقیم به سوی او بپذیرند و با شکّ و تردید دعا نکرده واقعاً به خدا و قدرت فراگیر او در عالم، ایمان داشته باشند. مقطع آیه مشعر بر این‌معنا است‌که نتیجه‌ی همه‌ی این تلاشها آن است که آدمی به رشد وکمال هدایت[۲] برسد. چنانکه در موضع دیگر نیز در ارتباط با دعا فرموده: «**وَ قالَ رَبُّكُمُ ادْعُونی أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذینَ یَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرین** = و خداوندگار شما فرمود مرا بخوانید تا شما را استجابت کنم همانا کسانی‌که از عبادت من استکبار می‌ورزند به زودی ـ سرافکنده و خوار ـ وارد دوزخ می‌شوند» (غافر/٦٠).

(۱۸۷) **أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ ٱلصِّيَامِ ٱلرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَآئِكُمْ ۚ هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ . . .**

« **آمیزش با زنانتان در شب**(های) **روزه بر شما حلال شد، آنها پوشش شمایند و شما لباس آنانید . . .** »،

به دنبال تأکید بر ارتباط با خدا در ماه رمضان (آیه‌ی قبل) مجدّداً به توضیح احکام این ماه بازگشته است. سخن در زمینه‌ی رابطه‌ی زناشویی میان زن و شوهر در ماه رمضان است که برخلاف روش برخی از متشرّعین! دراین‌باره به پرده‌دری نپرداخته و لحن گفتار قرآن کریم مؤدّبانه است. شایان توجّه اینکه آیه‌ی

---

(۱) ـ در اینکه حدّ و مرز دعا چیست، سوء تفاهماتی در اذهان وجود دارد. مسلّماً دعاهای نامعقول که خلاف قوانین و سننِ رایج إلهی است ـ از قبیل آنکه خدایا ! گنجی برای من از آسمان بیاور و یا ناگهان سیر همه‌ی جریانات و حوادث محیط را به نفع من بگردان ـ شرعاً مطلوب نیست. دعا را باید با قوانین إلهی مربوط ساخت. یعنی در جهت رسیدن به شایستگی برای دریافت نعمت‌ها باید تلاش نمود و به موازات آن، رفع موانع را از خداوند طلب کرد. در این ارتباط، دعا خود تلاش افزوده‌ای خواهد بود که با عواطف و آرزوهای انسان رابطه داشته و بر طبق قانون «عمل و عکس‌العمل» نمی‌تواند بی‌تأثیر باشد. به عبارت دیگر مجاری فیض خدا در آفاق و انفس مشخّص شده و انسان باید از همان مجاری، با تلاش روح و فکر و بازو، فیض بیشتری را طلب کند. در عین‌حال باید دانست که دست خدا بسته نیست و هرگاه صلاح بداند، ممکن است خارج از سنّت‌های جاریه‌ی آفرینش نیز به کسی فیض رساند. ولی این امور ازجمله موارد نادر و استثنایی است.

(۲) ـ واژه‌ی «**رشد**» در قرآن در برابر «**غَيّ** = کجروی» است. بنابراین انسان «رشدیافته» کسی است که به کژراهه نمی‌رود و در صراط مستقیم به سوی آفریدگارش حرکت می‌کند. «دعا» ـ به طریق صحیح ـ تلاشی است که آدمی را در مرحله‌ی «رشد» قرار می‌دهد.

شریفه از مرد و زن هر دو سخن می‌گوید و آندو را همچون جامه‌ی یکدیگر، محرم راز و مایه‌ی حفظ از بی‌عفّتی می‌شمرد چنانکه جامه، آدمی را از گزند گرما و سرما و رسوایی! حفظ می‌کند. چنانکه فرموده : «**جَعَلَ لَكُمْ سَرابيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ** = برایتان جامه‌ها فراهم آورد که از گرما شمارا نگاه می‌دارد» (نحل/۸۱) و نیز «**اَنزَلْنا عَلَيْكُمْ لِباسًا يُوارِى سَوْآتِكُمْ وَ رِيشًا** = برای شما جامه‌ای فروفرستادیم که شرمگاهتان را می‌پوشاند و زیور شماست» (اعراف/۲٦).

(۱۸۷) . . . عَلِمَ ٱللَّهُ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَخْتَانُونَ أَنفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنكُمْ ۖ فَٱلْـَٔـٰنَ بَـٰشِرُوهُنَّ وَٱبْتَغُواْ مَا كَتَبَ ٱللَّهُ لَكُمْ ۚ . . .

« . . . **خدا دانست که شما به خود خیانت می‌کردید، پس بر شما** (به رحمت) **بازگشت و ببخشود، پس اکنون** (اجازه دارید) **با ایشان**(در شبهای رمضان) **آمیزش کنید و آنچه را که خدا برایتان برنوشته** (مقرّر کرده) **بجویید . . .** »،

در تفسیر این آیه‌ی شریفه، دو قول ازمفسّران نقل شده است : **یکی** آنکه گفته‌اند پیش‌ازنزول آیات روزه در سوره‌ی بقره، مسلمانان به دستور پیامبر(ص) روزه می‌گرفتند ووظیفه داشتند تا شب را مانندروز دراوقات روزه‌داری، از آمیزش با زنان، خودداری ورزند. امّا برخی از آنان طاقت نیاورده شبها با زنان خویش به آمیزش می‌پرداختند و سپس سخت پشیمان می‌شدند. آیات سوره‌ی بقره که برای نخستین بار در احکام روزه نازل شد برای آنان تخفیف آورده و تکلیف را تسهیل فرمود.

قول دیگر آن است که گفته‌اند آیه‌ی کریمه ناظر به روزه‌داری درگذشته و حُرمت مباشرت جنسی در شبها نیست بلکه می‌فرماید (برخلاف روزهای ماه رمضان) درشبها رخصت آمیزش (وخوردن وآشامیدن) دارید زیرا که زن و شوهر با آمیزش جنسی یکدیگر را از انحراف حفظ می‌کنند. ضمناً خداوند می‌دانست که اگر این‌حکم صادر نشده بود، برخی ازشما به خود خیانت می‌کردید وازفرمان او تخلّف می‌ورزیدید، بنابراین بر شما به رحمت بازآمد ودر تکلیف، تخفیف را رعایت فرمود. امّا اغلب مفسّران قول اوّل را به قرینه‌ی (**فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَ عَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ**) پذیرفته‌اند.

بخش بعدی آیه می‌فرماید «**وَ ابْتَغُوا ما كَتَبَ اللهُ لَكُمْ** = آنچه را که خدا برایتان مقرّر کرده بجویید». در این‌باره نیز دو قول آمده است. یکی آنکه از آمیزش با زنان قصد دست یافتن به فرزند داشته باشید و تنها در پی لذّت جنسی نباشید و دیگر آنکه بکوشید تا از آنچه خدا برای شما مقرّر داشته بهره گیرید و راه انحراف را نپویید.

(۱۸۷) . . . وَ كُلُواْ وَ ٱشْرَبُواْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ ٱلْخَيْطُ ٱلْأَبْيَضُ مِنَ ٱلْخَيْطِ ٱلْأَسْوَدِ مِنَ ٱلْفَجْرِ ۖ ثُمَّ أَتِمُّواْ ٱلصِّيَامَ إِلَى ٱلَّيْلِ ۚ . . .

« ... **و بخورید و بیاشامید تا آنکه رشته‌ی سپید صبح از رشته‌ی سیاه** (شب) **بر شما نمایان گردد، آنگاه روزه را تا** (فرارسیدن) **شب به پایان برید ...** »،

آیه‌ی شریفه مدّت زمان روزه را مشخّص می‌سازد که از زمان متمایز شدن روشنی سپیده‌دم از تاریکی شب (طلوع فجر) تا پایان روز و آغاز شب است.

(۱۸۷) ... وَلَا تُبَٰشِرُوهُنَّ وَأَنتُمْ عَٰكِفُونَ فِي ٱلْمَسَٰجِدِ ...

« ... **و هنگامی که در مساجد معتکفید با ایشان** (زنانتان) **میامیزید ...** »،

روی سخن ظاهراً با مردان است ولی بنا بر قاعده‌ی «تغلیب» در زبان عرب ، زنان را هم شامل می‌شود که آنها نیز به هنگام اعتکاف در مساجد[1] نباید با شوهرانشان آمیزش جنسی داشته باشند. درمبحث روزه و آمیزش زناشویی به تناسب، تذکّری به اعتکاف‌کنندگان در مساجد (که روزه هم می‌گیرند) می‌دهد، تا مبادا آن‌برنامه‌ی عبادی با فعّالیّت‌های جنسی قطع شود، خصوصاً آنکه مدّت اعتکاف کوتاه بوده و صرفنظر کردن از روابط جنسی در این مدّت کوتاه، غیرقابل تحمّل نیست.

(۱۸۷) ... تِلْكَ حُدُودُ ٱللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا ۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ ءَايَٰتِهِۦ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ .

« ... **این‌ها حدود خداست پس بدانها نزدیک نشوید** (مبادا درگذرید) **این چنین خدا آیاتش را برای مردم بیان می‌کند، باشد که به حفظ خود** (از گناه) **پردازند** »،

در آیه‌ی شریفه برای تأکید در نهی از محرّمات می‌فرماید به «خطوط قرمز» إلهی نزدیک هم نشوید تا چه رسد که از آن درگذرید! اوّلین آیه‌ی روزه در این سوره ـ آیه‌ی ۱۸۳ ـ با واژه‌ی «تقوی» به پایان رسید و ختام آخرین آیه‌ی مربوط به روزه نیز چنین است. بدین‌معنی که اگر انسان بتواند صفت متعالیِ «تقوی» را طی دوران روزه تعمیم داده و در روح خود نفود دهد، به نتیجه‌ی مطلوب از این عبادت رسیده است و در این‌صورت از هر اندیشه و فکری که بخواهد «خدامرکزی» را از او بگیرد، پاک می‌شود.

بدین‌ترتیب اسلام خواسته است تا با قواعد معیّن و تمرینات گوناگون، شخصیّت انسان از غرائزش جدا شده و آدمی سلطان غرائز خود گردد.

(۱۸۸) وَ لَا تَأْكُلُوٓاْ أَمْوَٰلَكُم بَيْنَكُم بِٱلْبَٰطِلِ وَ تُدْلُواْ بِهَآ إِلَى ٱلْحُكَّامِ لِتَأْكُلُواْ فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَٰلِ ٱلنَّاسِ بِٱلْإِثْمِ وَ أَنتُمْ تَعْلَمُونَ .

« **و اموالتان را میان خود به باطل مخورید و آنها را** (به رشوه) **سوی حُکّام مبرید تا بخشی از اموال مردم را به ناحق بخورید با آنکه می‌دانید** »،

---

(۱) ـ در صدر اسلام رسم بود ـ و هنوز هم بین عدّه‌ای از مسلمانها رائج است ـ که گهگاه، به منظور ساختن شخصیّت ایمانی خود، سه روز در مسجدی بسربرده و با دعا و نماز سرمی‌کردند و جُز برای حاجات ضروری خارج نمی‌شدند. گاهی این دوران با روزه‌گرفتن نیز توأم بود.

آیه‌ی شریفه از این جهت با آیات قبل مرتبط می‌باشد که روزه، برنامه‌ای در دور شدن موقّتی از حلال‌ها به منظور تمرینی برای اجتناب از محرّمات است و کسانی‌که از طبیعی‌ترین مواهب خود، برای خدا به‌مدّت یک‌ماه دوری جسته‌اند، البتّه از حرام‌خواری و تجاوز به اموال دیگران باید و می‌توانند اجتناب ورزند. به عبارت دیگر چنین قدرت و امکانی در آنها به وجود آمده و از ایشان انتظار می‌رود.

به طور کلّی در هر مبادله‌ی مالی که بر مبنای حق نباشد (همچون کم‌فروشی، غصب، رشوه، احتکار، قمار، دزدی وغیره) تصرّف در اموال سوی باطل می‌رود. آیه‌ی شریفه خطاب به مسلمانها می‌فرماید چنین ناحقی‌ها را در حق یکدیگر نکنید.

مقطع آیه حاکی از آن است که دستیابی به مال دیگران ازطریق رشوه به قُضات، عملی است که قبح آن را همگان در وجدان خود باید احساس کنند و بنابراین خدا انتظار ندارد که با وجود این، اهل دیانت دست به ارتکاب چنین عملی بزنند.

بخش دهم

(۱۸۹) يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْأَهِلَّةِ ۖ قُلْ هِىَ مَوَٰقِيتُ لِلنَّاسِ وَٱلْحَجِّ . . .

« **تو را از ماه‌های نو می‌پرسند، بگو : آن**(هلال)**ها گاهنمایی برای مردم و**(موسم) **حج است ...** »،

عربها از هلال ماه می‌پرسیدند و خداوند حکمت آن را توضیح می‌دهد. منطقی است که پس‌از ارائه‌ی احکام روزه و ذکر ماه‌رمضان درآیات قبل، بحث آغاز این‌ماه و کلّاً روزاوّل ماه، در اذهان مطرح شده باشد.

ماه ـ به واسطه‌ی گردش زمین ـ گاهی تمام سطحش که مقابل خورشید است، دیده می‌شود و گاهی قسمتی و زمانی گوشه‌ای از آن. خداوند چنین قرار داده تا بدینواسطه زمان، تقسیم‌بندی شود و اوقات اوّل و وسط و آخر ماه معلوم گردد. یعنی این یکنوع تقویم طبیعی است.

اشاره به حج ذکر خاص بعداز عام می‌باشد. یعنی پس‌از توضیح حلول هرماه به‌طور کلّی، به ماه حج اشاره می‌نماید که از جهاتی با ماه رمضان مشابه است. زیرا روزه و حج، هردو، دوره‌هایی برای تمرین و تقویت تقوا و تربیت، در عمر هرمسلمان است؛ روزه، از جهت تربیت نفس و حج از نظر شیوه‌ی بندگی خدا وزندگانی. در حج، مسلمانها، خدا محوری(طواف)، مجاهده در راه حق (سعی بین صفا و مروه) و مقابله با شیاطین نفسانی و بیرونی (رمی جمرات) وسایر موارد (ازقبیل نیازردن حیوانات و غیره) را در خود القاء می‌کنند که همه تذکّراتی برای بقیّه‌ی عمر است.

(۱۸۹) . . . وَلَيْسَ ٱلْبِرُّ بِأَن تَأْتُوا۟ ٱلْبُيُوتَ مِن ظُهُورِهَا وَلَـٰكِنَّ ٱلْبِرَّ مَنِ ٱتَّقَىٰ ۗ وَأْتُوا۟ ٱلْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَٰبِهَا ۚ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ .

« **... و** (در هنگام حج‌گزاردن) **نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها به درونشان روید، بلکه نیکوکار کسی است که تقوا پیش گیرد، و به خانه‌ها از درهایشان وارد شوید و تقوای خدا را رعایت کنید، باشد که رستگار گردید** »،

آیه‌ی شریفه به عادت نابخردانه‌ای از عرب جاهلی اشاره دارد که چون برای حج احرام می‌بستند دیگر از درِ خانه‌ها به درون آنها نمی‌رفتند، بلکه از دیوار به داخل می‌پریدند (و یا نوشته‌اند که دیوار را سوراخ کرده و از آن سوراخ وارد می‌شدند) زیرا ورود از درها را بدشگون می‌شمردند. خداوند آنها را از این فعل نابجا و خرافی بازمی‌دارد و می‌فرماید این کارها نیکوکاری نیست.[۱]

(۱) ـ چه بسا افرادی که یک سلسله اعمالِ بی‌منطق را مِلاک خوبی قرار داده‌اند، آیه‌ی شریفه هشدار می‌دهد که اینگونه اعمال، راه تقرّب به خدا و سعادت دنیا و آخرت نیست، بلکه انسانِ طالب رستگاری، باید روی سوی تقوی و اخلاق آورد.

(۱۹۰) وَ قَـٰتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ يُقَـٰتِلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوٓاْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلْمُعْتَدِينَ .

« و در راه خدا، با کسانی‌که به جنگ شما برخاسته‌اند، بجنگید و تجاوز نکنید که خدا تجاوزگران را دوست ندارد »،

در آیه‌ی فوق ابتدا اصل کلّی را در ارتباط با جنگ بیان داشته که در این‌زمینه آیه‌ی ممتحنه/۹و۸ و آیات بقره/۲۱۷ و۱۹٤ و انفال/٦١ نیز که تبصره‌هایی طی آنها بر آن اصل زده شده، شایان توجّه می‌باشد. سه مورد در آیه‌ی شریفه تأکید شده است :

اوّل، جنگ در راه خدا، یعنی به‌خاطر مقابله با زور وجلوگیری از اشاعه‌ی ظلم ـ که خواست خداست ـ و نه در مقام دنیاطلبی و تفوّق‌جویی و غنیمت مال (چنانکه برخی خاورشناسان به غلط آورده‌اند و نتایج عارضی جنگ‌های صدر اسلام را هدف آنها ذکر کرده‌اند).

دوم، جنگ با کسانی که سَرِ جنگ دارند (نه آنان که فقط مخالف عقیدتی انسان می‌باشند).

سوّم، عدم تجاوز، یعنی به زنان، کودکان، سالمندان و کناره‌گیران، تعرّضی نداشتن، دست به تخریب و ویرانی، قطع اشجار و غارت اموال مردم نزدن. صریح آیه است که خداوند متجاوزان ـ یعنی عاملین این قبیل اعمال ـ را دوست ندارد.(۱)

(۱۹۱) وَٱقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُم مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ ۚ وَٱلْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ ٱلْقَتْلِ . . .

« و هرکجا بر آنها (جنگجویان مهاجم) **دست یافتید کشتارشان کنید و از همانجا که بیرونتان رانده‌اند بیرونشان رانید، و فتنه‌گری** (آنان) **از کشتار بدتر است ... »،**

---

(۱) ـ طبری درتفسیرآیه می‌گوید : «عمربن عبدالعزیز، خلیفه‌ی اموی به عدیّ بن ارطاة نوشت : من درکتاب خدا آیتی یافتم (همین آیه)که می‌فرماید : با کسی‌که با تو نمی‌جنگد پیکار مکن ـ ومقصود زنان وکودکان وراهبان و تسلیم‌شدگان می‌باشند». به علاوه، رفتارپیامبر(ص) درجنگ‌ها ، وجه عملی این‌آیه را به‌خوبی نشان می‌دهد. «گوستاولوبن» مستشرق فرانسوی در کتاب «تمدّن اسلام و عرب» (ص۱۵۵) می‌نویسد : ((رفتاری‌که عمر بامردم شکست خورده‌ی بیت‌المقدّس کرد، طرز سلوک فاتحین اسلام را با ملّت‌های مغلوب به‌خوبی معلوم می‌دارد و در مقابل، رفتار وحشیانه‌ی پیروان صلیب که پس‌از چند قرن هنگام فتح این‌شهر انجام دادند، انسان را به شگفت وامی‌دارد. هنگامی‌که عمر خواست وارد این شهر شود، با چند تن معدود از همراهان خود وارد شد و ازحاکم مغلوب درخواست کرد که به‌همراه او از اماکن مقدّسه زیارت کند و به مردمِ شهر امان داد وپیمان‌نامه برای آنان نوشت‌که همه‌ی کلیساها واموال ایشان محترم است و حتّی قدغن کرد مسلمانان درکلیساهای آنان نماز بخوانند که مبادا موجب تحریک احساسات دینی و باعث ناراحتی آنان گردد)). أمّا به عنوان نمونه‌ای از رفتار صلیبیان به‌هنگام فتح بیت‌المقدّس در چند قرن بعد، همین نویسنده در صفحه‌ی ۳۹۹ کتابش (از قول «روبرتِ» راهب که خود شاهد و ناظر جریانات بوده) می‌نویسد : ((لشکر ما درمیان کوچه‌ها ومیدان‌ها و پشت‌بامها گردش می‌کرد ومانند شیرِماده‌ای بودکه بچه‌اش را ربوده باشند. اینان کودکان، جوانان و پیران را کشته قطعه قطعه می‌کردند و برای اینکه زودتر مردم را بکشند هرچند تن را با یک ریسمان به دار می‌آویختند، شکم مرده‌ها را پاره می‌کردند که طلا از میان آنها پیدا کنند ... سپس بوهموند دستور داد تمامی مردمی را که در برج قصر جمع کرده بودند حاضر کنند، آنگاه دستور داد پیران و بانوان و بیماران را گردن بزنند و جوانان و نیرومندان را به انطاکیّه برده در آنجا بفروشند ...)).

ضمیر «**هُم** = آنها» در آیه‌ی شریفه به «**الَّذِينَ يُقاتِلُونَكُمْ** = کسانی که به جنگ با شما برخاسته‌اند» در آیه‌ی قبل برمی‌گردد. به مسلمانها مجوّز می‌دهد که هرکجا با مشرکانِ جنگ‌طلب روبرو شدند کشتارشان کنند. سپس می‌فرماید «**وَ اَخرِجُوهُم مِنْ حَيْثُ اَخْرَجُوكُمْ** = و از همانجا که بیرونتان رانده‌اند بیرونشان رانید» یعنی بروید تا اگر می‌توانید خانه‌هایتان را نیز که در مکّه غصب کرده‌اند از آنها پس بگیرید، و یا اگر وارد حریمتان در مدینه شدند همانگونه که باعث خروج شما از مکّه گردیدند شما نیز آنها را از مدینه بیرون بریزید. متعاقباً آیه‌ی شریفه به تعلیل می‌پردازد که «**فتنه**»ی آن‌مشرکان بدتر ازجنگ و خونریزی است. ولی اگر «**فتنه**» را به معنی «آشوب» بگیریم، مسلّم است که بدتر از کشتار نیست، زیرا منتهای آشوب این است که به قتل و خونریزی بیانجامد ! مفسّران قدیم، مثل طبری «**فتنه**» را در اینجا به معنی «شرک» گرفته‌اند. بدین‌معنی که آیه می‌گوید مشرکان می‌خواهند به ضرب شمشیر و سخت‌گیری بر مسلمان‌ها، نظام شرک را حفظ کنند و مصیبت‌های این‌کار، بیش‌از مصیبت‌های جنگ است.

(۱۹۱) **. . . وَ لَا تُقَـٰتِلُوهُمْ عِندَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَـٰتِلُوكُمْ فِيهِ ۖ فَإِن قَـٰتَلُوكُمْ فَٱقْتُلُوهُمْ ۗ كَذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلْكَـٰفِرِينَ .**

« . . . و(لی) **در حریم مسجدالحرام با آنها نجنگید مگر آنکه آنان در آنجا با شما بجنگند، پس اگر به جنگ شما دست زدند، آنان را بکشید که این سزای آن‌کافران است** »،

در برابر عبارت اوّلیّه‌ی آیه که فرمود : «**وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ** = هرکجا بر آنها دست یافتید کشتارشان کنید»، در اینجا استثنایی قائل شده و می‌گوید، حرمت مسجدالحرام را که خانه‌ی صلح و روحانیّت است، حفظ کرده، و در آنجا با کسی نجنگید، مگر آنکه، به رویتان تیغ کشند.

(۱۹۲) **فَإِنِ ٱنتَهَوْا۟ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ .**

« **و اگر بازایستادند، خداوند آمرزنده و مهربان است** »،

آیه‌ی شریفه دستور توقّف جنگ با توقّف تجاوزات دشمن را می‌دهد. می‌فرماید اگر آنها (مشرکان) دست از کفر و ستیز برداشتند، شما نیز درگذرید و در این شرایط، مقابله‌ی جنگی نکنید. در آیه‌ی شریفه (**فَإِنِ انْتَهَوْا** = اگر بازایستادند) جمله‌ی شرطیّه است و جواب شرط صریحاً در آیه نیامده و به رعایت ایجاز، مَحذوف است. یعنی : فَاللهُ يَغفِر لَهُم إنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيم = پس خدا آنان را می‌آمرزد که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

(۱۹۳) **وَ قَـٰتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ ٱلدِّينُ لِلَّهِ ۖ فَإِنِ ٱنتَهَوْا۟ فَلَا عُدْوَٰنَ إِلَّا عَلَى ٱلظَّـٰلِمِينَ .**

« **با آنها بجنگید تا فتنه برجای نماند و دین برای خدا باشد، پس اگر بازایستادند هیچ‌تجاوزی جز بر ستمکاران روا نیست** »،

مقصود از «**یَکُونَ الدِّینُ لِلّه**» در آیه‌ی شریفه این است که محیطی به وجود آید که انسانها بتوانند آزادانه خدای خویش را بپرستند. منظور این نیست که با آنان بجنگید تا حتماً مسلمان شوند (چنانکه بسیاری از مفسّران گفته‌اند). زیرا در سوره‌ی انفال آمده : **إنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها** = اگر آنها تمایل به صلح نشان دادند تو نیز مایل به صلح باش. به علاوه در صلح حدیبیه مسلمانان با کفّار مکّه پیمان‌نامه برای ترک تعرّض نوشتند و این آیه‌ی شریفه نسخ نشده است.

(۱۹۴) **الشَّهْرُ ٱلْحَرَامُ بِٱلشَّهْرِ ٱلْحَرَامِ وَٱلْحُرُمَٰتُ قِصَاصٌ ۚ فَمَنِ ٱعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَٱعْتَدُوا۟ عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا ٱعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ ۚ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلْمُتَّقِينَ .**

« **ماه حرام در برابر ماه حرام، و** (هتک) **حرمت‌ها را قصاصی است، پس با کسی که بر شما تجاوز کند به اقتضای تجاوزش مقابله کنید و در برابر خدا تقوا پیش گیرید و بدانید که خدا یار متّقیان است** »،

به دنبال محدودیّت مکانی برای جنگ در آیه‌ی ۱۹۱، درآیه‌ی فوق محدودیّت زمانی آن را گوشزد می‌نماید. عرب‌ها جنگ را در چهار ماه از سال (ذیقعده، ذیحجّه، محرّم، رجب) حرام می‌دانستند و اسلام این سنّت قدیمی عرب را تأیید کرده است.

چنانکه گفته‌اند، لفظ «قِتال» که به‌صورت مضاف بوده، حذف شده است و آیه‌ی شریفه در حقیقت می‌فرماید «قِتالُ الشَّهرِالحرامِ بِقتالِ الشَّهرِالحرام». امّا حفظ احترام ماه‌های حرام در صورتی واجب است که همه رعایتش کنند وهرگاه طرف مقابل حرمت ماه حرام را زیرپا گذارد، مسلمانها نیز ملزم به رعایت آن نیستند.

اینکه می‌فرماید « **فَمَنِ اعْتَدَی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَی عَلَیْکُمْ** = پس با کسی که بر شما تجاوز کند به اقتضای تجاوزش مقابله کنید» بسیاری از افراط کاری‌های امروزی برخی از مسلمانها را رد می‌کند.

مقطع آیه ترس از خدا را ضامن اجرای قانون دانسته و می‌فرماید چنانچه افراد خدارا درنظر داشته و بر طبق رضای او عمل کنند ـ و نه براساس خشم خویش ـ خداوند یاریشان می‌کند.

(۱۹۵) **وَأَنفِقُوا۟ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا تُلْقُوا۟ بِأَيْدِيكُمْ إِلَى ٱلتَّهْلُكَةِ ۛ وَأَحْسِنُوٓا۟ ۛ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُحْسِنِينَ .**

« **و در راه خدا انفاق کنید و به دست خویش خود را به هلاکت نیافکنید، و نیکی کنید که خداوند دوستدار نیکوکاران است** »،

با توجّه به آیات قبل، مراد از «**انفاق**» در اینجا سرمایه‌گذاری مالی جهت مقابله با دشمنان است و اکثر مفسّران این معنا را پذیرفته‌اند. مسلّم است، ملّتی که مالدوستی را پیشه کرده و حاضر به سرمایه‌گذاری برای دفاع از جان و مال و ناموس خود نباشد، به هلاکت خواهد رفت.

مقطع آیه می‌رساندکه نیکی، همیشه احسان وگذشت نیست، بلکه پایداری برای حق، مقابله با زورگویی‌ها

و دفاع از شرف و حیثیّت، خود از شاخه‌های نیکوکاری در عالم است. آیه‌ی شریفه می‌فرماید که خداوند پشتیبان چنین نیکوکارانی است (نه آنان که فقط سر زیر پتوی سلامت می‌برند!).

(۱۹۶) **وَ أَتِمُّواْ ٱلۡحَجَّ وَ ٱلۡعُمۡرَةَ لِلَّهِ ...**

« و حج و عمره را برای خدا به پایان برید ... »،

این عبارت (**وَ اَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلّه**) شباهت زیادی به «**وَ قاتِلُوا فِی سَبِیلِ الله** = بجنگید در راه خدا» در آیه‌ی ۱۹۰ دارد. یعنی همانگونه که جنگتان برای خدا و در راه احقاق حق است، حجّتان نیز برای خدا باشد، نه به‌خاطر تفریح و مقاصد نمایشی!. تفسیر طبری می‌گوید، مقصود از: «**وَ اَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلّه**» آن‌است که این مراسم‌را نیمه رها نکرده و برای خدا به پایان برید، که این تعبیر هم منافاتی با برداشت ما ندارد.

(۱۹۶) ... **فَإِنۡ أُحۡصِرۡتُمۡ فَمَا ٱسۡتَيۡسَرَ مِنَ ٱلۡهَدۡيِۖ وَ لَا تَحۡلِقُواْ رُءُوسَكُمۡ حَتَّىٰ يَبۡلُغَ ٱلۡهَدۡيُ مَحِلَّهُۥۚ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوۡ بِهِۦٓ أَذٗى مِّن رَّأۡسِهِۦ فَفِدۡيَةٞ مِّن صِيَامٍ أَوۡ صَدَقَةٍ أَوۡ نُسُكٖۚ فَإِذَآ أَمِنتُمۡ فَمَن تَمَتَّعَ بِٱلۡعُمۡرَةِ إِلَى ٱلۡحَجِّ فَمَا ٱسۡتَيۡسَرَ مِنَ ٱلۡهَدۡيِۚ فَمَن لَّمۡ يَجِدۡ فَصِيَامُ ثَلَٰثَةِ أَيَّامٖ فِي ٱلۡحَجِّ وَسَبۡعَةٍ إِذَا رَجَعۡتُمۡۗ تِلۡكَ عَشَرَةٞ كَامِلَةٞۗ ذَٰلِكَ لِمَن لَّمۡ يَكُنۡ أَهۡلُهُۥ حَاضِرِي ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ.**

« ... **پس اگر بازداشته شدید، آنچه ازقربانی میسّر است** (ارسال دارید) **و سرهای خود متراشید تا قربانی به جایگاه خود برسد، پس هرکه از شما بیمار بود یا آزاری در سر داشت** (سر بتراشد و) **به عوض** (آن) **روزه‌ای بدارد یا صدقه‌ای دهد و یا قربانی کند. پس چون ایمنی یافتید، هرکس از عمره به حج پرداخت آنچه از قربانی میسّر است** (قربانی کند) **و آنکه** (قربانی) **نیافت** (یا نتوانست) **سه روز در ایّام حج و هفت روز به هنگام بازگشت روزه** (بدارد و) **این ده روزِ کامل است. اینها برای کسی است که** (خود و) **خانواده‌اش مقیم مسجدالحرام** (اهل مکّه) **نباشد، و در برابر خدا تقوا پیشه کنید و بدانید که خدا سخت کیفر است »،**

آیه‌ی شریفه ناظر به شرایطی است که مشرکین مانع حجّ مسلمان‌ها شوند. می‌فرماید اگرشما مسلمانها، به هرعلّتی (هجوم دشمن، بیماری و یا هرمانع دیگر) پس‌از محرم شدن از ورود به مکّه بازداشته شوید، هرچه میسّر است قربانی کنید و تا وقتی که قربانی به قربانگاه مِنا نرسیده[۱] سرِ خود را متراشید (تقصیر نکرده از

(۱) ـ البتّه در آن شرایط، قربانگاه دست مشرکین می‌بود ولی آنها چون خود مراسم حج را (البتّه به شیوه‌ی منحرفانه و شرک‌آلود) به پا می‌داشتند، ظاهراً از دریافت و انجام قربانی برای دیگران استنکافی نداشتند و بالأخره گوشت قربانی نصیب مساکین می‌شد و تبلیغی هم برای مسلمانها بود. زمان لازم برای رسیدن قربانی به محل را نیز می‌توانستند بپرسند و یا حدس بزنند.

احرام خارج نشوید). امّا اگر شخص مجبور بود (نمی‌توانست صبر کند تا قربانی به قربانگاه برسد) می فرماید سر خود را بتراشد (و از احرام خارج شود) ولی باید در عوض کفّاره‌ای دهد (روزه، صدقه و یا قربانی افزوده). متعاقباً خاطرنشان می‌سازد هنگامی‌که ازبیماری یا خطر دشمن آسوده‌خاطر شدید و به مکّه رسیدید، کسی که با پایان دادن عمره (طواف، سعی، نماز در مقام ابراهیم) از احرام درآید و سپس آهنگ حجّ تمتّع (وقوف در عرفات، مشعرالحرام، رمی جمرات) کند، باید آنچه از قربانی میسّر است در مِنا ذبح نماید (و إلاّ ده روز روزه بدارد) و این حکم حجّ تمتّع برای کسی است که اهل مکّه نباشد.

مقطع آیه‌ی شریفه (مانند آیات جهاد) توصیه به تقواست که زائران حج، خدا را درنظر داشته و مراقب اعمال خود باشند و بدانند که هیچ فکر و سخن و عملی ازنظر خداوند پوشیده و بدون عکس‌العمل نخواهد ماند.

(۱۹۷) **ٱلۡحَجُّ أَشۡهُرٞ مَّعۡلُومَٰتٞۚ فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ ٱلۡحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي ٱلۡحَجِّۗ وَمَا تَفۡعَلُواْ مِنۡ خَيۡرٖ يَعۡلَمۡهُ ٱللَّهُۗ وَتَزَوَّدُواْ فَإِنَّ خَيۡرَ ٱلزَّادِ ٱلتَّقۡوَىٰۚ وَٱتَّقُونِ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ.**

« **حج را ماه‌های معیّن** (ومعلومی)**است، پس هرکس که در آن**(ماه)**ها ملتزم حج شود** (بداندکه) **آمیزش جنسی و سرکشی‌ها و مجادلات** (لفظی) **در حج روا نیست، و هر کار نیکی کنید خدا از آن آگاه است، و توشه برداریدکه بهترین توشه‌ها تقواست ودر برابر من ـ ای خردمندان ! ـ تقوا پیش گیرید** »،

آیه‌ی شریفه ـ مانند آیات روزه ـ پس از توضیح موضوع، به زمان آن پرداخته است. زمخشری در کشّاف آورده که «**الْحَجُّ اَشْهُرٌ مَعْلُومات**» می‌رساند که حج را ماه‌های معلومی بوده (شوّال، ذیقعده و ده روز از اوّل ذیحجّه) که حتّی پیش‌از اسلام نیز عرب‌ها آن ماه‌ها را دانسته و رعایت می‌کردند.(۱)

متعاقباً آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که زائران خانه‌ی خدا باید کلّیّه‌ی مجادلات و کشمکش‌های بیانی را در ایّام حج به یکسو، نهاده و با روحیّه‌ای آرام متوجّه هدف عبادی خود باشند و تصوّر ننمایند که فقط آمده‌اند تا حرکات بدون فکری انجام داده و سپس با خرید مقداری مال‌التّجاره و سوغات، به موطن خود بازگردند! می‌فرماید نیکوکاری‌های زائران از نظرگاه خدا دور نمی‌ماند و به هدر نمی‌رود.

در مقطع آیه خداوند «خردمندان را» خطاب کرده و با لحن محبّت‌آمیزی ـ چنانکه کاربرد ضمیر «من» می‌نماید ـ تأکید می‌کند که در برابر او احساس مسئولیّت نمایند و با چنین روحیّه‌ای به حج روند و پس‌از حج نیز به زندگانی با پرهیزکاری ادامه دهند.

(۱۹۸) **لَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَن تَبۡتَغُواْ فَضۡلٗا مِّن رَّبِّكُمۡۚ فَإِذَآ أَفَضۡتُم مِّنۡ عَرَفَٰتٖ فَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ عِندَ ٱلۡمَشۡعَرِ ٱلۡحَرَامِۖ وَٱذۡكُرُوهُ كَمَا هَدَىٰكُمۡ وَإِن كُنتُم مِّن قَبۡلِهِۦ لَمِنَ ٱلضَّآلِّينَ.**

---

(۱) ـ بنا به ماه‌های نام برده شده برای حج، ظاهراً می‌توان حجّ تمتّع را در ماه شوّال هم انجام داد. ولی سنّت قربانی همواره روز دهم ذیحجّه بوده است.

« **بر شما گناهی نیست که** (در سفر حج) **از فضل خداوندتان بجویید** (و کسبی کنید). **پس چون از عرفات سرازیر شدید خدا را در مشعرالحرام یاد کنید، و او را یاد کنید همانگونه که شما را هدایت کرد و همانا پیش‌از آن در زمره‌ی گمراهان بودید** »،

صدر آیه می‌فرماید که تجارت در موسم حج ایرادی ندارد. شهر مکّه از قدیم محلّ رفت و آمد کاروانهای تجاری بود و در اسلام نیز با آیه‌ی فوق، به تجارت در ایّام حج رخصت داده شد.

عَرَفات بیابان وسیعی درچهارفرسخی مکّه، نخستین وقوفگاه حج‌است. مفسّران گفته‌اند صحرای عرفات محلّی بوده که پیک إلهی آئین حج‌را به ابراهیم‌ع آموخت و پس‌از شناخت هرمرحله ابراهیم می‌گفت : «**عَرَفْتُ** = شناختم». بر این مبنا می‌توان عرفات را وادی معرفت درنظر گرفت.

مَشْعَرُالْحَرام توقّفگاه دیگرحجّ، بین عرفات و مکّه در محلّی به نام مُزدَلفه قرار دارد.

بر طبق آیه‌ی شریفه وقتی حجّاج از عرفات به سوی مشعرالحرام می‌روند به صور مختلف ذکر خدا می‌کنند که مرحله‌ای شورانگیز و پراحساس از آئین حج است.

مقطع آیه تذکّر می‌دهد که اگر ما در زندگی متوجّه حقایقی شده و به ادراک وهدایتی رسیده‌ایم، آن را از ناحیه‌ی خدا دانیم (و نه ازخصوصیّات خود) تا خودمداری و خودبزرگ‌بینی بین مسلمانها شایع نگردد.

(۱۹۹) **ثُمَّ أَفِيضُواْ مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ ٱلنَّاسُ وَٱسْتَغْفِرُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ .**

« **آنگاه از همانجا که مردم روانه شوند** (به سوی مِنا) **روید و از خدا آمرزش طلبید که خدا آمرزنده و مهربان است** »،

آیه‌ی شریفه به حج‌گزاران می‌گوید پس‌از حرکت از عرفات و وقوف شبانه در مشعرالحرام، همه با هم در یک زمان ذکرگویان به سوی مِنا روید تا فاصله‌ها وتشخّص‌های صوری ازمیان برود.

مقطع آیه مُشعر بر آن است که خداوند درخواست آمرزش (درصورت تصمیم جدّی به تغییر افکار و رفتار) را، می‌پذیرد.

(۲۰۰←۲۰۲) **فَإِذَا قَضَيْتُم مَّنَٰسِكَكُمْ فَٱذْكُرُواْ ٱللَّهَ كَذِكْرِكُمْ ءَابَآءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًاۗ فَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِى ٱلدُّنْيَا وَمَا لَهُۥ فِى ٱلْأَخِرَةِ مِنْ خَلَٰقٍ . وَمِنْهُم مَّن يَقُولُ رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِى ٱلدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِى ٱلْأَخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ . أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُواْۚ وَٱللَّهُ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ .**

« **و چون مناسکتان را به پایان بردید، خدا را آن‌سان که نیاکانتان را یاد می‌کنید ـ بلکه فراتر از ذکر نیاکان ـ یاد کنید، و گروهی از مردم گویند : خداوندا ! به ما در همین دنیا نیکی عطا کن، و اینان** (که هدفی جز دنیا ندارند) **در آخرت نصیبی نخواهند داشت**» «**و برخی از آنها گویند : خدایا ! در دنیا نیکی**

به ما عطا کن و در آخرت (نیز نعمت) **نیکو به ما ببخش و ازعذاب آتش محفوظمان دار!**» «**ایشانند که از اکتساب خویش بهره برند و خداوند سریع‌الحساب است**»،

در تفاسیر آمده که پیش‌از اسلام، عرب جاهلی پس‌از انجام حج، در بازارهای مکّه گرد آمده به ذکر مفاخر پدران و نیاکان خود می‌پرداخت. چون اسلام ظهور کرد، این امتیازجویی‌های موهوم را لغو کرد و در آیات فوق فرموده که به جای ذکر نیاکان و برتری‌جویی‌های واهی، خدا را یاد کنید و تواضع پیش گیرید.

متعاقباً در زمینه‌ی یاد خدا، آیات شریفه به درخواست‌های مردم اشاره می‌کند. می‌فرماید عدّه‌ای فقط طالب دنیا هستند و طبیعی است که با چنین روحیّه‌ای، نصیبی در آخرت نخواهند داشت. سپس از گروهی به لحن تأیید یاد می‌نماید که در طلب دنیا و آخرت هردو هستند، یعنی زندگی دنیا را برای به دست آوردن منافع آخرتی ـ از راه دستیابی به فضائل اخلاق و تلاش در راه حق و غیره ـ می‌خواهند و می‌فرماید اینان به نتیجه‌ی اکتسابات خود می‌رسند. به عبارت دیگر هرگروه به نتائج روحیّه و رفتار خود می‌پیوندد و به قول مولوی «تو همانی که می‌جویی».

طبری می‌گوید مقصود از«**وَ اللهُ سَرِيعُ الْحِساب**» این‌است که «خدا بر عمل هردودسته ازافراد احاطه دارد ومنزّه است ازآنکه با سرانگشت ویا تفکّر، حسابگری نماید». یعنی عکس‌العمل هرعمل انسانها درنظام عالم، بلافاصله پس‌از رویداد، تقدیر شده و ارزش آن مشخّص می‌گردد و درآخرت به سرعت ظهور می‌کند.

(۲۰۳) **وَ ٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ فِيٓ أَيَّامٖ مَّعۡدُودَٰتٖۚ فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَوۡمَيۡنِ فَلَآ إِثۡمَ عَلَيۡهِ وَمَن تَأَخَّرَ فَلَآ إِثۡمَ عَلَيۡهِۚ لِمَنِ ٱتَّقَىٰۗ وَ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَ ٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّكُمۡ إِلَيۡهِ تُحۡشَرُونَ**.

«**و خدا را در روزهای معدود یاد کنید، پس کسی که شتاب داشته در دو روز** (اهتمام ورزد) **گناهی بر او نیست و هرکه تأخیر کند بر او** (نیز) **به شرط حفظ تقوا، گناهی نیست، و در برابر خدا تقوا پیش گیرید و بدانید که به سوی او محشور خواهید شد**»،

در جایگزینی روزهایی که پس‌از مراسم حج ، عربها، به ذکر نیاکان خود می‌پرداختند (توضیح آیه‌ی قبل)، «ایّام تشریق» مقرّر گشته است (روزهای ۱۳←۱۱ ذیحجّه) که طی آن حُجّاج در مِنا می‌مانند و به ذکر خدا می‌پردازند و نمازهای متعدّد به جای می‌آورند. در تفاسیر آمده که پس‌از عید قربان گروهی از حج‌گزاران دو روز در مِنا می‌ماندند و سپس برای طواف به مکّه می‌شتافتند و بعضی سه روز می‌ماندند. این‌موضوع موجب چشم هم چشمی گردیده گفتگوهایی میان حاجیان برمی‌انگیخت که دور از شأن حج‌گزاران بود. لذا خداوند برای پایان دادن به این‌گفتگوها فرمود نه توقّف دو روزه گناهی برمی‌انگیزد و نه توقّف سه روزه.

(۲۰۴) **وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُعۡجِبُكَ قَوۡلُهُۥ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيُشۡهِدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلۡبِهِۦ وَهُوَ أَلَدُّ ٱلۡخِصَامِ**.

«**و از جمله‌ی مردم کسی است که گفتارش در** (باره‌ی) **زندگی دنیا تو را به شگفت آورد و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه گیرد، و** (بدان که) **او سخت‌ترین دشمنان است**»،

در آیات ۲۰۰ و۲۰۱ دو دسته افراد را با اشاره به نوع دعاهایشان پس‌از مراسم حج، معرّفی نمود که یکدسته دنیا را برای دنیا می‌خواهد و دسته‌ی دیگر دنیارا به عنوان فرصتی برای کسب سرمایه‌های اُخروی درنظر می‌گیرد. در آیه‌ی فوق و آیات بعد نمونه‌هایی از آن دو گروه را در چهره‌ها و اوصاف عملی نشان می‌دهد.
در آیه‌ی ۲۰٤ سخن از دنیاطلبانی است که مردمانی منافق‌اند و چه بسا دربرابر مؤمنان بسیار اظهار زهد نموده و از پوچی و بی‌اعتباری دنیا سخن می‌گویند، به‌طوری که حتّی پیامبر را هم ـ چنانکه در خطاب آیه است ـ می‌فریفتند (و در این رابطه معلوم می‌شود پیامبر ذاتاً علم غیب نداشته و آنجا که وحی إلهی امدادش نمی‌نمود باطن افراد را نمی‌دانست). مقطع آیه می‌فرماید اینان سخت‌ترین دشمنان پیامبر و مسلمانان‌اند.

(۲۰۵) **وَ إِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ لِيُفۡسِدَ فِيهَا وَ يُهۡلِكَ ٱلۡحَرۡثَ وَٱلنَّسۡلَۚ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلۡفَسَادَ .**

« **و چون** (از تو) **روی گرداند** (و دور شود) **به تباهکاری در زمین می‌کوشد و کشت و نسل هلاک می گرداند و خدا دوستدار تباهکاری نیست** »،

یعنی، همآنان که در موقعیّت‌های مطلوب اظهار زهد ووارستگی از دنیا می‌کنند، روششان چیزی جز فساد و تخریب نیست و همین‌که امکان بیابند، جان و مال و نفوس مردم را، در راه مقاصد دنیوی خویش، به هیچ می‌شمرند. امّا خدا دوستدار تباهی نیست وبنابراین تباهکاران‌را دوست ندارد. چنانکه فرموده «**تِلْكَ الدَّارُ الآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لايُرِيدُونَ عُلُوًّا فِى الأرْضِ وَ لا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ** = آن‌سرای آخرت‌را برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده‌ی سرکشی و فساد درزمین نکنند وسرانجام نیک از آن متّقیان است» (قصص/۸۳).

(۲۰۶) **وَ إِذَا قِيلَ لَهُ ٱتَّقِ ٱللَّهَ أَخَذَتۡهُ ٱلۡعِزَّةُ بِٱلۡإِثۡمِۚ فَحَسۡبُهُۥ جَهَنَّمُۖ وَ لَبِئۡسَ ٱلۡمِهَادُ .**

« **و آنگاه که به او گفته شود: از خدا بترس، نخوتش او را به‌گناه گیرد، نصیبش جهنّم است که بد بستری‌است** »،

از خصوصیّات چنین افرادی (آیات قبل) آن است که ازهرگونه تذکار دینی و إلهی، به جای حُسن استقبال، خشمگین می‌شوند و در التهاب شدیدی فرومی‌روند که مثلاً چطور فلانکس به خود جرأت داده، درس خداشناسی به ما بدهد ؟! و همین تکبّر و خشم، زمینه‌ساز گناهان بیشتری برای آنها می‌گردد. مقطع آیه می فرماید همان نخوت و خشمی که در برابر تذکّر خیرخواهانه‌ی افراد در آن غوطه می‌خورند، مایه‌ای از عذاب اُخروی را بنیان می‌نهد که خود را در آن خواهند یافت.

(۲۰۷) **وَ مِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡرِي نَفۡسَهُ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِۚ وَٱللَّهُ رَءُوفُۢ بِٱلۡعِبَادِ .**

« **و برخی از مردم جان خود را در طلب خشنودی خدا می‌فروشند، و خدا نسبت به**(چنین) **بندگان مهربان است** »،

در آیات قبل از عوام‌فریبان و مقدّس‌نمایانی سخن گفت که دَم از ایمان و تقوا می‌زنند امّا درونی فسادانگیز دارند. در آیه‌ی فوق دسته‌ای را در طرف مقابل ذکر می‌کند که می‌فرماید «**جان خود را به رضای خدا می**

فروشند». یعنی کسانی هستند که دربرابر ناحقّی‌ها می‌ایستند و درصورت لزوم جان خودرا هم درراه احقاق حق ـ که رضای خداست ـ می‌دهند و در وهله‌ی اوّل بهشت ونعمت‌های مادّی آن مورد نظرشان نیست، بلکه نفس رضایت معبود برایشان مهم است.

این آیه را علمای شیعه درباره‌ی حضرت علی[ع] می‌دانند که در شب هجرت به جای پیامبر خوابید و به خاطر رضای خدا جان خود را به خطر انداخت. طبری اقوال دیگرهم نقل کرده و ازجمله آن را درباره‌ی عموم مهاجر و انصار می‌داند. به‌طور مسلّم می‌توان گفت که علی[ع] از مصادیق بارز این آیه است ولی دلالت آیه عام است و شامل همه‌ی پاک‌باختگان راه حقیقت می‌شود.

بخش یازدهم

(۲۰۸) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱدۡخُلُواْ فِي ٱلسِّلۡمِ كَآفَّةً وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٞ.

« ای کسانی‌که ایمان آوردید! همگی به اطاعت(خدا) **درآیید و از گام‌های شیطان پیروی مکنید که او دشمن آشکار شماست »،**

به دنبال آیات قبل که مسلمانها را به دو گروه منافق و کسانی‌که حتّی جان خود را هم در راه رضای خدا می‌دهند تقسیم فرمود، در اینجا همه را به روش گروه دوم که راه صلاح و سعادت و تسلیم در برابر خدای تعالی است، فرامی‌خواند. این نحوه گفتار در سوره‌ی بقره سابقه دارد و در ابتدای سوره نیز پس‌ازتوصیفی از «مؤمنان» ، «کافران» و «منافقان»، همگی را در آیه‌ی ۲۱ به راه «متّقیان» فراخواند.

برخی از مفسّران واژه‌ی «**سِلْم**» را در آیه‌ی فوق به معنی «صلح» گرفته و گفته‌اند، منظور آن است که مسلمانها همه با هم درحال صلح و آشتی بسربرند. امّا سیاق آیات بر جنگ نیست و سخن از جنگ بین مسلمانها به میان نیامده تا در اینجا همه را به آشتی بخواند!. واژه‌ای که برای «صلح» در قرآن به کار رفته «**سَلْم**» است، نه «سِلْم» چنانکه می‌فرماید : «**وَ إنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها** = اگر آن(دشمنان) از صلح استقبال کردند، تو نیز استقبال کن» (انفال/۶۱) و یا «**فَلاتَهِنُوا وَ تَدْعُوا إلَی السَّلْمِ** = پس سست نشوید و (از سر سستی) صلح نخواهید» (محمّد/۳۵). مفهوم «**سِلْم**» تسلیم در برابر فرامین خداست.

تعبیر «**خُطُواتِ الشَّیْطان** = گام‌های شیطان» حاوی نکته‌ی ظریفی است، اینکه انحراف و کژی در انسان تدریجاً صورت می‌گیرد و این همان روش شیطان در گمراه‌سازی مردم است. او نیز گام به گام حسّاسیّتِ آدمی را نسبت به قبح گناه، ازمیان می‌برد. به بیان دیگر قدم در راه خدا، قدم در راه اخلاق، عدالت، مجاهده برای حق و سلامت نفس است و مجموعه‌ی قدم‌هایی که انسان در خلاف این جهات برمی‌دارد، «گام‌های شیطان» محسوب می‌شود.

(۲۰۹) فَإِن زَلَلۡتُم مِّنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡكُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

« و اگر ـ پس‌از آنکه دلایل روشن بر شما آمد ـ دچار لغزش شدید، بدانید که خداوند شکست‌ناپذیر و حکیم است »،

خدای عالم نفی زشتی‌ها و پذیرش خوبی‌ها را در «فطرت» آدمی نهاده و به علاوه، «قوای عاقله» در تشخیص سرانجام نیک و بد به انسان اعطاء شده است. سوای اینها خداوند، پیامبران را با کتاب و دلایل

روشن در جهت تأیید و تقویت و توسعه‌ی آن فهم باطنی، بین مردمان برانگیخته و آیه‌ی شریفه می‌فرماید اگر با وجود همه‌ی این دلائل روشن باز افراد پشت به ندای وجدان خود و دعوت پیامبران حق کنند، بدانند که با عکس‌العمل قاطع إلهی روبرو خواهند شد.

«قدرت» خدا اعمال را به عکس‌العملشان می‌رساند، چنانکه بر پایه‌ی «حکمت» او نیز مقتضی است نیک و بد ازهم جدا شده و هریک به سرانجام مناسب خود برسد. بدین‌ترتیب دو صفت «**عزیز**» و «**حکیم**» برای خدا در مقطع آیه، مفهوم می‌یابد.

(۲۱۰) **هَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّآ أَن يَأۡتِيَهُمُ ٱللَّهُ فِي ظُلَلٖ مِّنَ ٱلۡغَمَامِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَقُضِيَ ٱلۡأَمۡرُۚ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرۡجَعُ ٱلۡأُمُورُ**.

« **آیا جز این انتظار دارند که خدا و فرشتگان در سایبان‌هایی از ابر سویشان آیند و کار یکسره گردد** (تا ایمان آورند ؟) **و همه‌ی امور به خدا بازمی‌گردد** »،

لحن آیه توبیخی است. یعنی کسانی که پس‌از آن همه براهین (توضیح آیه‌ی قبل) بازهم از پی گام‌های شیطان می‌روند دیگر منتظر چه هستند؟ آیا منتظر این امر محال‌اند که خدا و فرشتگان به نزدشان رفته خود را نشان دهند تا آنگاه ایمان آورند؟ چنین امری محال است، زیرا ایمان موکول به مجاهدت است. انسان باید عقل خویش را به کار گیرد و با پیمودن سیر تکاملیِ «از محسوس به معقول»، نسبت به قوای پنهان عالم به ایمان رسد. کمال انسان از این راه حاصل می‌شود. خودخواهانند که می‌خواهند به عوض آنکه خود سوی کمال روند، کمال سوی آنان بیاید و اینگونه افراد ـ ازآنجاکه همه‌ی امور به خدا بازمی‌گردد ـ نتیجه‌ی چنین روحیّه و طرزفکر خود را خواهند دید.

قول تفسیری دیگر معتقد است که آیه‌ی شریفه ـ با واژه‌ی «**قُضِيَ الأمر**» ـ اشاره به قیامت دارد و براساس این تلقّی، به این معنا می‌رسیم که آیا پیروان گام‌های شیطان منتظرند قیامت فرارسد و فرشتگان عذاب إلهی سراغشان روند تا آنگاه ایمان آورند؟ چنانکه فرموده «**هَلْ يَنْظُرُونَ إلا أَنْ تَأتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ أَوْ يَأتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ** = آیا منتظرندکه فرشتگان(مرگ) سراغشان آیند یا (عذاب)خدا و یا برخی از نشانه‌های (عذاب) خداوندت آشکار شود ؟»[1] (انعام/۱۵۸). خداوند می‌فرماید «**وَ إِلَى الله تُرْجَعُ الأمُور** = و همه‌ی امور به خدا بازمی‌گردد» یعنی آری، سرانجام آن‌صحنه پیش خواهد آمد وهرکس به نتیجه‌ی کار خود می‌رسد (ولی اظهار ایمان در آن‌موقعیّت سودی نخواهد داشت).

(۲۱۱) **سَلۡ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ كَمۡ ءَاتَيۡنَٰهُم مِّنۡ ءَايَةِۭ بَيِّنَةٖۗ وَمَن يُبَدِّلۡ نِعۡمَةَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡهُ فَإِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ**.

---

(۱) ـ بنا بر این تفسیر، عبارت «**يَأتِيَهُمُ الله**» به معنای «یأتیهم أمر الله» یا «یأتیهم عذاب الله» آمده است.

« فرزندان اسرائیل را بپرس که چه بسیار نشانه‌های آشکار به‌ایشان دادیم وکسی که نعمت‌خدا را ـ پس‌از آنکه به او رسید ـ تغییر دهد، پس همانا خدا سخت‌کیفر است »،

یعنی ، عقلِ گرفتارِ نفس را هرمعجزه‌ای ارائه دهی باز به ایمان نمی‌رسد ، چنانکه یهودیانِ زمان موسی(ع) فراوان معجزات روشن دیدند و باز هوسهای خود را دنبال کردند! ملاحظه می‌شود که قرآن مکرّر، برای عبرتِ افراد، تاریخ ادیان و سیر تحوّل پیروان آنها را یادآور می‌شود.

بخش بعدی آیه باز اشاره به یهود است، ولی البتّه با تذکّرِ روشن به مسلمان‌ها که اگر آنها نیز به‌مانند یهودیان تعالیم خودرا ـ که نعمت بزرگ إلهی است ـ در عمل تحریف نمایند (کما اینکه بسیاری از متشرّعین اسلامی چنین می‌کنند) با کیفر سخت خدا روبرو خواهند بود.

(۲۱۲) زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا وَ يَسۡخَرُونَ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ۘ وَٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ فَوۡقَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَـٰمَةِۗ وَٱللَّهُ يَرۡزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٍ.

« این زندگی دنیا برای کافران آراسته شده است، و مؤمنان را به ریشخند می‌گیرند، و روز رستاخیز تقواپیشگان فوق آنها باشند، و خدا هرکه را خواهد (و صلاح بیند) **روزی بی‌شمار بخشد »،**

بخش اوّل آیه مشعر بر این معناست که عدم ایمان کافران، همه به‌خاطر منافع پوچ دنیاست، چنانکه غزالی می‌گوید «اهل دنیا دوست ندارند که حدیث مرگ شنوند، می‌ترسند که عیش دنیا برایشان منغّص گردد». و آنها که مقهور این زندگی نافرجام شده این دنیا را اصل دانسته‌اند، مؤمنان واقعی را واپسگرا و بی‌ارزش می‌شمرند.

در بخش دوم آیه اعلام شده که دیری نمی‌پاید که صحنه عوض خواهد شد و در آن زندگی نهایی و ابدیّت جاوید، استهزاگرانِ امروز، تحقیرشدگان خود را والاتر از خود می‌یابند. حتّی در همین جهان نیز، اگر منکران دیده‌ی حقیقت‌بینِ داشته باشند، درخواهند یافت که مؤمنان حقیقی (تقواپیشگان، آنها که در زندگی دنیا با دوری از گناهان و ترویج نیکی‌ها به حفظ خود پرداخته‌اند) به‌لحاظ قدرتِ مقاومت در برابر نفس، تعقّل در نظام خلقت، تخلّق به اخلاق عالیه‌ی انسانی، پایداری در مصائب و اطمینان از آینده، زندگانی آزادتر و والاتری دارند و در آخرت همین حقیقت به ظهور و بروز کامل می‌رسد.

مقطع آیه به متّقیان اشاره دارد که از نعمت‌های خدا بهره‌ی نامحدود خواهند برد. به عبارت دیگر، بخل در مبدأ فیّاض عالم نیست، فقط عدّه‌ای به دست خویش راه فیض را برخود می‌بندند.

(۲۱۳) كَانَ ٱلنَّاسُ أُمَّةً وَٰحِدَةً فَبَعَثَ ٱللَّهُ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ ٱلۡكِتَـٰبَ بِٱلۡحَقِّ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ فِيمَا ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِۚ وَ مَا ٱخۡتَلَفَ فِيهِ إِلَّا ٱلَّذِينَ أُوتُوهُ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡهُمُ ٱلۡبَيِّنَـٰتُ بَغۡيَۢا

بَيْنَهُمْ فَهَدَى ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَا ٱخْتَلَفُواْ فِيهِ مِنَ ٱلْحَقِّ بِإِذْنِهِۦ وَٱللَّهُ يَهْدِى مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ.

« **مردم همه امّتی یگانه بودند** (که رفته رفته اختلاف کردند) **پس خدا پیامبران‌را بشارت‌دهنده و بیم‌رسان فرستاد و با آنان کتاب** (آسمانی) **به حق نازل کرد تا میان مردم در آنچه اختلاف کردند حکم کند، و در آن**(کتاب) **جز دریافت‌کنندگانش ـ پس‌از آنکه نشانه‌های روشن به ایشان رسید ـ اختلاف نکردند، ازسر حسد و سرکشی که بینشان بود، پس خدا مؤمنان** (واقعی) **را به حقیقت آنچه مورداختلاف قرار گرفته بود، به خواست** (وتوفیق)**خود، هدایت کرد، وخداوند هرکه را خواهد** (و لایق بیند) **به راه راست هدایت می‌کند »،**

بیشتر مفسّران فعل «اِخْتَلَفُوا» را پیش‌از فعل «**فَبَعَثَ**» در آیه‌ی شریفه، در تقدیر گرفته‌اند که این به اقتضای عبارت «**لِیَحْکُمَ بَیْنَ النّاسِ فِیمَا اخْتَلَفُوا فِیه**» می‌باشد.

پس‌از اشـاره به إنکار نعمت‌های إلهی توسّـط بنی‌اسرائیل درآیه‌ی پیشین، دراینجا به‌طور کلّی، منشأ اختلافاتی را که در ادیان مختلف بروز کرده، بازگو می‌نماید. می‌فرماید، در ابتدای خلقت، بین ابناء بشر اختلافی نبود و همگی أمّت واحد بودند. امّا رفته رفته اختلافاتی بینشان ظاهر شد (یونس/۱۹) و در این شرائط خداوند پیامبران را ـ بشارت‌دهنده و بیم‌رسان ـ با کتابی که می‌توانست بین مردم رفع اختلاف کند، فرستاد؛ وهرچند کتاب برای رفع اختلاف و با براهین روشن نازل شد، ولی گروندگان به آن باز به اختلاف افتادند[۱]، اختلافی‌که نه معلول مشکل فکری، بلکه نتیجه‌ی خودخواهی‌ها ومنفعت‌طلبی‌ها بود.[۲] آنگاه خداوند مؤمنان واقعی را ـ که با نیّت حق‌جویی و قلب منصف به سوی کتاب می‌رفتند ـ هدایت فرمود و چشمانشان را برای رؤیت حقایق گشود و مشعل حقیقت را در دلهاشان افروخت. مقطع آیه مشعر بر این معناست که خداوند حق‌جویان را تنها نمی‌گذارد، بلکه دستشان را می‌گیرد و به حق می‌رساند.

---

(۱) ـ حقیقت آن است که اگر افراد بدون دلبستگی‌های روحی و افکارِ ازپیش‌ساخته سراغ کتاب (قرآن) بروند، همه ـ در اساس ـ به وحدت خواهند رسید. البتّه ممکن است با پیشرفت زمان و افزایش علم و آگاهیِ بشر، مصادیق جدیدی از آیات قرآن کشف شود ولی این‌مطلب، معانی مختلف ازآیات به وجود نمی‌آورد، بلکه معنی واحد را وسعت می‌بخشد.

(۲) ـ طبری در تفسیر آیه آورده که منظور، قوم یهود است که هرچند برای رفع اختلاف بینشان کتاب خدا نازل شد، ولی اکثرشان همان کتاب را مایه‌ی اختلاف قرار داده و به فرقه‌سازی و دسته‌بندی پرداختند، و این نبود مگر از سر هوای نفس و ریاست طلبی‌های دنیوی (نقل به مضمون). ولی بیان آیه کلّی است و حدّ اکثر می‌توان گفت که به تناسب انتقاد از یهود، آیه‌ی شریفه مطلب را عمومیّت بخشیده و به سایر اقوام و ادیان توسعه داده است.

(۲۱۴) أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُواْ ٱلْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُم مَّثَلُ ٱلَّذِينَ خَلَوْاْ مِن قَبْلِكُم مَّسَّتْهُمُ ٱلْبَأْسَآءُ وَٱلضَّرَّآءُ وَزُلْزِلُواْ حَتَّىٰ يَقُولَ ٱلرَّسُولُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ مَتَىٰ نَصْرُ ٱللَّهِ أَلَآ إِنَّ نَصْرَ ٱللَّهِ قَرِيبٌ.

« (ای مسلمانها) **آیا پنداشتید که** (به آسانی) **به بهشت می‌روید ؟ حال آنکه هنوز** (ابتلائاتی) **به مانند آنچه بر پیشینیان شما گذشت بر شما نیامده است، چنان سختی‌ها و آزارهایی به ایشان رسید که لرزانیده شدند، تا جایی که پیامبر و مؤمنانِ همراه او گویند : پس یاری خدا کجاست ؟ هشدار که یاری خدا نزدیک است** »،

برخی از مفسّران آیه‌ی فوق را مربوط به جنگ احزاب دانسته‌اند که در شرایط محاصره‌ی مسلمان‌ها توسّط کلّیه‌ی قبایل مکّه از خارج، و خیانت یهودیان و فتنه‌های منافقین در داخل، جهت تقویت روحیّه‌ی مسلمین نازل شد.

از نظر ما آیه‌ی شریفه یک اصل کلّی را ذکر می‌کند و پاسخ به همه‌ی کسانی‌است که تصوّر دارند بدون استقامت در راه و فقط با حفظ ظواهر ایمان و تشریفات مذهبی، به بهشت می‌روند! آیه‌ی فوق نهیبی به این کسان است تا از خواب غفلت به‌درآیند و خطاب به مؤمنان واقعی که در هجوم اختلافات (آیه‌ی قبل) و مشکلات ناشی از آنها در رنج و سختی قرار می‌گیرند، می‌فرماید نومید نشوند و در ادامه‌ی راه حق سستی به خود راه ندهند که درهای بسته گشوده خواهد شد. چنانکه در شدّت سختی‌ها و کثرت عِدّه و عُدّه‌ی مشرکان در جنگ‌های صدر اسلام، خداوند، در آن مقاطع جانفرسا، به داد مسلمان‌ها رسید و آنها را به پیروزی رساند.

(۲۱۵) يَسْـَٔلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلْ مَآ أَنفَقْتُم مِّنْ خَيْرٍ فَلِلْوَٰلِدَيْنِ وَٱلْأَقْرَبِينَ وَٱلْيَتَـٰمَىٰ وَٱلْمَسَـٰكِينِ وَٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُواْ مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِۦ عَلِيمٌ.

« **از تو می‌پرسند که چه چیزی انفاق کنند ؟ بگو : هرمالی انفاق کنید برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مستمندان و به‌راه ماندگان باشد، و خداوند به هر کار خیرتان آگاه است** »،

روشن است که آیه‌ی شریفه در پاسخ به سؤالی در محیط بوده است. امّا ظاهراً سؤال، از نوع مالی که باید انفاق شود بوده، درحالی‌که پاسخ از موارد مصرف انفاق سخن گفته است. زمخشری در کشّاف، پس‌از طرح این ایراد، پاسخ داده که واژه‌ی «**خیر**» در آیه‌ی شریفه شامل هر مالی که قابل انفاق باشد می‌شود و سپس آیه‌ی فوق اذهان را متوجّه امر مهمتری که موارد مصرف مال انفاقی باشد، کرده است. علامه‌ی طباطبائی می‌افزاید که تغییر محور کلام و انتقال از مطلبی به مطلب دیگر، از ویژگی‌های بلاغت قرآن است.

امّا در ارتباط با آیه‌ی قبل، می‌توان گفت که آیه‌ی شریفه، علاوه بر حفظ موضع حق و تحمّل سختی‌ها ـ به‌منظور رسیدن به موقعیّت در دنیا و کسب سعادتِ اُخروی که قبلاً اشاره رفت ـ اجرای احکام دیگری را

نیز، مثل انفاق، جهاد، پرهیز از منکرات و غیره را در این‌زمینه ضروری می‌داند که این‌گونه احکام را طی آیه‌ی فوق و چند آیه‌ی بعد توضیح می‌دهد.

درمقطع آیه تصریح شده که اعمال هیچ‌کس نابود نشده وضامن بروز عکس‌العمل‌ها، علم إلهی است.[1]

(۲۱۶) كُتِبَ عَلَيْكُمُ ٱلْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ ۖ وَعَسَىٰٓ أَن تَكْرَهُوا۟ شَيْـًٔا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ وَعَسَىٰٓ أَن تُحِبُّوا۟
شَيْـًٔا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ ۗ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ .

« **کارزار** (در راه حق) **بر شما واجب شد درحالی‌که برایتان ناگوار است، و ای بسا چیزی را که خوش ندارید و آن خیر شماست و ای بسا چیزی را که دوست می‌دارید و آن شرّ شماست، و خدا می‌داند وشما نمی‌دانید** »،

درآیه‌ی قبل، جهاد مالی را یادآوری کرد و دراینجا ازجهاد جانی سخن می‌گوید. به‌طورکلّی، دراین سلسله آیات، مجرای سختی‌هایی را که درآیه‌ی ۲۱٤ به میان آورد، توضیح می‌دهد و تصریح می‌نماید که عبور از این سختی‌ها، هرچند انسانها خوش نداشته باشند، به نفع آنهاست. به قول سعدی :

چه‌خوش گفت آن‌مرد داروفروش شفا بایدت، داروی تلخ نوش !

اینکه کارزار در راه حق، چه نوع کارزاری‌است، قبلاً در آیه‌ی ۱۹۰ توضیح داد و در اینجا فقط وجوب آن را ـ درزمینه‌ی لزوم مقابله با زورگویان ـ بیان می‌دارد.

مقطع آیه مشعر بر این معناست که احکام خدا ـ برخلاف قضاوت اکثر انسانها که غالباً در«حال» زیسته وحُکم به «ظاهر» می‌کنند ـ بر پایه‌ی حکمت وعاقبت‌نگری اوست و هم ازاینروست‌که مردمان‌را به رعایت آنها فرامی‌خواند.

(۲۱۷) يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلشَّهْرِ ٱلْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ ۖ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ ۖ وَ صَدٌّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَ كُفْرٌۢ بِهِۦ
وَٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِۦ مِنْهُ أَكْبَرُ عِندَ ٱللَّهِ ۚ وَ ٱلْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ ٱلْقَتْلِ ۗ وَلَا يَزَالُونَ
يُقَـٰتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ ٱسْتَطَـٰعُوا۟ ۚ وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِۦ فَيَمُتْ وَهُوَ
كَافِرٌ فَأُو۟لَـٰٓئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَـٰلُهُمْ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْـَٔاخِرَةِ ۖ وَ أُو۟لَـٰٓئِكَ أَصْحَـٰبُ ٱلنَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا
خَـٰلِدُونَ .

---

(۱) ـ به قول اهل نظر دو نوع علم در ما هست (۱) علم حصولی نسبت به اشیاء که ابتدا صورت و تصوّراتی از آنها در ذهن نقش می‌بندد تا جزء آگاهی‌ها درآیند و (۲) علم حضوری که محتاج واسطه نیست، به مانند علم ما به اعتقادات، معلومات و کلاًّ همه‌ی پدیده‌های درونی خود. می‌گویند علم خدا نسبت به عالم و کلیّه‌ی موجودات و حوادث آن نیز حضوری است و هم از اینروست که هیچ چیز از نظر او مخفی نمی‌ماند و آگاهی‌اش نسبت به همه چیز مطلق و فراگیر است.

« **از تو درباره‌ی جنگ در ماه حرام می‌پرسند، بگو : جنگ در آن**(ماه گناهی) **بزرگ است، و بازداشتن از راه خدا و کفر به او و** (ممانعت مردم از ورود به) **مسجد الحرام و اخراج اهلش از آنجا، نزد خدا** (گناهی) **بزرگتر است، و فتنه** (شرک) **از کشتار نارواتر باشد، و آنان پیوسته با شما می‌جنگند تا ـ اگر بتوانند ـ شما را از دینتان بازگردانند، و هرکس از شما که از دین خود برگردد و با کفر بمیرد، پس اعمال او در دنیا و آخرت تباه شود و آنان اهل آتش‌اند و در آن جاویدند** »،

پیگیری قوانین جنگ دراینجا ـ و حرمت جنگ در ماه حرام که قبلاً نیز در آیه‌ی ١٩٤ یادآور شده بود ـ با آیه‌ی قبل که مسلمانها را ملزم به دفع تجاوز دشمن نمود، بی‌تناسب نیست.

از آیه‌ی شریفه برمی‌آید که مسلمانها در یکی از ماههای حرام در برابر مشرکان دست به اسلحه برده و در این راه مورد اعتراض قرار گرفته بودند.(1) می‌فرماید آری، جنگ در ماه حرام کار ناروایی است، امّا اعمال مشرکان در بازداشتن مردم از راه حق و تحمیل عقیده‌ی خود به سایرین با شمشیر و اخراج ساکنان مسجدالحرام از موطن‌شان و بی‌احترامی به محلّی که حتّی بر پایه‌ی فرهنگ خودشان نیز مقدّس بوده، به مراتب شنیع‌تر و زشت‌تر است.

تعبیر «**اَلْفِتْنَةُ اَكْبَرُ مِنَ الْقَتْل** = فتنه از کشتار نارواتر است» که قبلاً در آیه‌ی ١٩١ آمده بود، در اینجا با عبارت بعدی (**وَ لايَزالُونَ يُقاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَن دينِكُمْ إنِ اسْتَطاعُوا** = و آنان پیوسته با شما می‌جنگند تا ـ اگر بتوانند ـ شما را از دینتان بازگردانند» توضیح بیشتری می‌یابد. یعنی فتنه‌گری آنان همین بوده که می خواستند به ضرب شمشیر افراد را ازعقیده‌ی توحیدی بازدارند و نظام شرک را حفظ کنند. می‌فرماید چنین

---

(١) ـ آیه‌ی شریفه ـ بنا به مآخذ تاریخی ـ ناظر به ماجرایی است که به اختصار نقل می‌شود. آورده‌اند که «پیغمبرص در رجب (ماه حرام) سال دوّم هجری، عبدالله بن جحش را با گروهی از مهاجران بیرون فرستاد و نامه‌ای بدو سپرد و فرمان داد که پس‌از دو روز راهپیمایی، در آن بنگرد و مفاد آن را اجراء کند، ولی هیچیک از یاران خویش را با اکراه بدان کار واندارد. عبدالله، پس‌از دو روز نامه را گشود، چنین نوشته بود : وقتی در این نامه نگریستی تا نخله، میان مکّه و طائف برو و در آنجا منتظر قریش باش و از اخبار آنها آگاه شو. عبدالله وهمراهانش تا نخله برفتند و روز آخر رجب قافله‌ی قریش برآنها بگذشتند؛ عبدالله و همراهانش آزارها و بدرفتاری‌های قریش را به یاد آوردند، و با یکدیگر مشورت کردند؛ و بعضی از آنها با بعضی دیگر گفتند : به خدا اگر این گروه را امشب رها کنید داخل حرم می‌شوند و به آنها دست نخواهید یافت و اگر آنها را بکشید در ماه حرام خون ریخته‌اید. مردّد بودند و از اقدام بیم داشتند، سپس به خود دل دادند و بر کشتن آنها و گرفتن مالشان هم‌سخن شدند. یکی از آنها تیری انداخت و سردسته‌ی قریش را بکشت و مسلمانان دو تن از قریش را اسیر کردند. آنگاه که به نزد محمّد (ص) آمدند، ایشان را فرمود : من فرمان نداده بودم در ماه حرام جنگ کنید، عبدالله و یارانش در کارخود فروماندند، و مسلمانان به سرزنش آنها برخاستند. قریش بهانه بدست آورده حربه‌ی تبلیغ را بدست گرفتند و در همه‌جا آوازه درانداختند که مسلمانان حرمت را رعایت نکردند و در آن خون ریختند و غنیمت و اسیر گرفتند. و یهودیان دراین‌موضوع دخالت کرده می‌خواستند آتش فتنه را دامن بزنند که در این هنگام آیه‌ی ٢١٧ سوره‌ی بقره نازل شد» (کتاب «زندگانی محمّدص» نوشته‌ی محمّدحسین هیکل، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، ص٣٤٩). البتّه در ابتدای آیه‌ی فوق مشاهده می‌شود که خداوند جنگ در ماه حرام و عمل عبدالله و یارانش را ناروا دانسته، جز آنکه متعاقباً ستمکاری کفّار قریش را زشت‌تر شمرده است.

کاری بدتر از کشتار است. به علاوه تعبیر «**فتنه**» به مفهوم مزبور در سوره‌ی بُروج نیز راجع به «**اصحاب أُخدود**» آمده‌است‌که مسیحیان را برای آنکه یهودی شوند زنده می‌سوزاندند وخداوند از این‌جنایت، به لفظ «**فَتَنُوا**» یاد می‌کند (بروج/۱۰).

بخش ختامی آیه نشان می‌دهد که اعمال انسان به اعتبار ریشه‌ی ایمانی و روحی، همواره با او در تماس است. چنانچه ریشه‌ی فکری اعمال در آدمی عوض شود، سنخیّت اعمال با عامل نیز به تناسب تغییر می‌کند و عاقبت فرد، متناسب با روحیّه و کرداری است که در پایان عمر با خود می‌برد.

(۲۱۸) **إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ وَ جَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أُوْلَٰٓئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ ٱللَّهِۚ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ**.

« **همانا کسانی‌که ایمان آوردند و آنها که هجرت کرده در راه خدا به جهاد برخاستند، آنان به رحمت خدا امید دارند، و خداوند آمرزنده‌ی مهربان است** »،

برطبق معمول قرآن ـ پس‌از «هشدار» در آیه‌ی قبل ـ «بشارت» آمده و در آیه‌ی فوق مؤمنان و مجاهدان راه حق را به تأییدات و رحمت إلهی نوید داده است.

(۲۱۹) **يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْخَمْرِ وَٱلْمَيْسِرِۖ قُلْ فِيهِمَآ إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَٰفِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَآ أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا ...**

« **تو را از شراب و قمار می‌پرسند، بگو : در آندو گناهی بزرگ است، و منافعی برای مردم** (دارند) و(لی) **گناهشان از سودشان بیشتر است ...** »،

واژه‌ی «**خَمْر**» در لغت به معنی «پوشاندن» است و از آنجا که شراب عقل را مستور می‌سازد، به آن «**خمر**» می‌گویند، چنانکه به روسری نیز «خِمار» گفته می‌شود. «**مَيْسِر**» از ریشه‌ی «يُسْر» به معنی «آسانی» است و به «قِمار» گفته می‌شود، شاید از آن‌جهت که طی آن مردم به آسانی اموال یکدیگر را می‌برند.

از مجموع تفاسیر برمی‌آید که مسلمانها در آغاز باده می‌نوشیدند تا این کار به‌تدریج از اواخر بعثت (نحل/٦٧) تا اوایل هجرت (آیه‌ی فوق) و حدود سال ششم هجرت (نساء/٤٣) تقبیح گردید و در سالهای پایانی هجرت (مائده/۹۰) به تحریم کامل رسید.

آیه‌ی فوق می‌فرماید هیجان و مسرّت ظاهری در مسکرات و قمار هست ولی آثار و عواقب آنها خواری و گرفتاری است.

(۲۱۹و۲۲۰) **. . . وَ يَسْـَٔلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلِ ٱلْعَفْوَۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلْأَيَٰتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ . فِي ٱلدُّنْيَا وَ ٱلْأَخِرَةِ. . .**

« . . . و از تو می‌پرسند چه چیز انفاق کنند ؟ بگو : مازاد(خود) **را. این چنین خداوند آیاتش را بر شما روشن می‌سازد، باشد که در** (کار) **دنیا و آخرت**(خود) **اندیشه کنید . . . »**،

واژه‌ی «**عفْو**» در آیه‌ی شریفه به معنی «افزون از مقدار حاجت» آمده‌است. از اینرو مفسّران گفته‌اند باید از افزون برحوائج ضروری وبه‌طورمتعادل انفاق کرد. ازنکات درخور توجّه آیه اینکه عبارت«**فی الدّنیا و الآخره**» که در آغاز آیه‌ی بعدی آمده، از نظر قواعد زبان عربی جار و مجرور و ظرفی است متعلّق به فعل «**تَتَفَکَّرُون**» در انتهای آیه‌ی فوق. از اینرو عبارت مزبور در همان آیه منظور گردیده و بدان سان تلاوت و ترجمه شده است.

(۲۲۰) . . . وَ يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْيَتَـٰمَىٰ ۖ قُلْ إِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ ۖ وَإِن تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَٰنُكُمْ ۚ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ ٱلْمُفْسِدَ مِنَ ٱلْمُصْلِحِ ۚ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

« . . . و درباره‌ی یتیمان از تو می‌پرسند، بگو : اصلاح (امور) **ایشان نیکوست، و اگر معاشرشان شوید پس برادران شمایند، وخدا مفسدرا ازمصلح می‌شناسد، واگر خدا می‌خواست بر شما سخت می‌گرفت، همانا خدا قدرتمند و حکیم است »**،

با توجّه به آیات اخلاقی قرآن طبیعی است که حسّاسیّتی بین مسلمانها در ارتباط با یتیمان[1] به وجود آمده بود، کما اینکه در سوره‌ی نساء (آیات ۱۰ و ۱۲۷) که بعداز آیه‌ی فوق نازل گردیده، نسبت به دقّت درمورد اموال یتیمان تأکید زیادی شده است. چنانکه طبری در تفسیر آیه می‌گوید مسلمانان صدر اسلام درمورد یتیمان سختگیر بودند و در خوردن و آشامیدن با آنها هم‌سفره نمی‌شدند (مبادا تجاوزی به اموالشان بنمایند) که مسلّماً چنین روحیّه‌ی افراطی، به نفع یتیمان نبود. درنتیجه ظاهراً سؤال و کسب تکلیف درباره‌ی یتیمان، از سوی مسلمانها پیش آمده بود که آیه‌ی فوق بدان پاسخ داده است.

می‌فرماید قلب‌ها را پاک کنید و به مراقبت و سرپرستی یتیمان بپردازید، خداوند می‌داند که چه کس به قصد سوء استفاده و چه کس با نیّت خیرخواهی و کمک، کفالت آنان را به عهده می‌گیرد. کاربرد لفظ «**برادر**» درمورد یتیمان، بنا به قاعده‌ی تغلیب در زبان عربی است و شامل دختر و پسر هردو، می‌شود.

مقطع آیه می‌فرماید خدا می‌توانست مقرّرات سخت ایجاد کند و مردمان را وادار به پیروی از آنها نماید (کمااینکه بسیاری از حکّام چنین می‌کنند) ولی نکرد زیرا او در عین قدرتمندی حکیم است و قدرت را توأم با حکمت إعمال می‌کند.

---

(۱) ـ در زمان نزول آیه که مقارن با جنگ بدر و اُحُد بوده است، احتمالاً برخی از یتیمان بازماندگان شهدای آن‌جنگ‌ها بوده‌اند که مسلمانها سرپرستی آنان را به عهده می‌گرفتند.

(۲۲۱) وَ لَا تَنكِحُواْ ٱلْمُشْرِكَٰتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ ۚ وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ ۗ وَ لَا تُنكِحُواْ
ٱلْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُواْ ۚ وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ ۗ أُوْلَٰٓئِكَ يَدْعُونَ إِلَى ٱلنَّارِ ۖ وَٱللَّهُ
يَدْعُوٓاْ إِلَى ٱلْجَنَّةِ وَٱلْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِۦ ۖ وَيُبَيِّنُ ءَايَٰتِهِۦ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ .

« **با زنان مشرک ازدواج مکنید تا ایمان بیاورند، و قطعاً کنیز**[1]**مؤمن بهتر از زن**(آزاد) **مشرک است، هرچند** (زیبایی آن زن مشرک) **شما را به شگفت آورد، و مردان مشرک را همسر ندهید مگر ایمان بیاورند، و برده‌ی**[1] **مؤمن از مشرک**(آزاد) **برتر است، هرچند** (قدرت و شوکت آن مشرک) **شما را به اعجاب آورد، آنان** (زن و مرد مشرک) **شما را به جهنّم می‌خوانند و خدا شما را به بهشت و آمرزش خویش فرامی‌خواند، و آیاتش را بر مردم روشن می‌کند، شاید که پند گیرند** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که مسلمانها با همه‌ی مشرکان سرجنگ نداشتند، و می‌توانستند با آنها ازدواج کنند که البتّه در این آیه نهی شده‌اند. در اینجا می‌فرماید مسلمان ـ اعمّ از زن یا مرد ـ با مشرک ازدواج نکند و تجانس عقیدتی را مهمترین شرط ازدواج سالم می‌داند.[2] شایان توجّه اینکه درمورد زن مشرک، لفظ «**لاتَنْكِحُوا** = با ایشان ازدواج نکنید» به کار رفته ولی درمورد ازدواج با مرد مشرک می‌فرماید «**لاتُنْكِحُوا** = به ایشان همسر ندهید» و بنا به این تعبیر فقهای اسلامی لزوم موافقت پدر(یا ولی) را در ازدواج دختران لازم دیده‌اند[3]، هرچند رضایت خودشان شرط اصلی است.

(۲۲۲) وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْمَحِيضِ ۖ قُلْ هُوَ أَذًى فَٱعْتَزِلُواْ ٱلنِّسَآءَ فِى ٱلْمَحِيضِ ۖ وَ لَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ
فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ ٱللَّهُ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلْمُتَطَهِّرِينَ .

---

(۱) ـ در آیه‌ی شریفه واژه‌های «**اَمَه**» و «**عبد**» به ترتیب به «کنیز» و «برده» ترجمه شده است. ولی مسلمان‌ها کنیز و برده‌ی زرخرید نداشتند و آدم‌دزدی بنا به قرآن (انفال/۶۷) حرام بوده است. بنابراین مقصود از واژه‌های مزبور یا افرادی بوده‌اند که مسلمان‌ها از دوران جاهلیّت با خود داشتند و آنها همچنان با آقایشان ـ علی‌رغم آزادی ـ مانده بودند (به مانند زید بن حارثه) و یا با توجّه به نزول سوره‌ی بقره در دوران مدینه و تقارن آیات با جنگ بدر، مقصود اُسَرای جنگی بوده‌اند. ازسوی دیگر آیه‌ی شریفه با تشویق اهل ایمان به ازدواج با افراد مؤمنی که پیشینه‌ی کنیز و برده داشتند، ننگ همسری با آنان را از اذهان می‌زداید.

(۲) ـ البتّه در سوره‌ی مائده (آیه‌ی۶) ازدواج مرد مسلمان با زن اهل کتاب مجاز دانسته شده و این موضوع احتمالاً بدان دلیل است که هرچند از نظر اسلام اهل کتاب انحرافاتی در زمینه‌های اعتقادی دارند، ولی مشرک به معنای بت‌پرست به حساب نمی‌آیند و حدّ اقل در یک سلسله اصول مقدّس، با مسلمانها مشترکند.

(۳) ـ در بین فقهای اسلامی ابوحنیفه رضایت طرفین را در تحقّق ازدواج کافی دانسته ولی شافعی و فقهای شیعه موافقت پدر (یا ولی) را در ازدواج دختر مسلمان لازم می‌دانند.

« **و تو را از حیض**(زنان) **می‌پرسند، بگو : اندر آن آزاری هست، پس از** (آمیزش) **زنان در** (هنگام) **حیض کناره گیرید و به آنان نزدیک نشوید تا پاک شوند، پس چون پاک شدند، از همان طریقی که خدا مقرّر داشته** (طریق طبیعی) **با ایشان بیامیزید، همانا خدا توبه‌گران و پاکیزگان را دوست دارد** »،

به تناسب سخن درباره‌ی ازدواج (آیه‌ی قبل) ظاهراً سؤالی در زمینه‌ی عادت ماهانه‌ی بانوان پیش آمده بود که آیه‌ی شریفه بدان پاسخ داده است.

می‌فرماید زنان به هنگام حیض(۱) در آزارند و شایسته است که شوهران در آن‌مقطع، از آمیزش جنسی با آنان بپرهیزند.(۲) سپس ـ بعداز اتمام حیض و پاکی ـ آیه‌ی شریفه تأکید بر ایجاد رابطه‌ی جنسی از راه طبیعی دارد و هرگونه ارتباط غیرطبیعی را رد می‌کند.

واژه‌های «**توبه**» و «**تطهیر**» در مقطع آیه به ترتیب، به پاکی باطنی و ظاهری اشاره دارد و اعلام می‌دارد که خداوند دوستدار «پاکان» است، یعنی آنها که ظاهر و باطنشان هردو، پاک است.

(۲۲۳) نِسَآؤُكُمۡ حَرۡثٞ لَّكُمۡ فَأۡتُواْ حَرۡثَكُمۡ أَنَّىٰ شِئۡتُمۡۖ وَقَدِّمُواْ لِأَنفُسِكُمۡۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّكُم مُّلَٰقُوهُۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ .

« **زنان شما کشتزار شمایند، پس به کشتزار خود ـ هرگونه خواستید ـ درآیید، وبرای خود** (ذخیره‌ی نیک) **پیش فرستید و از** (نافرمانی) **خدا پروا دارید و بدانید که به ملاقات او خواهید رفت و مؤمنان را بشارت ده** »،

---

(۱) ـ درخور تذکّر است که در دیانت یهود و زرتشت مقرّرات بسیار سخت برای زن حائض درنظر گرفته شده و ترک کامل او خواسته شده‌است. مثلاً در فصل شانزدهم از کتاب «وندیداد» آمده‌است : «زرتشت از اهورامزدا پرسید : هرگاه زن در خانه‌ی مزداپرست، نشان حیض ببیند، مزداپرست چه وظیفه‌ای خواهد داشت ؟ و اهورامزدا پاسخ داد : باید یک عبورگاه که از گیاه و درخت خالی باشد انتخاب کنند و بر زمین آن سنگریزه بپاشند تا زن حائض از آنجا بگذرد و به گوشه‌ای رفته در تنهایی بسربرد و مردی که برای این زن غذا می‌آورد لازم است که سه گام از وی فاصله گیرد و در ظرف آهنی یا سربی برای او غذا ببرد ! و اگر بار اوّل حتّی کنار او دراز بکشد یا بنشیند، ۳۰ ضربه با سیخ اسب‌رانی و ۳۰ ضربه با تازیانه شلاّق خواهد خورد ! و اگر این‌کار ادامه یابد در دفعات بالاتر مرد به ۲۰۰ ضربه تازیانه‌ی اسپاهه و ۲۰۰ ضربه تازیانه‌ی سروشه مفتخر خواهدشد. امّا برای غسل این زن مزداپرست، باید سه سوراخ در زمین بکنند و زن را در سوراخ اوّل و دوم با ادرار گاو و در سوراخ سوّم با آب غسل دهند. و اگر چنین زنی پس‌از ۹ شب بازهم در خون حیض بماند و پاک نشود، معلوم خواهد شد که دیوها در جشن خود، آفت خویش را به این زن نازل ساخته‌اند.»

(۲) ـ چنین قرآن افرادرا در ۱۴۰۰ سال پیش تربیت کرده تا هیجانات غریزی خودرا با حفظ موقعیّت نسبت به جنس مخالف همراه کنند و این به‌خصوص در آن‌جامعه و دوران‌که مردان در ارضاءِ خواست‌های غریزی، خودرا به هرکاری محق می‌دانستند، درخور توجّه است.

آیه‌ی شریفه به شوهران خطاب می‌کند که، مَثَلِ شما و زنانتان ازنظر رابطه‌ی جنسی، مَثَلِ زارع و مزرعه است و بدین‌ترتیب، فکر روابط غیرطبیعی را دفع کرده، موضوع را به تشکیل خانواده مرتبط می‌سازد. متعاقباً خاطرنشان گردیده که در هرزمان و به هرسبکی، تماس جنسی شوهر با زن رواست، به شرط آنکه ورود به «کشتزار» باشد. بدین‌ترتیب قرآن بسیار مؤدّبانه ـ برخلاف بسیاری از متشرّعین که به پرده‌دری در این مسائل دست می‌زنند ـ بیان مقصود کرده است.

در بخش بعدی آیه‌ی شریفه، شوهران را به اهداف معنوی در زندگانی توجّه می‌دهد که کوشش کنند ـ در کنار روابط جنسی ـ اعمال نیک و ثمرات نیکو در زندگی داشته باشند تا سرمایه‌ای برای آخرتشان باشد. درمورد «ملاقات خدا» واینکه مقصود از لقاءخدا چیست؟ ذیل آیه‌ی ٤٦ همین سوره توضیح داده‌ایم.

(۲۲۴) وَ لَا تَجۡعَلُواْ ٱللَّهَ عُرۡضَةً لِّأَيۡمَٰنِكُمۡ أَن تَبَرُّواْ وَ تَتَّقُواْ وَ تُصۡلِحُواْ بَيۡنَ ٱلنَّاسِۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

« **و خدا را دستاویز سوگندهای خویش قرار مدهید تا** (به آن بهانه) **از نیکوکاری و پرهیزکاری و اصلاح بین مردم** (سرباززنید)، **وخدا شنوای داناست** »،

آیه‌ی شریفه، شأن نزولی دارد. می‌گویند، بین دختر «عبدالله بن رواحه» (یکی از اصحاب پیغمبر(ص)) و دامادش اختلافی پیش آمد، عبدالله سوگند خورد که در کار آنها دخالت نکند و خود را از اصلاح بین ایشان کنار کشید. سپس آیه‌ی فوق نازل شدکه خداوندرا مانع نیکی کردن و اصلاح امور مردم قرار ندهید. به طور کلّی می‌فرماید ممکن است گاهی کار نیکی انجام دهید و به خاطر آن رنج و گزندی به شما برسد تا حدّی که از هر کار نیکی منفعلتان سازد، به‌طوری که به خدا سوگند خورید که دیگر دست کمک به سوی کسی دراز نخواهید کرد. خاطرنشان می‌سازد که چنین کاری درست نیست، سوگند به خداوند را دستاویز قرار ندهید که ترک نیکی کنید. اینگونه سوگندها برخلاف رضای خداست.

(۲۲۵) لَا يُؤَاخِذُكُمُ ٱللَّهُ بِٱللَّغۡوِ فِيٓ أَيۡمَٰنِكُمۡ وَلَٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبَتۡ قُلُوبُكُمۡۗ وَٱللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ.

« **خداوند شما را به خاطر سوگندهای بدون توجّه مؤاخذه نمی‌کند، ولی به آنچه دلهایتان کسب کرده است مؤاخذه خواهد کرد، و خداوند آمرزنده‌ی بردبار است** »،

می‌فرماید سوگندهای لغو (سوگندهای دفعی و بی‌اختیار) اعتباری ندارد (هرچند به حکم آنکه لغو است صحیح است که ترک شوند) ولی سوگندهای با قصد و توجّه باید مراعات گردند و درصورت نقض، کفّاره دارد (مائده/۸۹). مقطع آیه اشاره به این‌مطلب است‌که خداوند سختگیر نیست، نسبت به قسم‌های بی‌توجّه آمرزنده و درمورد قسم‌هایی که افراد با قصد و نیّت می‌خورند راه حل نهاده است.

بخش دوازدهم

(۲۲۶) **لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَآئِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ ۖ فَإِن فَآءُو فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ.**

« برای کسانی‌که به عدم آمیزش با همسرانشان سوگند می‌خورند، چهار ماه فرصت است، پس اگر بازگشتند، خداوند آمرزنده و مهربان است »،

یکی از رسوم زشت عرب جاهلی این بودکه گاهی که از زن خود عصبانی می‌شدند، قسم به ترک مراوده‌ی زناشویی با او می‌گرفتند و زن تیره‌بخت ـ در این شرایط ـ بلاتکلیف می‌ماند، زیرا نه مطلّقه بود که زندگی دیگری تشکیل دهد و نه از حقِّ همسری بهره‌مند بود. در اینجا آیه‌ی شریفه، به تناسب گفتگو در اطراف انواع قسم در آیات قبل، این نوع قسم خوردن را مورد نظر قرار داده است.

امروز نیز، در همه جای دنیا، رفتار وحشیانه و به دور از عدالت شوهران نسبت به زنان کم نیست و بسیاری از مردان حقِّ مسلّم خود می‌دانند که اگر از همسرشان عصبانی شدند، همه نوع حقوق زندگی را از او سلب نمایند. در آیه‌ی فوق، قرآن، با ارائه‌ی حکم قاطعی درحقیقت کلّیّه‌ی رفتارهای نامناسب شوهران را که زنانشان را در بُن‌بست قرار می‌دهند، محکوم ساخته است. می‌فرماید چنانچه سوگند به عدم برقراری روابط زناشویی با همسرخود خوردید، چهارماه فرصت دارید تا تکلیف خود را یکسره سازید، اگر ظرف این چهار ماه به همسر خود بازگشتید، خداوند آمرزنده و مهربان است و سوگندتان را نادیده می‌گیرد. هرچند برخی از مفسّران شکست قسم را توأم با پرداخت کفّاره دانسته‌اند، ولی طبری می‌گوید عبارت «**فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيم** = پس خداوند آمرزنده و مهربان است» در مقطع آیه، حاکی از آن است که پرداخت کفّاره لازم نیست و ما هم این نظر را منطقی‌تر می‌دانیم.

(۲۲۷) **وَ إِنْ عَزَمُواْ ٱلطَّلَٰقَ فَإِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.**

« و چنانچه تصمیم به جدایی گرفتند، پس خدا شنوا و داناست »،

یعنی اگر پس‌از چهار ماه، شوهر رجوع ننمود، حکم طلاق جاری می‌شود و خداوند نسبت به آن «شنوا و داناست»، یعنی طلاق را قابل قبول دانسته و می‌پذیرد.

(۲۲۸) **وَ ٱلْمُطَلَّقَٰتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَٰثَةَ قُرُوٓءٍ ۚ وَ لَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَن يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ ٱللَّهُ فِىٓ أَرْحَامِهِنَّ إِن كُنَّ يُؤْمِنَّ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ. . .**

« **طلاق داده‌شدگان را انتظاری به مدّت سه حیض** (یا سه پاکی) **است ـ و اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند، روا نیست که آنچه خدا در رحم‌هایشان آفریده، پنهان سازند !... »**،

کلمه‌ی «**قُرُوء**» در آیه‌ی شریفه، هم به معنی «حیض» و هم به معنی «پاکی» است؛ و در اینجا بیشتر به نظر می‌رسد که مراد، حیض می‌باشد. زیرا حیض شدن ممیّزِ عدم آبستنی است و این قول از علی علیه‌السّلام نیز روایت شده است.

طبری می‌گوید، فلسفه‌ی این انتظار برای زنِ مطلّقه قبل‌از ازدواج مجدّد، این است که **اوّلاً** چنانچه حامله باشد، روشن شود. **ثانیاً** راه نهایی برای آشتی و بازگشت به زندگی قبلی باز باشد. خصوصاً آنکه تصریح شده است در این‌مدّت ترک خانه هم ننمایند (طلاق/۱). بنا به این تعلیل واینکه فلسفه‌ی تعیین عدّه فقط روشن شدن حاملگی و یا عدم حاملگی زن نیست، اهل تسنّن معتقدند که زن یائسه نیز باید پس‌از طلاق ـ پیش‌ازآنکه بتواند ازدواج مجدّد بنماید ـ عدّه نگه دارد. ولی شیعیان می‌گویند زن یائسه عدّه ندارد.

بخش بعدی آیه با زنانی روی سخن دارد که پس‌از طلاق بخواهند ـ به علّت تعجیل در ازدواج مجدّد ـ حاملگی خود را پنهان نمایند و در نتیجه ادّعا کنند که به عادت ماهیانه مبتلا می‌شوند تا مدّت عدّه را کمتر کنند. به اینگونه زنان هشدار داده شده است که چنین کاری نکنند و موضوع را به ایمان آنها به خدا و روز رستاخیز موکول ساخته است.

(۲۲۸) ... وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَٰلِكَ إِنْ أَرَادُوٓاْ إِصْلَٰحًا ...

« **... و شوهرانشان به بازآوردنشان در این مدّت، اگر سر آشتی دارند، سزاوارترند ... »**،

یعنی، هرچند شوهران، طلاقشان داده‌اند، ولی اگر بنا به ازدواج مجدّد باشد، باز آنها سزاوارترند؛ و این در صورتی است که واقعاً امید اصلاح و بهبود باشد و نه اینکه همان ناسازگاری‌ها و اختلافات، مجدّداً تکرار شود.

(۲۲۸) ... وَلَهُنَّ مِثْلُ ٱلَّذِى عَلَيْهِنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ ۚ وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ ۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ .

« **... و برای زنان ـ همانند وظایفی که دارند ـ حقوق شایسته‌ای است و مردان را بر آنان مرتبتی است، و خداوند قدرتمندی شکست‌ناپذیر و فرزانه است »**،

یعنی، هرچند زنان نسبت به شوهر و خانواده وظایفی دارند، ولی حقوقی هم دارند که باید رعایت شود و اگر مردان خود را از جهات جسمانی و بعضی موقعیّت‌ها، برتر می‌بینند، دلیل آن نیست که پا روی حقوق زنان گذارند !. البتّه مفسّران درمورد «مرتبتِ» مرد نسبت به زن در این آیه، جنبه‌های مختلفی ارائه داده‌اند. عدّه‌ای گفته‌اند مقصود، از نظر میراث است که مرد بیش‌از زن می‌برد. ولی این موضوع امتیازی نیست، چون مرد عهده‌دار مخارج بیشتری است (أعمّ از کابینی که باید به همسرش بپردازد و همچنین مخارجی که در سراسر زندگی به عنوان نفقه به عهده دارد). قول بهتر می‌گوید این «مرتبت» به اعتبار تدابیرو مسئولیّتی

است که مردان در سرپرستی و حلّ وفصل امور خانواده به عهده دارند (نه ازنظر معنوی که معیار آن تقواست و برای زن و مرد یکسان می‌باشد). طبری از قول ابن‌عبّاس به لحن تأیید می‌گوید که آیه‌ی شریفه چنین القاء می‌نماید که چون مرد به لحاظ قدرت جسمانی (و چیزهای دیگر در این محدوده) نوعی تمایز نسبت به زن پیدا کرده، این امر باید باعث شود که بیشتر رعایت حقوق زن را بکند؛ و این نظر به برداشت ما از آیه‌ی شریفه نزدیکتر است.

در مقطع آیه تذکّر «**و الله عزیز**= خدای شکست‌ناپذیر» ظاهراً متوجّه مردانی است که خود را قدرتمند احساس کرده و هرآنچه خوش دارند نسبت به زن می‌کنند. ایشان را به قدرت بالاتر و کیفر خدای قادر توجّه می‌دهد. واژه‌ی «**حکیم**» اعلام می‌دارد که قوانین خدا همه از روی حکمت است واگر محدودیّت- هایی قائل می‌شود، بنا به صلاح خود افراد است.

(۲۲۹) **الطَّلَٰقُ مَرَّتَانِ ۖ فَإِمۡسَاكُۢ بِمَعۡرُوفٍ أَوۡ تَسۡرِيحُۢ بِإِحۡسَٰنٖ ۗ وَلَا يَحِلُّ لَكُمۡ أَن تَأۡخُذُواْ مِمَّآ ءَاتَيۡتُمُوهُنَّ شَيۡـًٔا . . .**

« طلاق، دو بار است؛ پس‌از آن یا به خوبی نگاه داشتن و یا با احسان رها ساختن؛ و حلال نیست بر شما که چیزی از آنچه به زنان داده‌اید، پس بگیرید ... »،

از واژه‌ی «**مَرَّتان** = دوبار» درآیه‌ی شریفه، فهمیده می‌شود که دو یا سه طلاق نباید در یک مجلس انجام گیرد که آیات سوره‌ی طلاق نیز ـ که برای هر طلاق عدّه قائل شده ـ در این‌باره گویاست. آیه‌ی شریفه موردی را درنظر می‌گیرد که مرد همسرش را طلاق داده و می‌فرماید که او فقط تا دوبار می‌تواند به چنین کاری دست زند که بعداز هربار ـ بنا به متن آیه ـ حقّ رجوع دارد، یعنی می‌تواند بدون نیاز به عقد مجدّد به همسر خود بازگردد. به اینگونه طلاق، طلاق «**رِجعی**» می‌گویند و بخش بعدی آیه می‌رساند که در طلاق رجعی، مرد حق ندارد مهریّه ـ وهمچنین هر مال دیگری‌راکه به زن بخشیده، بنا به برخی نظرات ـ پس بگیرد.

(۲۲۹) . . . **إِلَّآ أَن يَخَافَآ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِ ۖ فَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِمَا فِيمَا ٱفۡتَدَتۡ بِهِۦۗ تِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِ فَلَا تَعۡتَدُوهَاۚ وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ ٱللَّهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ .**

« **... مگر آنکه طرفین از برپانداشتن حدودخدا بترسند، و**(دراین‌صورت) **اگرترسیدیدکه رعایت حدود خدا نتوانند، پس بر آندو گناهی نیست که زن، عوضی پرداخته** (و طلاق گیرد)**. این حدود خداست، پس، از آن تجاوز مکنید. و کسانی که از حدود خدا بگذرند، آنها همان ستمگرانند »،**

این بخش ازآیه مربوطه به طلاق «**خُلع**» است که به صورت تبصره‌ای بر طلاق «رجعی» (آیه‌ی پیشین) نازل گردیده است. «خُلْع» مانند «خَلْع» در لغت به معنی «کندن و جدا کردن» است و در اصطلاح فقهی طلاقی

است که زن به هر دلیل ـ حتّی کراهت[۱]ـ حاضر می‌شود که از بخشی یا تمام مهریّه بگذرد و طلاق گیرد. شایان توجّه اینکه خطاب آیه در این شرایط به اولیاء طرفین است تا از استنکاف زن برای ادامه‌ی زندگی زناشویی نهراسیده مراقبت‌های لازم را بنمایند.

در بخش بعدی آیه تذکّر داده شده که «این، حدود خداست» یعنی توقّع طرفین از یکدیگر بیش‌از آن، بیجاست و کسی حق ندارد جُز آنچه تصریح گردیده، از پیش خود روشی در طلاق اتّخاذ کند و به عنوان اینکه آسیب‌هایی دیده خشونتی إعمال نماید. چنین کسانی به تصریح آیه «ستمگرند» (و مسلّماً خدا دربرابر ستمگران بی‌تفاوت نخواهد بود).

(۲۳۰) **فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُۥ مِنۢ بَعۡدُ حَتَّىٰ تَنكِحَ زَوۡجًا غَيۡرَهُۥ ...**

« **پس اگر** (مرد برای سوّمین‌بار) **او** (همسرش) **را طلاق داد، پس‌از آن، دیگر** (آن‌زن) **بر او روا نیست، مگر با دیگری ازدواج کند ...** »،

حرف «**فاء** = پس» در ابتدای این آیه، «فاء» ترتیب یا تعقیب است. در آیه‌ی قبل فرمود که طلاق بیش‌از دو بار جایز نیست و اینجا خاطرنشان می‌سازد که اگر برای سوّمین بار مرد همسرش را طلاق داد، درحقیقت باید پرونده‌ی آن‌زندگی را مختومه تلقّی کرد و درصورتی زن می‌تواند به شوهر قبلیش بازگردد که ازدواج دیگری کرده و آن‌ازدواج به طور طبیعی به جدایی بیانجامد. متأسّفانه عدم درک صحیح این آیه به بینش غلطی به نام «**مُحَلِّل**» انجامیده که وسیله‌ی فساد و سودجویی عدّه‌ای حیله‌گر به نام دین گردیده و اعمالی رخ داده که از ساحت قرآن کریم به‌دور است و روایاتی که فریقین از رسول‌خدا (ص) آورده‌اند که فرمود : «لَعَنَ اللهُ الْمُحَلِّلَ وَ الْمُحَلَّلَ لَه» دلالت بر ملعون بودن محلّل‌های حرفه‌ای دارد (به تفاسیر مجمع‌البیان و کشّاف و سایر تفاسیر رجوع شود).

(۲۳۰) **... فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِمَآ أَن يَتَرَاجَعَآ إِن ظَنَّآ أَن يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِۗ وَ تِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ.**

« ... **چنانچه** (شوهر دوم) **وی را طلاق داد، بر آندو** (زن و شوی اوّل) **گناهی نیست که ـ اگر پندارند** (این‌بار) **حدود إلهی را برپا می‌دارند ـ به یکدگر بازگردند، و این**(احکام) **حدود خداست که بر اهل فهم** (و دانایی) **بیان می‌دارد** »،

---

(۱) ـ در این‌باره حدیثی از ابن‌عبّاس نقل شده که جمیله دختر عبدالله بن اُبی به حضور پیامبر(ص) آمد و خواست که حکم طلاق او را از شوهرش به طریق خلع صادر نماید. گفت همه چیز شوهرم خوب است فقط از او دل‌زده شده‌ام و انزجارم به حدّی رسیده که تحمّل زناشویی او را ندارم. پیغمبر(ص) پس‌از رسیدگی‌های لازم حکم طلاق را صادر کرد. برطبق این حدیث وتطابق آن باآیه‌ی شریفه جمعی ازفقهای مشهور شیعه مانند شیخ طوسی، ابن زهره، و ابن‌البرّاج ـ چنانکه در کتاب جواهر باب طلاق خلع آمده ـ گفته‌اند شوهر مکلّف است به تقاضای متارکه‌ی زن درصورت کراهت او، پاسخ مثبت دهد.

یعنی، اگر کار زنی‌که ازسوی شوهر اوّلش سه بارطلاق داده شده، با شوهردوم نیز، به‌طورطبیعی به طلاق کشید، آن‌زن می‌تواند ـ با تجارب تازه‌ای که اندوخته ـ به شوهر اوّل خود بازگردد، به شرط آنکه واقعاً در دل‌های خود به این نتیجه رسیده باشند که می‌توانند این‌بار، زندگی سالمی را ـ بر طبق قوانین خدا ـ دنبال کنند.

مقطع آیه مشعر براین‌معناست که افراد درفلسفه‌ی این‌قانون‌گذاری‌ها بیاندیشند وحیله‌های شرعی ـ مثل جریان «محلّل» ـ را از قانون حکیمانه، تمییز دهند.

(۲۳۱) وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ ۚ وَ لَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُواْ ۚ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُۥ ۚ وَ لَا تَتَّخِذُوٓاْ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ هُزُوًا ۚ وَٱذْكُرُواْ نِعْمَتَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَآ أَنزَلَ عَلَيْكُم مِّنَ ٱلْكِتَٰبِ وَٱلْحِكْمَةِ يَعِظُكُم بِهِۦ ۚ وَ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَ ٱعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ.

« و چون زنان را طلاق دادید، و به پایان موعد خود رسیدند،یا به شایستگی نگاهشان دارید و یا به نیکی رهاشان سازید و (هرگز) **آنها را به قصد زیان رساندن نگاه مدارید تا** (به ایشان) **تعدّی کنید. و هرکس چنین کند همانا به خویشتن ستم کرده است؛ و آیات خدا را به استهزاء مگیرید و نعمت خدا را بر خود، و آنچه را از کتاب و حکمت نازل ساخته و بدآن پندتان می‌دهد، به یاد آورید و از نافرمانی خدا بترسید و بدانید که خدا به همه‌چیز داناست »،**

آیه‌ی شریفه هشدار صریحی است به عدّه‌ای که رسم داشتند زن خود را طلاق داده و از نظر اذیّت و آزار، همین‌که آن‌زن به پایان مدّت عدّه‌ی خود می‌رسید، به او رجوع نموده و پس‌از یک همخوابگی کوتاه، مجدّداً طلاقش می‌دادند و بدین‌ترتیب مانع ازدواج آن‌زن با مرد دیگر می‌شدند. اینگونه آزارها هنوز هم در بین بسیاری از مردان دنیا رایج است. در آیه‌ی فوق، با چنین اعمال غیرانسانی مخالفت شده و صریحاً خطاب به شوهرانی که همسرخود را طلاق می‌دهند می‌فرماید، در پایان دوران عدّه، یا به قصد زندگی دائم به زنان رجوع کنید و یا ـ اگر چنین قصدی ندارید ـ با خوبی و شایستگی رهایشان سازید. کسی حقّ سوء استفاده از آیات خدا را ندارد و با چنین‌کاری افراد به خود ستم می‌کنند، زیرا دچار عقوبت إلهی خواهند شد.

در بخش بعد، آیه‌ی شریفه تصریح دارد که سوء استفاده از قانون خدا، استهزاء آیات اوست، مطلبی که شامل تمام کلاه‌شرعی‌ها می‌شود. می‌فرماید به‌جای آن‌کارها، از آیات خدا و حکمتی که به‌همراه دارند، حُسن استفاده کنید و بدانید که خداوند از همه‌ی احوال شما آگاه است.

(۲۳۲) وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَن يَنكِحْنَ أَزْوَٰجَهُنَّ إِذَا تَرَٰضَوْاْ بَيْنَهُم بِٱلْمَعْرُوفِ

ذَٰلِكَ يُوعَظُ بِهِۦ مَن كَانَ مِنكُمْ يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْـَٔاخِرِ ۗ ذَٰلِكُمْ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَأَطْهَرُ ۗ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.

« **و آن‌زمان که زنان را طلاق دادید و عدّه‌ی خود به پایان بردند، منعشان مکنید که به همسران** (سابق) **خویش ـ درصورتی‌که میانشان به‌طرز پسندیده‌ای توافق شده است ـ بازگردند. این** (دستور) **اندرزی است به هرکس از شما که به خدا و روز بازپسین ایمان دارد، این بر شما پاکیزه‌تر و بی‌آلایش‌تر است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید** »،

برای آیه‌ی شریفه دو وجه گفته شده : **یکی** آنکه خطاب «**وَ إذا طَلَّقْتُمُ النِّساء** = آن‌زمان که زنان را طلاق دادید» متوجّه اولیاء یا خانواده‌ی زن است که مانع ازدواج مجدّد چنین زنی با همسرِ پیشین خود ـ وقتی آنها خود به توافق رسیده‌اند ـ نشوند و در آیه‌ی ۲۲۸ نیز تصریح شده است که شوهرقبلی برای ازدواج سزوارتر است.

قول دیگر، خطاب آیه را متوجّه شوهر دوّم می‌داندکه مبادا ـ بر پایه‌ی تعصّب بی‌جا ـ و به منظور ممانعت از مراجعت زن به شوهر اوّل، او را از این ازدواج بازدارد.

در بخش بعدی آیه‌ی شریفه ـ برطبق معمول قرآن که همه‌ی امور را به خداشناسی بازمی‌گرداند ـ موضوع را به ایمان افراد و حضور آنها در محکمه‌ی عدل إلهی رجوع داده است. می‌فرماید همگی متوجّه باشند که نسبت به مواضعی که در هر امری اتّخاذ می‌کنند نزد خدا مسئول خواهند بود، پس نیکوست که به اندرز قرآن توجّه نمایند و در ارتباط با زن و مردی که در آستانه‌ی آشتی مجدّد هستند، با قلب پاک و حُسن نیّت برخورد کنند.

مقطع آیه مشعر بر این معناست که مصلحت فرد و جامعه را خدا بهتر می‌داند و حق‌است که انسان‌ها به خاطر منافع ظاهری و آنی، قانون خدا را ـ که مصالح بلندمدّت را درنظر می‌گیرد ـ زیرپا نگذارند.

(۲۳۳) **وَٱلْوَٰلِدَٰتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَٰدَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ ۖ لِمَنْ أَرَادَ أَن يُتِمَّ ٱلرَّضَاعَةَ ۚ وَعَلَى ٱلْمَوْلُودِ لَهُۥ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ ۚ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا ۚ لَا تُضَآرَّ وَٰلِدَةٌۢ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَّهُۥ بِوَلَدِهِۦ ۚ وَعَلَى ٱلْوَارِثِ مِثْلُ ذَٰلِكَ . . .**

« **و مادران فرزندان خویش را دو سال تمام شیر می‌دهند** (شیردهند)، **برای آنکس که بخواهد شیر دادن را تکمیل کند، و تأمین شایسته‌ی خوراک وپوشاک ایشان** (زنان) **برعهده‌ی صاحب فرزند** (پدر) **است، هیچکس بیش‌ازتوانش مکلّف نیست. نه هیچ‌مادری به سبب فرزندش زیان بیند ونه صاحب فرزند** (پدر) **به‌خاطر فرزندش؛ و مانند همین**(حکم) **بر عهده‌ی وارث است** (که هزینه‌ی مادر را در دوران شیردادن تأمین کند) . . . »،

در ارتباط با طلاق در اینجا موضوع شیردادن اولاد مطرح شده است، به‌طوری‌که حکم آیه‌ی شریفه، شامل زن و شوهرهای جدانشده ازهم نیز می‌شود. حدّ نهایی شیردهی مادر به نوزاد را آیه‌ی شریفه دو سال تعیین کرده است.

منظور از واژه‌ی «**الْمَولُود لَه** = صاحب فرزند» پدر است که مسئولیّت دارد نیازهای طفل و مادر را ـ در حدّ توانش ـ تأمین کند و درصورت فوت پدر، انجام این کار بر عهده‌ی وارث می‌باشد.

(۲۳۳) . . . **فَإِنْ أَرَادَا فِصَالاً عَن تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا ۗ وَإِنْ أَرَدتُّمْ أَن تَسْتَرْضِعُوٓاْ أَوْلَٰدَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُم مَّآ ءَاتَيْتُم بِٱلْمَعْرُوفِ ۗ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَ ٱعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.**

« . . . **پس اگر** (زن و شوهر) **به رضایت و مشورت باهم، بخواهند کودک را** (زودتر) **از شیر بازگیرند، گناهی بر آنها نیست، و اگر خواستید برای اولادتان دایه بگیرید، گناهی بر شما نباشد، هنگامی‌که حقّی را که باید** (به دایه) **بدهید، به شایستگی بپردازید؛ و از نافرمانی خدا بپرهیزید و بدانید که او به هرآنچه کنید بیناست** »،

مدّت زمان شیردهی به نوزاد را آیه‌ی شریفه موکول به نتیجه‌ی مشورت زن و شوهر با هم دانسته است و این امر می‌رساند که اصولاً تصمیم‌گیری‌های خانوادگی بر مبنای مشورت زن و شوهر با هم ، مورد پسند خداست.

درمورد استخدام دایه برای شیردهی نوزاد، ـ درصورتی که زن و شوهر در مشورت با هم به آن نتیجه رسیدند ـ بلامانع است، به شرط آنکه حقِّ دایه به درستی پرداخت شود.

مقطع آیه توجّه می‌دهدکه زن وشوهرها احیاناً کشمکش‌های بی‌جا نکنند ونظارت إلهی‌را درنظر گیرند.

(۲۳۴) **وَ ٱلَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْوَٰجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا ۖ فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِىٓ أَنفُسِهِنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ ۗ وَ ٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ.**

« **و کسانی از شما که وفات یافته و همسرانی به جای گذارند،** (همسرانشان) **چهار ماه و ده روز به انتظار نشینند** (از ازدواج خودداری کنند) **و چون به موعد خود رسیدند، بر شما باکی نیست اگر آنها درباره‌ی خویش اقدام شایسته‌ای کنند، و خداوند از آنچه می‌کنید آگاه است** »،

در آیه‌ی قبل درمورد شیردادن فرزند ووظایف والدین درقبال آن سخن گفت و همچنین خاطرنشان ساخت که اگر شوهر فوت کند، وظایف محوّله نسبت به زن و فرزندان، بر عهده‌ی وارث است. در آیه‌ی فوق به جنبه‌ی دیگری از موضوع منتقل شده، تکالیف زن بیوه را درقبال شوهر ازدست‌رفته‌ی خود شرح می‌دهد. عدّه‌ی زنی که شوهر خود را ازدست داده، حدود چهل روز بیش‌از عدّه‌ی زن مطلّقه تعیین شده است (چهار ماه و ده روز).

ضمیر **عَلَيْكُمْ** = بر«**شما**» ، در بخش بعدی آیه به خانواده‌ی شوهر متوفّی اشاره می‌کند که مانع ازدواج مجدّد زن پس‌از مدّت عدّه‌ی وفات نشوند و بدانند که اگر تعصّب بی‌جا در این‌مورد به خرج دهند دربرابر خداوند مسئول خواهند بود.

همانگونه که می‌دانیم در برخی جوامع انواع ستم‌ها را بر زن بیوه روا می‌داشتند، چنانکه در هند آنها را با جسد شوهرانشان می‌سوزاندند. آیه‌ی فوق حاکی از آن است که اسلام این‌خرافه‌ها را رد کرده و برای زنِ شوهرمرده حقِّ ازدواج مجدّد قائل شده است.

(۲۳۵) وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُم بِهِۦ مِنْ خِطْبَةِ ٱلنِّسَآءِ أَوْ أَكْنَنتُمْ فِىٓ أَنفُسِكُمْ ۚ عَلِمَ ٱللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَٰكِن لَّا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّآ أَن تَقُولُوا۟ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ۚ وَ لَا تَعْزِمُوا۟ عُقْدَةَ ٱلنِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ ٱلْكِتَٰبُ أَجَلَهُۥ ۚ وَ ٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِىٓ أَنفُسِكُمْ فَٱحْذَرُوهُ ۚ وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ.

« **و گناهی بر شما نیست اگر** (در عدّه‌ی وفات) **با اشاره و کنایه از زنان خواستگاری کنید و یا** (تمایل خویش) **در دل نهان دارید، خدا می‌داند که ذکرش را به آنها خواهید کرد، ولی وعده‌ی پنهانی به ایشان مدهید، مگر آنکه به شایستگی سخن گویید، و تصمیم به عقد زناشویی مگیرید تا موعد مقرّر فرارسد و بدانیدکه خدا از آنچه در ضمیرتان می‌گذرد آگاه است. پس، از** (نافرمانی) **خدا بپرهیزید و آگاه باشید که خدا آمرزنده‌ی بردبار است** »،

روی سخن با کسانی است که قصد ازواج با زنانِ شوهر ازدست داده دارند. می‌فرماید، داشتن چنین فکر و تمایلی، گناه نیست و درخواست کننده‌ی ازدواج می‌تواند قصد خود را، با اشارات و کنایات ـ به‌هنگام دوره‌ی عدّه ـ به زن بیوه بفهماند، ولی نه آنکه حرمت‌شکنی نموده و صریح و روشن قرار مدار بگذارد!

مقطع آیه تصریح دارد که از نافرمانی حکم خدا ـ که حکم به ادب و پایبندی به اصول اخلاق است ـ پرهیز شود و چنانچه لغزش‌هایی در این زمینه بوده، با توبه و اصلاح، خدای آمرزنده و بردبار، می‌گذرد.

(۲۳۶) لا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَآءَ مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا۟ لَهُنَّ فَرِيضَةً ۚ وَ مَتِّعُوهُنَّ عَلَى ٱلْمُوسِعِ قَدَرُهُۥ وَ عَلَى ٱلْمُقْتِرِ قَدَرُهُۥ مَتَٰعًۢا بِٱلْمَعْرُوفِ ۖ حَقًّا عَلَى ٱلْمُحْسِنِينَ.

« **گناهی بر شما نیست، اگر زنانی را که باآنها مباشرت نکرده و مهریّه‌ای برایشان مقرّر نداشته‌اید، طلاق دهید؛ و**(لی) **آنان را دارا در حدّ توان خود و تنگدست در حدّ توان خود، بهره‌مند سازید، بهره‌ای به شایستگی و حقّی است بر عهده‌ی نیکوکاران** »،

دراینجا نوعی طلاق رجعی مطرح شده که مرد ، قبل‌از ایجاد مراوده‌ی زناشویی وتعیین مهریّه، تصمیم به

طلاق می‌گیرد. می‌فرماید، چنین‌کاری، بلااشکال است. همیشه رسم نبوده که مقدار مهریّه، قبل‌از عقد زناشویی روشن باشد. بنابراین حالاتی پیش می‌آمده (و می‌آید) که افراد ـ برطبق توافق ـ اقدام به ازدواج نموده و تعیین مهریّه را به بعد موکول می‌نمودند. واژه‌ی «**مَس**» (مصدر «**لَمْ تَمَسُّوا**») در آیه‌ی شریفه ـ به دلیل آیه‌ی ۱۸۷ـ کنایه از آمیزش جنسی است. حکم است که در چنین شرایطی ـ که نه رابطه‌ی زناشویی برقرار شده و نه مهریّه‌ای تعیین گردیده ـ مردی که قصد طلاق کند، به نحوی تغییر عقیده‌ی خود را با دادن هدیه‌ای، جبران نماید. می‌فرماید این اقدام بر نکوکاران مقرّر است و مقصود از «**مَتاعًا بِالْمَعْرُوف**» این است که هدیه، باید درحدّ شئونات اجتماعی مرد و زن باشد.

(۲۳۷) **وَ إِن طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّآ أَن يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَاْ ٱلَّذِى بِيَدِهِۦ عُقْدَةُ ٱلنِّكَاحِ ۚ وَ أَن تَعْفُوٓاْ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ ۚ وَ لَا تَنسَوُاْ ٱلْفَضْلَ بَيْنَكُمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.**

« و اگر زنان را پیش‌از مباشرت با ایشان طلاق داده‌اید و مهریّه‌ای برایشان مقرّر داشته‌اید، نیمی از آنچه قرار گذاشته‌اید، حقّ آنهاست، مگر خود گذشت کنند و یا آنکس که گره زناشویی به دست اوست ببخشاید، و درصورتی‌که ببخشید به تقوی نزدیکتر است؛ و فضل و بخشش را میان خود فراموش نکنید همانا خداوند به آنچه می‌کنید بیناست »،

به دنبال آیه‌ی قبل، توضیح می‌دهد که امّا اگر مَهْری تعیین شده بود، مرد موظّف است که اگر قبل‌از ایجاد رابطه‌ی زناشویی قصد طلاق کرد، نیمی از مَهْر را به زن بپردازد، مگر زن گذشت کند که در این‌صورت مرد تکلیفی نخواهد داشت.

درمورد «**الَّذِی بِیَدِهِ عُقْدَةُ النِّکاح** = آن‌کس که گره زناشویی به دست اوست»، اقوال مختلف هست. اکثر مفسّران امامیّه مقصود از آن را اولیاء زوجه می‌دانند و اکثر فقهای اهل سنّت معتقدند که مقصود، شوهر است. امّا قول امامیّه به دور از اشکال نیست زیرا مهریّه حقّ زن است و ولیّ وی، نمی‌تواند آن را به‌جای او ببخشاید. طبری قولی از امام علی[ع] نقل می‌کند که موافق با برداشت اهل سنّت است، یعنی منظور این‌است که شوهر تفضّل کرده به‌جای نیمی ازمَهْریّه، تمامی آن را بدهد. دلیل این قول آنست که : هرچند گره زدن یا عَقْد نکاح با ولیِّ زن رابطه دارد ولی خود گره نکاح (عُقْدَةُ النِّکاح) پس‌از زناشویی به دست مرد است و می‌تواند آن را با طلاق باز کند و در آیه‌ی شریفه به این امر اشاره شده است.

(۲۳۸) **حَـٰفِظُواْ عَلَى ٱلصَّلَوَٰتِ وَ ٱلصَّلَوٰةِ ٱلْوُسْطَىٰ وَ قُومُواْ لِلَّهِ قَـٰنِتِينَ.**

« همه‌ی نمازها و (به ویژه) **نماز میانه را حفاظت کنید و به اطاعت خدا برخیزید »،**

در اینکه چرا بین بحث طلاق، آیتی درمورد نماز نازل شده تا آنجا که ما می‌دانیم هیچ مفسّری اظهار نظر نکرده است. به عقیده‌ی ما، از آنجا که گاهی قرآن برای احکامش نوعی ضامن اجراء پیش‌بینی می‌فرماید احتمالاً اشاره به حفظ نمازها در اینجا می‌تواند به عنوان عامل قوامبخش رعایت احکام در آیات پیشین باشد.

در اینکه مقصود از «نماز میانه» در این آیه چیست ؟ مفسّران اقوال مختلف ذکر کرده‌اند. بعضی از آنها روایت آورده‌اند که منظور، نماز صبح است که بین شب و روز قرار داشته و بیشتر در معرض قضا شدن قرار دارد و ازاینرو خداوند بر حفظ آن تأکید فرموده است. مفسّران دیگر از پیغمبر(ص) نقل کرده‌اند که غرض، نمازعصر است؛ زیرا در میان نمازهای پنجگانه (صبح وظهر ازیکسو و مغرب وعشاء ازسوی دیگر) قرار دارد. عدّه‌ای هم گفته‌اند، منظور، نماز ظهر است که میان روز برگزار می‌شود. افکار برخی نیز به سوی نماز مغرب متوجّه شده، چون نه دو رکعتی است و نه چهار رکعتی. و بالأخره عدّه‌ای نماز عشاء را محتمل دانسته‌اند چون یکسوی آن روز و سوی دیگرش شب است. به‌طورکلّی عقیده‌ی هرکس دراین‌مورد بنا به معیاری است که برای تعیین «میانه» درنظر گرفته است.

امّا سیاق آیه که می‌گوید «**نمازها را مراقبت کنید، خصوصاً نماز میانه را**» نشان می‌دهد که معیار در اینجا، خودِ نمازها است. بنابراین از نظر ما، منظور آیه از نماز میانه، نماز عصر می‌باشد که در محیط کسب و کار وفعّالیّت ، بیش‌از سایر نمازها در معرض قضا شدن است و روایت مشهور نبوی[ص] نیز آن را تأیید می‌نماید.

(۲۳۹) فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالاً أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَآ أَمِنتُمْ فَٱذْكُرُواْ ٱللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُواْ تَعْلَمُونَ .

« **پس اگر** (از دشمنی) **بیم داشتید، پس پیاده یا سواره** (نماز گزارید)؛ **و چون ایمن گشتید، خدا را یادکنید چنانکه به شما آموخت چیزهایی را که پیش‌از آن نمی‌دانستید** »،

در تأکید بر مراقبت خاص از نمازهایی که درمعرض ازدست رفتن‌اند، آیه‌ی شریفه به نحوه‌ی برگزاری نماز در خطرات و جنگها و اصولاً هرنوع سوانح، اشاره می‌کند که این‌موضوع در سوره‌ی نساء (آیات ۱۰۱ تا ۱۰۳) مفصّل‌تر توضیح داده شده است. رکن نماز، ارتباط با خداست و این رکن هرگز در زندگانی مسلمان قطع نمی‌شود؛ فقط شکل آن، به تناسب شرایط و امکانات، تغییر می‌پذیرد. مقطع آیه می‌رساند که خداوند نحوه‌ی پیروی صحیح از ندای ضمیرمان را در کششِ به سوی او، به ما آموخت که چگونه به درستی متدیّن شده و از راه عبادت او و به‌طریق صحیح به کمال برسیم. در غیراین‌صورت، موحّدین واقعی هم مثل سایر مردم دنیاکه خرافات عجیب و غریب به اسم دین برای خود ساخته‌اند، در شرایط مشابهی بودند و به‌جای رسیدن به کمال ـ چنانکه نتیجه‌ی گرایش به توحید واقعی است ـ در اسارت و انحطاط فکری و روحی بسرمی‌بردند.

(۲۴۰) وَ ٱلَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِّأَزْوَاجِهِم مَّتَاعًا إِلَى ٱلْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ ۚ فَإِنْ
خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِيٓ أَنفُسِهِنَّ مِن مَّعْرُوفٍ ۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

« و کسانی از شما که مرگشان فرارسد وهمسرانی به جای گذارند، برای همسران خویش وصیّت کنند که تایک‌سال بهره‌مند شوند، بی‌آنکه(ازخانه‌ی شوهرشان) **اخراج کنند، امّا اگر**(زنان)**خود برون رفتند، بر شما گناهی نیست که درباره‌ی خود به شایستگی اقدامی کنند و خداوند قدرتمندی شکست‌ناپذیر و فرزانه است »،**

در اینجا مجدّداً به بحث روابط بین زن و شوهر پرداخته فرمان می‌دهد که شوهر، از ثلث مالش (چون حقِّ وصیّت فقط بر ثلث مال هست وبقیّه باید برطبق آیات سوره‌ی نساء بین وُرّاث تقسیم شود) برای نگاهداری همسرش تا یکسال، وصیّت کند و بازماندگان حق ندارند بیوه‌ی آن‌مرد را ـ قبل‌از یکسال ـ از خانه رانده و این وصیّت او را نادیده بگیرند، مگرآنکه زن خود تصمیم بگیرد که زودتر از موعد یکسال، مسکن و نفقه‌ی تخصیص‌یافته را به هردلیل، رها سازد.

برخی مفسّران گفته‌اندکه آیه‌ی فوق با آیه‌ی ۲۳٤ سوره نسخ شده است. امّا آیه‌ی قبلی نمی‌تواند ناسخ آیه‌ی بعدی باشد.[۱] به‌علاوه ماندن زن در خانه‌ی شوهر متوفّی به‌مدّت یکسال، اختیاری است نه اجباری که که با عدّه‌ی چهارماه و ده روز نسخ شود. می‌فرماید زنِ شوی‌مرده این حق را دارد که اگر بخواهد تا یکسال در خانه‌ی همسرش سرکند و خانواده‌ی شوهر موظّفند که هزینه‌ی او را در این‌مدّت بپردازند، و اگر نخواست فقط باید چهارماه و ده روز عدّه نگه دارد و از آن‌پس مختار است که ـ تا یکسال ـ در خانه بماند و یا بیرون رود (برای آنکه شوهر کند و یا هر برنامه‌ی دیگری را دنبال نماید).

مقطع آیه‌ی شریفه خاطرنشان می‌سازد که قوانین خدای شکست‌ناپذیر، بر پایه‌ی حکمت اوست. بنابراین معاندت با حکمت خداوند، لاجرم به شکست معاندان منتهی خواهد شد.

(۲۴۱) وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌۢ بِٱلْمَعْرُوفِ ۖ حَقًّا عَلَى ٱلْمُتَّقِينَ.

---

(۱) ـ آیات قرآنی ازقبیل آنکه می‌فرماید «**فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِن مِثْلِه** = سوره‌ای مانند (سوره‌های) این (قرآن) بیاورید» (بقره/۲۳) حاکی از آن‌است که آیات قرآن زمان خود پیامبر[ص] سوره‌بندی شده بود. به عبارت دیگر، آنچه بر پیامبر[ص] نازل می‌شد، نه آیات پراکنده، بلکه آیات سوره‌بندی شده بوده است.

بدین‌ترتیب، وقتی آیه‌بندی سوره‌ها بنا به وحی إلهی و به دستور پیغمبر[ص] صورت گرفته، مسلّماً تنظیم آیات هرسوره، به ترتیب مشهود، تناسبی را ارائه می‌دهد و توضیح و تفسیر هر آیه نباید خارج از آن تناسب باشد. پس ما باید آیات هرسوره را، به‌ترتیب تنظیم مرتبط بدانیم؛ و آنان که به آیات پراکنده معتقدند، می‌خواهند ربط و تناسب در بین آیات را رد کنند، حال آنکه ازصدراسلام تاکنون، علمای فِرَق مختلف اسلامی ـ درکشف مفاهیم هرآیه ـ به قبل و بعد آن استدلال می‌کرده‌اند.

« و زنان مطلّقه، بهره‌ای به‌شایستگی دارند، که حقّی بر عهده‌ی پرهیزکاران است »،

پس‌از تذکاری درمورد نماز و تعیین حقوق زنانی که شوهران خود را ازدست می‌دهند (طی آیات ۲۳۸ تا ۲٤۰)، مجدّداً به بحث طلاق و زنان مطلّقه ـ که با آیه‌ی ۲۳۷ رها شده بود ـ بازگشته، حکم آنها‌را به قراری که در آیه‌ی ۲۳۷ آمده، مورد تأکید قرار داده است.

(۲۴۲) **كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمْ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ .**

« این چنین خدا آیات خویش را بر شما بیان می‌دارد، شاید اندیشه کنید »،

سرانجام بحث طلاق و حقوق زنان مطلّقه را در سوره ، با آیه‌ی فوق به پایان برده است . آیه‌ی شریفه به صراحت همگان را به تفکّر در احکام تشریعی فراخوانده و بنابراین قرآن از ما می‌خواهد که نه فقط در اصول واعتقادات، بلکه درآیات مربوط به احکام نیز تفکّرکرده مزایای فردی واجتماعی دستورات ارائه شده را بیابیم. چنانکه درهمین مضمون در وصف مؤمنان فرموده « **وَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا** = کسانی‌که چون به آیات خداوندشان موعظه شوند، کر و کور برآنها نمی‌افتند» (فرقان/ ۷۳).

بخش سیزدهم

(۲۴۳) أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيَـٰرِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ ٱلْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ ٱللَّهُ مُوتُواْ ثُمَّ أَحْيَـٰهُمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى ٱلنَّاسِ وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ .

« آیا توجّه نکردی به کسانی که هزاران نفر بودند و از بیم مرگ از خانه‌های خود خارج شدند و خدا به ایشان گفت : بمیرید، سپس حیاتشان بخشید ؟ همانا خدا بر مردم صاحب‌کرم است، امّا اکثر مردم سپاسدار (نعمت‌های او) **نیستند »**،

واژه‌ی «**اَلَمْ تَرَ** = آیا ننگریستی» در آغاز آیه به توجّه و رؤیت باطنی اشارت دارد و نه نگاه ظاهر !

آیات شریفه در این بخش از سوره، در مقام توجیه فداکاری برای پیشبرد ارزشهای انسانی‌است. تصریح بر پیکار در راه خدا ازآیه‌ی ۱۹۰ ـ دررابطه با حج وگرفتاری‌هایی‌که بر سرِ راه مسلمین پیش می‌آوردند ـ شروع شد و سپس درموضوع ماههای حرام(آیه‌ی ١٩٤) و تحمّل شدائد (آیه‌ی ٢١٤) و بحث از احکام (آیه‌ی ٢١٦) به بعد سخنانی رفت‌که این‌سخنان، با دخول درمباحث مختلف، مثل روزه، انفاق، قَسَم، وصیّت وبالأخره طلاق، منظّماً قطع می‌گردید. در اینجا ـ چون از نظر تاریخی نزول آیات مقارن جنگ بدر بود ـ مجدّداً به موضوع مقابله با زور و ظلم و جنگ در راه خدا برای دفاع از شرف و حقوق انسانی، بازگشته و روحیّه‌ی مسلمانها را با اشاره به دو داستان تاریخی، ضمن آیه‌ی فوق و چند آیه‌ی بعد، تقویت می‌نماید.

درمورد چگونگی واقعه‌ی مذکور درآیه‌ی شریفه، اقوال مختلف هست. ازجمله آنکه گفته‌اند، آنها مردمانی بودندکه ازترس بیماری طاعون و یا فرار ازجنگ، از دیارشان گریخته وچون فقط حسابگری‌های مادّی داشتند، همگی محکوم به مرگ شدند، تا روشن شود مرگ وحیات به دست خداست ونمی‌توان با شانه‌خالی‌کردن از وظایف إلهی و اتّکاءِ کامل به اسباب دنیوی، لزوماً از مرگ گریخت. ولی می‌گویند، پس‌از گذشت زمانی، یکی از پیامبران بنی‌اسرائیل ـ «حزقیال» ـ از کنار اجساد آن‌مردگان گذشت و از خدا خواست تا زنده شوند و خداوند دعای این پیامبر را اجابت فرمود که گزارشی بر این منوال در عهد عتیق مشاهده می‌شود.(۱)

---

(۱) ـ چنانکه در کتاب حزقیال نبی، باب ۳۷، بند ۱ تا ۱۱ می‌خوانیم : «دست خداوند بر من فرود آمده مرا در روح خداوند بیرون برد و درهمواری قرار داد وآن از استخوان‌ها پر بود. و مرا به هرطرف آنها گردانید و اینک آنها بر روی همواری بی‌نهایت زیاده و بسیار خشک بود. و او مراگفت ای پسرِ انسان آیا می‌شود که این استخوان‌ها زنده گردد، گفتم ای خداوند یهوه تو می‌دانی، پس مرا فرمود بر این استخوانها نبوّت نموده به اینها بگو ای استخوان‌های خشک کلام خداوند را بشنوید. خداوند یهوه به این استخوانها چنین می‌گوید، اینک من روح به شما درمی‌آورم تا زنده شوید. و پیه‌ها بر شما خواهم نهاد و گوشت بر شما خواهم آورد و شما را به پوست خواهم پوشانید و در شما روح خواهم نهاد تا زنده شوید، پس خواهید دانست که من یهوه هستم. پس من چنانکه مأمور شدم نبوّت کردم و چون نبوّت نمودم آوازی مسموع گردید و اینک تزلزلی واقع شد و استخوانها به یکدیگر یعنی هر استخوانی به استخوانش نزدیک شد. و نگریستم و اینک پیه‌ها و گوشت به آنها برآمد و پوست آنها را از بالا پوشانید امّا در آنها روح نبود. پس او مرا گفت بر روح نبوّت نما. ای پسرِ انسان بر روح نبوّت کرده بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید که ای روح از بادهای اربع بیا و به این کشتگان بدم تا ایشان زنده شوند. پس چنانکه مرا امر فرمود نبوّت نمودم و روح به آنها داخل شد و آنها زنده گشته بر پایهای خود لشکر بی‌نهایت عظیمی ایستادند.»

تأکید آیه مبتنی بر پیامی است و آن پیام این است که تدبیرهای دنیوی انسانها همیشه کارساز نیست و مرگ و زندگی ـ در نهایت امر ـ دست خداست . پس حق‌است که مردمان همواره حسابگر اسباب‌های ظاهری دنیا نبوده، در زندگانی خود هدف‌های خدایی را تعقیب کنند و از اینکه ممکن است خطراتی بر آنها وارد شود، نهراسند و از جهاد در راه خدا بازنایستند، زیرا مرگ دست خداست. چنانکه درمورد فرار از صحنه‌ی جهاد فرموده «**قُلْ لَنْ یَنْفَعَکُمُ الْفِرارُ اِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ اَوِ الْقَتْلِ وَ اِذًا لاتُمَتَّعُونَ اِلاّ قَلِیلاً** = بگو هرگز فرار سودتان ندهد که اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزید، آنگاه جز زمان کوتاهی برخوردار نخواهید شد (و لاجرم از دنیا خواهید رفت)» (احزاب/١٦).

(۲۴۴) **وَ قَٰتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَ ٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.**

« **و در راه خدا پیکار کنید و بدانید که خداوند شنوا و داناست** »،

پیوند این آیه که فرمان جهاد صادر نموده با آیه‌ی قبل که از مرگ و حیات انسان‌ها سخن گفت، روشن است که چون مرگ و زندگی به دست خداست، پس، از جهاد در راه خدا نباید هراسید.

(۲۴۵) **مَن ذَا ٱلَّذِي يُقۡرِضُ ٱللَّهَ قَرۡضًا حَسَنًا فَيُضَٰعِفَهُۥ لَهُۥٓ أَضۡعَافًا كَثِيرَةً ۚ وَٱللَّهُ يَقۡبِضُ وَ يَبۡصُۜطُ وَ إِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ.**

« **کیست آنکس که به خدا وامی نیکو دهد تا**(خداوند) **آن را برای او چندین برابر کرده بسیار بیافزاید ؟ و خداست که تنگی می‌آورد و گشایش می‌دهد و به سوی او بازگردانده می‌شوید** »،

در تأکید بر انفاق از آن به‌صورت «وام به خدا» تعبیر کرده است. می‌فرماید کجایند مجاهدان راه حق و راستی که برای دفاع از عقاید و ایمان خویش سرمایه‌گذاری کنند ؟ سرمایه‌ای که وام به خداست و خداوند آن را چند برابر پس‌می‌دهد. در بخش بعدی آیه می‌فرماید خداست که به لحاظ مالی، تنگی و گشایش پیش می‌آورد و عکس‌العمل‌ها در صحنه‌ی روزگار، نتیجه‌ی تقدیر او و تدبیر ماست. پس در عین تلاش، باید به خدا تکیه کرد و از سرمایه‌گذاری در راه رضای او ـ خدمت به خلق ـ نهراسید.

واژه‌ی «**یَبْصُطُ**» از ریشه‌ی «بسط» در متن آیه، قاعدتاً باید با «سین» نوشته می‌شد، کمااینکه در موارد دیگر در قرآن با سین نوشته شده است. ولی در رسم‌الخطِّ قدیم هر دو صورت آن روا بوده است.

(۲۴۶) **أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلۡمَلَإِ مِنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ مِنۢ بَعۡدِ مُوسَىٰٓ إِذۡ قَالُواْ لِنَبِيّٖ لَّهُمُ ٱبۡعَثۡ لَنَا مَلِكٗا نُّقَٰتِلۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۖ . . .**

« **آیا به**(حال) **آنگروه از سران بنی‌اسرائیل ـ پس از موسی ـ نظر نیافکندی که به پیامبرخود گفتند بر ما پادشاهی بگمار تا** (تحت فرماندهی او) **در راه خدا کارزار کنیم ؟ . . .** »،

در اینجا داستان دیگری در پیوند با جهاد آغازشده است . چنانکه می‌دانیم بنی‌اسرائیل با تأییدات إلهی و به

فرماندهی موسی(ع) ازصحرای سینا گذشته وبه دروازه‌های بیت‌المقدس رسیدند. پس‌ازچهل سال سرگردانی و شدائد بسیار، بالأخره توانستند ـ بعداز فوت موسی ـ به کمک یوشع نبی، فلسطینیان را شکست داده و وارد این‌شهر شوند. ولی مدام مورد حملات خارجی بوده و دوران مختلف ضعف و قدرت را می‌گذراندند. واقعه‌ی فوق مربوط به زمانی است که مهاجمان، بنی‌اسرائیل را ازبیت‌المقدس بیرون رانده و آنها ـ پس‌از سستی‌ها و تن‌پروری‌های بسیار ـ سرانجام نزد پیامبر زمان خود رفته تقاضای تعیین فرماندهی نمودند تا با رهبری او به احقاق حقِّ خود برخیزند. گفته‌اند آن پیامبر «سموئیل» بوده و شرح واقعه در عهد عتیق چنین آمده است : «و واقع شد که چون سموئیل پیر شد پسران خود را بر اسرائیل داوران ساخت. امّا پسرانش به راه او رفتار نمی‌نمودند بلکه در پی سود رفته رشوه می‌گرفتند وداوری را منحرف می‌ساختند. پس جمیع مشایخ اسرائیل جمع شده نزد سموئیل به رامه آمدند. و او را گفتند اینک تو پیر شده و پسرانت به راه تو رفتار نمی‌نمایند، پس الآن برای ما پادشاهی نصب نما تا مثل سایر امّت‌ها بر ما حکومت نماید . . . » (کتاب اوّل سموئیل، باب هشتم).

(۲۴۶) . . . **قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِن كُتِبَ عَلَيْكُمُ ٱلْقِتَالُ أَلَّا تُقَـٰتِلُوا۟ ۖ قَالُوا۟ وَمَا لَنَآ أَلَّا نُقَـٰتِلَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِن دِيَـٰرِنَا وَأَبْنَآئِنَا ۖ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ ٱلْقِتَالُ تَوَلَّوْا۟ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِٱلظَّـٰلِمِينَ** .

« . . . (پیامبرشان) **گفت : نکند اگر جنگ بر شما مقرّر شد پیکار نکنید ؟ گفتند : چگونه در راه خدا نجنگیم با آنکه از دیارمان و از** (کنار) **فرزندانمان رانده شده‌ایم ؟! پس چون جهاد بر ایشان مقرّر گردید ـ جز قلیلی از آنان ـ رویگرداندند، و خداوند به** (حال) **ستمگران آگاه است** »،

عکس‌العمل سموئیل نبی دربرابر درخواست قوم ـ که زمامدار شایسته‌ای بر آنها بگمارد ـ چنین بود که به آنان گفت : که نکند شما با داشتن چنان زمامداری، مسئولیّت‌های خود را تمام شده تلقّی نموده و دیگر هیچگونه مبارزه وجهادی را بر خود مفروض ندانید ؟ پاسخ قوم در تعلیل جهاد، شبیه تعبیری است که برای مسلمان‌ها درصدراسلام به کار رفته که تجویزجنگ با مشرکان را بدینصورت توجیه می‌فرماید: «**اُذِنَ لِلَّذِینَ یُقاتَلُونَ بِاَنَّهُم ظُلِمُوا وَ اِنَّ اللهَ عَلَی نَصْرِهِمْ لَقَدِیرٌ. الَّذِینَ اُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بِغَیْرِحَقٍّ اِلاّ اَنْ یَقُولُوا رَبُّنَا اللهُ** . . . = به کسانی که در معرض جنگ قرار گرفته‌اند اجازه‌ی نبرد (دفاع) داده شد زیراکه مورد ستم قرار گرفتند و همانا خدا بر یاری ایشان تواناست، همآنان که از دیارشان ـ بدون سبب ـ بیرون رانده شده‌اند، جز آنکه می‌گفتند خداوندگار ما خدای یکتاست . . .» (حج/۳۹ و ۴۰). متعاقباً آیه‌ی‌شریفه گزارش می‌نمایدکه چون پای عمل به میان آمد وقرار بر جهاد با دشمن شد، اکثریّت بنی‌اسرائیل جازدند وفقط اقلّیّتی پای به‌میدان نهادند.

مقطع آیه اعلام می‌دارد که شانه خالی کردن ازمقابله‌ی با ظلم، ستمگری است وخداوند از احوال چنین ستمگرانی آگاهی داشته (بنا به قوانین منظور شده درعالم، به عکس‌العمل عافیت‌طلبی‌های خود می‌رسند).

(۲۴۷) وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ ٱللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا ۚ قَالُوٓاْ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ ٱلْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِٱلْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ ٱلْمَالِ ۚ قَالَ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُۥ بَسْطَةً فِى ٱلْعِلْمِ وَٱلْجِسْمِ ۖ وَ ٱللَّهُ يُؤْتِى مُلْكَهُۥ مَن يَشَآءُ ۚ وَ ٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ.

« و پیامبرشان به آنها گفت : همانا خداوند طالوت را به زمامداری شما برگزیده‌است، گفتند : چگونه او بر ما سلطنت تواندداشت حال آنکه ما شایسته‌تر از وی به حکومتیم وگشایشی ازمال به‌او داده نشده‌است؟ (آن پیامبر) **گفت : همانا خدا او را بر شما برگزید و وی را در دانش و** (نیروی) **جسم فزونی بخشیده است، و خدا مُلک خویش به هرکه خواهد** (و صلاح بیند) **می‌بخشد و خدا گشایشگرِ داناست »،**

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که پس‌از پاره‌ای اتمام حجّت‌ها (آیه‌ی قبل) سرانجام سموئیل نبی، درخواست قومش را پذیرفته و طالوت را برای زمامداری آنها معرّفی کرد (و از اینجا فهمیده می‌شود که لازمه‌ی مقام نبوّت حکومت و امارت، نیست). نام طالوت در تورات «شائول» آمده و داستان برگزیده شدن او را کتاب اوّل سموئیل باب‌های ۹ تا ۱۵ شرح می‌دهد که قرآن کریم به آن جزئیّات نپرداخته است.

متعاقباً آیه‌ی شریفه حاکی از آن است که یهودیان مال‌دوست تعجّب می‌کنند که چطور ممکن است زمامدار جامعه ثروتی نداشته باشد ؟ و در برابر این انتظار، سموئیل شروط دیگری را برای زمامداری ذکر می‌کند که نیروی جسمانی و قدرت تدبیر امور است و خاطرنشان می‌سازد که ایندو خصیصه در طالوت جمع است و خداوند خوب می‌داند که فضل خود را کجا بنشاند.

(۲۴۸) وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ ءَايَةَ مُلْكِهِۦٓ أَن يَأْتِيَكُمُ ٱلتَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ ءَالُ مُوسَىٰ وَ ءَالُ هَٰرُونَ تَحْمِلُهُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَأَيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ .

« و پیامبرشان به آنها گفت : همانا نشانه‌ی (حقّانیّت) **حکومت او** (طالوت) **این است که صندوق** (عهد) **ـ که در آن آرامشی از جانب خداوندتان و بازمانده‌ای از آنچه خاندان موسی و خاندان هارون به جای نهادند است و ملائک حملش کنند ـ سوی شما خواهد آمد، به راستی در این** (رویداد) **برای شما، اگر مؤمن باشید، نشانه‌ای است »،**

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که با وجود تصریحات سموئیل نبی، باز بنی‌اسرائیل نسبت به حقّانیّت زمامداری طالوت در شکّ بودند و علامتی برای حقّانیّت وی می‌خواستند که در این ارتباط، سموئیل به آنها می‌گوید نشانه‌ی حقّانیّت طالوت بر امارت، این است که «صندوق عهد» بار دگر به میان شما خواهد آمد.

البتّه در متن آیه واژه‌ی«**تابوت**» آمده که منظور همان صندوق است.[1] «صندوق عهد» صندوقی بوده که

---

(۱) ـ واژه‌ی «**تابوت**» به طور کلّی به معنی «صندوق چوبی» است، نه فقط جعبه‌ای خاص که به حمل اجساد مردگان اختصاص دارد.

بنی‌اسرائیل الواح ده فرمان[1] و آثاری از هارون را در آن حفظ می‌کردند و آن را با خود به جنگ‌ها برده مایه‌ی قدرت روحی و آرامش خاطرشان می‌بود.

یکی از تفاسیر در توضیح آیه‌ی شریفه می‌گوید : صندوق عهد را ـ آن‌زمان ـ بت‌پرستان فلسطینی به غارت برده و بنی‌اسرائیل برایش بسیار افسرده و پریشان‌خاطر بودند. امّا، گروه بت‌پرستان، پس‌از مدّتی، احساس کردند برایشان شوم است و صندوق را به گاوی بسته راهی صحرا ساختند، سپس گاو، با هدایت نیروهای إلهی (فرشتگان)، سوی بنی‌اسرائیل آمد و چون پیامبرشان ـ سموئیل ـ از این امر خبر داد که مقارن اعلام سلطنت طالوت بود، آن را به فال نیک گرفتند و رهبری طالوت را مبارک دانسته پذیرفتند.

(۲۴۹) **فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِٱلْجُنُودِ قَالَ إِنَّ ٱللَّهَ مُبْتَلِيكُم بِنَهَرٍ فَمَن شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَن لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُۥ مِنِّيٓ إِلَّا مَنِ ٱغْتَرَفَ غُرْفَةًۢ بِيَدِهِۦ . . .**

« **و چون طالوت با لشگریان بیرون شد** (به آنها) **گفت : همانا خداوند شما را به رودی امتحان کند، پس هرکه از آن بنوشد از من نیست و هرکس از آن ننوشد ـ جز آنکه کفی با دست خود بردارد ـ از من است . . .** »،

پس، طالوت به سلطنت رسید و بنی‌اسرائیل ـ برای احقاق حق خود ـ با او راهی جنگ علیه متصرّفان ارض مقدّس شدند. در آیه‌ی ٢٤٩ اشعار می‌دارد که بنی‌اسرائیلیان دوبار مورد آزمایش قرار گرفته از صافی ایمانی گذشتند که بخش آغازین آیه در بیان آزمایش اوّل است. إمساک در نوشیدن آب برای سپاهیانِ آن زمان از چند جهت مقرون به مصلحت بود : **اوّل**، آنکه ایشان را منضبط و مطیع فرمان و با اراده‌ی قوی می‌ساخت . **دوم** آنکه به هرسو دویدن و جنگ کردن با شکم پر از آب ، رزمنده را از سرعت حرکت بازمی‌داشت و صلاح نبود

(۲۴۹) . . . **فَشَرِبُواْ مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ . . .**

« . . . **پس جز قلیلی از ایشان، از آن**(رود) **نوشیدند؛ . . .** »

این تصفیه‌ی اوّل سپاه بود. مردم حس‌گرا، همین‌که به یک موهبت مادّی ـ در جهت رفع تقاضاهای جسمانی خود رسیدند ـ تمام مصلحت‌بینی‌ها و خداشناسی‌شان را به یک‌سو نهادند و مسلّم چنین مردمی استحقاق رسیدن به افتخارات و مراحم بزرگ إلهی را ندارند.

(۲۴۹) . . . **فَلَمَّا جَاوَزَهُۥ هُوَ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ قَالُواْ لَا طَاقَةَ لَنَا ٱلْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِۦ . . .**

---

(۱) ـ بنا به توضیح قرآن، وقتی موسی (ع) از کوه طور با الواح ده فرمان سرازیر شده و قوم خود را درحال گوساله‌پرستی دید، عصبانی شده والواح را بیافکند، ولی متعاقباً آرامش یافته، آنهارا برداشت (آیات ۱۵۰ و ۱۵۴ سوره‌ی اعراف). تورات نیز می‌گوید موسی الواح را انداخت و شکست ولی نمی‌گوید که الواح مزبور، قطعه قطعه شده و از بین رفت. (سفر خروج، باب ۳۲)

« ... **وآنگاه که او** (طالوت) **و همراهان مؤمن‌اش از آن** (نهر) **گذشتند، گفتند : امروز ما را یارای** (مقابله با) **جالوت و سپاهیانش نیست ... »**،

این آزمایش دوم بود. ظاهراً حتّی عدّه‌ای از کسانی هم که از امتحان اوّل برآمده و فقط کفی از آب رودخانه برداشته بودند، وقتی با سپاه جالوت روبروشدند، رعب جمعیّت دشمن آنهارا گرفت و دل به جنگ ندادند. یا ممکن است گفته شود : تنها کسانی‌که از آب نهر ننوشیده و مطیع بودند، آماده‌ی نبرد شدند.

جالوت ظاهراً جنگاوری از فلسطینیان بوده که نامش را عهد عتیق «گلیاث» ذکر می‌کند.

(۲۴۹) . . . قَالَ ٱلَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَٰقُواْ ٱللَّهِ كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتۡ فِئَةً كَثِيرَةَۢ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ.

« **... وکسانی که یقین به ملاقات خدا داشتند، گفتند : چه بسا گروهی اندک که به اذن خدا، بر گروهی بسیار غلبه یافتند، و خدا با شکیبایان است »**،

آیه‌ی شریفه مؤمنان واقعی را کسانی ذکر می‌کند که ـ با ایمان به خدا و آخرت ـ یقین داشتند که اعمالشان هدر نمی‌رود و امید به نصرت خدا داشتند. اینان از کثرت سپاه دشمن نهراسیده و با توکّل به خدا، آمادگی خود را برای نبرد اعلام نمودند (دقیقاً مانند مسلمانهای صدر اسلام در برابر کفّار بدر).

در مورد مقطع آیه و مفهوم «صبر» در فرهنگ قرآن، ذیل آیه‌ی ۴۵ همین سوره توضیح داده‌ایم.

(۲۵۰) وَ لَمَّا بَرَزُواْ لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِۦ قَالُواْ رَبَّنَآ أَفۡرِغۡ عَلَيۡنَا صَبۡرًا وَ ثَبِّتۡ أَقۡدَامَنَا وَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ.

« **و هنگامی که با جالوت و سپاهش روبرو شدند گفتند : خداوندگارا ! بر** (دلهای) **ما صبر فرود آر و گامهایمان را استوار گردان و ما را بر گروه کافران پیروز کن »**،

ملاحظه می‌شود که از دیدگاه قرآن، انسان خداپرست موجودی ضعیف و بریده از حوادث دنیا نیست، بلکه با توکّل به خدا و صبر در شدائد، نیرومندانه و استوار پیش می‌رود و با دشمنان حقّ و عدالت به مقابله برمی‌خیزد.

(۲۵۱) فَهَزَمُوهُم بِإِذۡنِ ٱللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُۥدُ جَالُوتَ وَءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ٱلۡمُلۡكَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَعَلَّمَهُۥ مِمَّا يَشَآءُۗ وَلَوۡلَا دَفۡعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعۡضَهُم بِبَعۡضٖ لَّفَسَدَتِ ٱلۡأَرۡضُ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ ذُو فَضۡلٍ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ.

« **پس آنان** (سپاه دشمن) **را به اذن إلهی درهم‌شکستند و** (از آن میان) **داود، جالوت را کشت، و خداوند وی را سلطنت و فرزانگی بخشید و از آنچه می‌خواست** (ومصلحت می‌دانست) **به او تعلیم داد، و اگر خدا برخی از مردم را توسّط برخی دگر دفع نمی‌کرد، قطعاً زمین را فساد فرامی‌گرفت، لیکن خداوند بر جهانیان صاحب کرم است »**،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که عدّه‌ای مراحل مختلفی را طی کرده و با حوادث گوناگون آزموده شدند (آیات قبل) و سپس گل سرسبد آنان ـ داود ـ برگزیده‌ی خدا گردید و به نبوّت و پادشاهی رسید. واژه‌ی «داود» همان «دوید» عبری به معنی «محبوب» می‌باشد. او پدر سلیمان نبی بود که با کشتن جالوت، محبوب بنی اسرائیل گردید و متعاقباً با دختر طالوت ازدواج کرد و پس‌از طالوت به پادشاهی رسید. یهودیان داود و سلیمان را نه پیامبر، بلکه صرفاً از پادشاهان یهود می‌دانند و در عهد عتیق نسبت‌های ناروایی به داود و سلیمان داده شده است. ولی قرآن آنان‌را پیامبر معرّفی کرده، داود را صاحب زبور می‌شناسد و در عهد عتیق هم فصلی تحت عنوان امثال سلیمان هست.

بخش بعدی آیه‌ی شریفه، فلسفه‌ی جنگ را بیان می‌دارد که از دیدگاه خداوند، برای جلوگیری از فساد است و نه تولید فساد! چنانکه رویّه‌ی انسان‌های متجاوز بوده است. در همین ارتباط مقطع آیه اشاره دارد که خداوند موازنه‌ی بین قوا را در دنیا ـ تا آنجا که مصلحت بداند ـ حفظ می‌کند، چه از طریق رویارویی حق‌طلبان با باطل ـ که تکیه‌گاه آیه‌ی شریفه است ـ و چه از طریق قراردادن ناحقی در برابر ناحق‌دیگر (انعام/٦٥) و این فضل خدا نسبت به مردمان است.

(۲۵۲) **تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِٱلْحَقِّ ۚ وَإِنَّكَ لَمِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ** .

« این آیات خداست که به حق بر تو می‌خوانیم و همانا تو از پیامبرانی »،

یعنی، چنین داستان‌ها ومطالبی را که مایه‌ی عبرت وتربیت یاران وامّت تو است، خدا بر دل تو ای محمّد(ص) الهام فرمود، زیرا تو را پیامبر خود می‌شناسد و مایه‌ی رسالت است که بر تو عطا می‌کند.

(۲۵۳) ۞ **تِلْكَ ٱلرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ...**

« آن پیامبران، برخی از ایشان را بر برخی دگر برتری دادیم ... »،

به دنبال آیه‌ی قبل و تأکید بر نبوّت پیامبر اسلام، در اینجا وصفی از پیامبران، به‌طور کلّی، ارائه شده است. می‌فرماید، برخی از پیامبران درجات بالاتری نسبت به برخی دگر دارند و شاید این‌مطلب در برابر آیه‌ی ۲۸۵ سوره‌ی بقره که از قول مؤمنان می‌فرماید «**لانُفَرِّقُ بَیْنَ اَحَدٍ مِن رُسُلِه** = میان هیچیک از پیغمبران خدا فرقی نمی‌گذاریم»، به نظر غریب آید. امّا، درحقیقت، دوآیه هیچ منافاتی با هم ندارند. در آیه‌ی ۲۸۵، سخن از تحقّق اصل نبوّت إلهی در عالم است که در این‌مورد همه‌ی پیغمبران خدا مشترک بوده و از اینرو مسلمان واقعی، کلّیّه‌ی پیامبران به‌حق را پیام‌آور توحید و مبلّغ هدایت إلهی می‌داند و از این‌نظر هیچ تفاوتی بین پیغمبران خدا قائل نیست. ولی شک نیست که هر پیامبری، تا حدّ و میزانی در این راه گام برداشته و درجات معنوی و حوزه‌ی کار و مجاهدات پیامبران متفاوت بوده است. از اینرو هریک از آنان در مقام و مرتبه‌ی مختلفی قرار داشته است. مثلاً موسی(ع) و هارون(ع)، هردو پیامبر بوده‌اند ولی همگی معترفند که موسی(ع) در

مقام والاتر و اهمّیّت بالاتری قرار داشته و هارون[ع] نیز به این موضوع معترف بوده و خود را ادامه دهنده‌ی راه موسی[ع] می‌دانسته است.

(۲۵۳) . . . مِّنۡهُم مَّن كَلَّمَ ٱللَّهُۖ وَرَفَعَ بَعۡضَهُمۡ دَرَجَٰتٖۚ . . .

« ... **از آنها کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات برخی از آنان را رفعت بخشید ...** »،

در اینجا نشانه‌های برتری را می‌گوید، یعنی ذکر خاصّ بعد از عام است. موسی[ع] از جمله‌ی پیامبران برتر بود که خداوند با او سخن گفت. چنانکه در سوره‌ی نساء آیه‌ی ١٦٤ می‌فرماید «**وَ كَلَّمَ اللهُ مُوسَى تَكْلِيمًا** = خداوند با موسی سخن گفت، چه گفتنی !». یعنی، به جای آنکه به قلب پیغمبر مفاهیمی القاء شود و آن مفاهیم در روحش تجلّی یابد، مفاهیم مربوطه، با اصوات به گوشش رسید.

(۲۵۳) . . . وَءَاتَيۡنَا عِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَأَيَّدۡنَٰهُ بِرُوحِ ٱلۡقُدُسِۗ . . .

« ... **و به عیسی پسر مریم نشانه‌های آشکار دادیم و او را با روح‌القدس** (جبرئیل) **تأیید کردیم ...** »،

در مورد تأیید عیسی[ع] با روح قدسی، ذیل آیه‌ی ۸۷ همین سوره توضیح داده‌ایم. به‌طور کلّی این‌هم یکی از نشانه‌های برتری پیغمبر بوده است. در اینجا، صحبتی از پیغمبر اسلام نیست و اگر او امانت در وحی نداشت، چه بسا که مطلبی‌هم برای خود اضافه می‌کرد !

(۲۵۳) . . . وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا ٱقۡتَتَلَ ٱلَّذِينَ مِنۢ بَعۡدِهِم مِّنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ وَلَٰكِنِ ٱخۡتَلَفُواْ فَمِنۡهُم مَّنۡ ءَامَنَ وَمِنۡهُم مَّن كَفَرَۚ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا ٱقۡتَتَلُواْ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَفۡعَلُ مَا يُرِيدُ .

« ... **و اگر خدا می‌خواست کسانی که پس‌از آنها بودند ـ بعداز آنکه دلایل روشن به ایشان رسید ـ به کشتار یکدگر نمی‌پرداختند، لیکن اختلاف کردند، پس بعضی از آنان ایمان آوردند و برخی کفر ورزیدند و اگر خدا می‌خواست با هم نمی‌جنگیدند ولی خداوند آنچه را** (بنا به حکمت خود) **اراده دارد، انجام می‌دهد** »،

می‌فرماید اُمّت‌هایی که پس‌از وفات پیامبران به‌جای ماندند (مثل یهودیان، مسیحیان) ـ و با وجود آن‌همه دلائل روشن که به ایشان رسید بازهم بر ضدّ یکدیگر جبهه‌بندی کردند ـ اگر خدا می‌خواست می‌توانست کاری کند که همه جبراً متّفق و متّحد گردیده در «**صراط مستقیم**» و دین واحد إلهی قرار گیرند، ولی خدا چنین چیزی را ـ که دستیابی به حقیقت الزام‌آور باشد ـ بنا به حکمت خود نخواست. چنانکه فرموده «**إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ** = اگرمی‌خواستیم آیتی از آسمان نازل می‌کردیم که گردنها در برابرش خم شود (و همه به جبر ایمان آورند ولی نخواستیم ایمان اجباری باشد)» (شعراء/٤). آری ، حکمت خدا اقتضا دارد که انسان آزاد بیاندیشد و آزاد انتخاب کند، زیرا کمال آدمی در این است.

(۲۵۴) يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنفِقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰكُم مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَ يَوۡمٞ لَّا بَيۡعٞ فِيهِ وَلَا خُلَّةٞ وَلَا شَفَٰعَةٞۗ وَٱلۡكَٰفِرُونَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ.

« ای کسانی‌که ایمان آوردید ! از آنچه روزیتان داده‌ایم انفاق کنید، پیش‌از آنکه روزی که در آن نه معامله‌ای و نه دوستی و نه شفاعتی است، فرارسد؛ و کافران همان ستمکارانند »،

در آیه‌ی قبل در مورد امّت‌هایی که بعداز وفات پیامبران به‌جای ماندند، فرمود که برخی ایمان آوردند و برخی کفر ورزیدند و در آیه‌ی فوق مؤمنان را مورد خطاب قرار داده است.

می‌فرماید شما مؤمنان قبل‌از آنکه روزی ـ بنا به ایمانتان ـ فرارسد که هیچ معامله‌ای در آن نباشد و هیچ دوستی و شفاعتی کارساز نگردد، بخشی از روزیهای خود را انفاق کنید.

بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه، ازیکسو دعوت به انفاق می‌کند و از سوی دیگر وجه صحیح ایمان به آخرت را توضیح می‌دهد. ایمان به اینکه در آن روز فقط مشیّت إلهی ـ بنا به عملکرد آدمی در دنیا ـ به حال او مؤثّر خواهد بود و بس. هیچ‌کس نمی‌تواند اراده‌ی خدا را درباره‌ی کسی عوض کند، و لو محبوبترین فرد نزد خدا باشد. خداوند اگر بخواهد کسی را ببخشد، به هرطریق که صلاح بداند می‌بخشد. ممکن است پیامبر و برگزیده‌ای را مأمور ابلاغ رحمتش نماید ولی اصل رحمت، از خداست و بس !

ختام آیه متوجّه کافران در آیه‌ی قبل است ومی‌فرماید که اینان در آن‌روز موعود ـ که شرحش گذشت ـ «ستمگر» محسوب خواهند شد.

(۲۵۵) **اللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ. . .**

« خداست که معبودی جز او نیست ... »،

یعنی معبودهای باطل و قدرت‌های زمینی وآسمانی‌که مورد پرستش قرارگرفته‌اند، همه هیچ‌کاره‌اند ومعبود به‌حق فقط خداست. چنانکه فرموده «**ذَلِکَ بِأنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَاطِلُ وَ أنَّ اللهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ** = این برای آن است‌که خدا حق‌است و هرآنچه غیراو می‌خوانند باطل‌است و همو بلندمرتبه و بزرگ است» (لقمان ۳۰).

(۲۵۵) **. . . الۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ . . .**

« ... زنده‌ی پاینده است ... »،

زیرا اصل حیات است. واژه‌ی «**قیّوم**» را در اینجا بعضی‌ها «برپای دارنده» و بعضی پاینده یا «قائم به ذات» ترجمه کرده‌اند. بر این اساس «**الْحَيُّ الْقَيُّوم**» به معنی زنده‌ای است که حیات دیگران متّکی به او و حیات او متّکی به خودش می‌باشد :

ای همه هستی ز تو پیدا شده — خاک ضعیف از تو توانا شده

زیـرنشـیـن عَلَمَـت کـائنــات ما به تو قائم چوتو قائم به ذات[(۱)]

(۲۵۵) . . . **لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞۚ . . .**

« . . . خواب سبک و سنگین او را نمی‌گیرد . . . »،

کلمه‌ی «سِنَة» در اینجا به معنی «چرت» است که معمولاً قبل‌از «**نَوم** = خواب عادی» انسان را فرامی‌گیرد. جمله، کُلّاً بدین‌معنی است که غفلت در خداوند ـ اصل و اساس هستی ـ راه ندارد و پیوسته حافظ و ناظر بر تمام عالم است.

(۲۵۵) . . . **لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ . . .**

« . . . آنچه در آسمانها و زمین است از آنِ اوست . . . »،

یعنی، مالکیّت خدا، مطلق‌است وتمام هستی‌را فراگرفته وهمچون مالکیّت انسان‌ها اعتباری ومحدود نیست.

(۲۵۵) . . . **مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ . . .**

« . . . کیست که نزدش شفاعت کند؟ . . . »،

استفهام انکاری است، یعنی مسلّماً کسی نخواهد توانست، عکس‌العمل‌های خدا را در قبال اعمال بندگان عوض کند و فردی را از گرفتاری‌ها به نجات برَد.

(۲۵۵) . . . **إِلَّا بِإِذۡنِهِۦۚ . . .**

« . . . مگر خود رخصت دهد . . . »،

مگر آنکه خداوند خود شخصی را لایق دانسته و در شفاعت، رخصت دهد و آنگاه عکس‌العمل پاره‌ای از اعمال را ازکسی که مورد عفو وی قرار گرفته، بردارد. واژه‌ی «**إذن**» درآیه‌ی شریفه به آن‌معنی نیست که خداوند به عدّه‌ای اجازه داده که می‌توانند در رأی او تأثیر گذارند ! بلکه هرکجا خدا خود اراده نمود تخفیف‌هایی درمورد برخی افراد درنظر می‌گیرد و بدینصورت اذن شفاعت می‌دهد.

(۲۵۵) . . . **يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡۖ . . .**

« . . . پیش روی و پشت سر آنان را می‌داند . . . »،

یعنی خدا نه تنها گذشته، بلکه حال وآینده‌ی شفیعان را نیز می‌داند وازهمه‌ی جوانب احوال خلق آگاه است و کسی از حکم و علم او پیشی نمی‌گیرد. واژه‌ی «**مابَیْنَ اَیْدِیهِمْ**» در آیه‌ی شریفه به آنچه پیش روست (اعمّ از حال و آینده) اطلاق دارد و در برابر (خلف = گذشته) آمده است.

---

(۱) ـ اشعار از «نظامی گنجوی» است.

(۲۵۵) ... وَ لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِۦٓ إِلَّا بِمَا شَآءَ ...

« ... و بر دانش او ـ جز به میزانی که خود بخواهد ـ احاطه‌ای نیست ... »،

خدا بر خلقش احاطه دارد ولی خلق، به چیزی از دانش او ـ جز به مقداری که خود بخواهد ـ احاطه‌ای ندارد.

(۲۵۵) ... وَسِعَ كُرْسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ ۖ وَ لَا يَـُٔودُهُۥ حِفْظُهُمَا ۚ وَ هُوَ ٱلْعَلِيُّ ٱلْعَظِيمُ.

« ... **تخت** (فرماندهی)**اش آسمانها و زمین را دربر گرفته و نگهداری آندو** (آسمان و زمین) **بر او دشوار نیست، و او والا و بزرگ است »،**

واژه‌ی «**کرسی**» دراینجا آیه‌ی ۲۵۵ سوره‌ی بقره را به عنوان «آية الكرسى» معروف ساخته است. آية الكرسى را بسیاری از روایات، از مهمترین آیات قرآن شناخته‌اند، زیرا اساس تعالیم اسلام یعنی توحید و نفی شفیع‌پرستی، در آن مطرح شده است. درتفسیر طبری آمده استکه «کرسی» در اصل به معنی «علم» است و از این جهت عدّه‌ای از صحابه منظور از آن را درآیه‌ی شریفه، «علم إلهی» دانسته‌اند که ناظر و واقف بر کُلِّ هستی اســت. امّا عبارت «**حِفْظُهُما**» به دنبال آن، با نوعی احســاس قدرت از این کلمه، تطبیق می‌شود. از نظر ما «کرسی» در اینجا می‌تواند کنایه از سلطنت باشد و قدرت و احاطه‌ی خدا را بر تمام جهان هستی می‌رساند.

درمقطع آیه،مفیدومختصر، مفهوم تمامی‌آیه مستتراست : «**هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيم**». «**علی**» به‌معنی آن‌مقامی‌است که درمرتبه‌ی «**عُلُوّ**» بوده ووالاتر ازهرمثل ومانندی‌است و«عظمت» إلهی، به‌اعتبار علم وقدرت اوست.

(۲۵۶) لَآ إِكْرَاهَ فِي ٱلدِّينِ ۖ قَد تَّبَيَّنَ ٱلرُّشْدُ مِنَ ٱلْغَيِّ ...

« هیچ اجباری در دین نیست که راه راست از کژراهه مشخّص شده است ... »،

در آیه‌ی قبل به علم و قدرت، عُلُوّ و عظمت و یکتایی خداوند اشاره کرد و در اینجا می‌گوید برای قبول بندگی چنین خدایی، هیچ اجباری نیست. زیرا در این دین یکتاپرستی ـ اسلام ـ راه راست از ضلالت و گمراهی مشخّص گردیده و انسان متّکی به عقل و وجدان می‌تواند ـ درصورت انصاف ـ راه درست را در زندگانی تشخیص داده برگزینند. کسی زور می‌گوید که محتاج باشد. خدایی که بی‌نیاز از ایمان ماست چرا آن را به زور بخواهد ؟ زورگویانند که هرآنچه بیابند و انباشته کنند احتیاجشان تمام‌شدنی نیست، چنانکه انوری در وصف چنین دیکتاتورهایی سروده است :

آن شنیدستی کــه روزی زیرکی بـا ابلهــی — گفت ایـن والیِّ شهـر مـا گدایـی بی‌حیاسـت
گفت چون باشد گدا، آن کز کلاهش تکمه‌ای — صد چو ما را روزها ـ نی سالها ـ برگ و نواست
گفت ای مسکین غلط اینک از اینجا کرده‌ای — کانهمه برگ و نوا دانی که آنجا از کجاست ؟
دُرّ و مروارید طوقـش اشـک طفلان من اسـت — لعل و یاقـوت سَنامـش خـون أیتام شماسـت

اوکه تا آب سبو ، پیوسته از ما خواسته است گر بدانی تا به مغز استخوانش زانِ ماست
چون گدایی، چیز دیگر نیست جُز خواهندگی هرکه خواهد، گرسلیمان‌است و گرقارون گداست !

آیات متعدّد قرآن می‌رساند که ایمان و اعتقاد ـ که امری قلبی است ـ هرگز با زور پدید نمی‌آید. چنانکه در آیه‌ی ۲۵۳ همین سوره نیز بر این مطلب تصریح گردید. شأن نزولی هم که برای آیه‌ی شریفه نقل می‌کنند مؤیّد قبول یا ردّ اختیاری دین است. ازجمله در مجمع‌البیان مذکور است که مردی از انصار دو پسر داشت که توسّط بازرگانان مسیحی که از شام به مکّه آمده بودند به مسیحیّت گراییده بودند. هنگام مراجعت بازرگان‌ها به شام، آن دو پسر نیز می‌خواستند با آنها بروند. پدرشان موضوع را با پیامبر[ص] در میان گذاشت و آنگاه آیه‌ی فوق نازل شدکه «هیچ اجباری در‌دین نیست». امّا برخی‌مفسّران پنداشته‌اندکه آیه‌ی فوق با آیات قتال نسخ شده است . درحالی که چنین نیست و جنگ‌ها در صدر اسلام ـ چنانکه از متن آیات برمی‌آید ـ به خاطر دفع تجاوزات و دفاعی بوده است و علاّمه‌ی طباطبائی در المیزان در این‌باره می‌گوید جمله‌ی «**قَد تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ**» در آیه‌ی شریفه، به عنوان علّت حکم ذکر شده و تا علّت نسخ نشود حکم نسخ نخواهد شد.

(۲۵۶) . . . فَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلطَّٰغُوتِ وَ يُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰ لَا ٱنفِصَامَ لَهَاۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ .

« . . . پس هرکه انکار طاغوت کرد و به خدا ایمان آورد، بی‌شک به دستاویزی استوار ـ که گسستنی نیست ـ چنگ زده است، و خداوند شنوا و داناست »،

انسان، برای عبورصحیح ازمراحل مختلف عمر، حفظ شخصیّت خویش وعروج به‌کمال، محتاج دستگیره‌ای است وآیه‌ی شریفه می‌گوید این دستگیره همان اعتقاد توحیدی است که قرآن چیزی جز شرح و تفصیل آن نیست. انسانِ مسلمان، با تعالیم قرآن، فرهنگ توحیدی را در خود ساخته و مستقر می‌سازد، و آنگاه از اسارت طاغوت‌ها رها شده به نعمت آزادی و بی‌نیازی از غیرخدا می‌رسد. تفسیرطبری می‌گوید «**طاغوت**» عبارت از هر غیرخدایی است که آدمی را به عبودیّت خود فراخواند. «عبودیّت» را نیز مرحوم علامه، شریعت سنگلجی درکتاب «توحید عبادت» بر اساس قرآن توضیح داده که فقط پذیرش انحصار «خالقیّت» درخدا نیست ـ زیرا تصوّرخالقیّت‌را نسبت به بت‌ها حتّی مشرکین مکّه هم نداشتند (چنانکه آیات متعدّد قرآن ازجمله زخرف/۹ ، مؤمنون/۸۹ ← ۸٤ و یونس/۳۱ بر این‌مطلب گویاست) ـ بلکه، کمال ستایش به هرنوع، کمال خضوع به هر صورت و فکر و تشخیص خود را دربرابر کسی تعطیل کردن و تسلیم محض او شدن، همه از اَشکال «عبودیّت» است.

مقطع آیه حاکی از آن است که خداوند هرسخنی را می‌شنود و می‌داند که چه کسانی ایمان آورده و چه کسانی کفر می‌ورزند، پس مسلمانها به این اصل تکیه کرده و با کسانی که ارشاد و راهنمایی آنها بی‌فایده است ـ چنانچه دست به کشتار و فتنه برندارند ـ ستیزه مکنند.

(۲۵۷) اللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَوۡلِيَآؤُهُمُ ٱلطَّٰغُوتُ يُخۡرِجُونَهُم مِّنَ ٱلنُّورِ إِلَى ٱلظُّلُمَٰتِۗ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ .

« خدا ولیّ مؤمنان است، آنان را از ظلمت‌ها به نور بَرَد، و ولیّ کسانی‌که کفر ورزیدند طاغوت است که آنها را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها می‌برد، آنان اهل آتشند و ایشان، در آن جاویدند ».

خداوند هرچند کسی را مجبور به کسب ایمان نمی‌کند، ولی کسانی را که انصاف نشان داده وقصد او کنند، کمک نموده، دست به سویشان می‌برد و آنها را از تاریکی، تزلزل‌ها و بی‌ایمانی‌ها به آنچه روشنایی و اطمینان و امنیّت روحی است، رهنمون می‌گردد. راه‌های باطل متعدّد است و لذا به لفظ جمع «**ظُلُمات**» به آنها اشاره کرده است. امّا راه حق یکی بیش نیست و از اینرو آن را به‌صورت مفرد ـ«**نور**» ـ آورده است.

بخش بعدی آیه مشعر بر آن است‌که آنان که به جذب فطری خود به سوی خدا و آیین او، پشت‌پا زده، دل به طاغوت‌ها سپردند، بدانند که از «نور» به «ظلمتها» می‌روند. و چنین کسانی را ـ نه با یک ولیّ ـ بلکه با «اولیاء» ذکرمی‌کند، بدین‌معنی‌که بی‌خدا، خدایان متعدّد برای خود می‌پذیرد ودرواقع به اسارت «طواغیت» می‌رود.

مقطع آیه تهدید است که کسانی که به جای بارور ساختنِ فطرت خداشناس خود سوی طاغوت‌ها رفته و ولایت آنان را پذیرفتند بدانندکه (مدام در تَب و تاب خواهند بود، روی آسایش و صلح خاطر نخواهند دید و) سرانجام نیز به عالَمی حاکی از عذاب و التهاب دائم خواهند رفت.

بخش چهاردهم

(۲۵۸) **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ . . .**

« **آیا به** (حال) **آنکه با ابراهیم در**(باره‌ی) **خداوندش محاجّه می‌کرد ـ حال آنکه خدا وی را سلطنت بخشیده بود ـ توجّه نکردی ؟ . . . »**،

به دنبال آیةالکرسی در آیات قبل، در این آیه و دو آیه‌ی بعد (آیات ۲۵۹ و ۲۶۰) وقایعی را در اثبات الوهیّت خدا، مشیّت او در هدایت مؤمنان و رهاسازی کفّار در جهل و نادانی خویش و اثبات آخرت، ذکر می‌کند.

مفسّران گفته‌اندکه ابراهیم با نمرود[۱] (پادشاه بابل) در باره‌ی خدا بحث می‌کرد و نمرود با وجود نعمتی که خدا از سلطنت وشوکت به وی بخشیده بود، به انکارخدا می‌پرداخت (مانند بسیاری در این‌روزگاران که منتهای بهره را از نعمت‌های الهی برده‌اند و درعین‌حال بزرگترین مجادله‌گر خدا و دین خدا هستند).

(۲۵۸) . . . **إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ .**

« **. . . آنگاه که ابراهیم گفت : خداوندِ من کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند** (واو در پاسخ) **گفت : من زنده می‌کنم ومی‌میرانم ! ابراهیم گفت : پس همانا خدا**(ی من) **خورشید را از مشرق برون آورَد تو آن را از مغرب برآور، پس آنکه کفر می‌ورزید مبهوت ماند، و خدا قوم ظالمان را هدایت نمی‌کند »**،

نظر مفسّران این است که وقتی ابراهیم (ع) به نمرود گفت که من به خداوندی دعوت می‌کنم که می‌میراند و زنده می‌کند، نمرود گفت که من هم این کار را می‌کنم و دستور داد محکومی را کشته و محکوم دیگری را که قرار بود اعدام شود آزاد سازند، و ابراهیم (ع) وقتی متوجّه شد که این استدلال کارساز نیست، محور بحث را عوض کرد و گفت که : « **. . . خداوند خورشید را از مشرق برون آورَد، تو آن را از مغرب برآور !**» و در اینجا نمرود از جواب عاجز ماند. ولی این تفسیر از نظر ما چندان پسندیده نیست، زیرا :

اوّلاً ـ آن مطالبی که مفسّران می‌گویند، در متن آیه نیامده است.

ثانیاً ـ وقتی خداوند در قرآن می‌گوید حجّت‌های خود را به ابراهیم دادیم (انعام/۸۳)، چگونه بپذیریم که او بحثی را مطرح سازد و بعد خود مجبور شود آن را عوض نماید ؟! هرچند آزاد کردن یک زندانی و کشتن زندانی دیگر، تولّد و مرگ طبیعی که مقصود ابراهیم بوده، نیست.

---

(۱) ـ برخی از مفسّران عقیده دارندکه بنا برآثار تاریخی، «نمرود بن کوش» حدودچهار الی پنج قرن قبل‌ازحضرت ابراهیم (ع) می‌زیسته و از اینرو شخص مورد اشاره در آیه‌ی شریفه باید نمرود دیگری باشد. از نظر ما اهمّیّت تجسّس در اینگونه امور محدود است و مسلّماً هدف آیه این نیست که ما هویّت شخص مجادله‌کننده با ابراهیم(ع) را دقیقاً بیابیم ! بلکه آیه‌ی شریفه پیامی را ابلاغ می‌کند که لازم است در درک و جذب هرچه بهتر آن پیام کوشید.

ما مطلب را بدینصورت می‌فهمیم که ابراهیم به نمرود گفت، خداوندِ من کسی است که مرگ و زندگی به دست اوست و نمرود جواب داد، آن خدایی که تو می‌گویی منم و حیات و ممات را من دراختیار دارم؛ ابراهیم(ع) در پاسخ این گفتار تذکّر داد که امّا، ربِّ من ـ علاوه بر این کار ـ خورشید را هم از مشرق برون آورد، توکه گویی هموهستی، عکس این‌کار را بکن و خورشید را از مغرب برون آر!، **فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ!** بدین‌ترتیب، برداشت از آیه با محتوای آن تطبیق بیشتری دارد و اشکالاتی‌که ذکرشان رفت، پیش نمی‌آید.[1]

(۲۵۹) **أَوْ كَٱلَّذِی مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِیَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا . . .**

« **یا همچون** (داستان) **کسی که بر قریه‌ای می‌گذشت که** (دیوارهای آن) **بر سقف بامهایش فرو ریخته بود . . .** »،

به دنبال سخن ابراهیم به نمرود در آیه‌ی قبل که گفت : «**خداوند من کسی است که زنده می‌کند و می میراند**»، در آیه‌ی ۲۵۹ به تناسب، موضوع «معاد» را مطرح ساخته است.

گفته شده است که داستان مربوط به یکی از انبیاءِ بنی‌اسرائیل است (**ارمیا**، **خضر** و یا احتمالاً **عُزَیْر**) که در اثنای سفری، درحالی‌که بر مرکبی سوار بود و مقداری آشامیدنی و خوراک همراه داشت، از کنار قریه‌ای که به کلّی ویران شده و اجساد ساکنانش به هرسو افتاده بود، می‌گذشت.

(۲۵۹) **. . . قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِۦ هَٰذِهِ ٱللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا . . .**

« . . . (با خود گفت :) **چگونه خدا** (اهل) **این**(ویرانکده) **را پس‌از مرگشان زنده می‌کند؟ . . .** »،

البتّه این فکر که برای آن شخصیّت پیش آمده بود، از سر انکار و تردید نبود، زیرا قرائن موجود در آیه که نشان می‌دهد خدا با او سخن گفت، حاکی از آن‌است که وی از برگزیدگان اِلهی بوده، بنابراین فکر مزبور صرفاً از سر اعجاب و کنجکاوی بوده است . چنانکه آیه‌ی ۲۶۰ در ارتباط با ابراهیم (ع) نیز نشان می‌دهد که اونسبت به معاد مشکوک نبود، بلکه فقط می‌خواست نوعی مشاهده‌ی عینی کند تا قلبش مطمئن گردد.

(۲۵۹) **. . . فَأَمَاتَهُ ٱللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُۥ ۖ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ ۖ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ ۖ قَالَ بَل لَّبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ . . .**

« . . . **پس خدا او را صد سال میراند سپس برانگیخت** (و به او) **گفت : چقدر درنگ کردی ؟ گفت : یک روز یا پاره‌ای از روز درنگ کردم** (خدا) **گفت :** (نه) **بلکه صد سال درنگ کردی . . .** »،

دو نکته در آیه‌ی شریفه شایان توجّه است :

اوّل آنکه آیه‌ی شریفه نکته‌ای را درمورد «اعتباری بودن زمان» نشان می‌دهد (که این موضوع امروزه، با اثبات فرضیّه‌ی انشتین دراین‌باره، محقّق گردیده است). احساس آدمی از زمان در مواجهه با یک بُعد هستی

---

(۱) ـ این نکته از افادات شادروان استاد، میرزا یوسف شعار تبریزی استفاده شده است ـ رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْه.

ممکن است، در حدّ یک روز و یا قسمتی از روز باشد. حال آنکه در واقعیّت امر می‌تواند صد سال بر گردش زمان در آن بُعد گذشته باشد، امّا مبدءِ عالم که محیط بر زمان و مکان بوده و واحدهای مختلف زمان را در ابعاد گوناگون هستی تقدیر کرده است، حساب موضوع را دارد.

دوّم آنکه آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که افراد در رستاخیز عالم، با همان احساس و درکی از زمان که این دنیا را گذاشته و رفته‌اند، دوباره به آن بازمی‌گردند. به عبارت دیگر همچون عالَم خواب و رؤیا که ممکن است ماجراهایی بنا به احساس آدمی در آن بُعد هستی ساعتها و بلکه روزها درنظرش به طول انجامیده باشد امّا چون از خواب به بیداری رسید، متوجّه می‌شود که شاید بیش‌از ساعتی نخوابیده باشد.

(۲۵۹) . . . فَٱنظُرۡ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمۡ يَتَسَنَّهۡۖ وَٱنظُرۡ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجۡعَلَكَ ءَايَةٗ لِّلنَّاسِۖ وَٱنظُرۡ إِلَى ٱلۡعِظَامِ كَيۡفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكۡسُوهَا لَحۡمٗا . . .

« **. . . پس به طعامت و نوشیدنی خود بنگر که دگرکون نشده و درازگوش‌ات را ببین ـ و تا تو را نشانه-ای** (ازمعاد) **برای مردم قرار دهیم ـ و به استخوانهایش نگر که چگونه آنها را برداشته** (به هم پیوند می-دهیم) **سپس گوشت بر آنها می‌پوشانیم . . .** »،

عمده‌ترین نکات آیه‌ی شریفه از نظر ما به قرار زیر است :

اوّل آنکه دو موضوع متضاد به شخص مورد بحث، ارائه شده است : (۱) غذا و نوشیدنی او که تغییری نیافته و فاسد نگردیده‌است، با آنکه اینگونه مواد معمولاً در مدّت کوتاهی فاسد می‌شود.[1] (۲) مرکب او که نسبتاً عمر طولانی می‌کند و زمان صد ساله را طی کرده و مرده و فقط استخوانهای متلاشی شده‌ای از آن باقی مانده است. این تضادّ از قدرت خدا و تسلّط او بر همه‌ی قوانین عالم حکایت دارد.

دوم آنکه عبارت «**وَ لِنَجْعَلَکَ آیَةً لِلنّاس** = تا تو را نشانه‌ای (از معاد) برای مردم قرار دهیم» جمله‌ی معترضه‌ای است که هدف ازاقدام الهی را طی «پرانتزی» ذکرکرده است. امّا اینکه چگونه آن شخص والامقام پس‌از آن‌واقعه آیتی برای مردم گردید، احتمالاً بدین‌صورت که پس‌از صد سال ـ که به تصوّر همگان مرده بود ـ به میان مردم رفت وبرای آنهاکه چه بسا بازماندگان ومعاصرین وی بودند، هویّت خودرا ثابت کرد.

بدین‌ترتیب به نظر می‌رسد که خداوند برای اثبات مفاهیمی چون معاد به بشرگذشته ـ که به عالم حس نزدیکتر بوده اند ـ گاهی حوادث اعجاب‌انگیزی را پدید می‌آورده است.

(۲۵۹) . . . فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُۥ قَالَ أَعۡلَمُ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ.

(۱) ـ برخی گفته‌اند خداوند طعام و آشامیدنی **عُزَیْر** را پس‌از آن مدّت طولانی تر و تازه نگه داشت تا او به قدرت خدا بر هرآنچه اراده فرماید یقین آورَد و معاد روز رستاخیز را در کمال یقین باور کند. البتّه ثبوت یا تحوّل اشیاء بستگی به نفوذ عوامل مختلف در آنها دارد. با ایجاد ضوابط و شرایط لازم، می‌توان زوال‌پذیرترین اشیاء را از تغییر بازداشت. چنانکه اجساد را از قدیم با مومیایی حفظ کرده و می‌کنند. بنابراین خدایی که کلید دوام و زوال اشیاء دردست اوست، می‌تواند به شرایطی اراده فرماید که خوراک و آشامیدنی زوال‌پذیر تحت آن شرایط، سالها ثابت بماند.

« ... **پس چون** (این حقایق) **بر او روشن شد، گفت : دانستم که خدا بر هرکاری تواناست** »،

یعنی پس‌از آن واقعه، شمول قدرت الهی به عیان بر آن پیامبر روشن شد که مایه‌ی تصدیق ایمانی و اطمینان قلب و **توشه‌ی راه او برای هدایت و ارشاد دیگران گردید.**

(۲۶۰) **وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتَىٰ ۖ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن ۖ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي ۖ قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا ۚ وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.**

« (و به یاد آر) **هنگامی که ابراهیم گفت : خداوندا ! به من بنمای که چگونه مردگان را زنده می‌کنی ؟** (خدایش) **گفت : آیا ایمان نیاورده‌ای ؟** (ابراهیم) **گفت : آری ! امّا تا قلبم مطمئن شود** (خدا) **گفت : پس چهار پرنده برگیر و آنها را به خود متمایل ساز** (یا قطعه قطعه کن)، **آنگاه بخشی از آنان را بر سر هرکوه بنه؛ سپس آنها را بخوان** (و ببین) **که شتابان سوی تو آیند و بدان که خداوند غالب و** (در کارهایش) **حکیم است** »،

ملحق به داستان آیه‌ی قبل، در آیه‌ی فوق مطلبی از ابراهیم آمده است. ظاهراً ابراهیم نیز درمورد «معاد» از خداوند نشانه‌ای خواست. در بین مفسّران مشهور است که خداوند به ابراهیم جوابی تکوینی داد. یعنی به جای آنکه با الفاظ برای وی استدلال نماید، حیوانات مرده‌ای را زنده ساخت. بر این مبنا واژه‌ی «**صُرْهُنَّ**» را در آیه‌ی شریفه «آنها را پاره پاره کن» معنا کرده‌اند و می‌گویند ابراهیم چهار پرنده را (مشخّصاً طاووس و کبوتر و کلاغ و خروس) ذبح نموده، قطعه قطعه کرد و مخلوط نموده، سپس ده قسمت و یا هفت قسمت نمود و بر سر ده کوه نشاند. آنگاه آنها به امر خدا زنده گشته، به سوی ابراهیم بازگشتند. بدین‌ترتیب، مفسّران خواسته‌اند بگویند که نتیجه‌ی این داستان و داستان آیه‌ی قبل هر دو یکی است و دو شاهد در مورد «معاد» به هم ضمیمه شده است.

امّا «ابومسلم بحر اصفهانی»، آیه را به صورت دیگری تفسیر نموده که فخر رازی آن را در کتاب تفسیرش آورده است. ابومسلم می‌گوید، آیه‌ی شریفه بیان یک مثال برای روشن شدن مسئله‌ی رستاخیز است. بدین‌ترتیب که خداوند به ابراهیم ازباب مثال می‌گوید که چطور پرندگانی که او تربیت نموده و به خود عادت داده است، اگر بر سر کوه‌ها روند، با آوای او به سویش پرواز می‌کنند، همه‌ی اجزاءِ عالم نیز این‌چنین مجذوب مبدأ هستند و به محض آنکه خداوند آنها را بخواند به سویش پرمی‌کشند. ولی قول ابومسلم موضوع را ازصورت اعجاز بیرون می‌برد و با داستان عُزَیْر هماهنگی ندارد.

(۲۶۱) **مَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِّائَةُ حَبَّةٍ ۗ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.**

« **مَثَلِ کسانی که که اموالشان را در راه خدا انفاق می‌کنند، همچون دانه‌ای است که هفت خوشه رویاند و در هر خوشه‌ی آن صد دانه باشد ! و خدا برای هرکس که خواهد** (و شایسته بیند) **دو** (یا چند) **برابرش گرداند و رحمت و دانش خدا وسیع است** »،

درآیه‌ی ٢٥٤ تصریح نمودکه «**ای مؤمنین ازآنچه روزیتان ساختیم انفاق کنید**»، سپس درآیة الکرسی، خداوند را «زنده‌ی پاینده» نامید[1] و همگان را از روزی که خرید و فروش و دوستی و شفاعت در آن نیست برحذر داشت. آنگاه دو ماجرا را در قدرت خداوند برای پدید آوردن آن روز ذکر کرد (آیات ٢٥٩ و٢٦٠) و اکنون مجدّداً به مسئله‌ی «انفاق» بازگشته، تجلیلی از روحیّه و نتیجه‌ی کار انفاق‌کنندگان ارائه می‌دهد.

آیه‌ی شریفه می‌فرماید، مَثَلِ انفاق کننده‌ی مال در راه خدا، به مانند دانه‌ای است که هفتصد دانه محصول دهد. یعنی پاداش هر انفاق صحیح، ازجانب خداوند هفتصد برابر است. در بین مفسّران گفتگو شده که آیا واقعاً چنین گیاهی نیز در طبیعت وجود دارد، و یا این‌مطلب نوعی تشبیه است. تفسیر نمونه می‌گوید «در بعضی مزارع بوشهر، بوته‌های گندم بسیار بلند و پرخوشه دیده شده که گاهی در یک خوشه حدود ٤٠٠٠ دانه‌ی گندم وجود دارد». رقم ٤٠٠٠ با عدد ٧٠٠ در آیه‌ی فوق منطبق نیست. امّا اینکه متعاقباً می‌فرماید «**خدا بر هرکه خواهد دو (یا چند) برابرش گرداند**»، انطباق مزبور را پیش می‌آورد.

مطلب درخور توجّه باروَر شدنِ اعمال آدمی است که هرچند به لحاظ مادّی محدود به زمان و مکان می‌باشد، ولی در بُعد روحی و معنوی محدود به یک مورد و زمان معیّن نیست . آنکه دست محتاجی را می‌گیرد از نظر خصائص درونی، دست همه‌ی محتاجان را می‌گیرد و آنکه به فردی ظلم می‌کند، آماده‌ی تکرار آن ظلم به هرمورد مشابه دیگری است. آیه‌ی فوق پیام می‌دهد که خداوند نیکوکاران را بنا به بعد روحی و معنوی نیکی‌هایشان پاداش می‌دهد و از فضل خود بر آن می‌افزاید.

مقطع آیه دلایل و «ضمانت اجرا» برای تحقّق وعده‌های الهی ارائه می‌دهد که همانا «آگاهی» خدا نسبت به درون و برون انسانها و «رحمت» بی‌انتهای اوست.

(٢٦٢) **ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ثُمَّ لَا يُتۡبِعُونَ مَآ أَنفَقُواْ مَنّٗا وَلَآ أَذٗى لَّهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ** .

« **آنان‌که اموال خود در راه خدا انفاق می‌کنند، سپس در پیِ آنچه انفاق کرده‌اند منّت وآزاری نمی‌نهند، پاداششان نزد خداوندشان** (محفوظ) **است و آنان را بیم و اندوهی نباشد** »،

آیه‌ی شریفه به عوارضی اشاره دارد که ممکن است انفاق‌کننده را دربر گرفته اثر انفاق او را خنثی سازد. مقصود از «**مَنّ**» و «**أذی**» در آیه‌ی شریفه، تحقیر کردن، منّت نهادن و توقّع قدردانی داشتن است. می‌فرماید

(١) ـ **قَيُّوم** به معنای پاینده و برپای‌دارنده تفسیر شده است. به قول شاعر : ما به تو قائم چو تو قائم به ذات ! و در تفسیر منسوب به زید بن علی (ع) آمده : **اَلدّائِمُ الَّذِی لایَزُول**.

کسانی که انفاق آنها با چنین عوارضی توأم نیست مشمول عنایات إلهی خواهند شد. و کاربرد واژه‌ی «ثُمَّ» در آیه می‌رساند که حتّی پس‌از انفاق نیز نباید دچار آن عوارض شد.

(۲۶۳) قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّن صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَآ أَذًى ۗ وَٱللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ.

«گفتاری شایسته وگذشت، بهتراز صدقه‌ای است که در پیِ آن آزار آید، و خدا بی‌نیاز و بردبار است»،

آیه‌ی شریفه معلوم می‌دارد که انعکاسات روحی مهمتر از رفع نیازهای مادّی است. اصولاً بهتر است که انسان صدقه‌ای ندهد! تا بخواهد صدقه‌اش را با تفرعن و زخم زبان و منّت، توأم سازد.

مقطع آیه شاهد این معناست که خداوند بی‌نیاز از عمل بندگان به این احکام است و هدفش از نزول آنها ترقّی روحی و اخلاقی خود بندگان می‌باشد و دربرابر ناسپاسی‌ها و خلاف‌کاری‌های خلق بردبار است و بلافاصله عکس‌العمل نشان نمی‌دهد، بلکه فرصت توجّه و اصلاح به مردم می‌دهد.

(۲۶۴) يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُبْطِلُواْ صَدَقَٰتِكُم بِٱلْمَنِّ وَٱلْأَذَىٰ كَٱلَّذِى يُنفِقُ مَالَهُۥ رِئَآءَ ٱلنَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْـَٔاخِرِ ۖ فَمَثَلُهُۥ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُۥ وَابِلٌ فَتَرَكَهُۥ صَلْدًا ۖ لَّا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَىْءٍ مِّمَّا كَسَبُواْ ۗ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْكَٰفِرِينَ.

«ای کسانی‌که ایمان آوردید! صَدَقه‌های خود را با منّت و آزار باطل مسازید! همانند کسی که مال خویش برای خودنمایی به مردم انفاق می‌کند و به خدا و روز بازپسین ایمان ندارد! پس مَثَلِ او چون تخته‌سنگی است که خاک بر آن نشسته وآنگاه بارانی درشت‌قطره به آن رسد و آن(سنگ) را خالی از غبار سازد! اینان هیچ دستاوردی ازکارشان نبرند، وخداوند قوم کافران‌را هدایت نکند»،

می‌فرماید منّت وتحقیرافراد مبطل صدقه است، بلکه به مانند بخشش‌های کافران می‌باشد که هیچ اعتقادی به خدا وآخرت نداشته صرفاً به‌خاطرمصالح دنیوی دست به‌انفاق می‌زنند. آنگاه درتوضیح بخشش‌های کافران، آیه‌ی شریفه مثالی آورده که روحیّه‌ی کفرآمیزآنان منظّماً اثرات کارهای مثبت‌شان را به مانند رگباری، شسته و ازبین می‌برد. می‌فرماید مؤمنان نیز اگر با منّت وتحقیر انفاق کنند، کارشان همچنان بی‌ثمر خواهد گردید.

مقطع‌آیه می‌رساندکه کافران چون‌هدایت‌خدارا ازدست داده‌اند، هرکاری‌کنند چیزی عایدروحشان نمی‌گردد و شایسته است که مسلمانها راه آنهارا نرفته نحوه‌ی خیراتشان طوری نباشدکه روحشان‌را بی‌نصیب گذارد.

(۲۶۵) وَ مَثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَٰلَهُمُ ٱبْتِغَآءَ مَرْضَاتِ ٱللَّهِ وَ تَثْبِيتًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍۭ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَـَٔاتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ ۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

«و مَثَلِ کسانی که اموال خود را برای کسب خشنودی خدا و استواری دلهای خویش انفاق می‌کنند، همچون مَثَلِ باغستانی بر تپّه‌ای است‌که بارانهای پربرکت بر آن ریزد و میوه‌اش‌را دو چندان سازد، پس

اگر رگباری (هم) **بدان نرسد، نرمه‌باران بر آن می‌رسد، و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست »،**

دربرابرآیه‌ی قبل، درآیه‌ی فوق تشبیهی ازانفاق‌های خالصانه‌ی مؤمنان ارائه شده‌است. دومطلب را آیه‌ی شریفه، درتوضیح انفاق خالصانه به هم آمیخته: (۱) جستجوی رضای خدا و (۲) نیّت دستیابی به استواری معنوی که هردومطلب لازم وملزوم یکدیگرند. ضمناً انفاق مزبوررا مانند آیات گذشته مایه‌ی برکات إلهی می‌شمرد.

آری! روح انفاق کنندگان مخلص به مانند باغی در مرتبه‌ی والاست که باران رحمت إلهی مرتّب بر آن می‌بارد و اگر خلوص انفاق درخور «رگبار» نبود، نم باران مراحم إلهی بدآن می‌رسد.

مقطع آیه می‌رساند که درجه‌ی اخلاص و خصوصیّات اعمال افراد بر خداوند پوشیده نیست و هرکس را به تناسب عملکردش، پاداش می‌بخشد.

(۲۶۶) أَ يَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَن تَكُونَ لَهُۥ جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ لَهُۥ فِيهَا مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ وَ أَصَابَهُ ٱلْكِبَرُ وَلَهُۥ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَآءُ فَأَصَابَهَآ إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَٱحْتَرَقَتْ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلْأَيَـٰتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ .

« آیا کسی از شما می‌پسنددکه باغی ازخرما وانگور داشته باشد که نهرها در آن جاری شود و همه‌گونه میوه از آن برای وی به دست آید ـ و او به پیری رسیده، فرزندان کوچکی از او درمیان باشد ـ که (ناگهان) **گردبادی آتش‌زا بر باغ برسد و آن را شعله‌ور سازد ؟** (منّت و ریاکاری نیز این‌چنین ثمرات انفاق را نابود می‌سازد) **بدینگونه خدا آیات خویش را بر شما روشن می‌کند، شاید اندیشه کنید »،**

آیه‌ی شریفه پندآمیز است. شخصی را توصیف می‌کند که اعمال خیری در عمر خود داشته، بهشت مینوی درپیش دارد که ناگهان با گناهی مثل ریاکاری و تحقیر دیگران، همه را بر باد می‌دهد. کبر و غرور، آتشی است که با وارد ساختن ضربه‌ی روحی به خلق خدا شعله ور گشته، باغستان نیکوکاری‌های انسان را به آتش می‌کشد.

مقطع آیه بیانگر این نکته است که رابطه‌ی بین «اعمال» و «سرانجام» انسان رابطه‌ای استوار است. خیرخواهی ما نسبت به مردم، در عالم دیگر ما را با بهشت روبرو می‌کند و شکست روحی برای مردم پیش آوردن، به منزله‌ی آتشی است که بهشت سعادت را می‌بلعد (و ما را به مواجهه با دوزخ می‌کشاند). چنانکه کارهای خوب و بد انسان در همین عالم نیز چنین اثراتــی را در روان او پدید می‌آورد و این خود نمونه‌ای، از وجه تکمیلی عکس‌العمل اَعمال ما در آخرت است که سرانجام بشر را درخواهد یافت و محیط زندگی جاوید او را تشکیل می‌دهد.

(۲۶۷) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنفِقُواْ مِن طَيِّبَـٰتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّآ أَخْرَجْنَا لَكُم مِّنَ ٱلْأَرْضِ وَ لَا تَيَمَّمُواْ ٱلْخَبِيثَ مِنْهُ تُنفِقُونَ وَ لَسْتُم بِـَٔاخِذِيهِ إِلَّآ أَن تُغْمِضُواْ فِيهِ وَ ٱعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ غَنِىٌّ حَمِيدٌ .

« ای مؤمنین ! ازدستاوردهای پاکیزه‌ی خویش و از آنچه بهرشما از زمین برون آوردیم، انفاق کنید و برآن مباشید که ازدرآمدها و روزی‌های ناپاک (و دورریختنی)**که خود حاضربه پذیرفتنشان نیستید ـ مگر به چشم‌پوشی و اغماض ـ انفاق نمایید! بدانیدکه خداوند بی‌نیاز و ستوده است »،**

درآیات قبل، موضوع «منّت» و«ریا» را درانفاق مطرح ساخت، و اینجا به کالای مورد انفاق اشاره می‌نماید. به‌طور کلّی دستاوردهای مادّی انسان را می‌توان به کشاورزی و غیرکشاورزی (مثل معاملات، عواید کارهای خدماتی و غیره) تقسیم کرد. و آیه‌ی شریفه هریک از انواع عایدات را، به شرط تحصیل از راه حلال، قابل انفاق می‌داند.

عدّه‌ای ازمفسّران لحن«امری»آیه را متوجّه«انفاق واجب» یعنی «زکات» دانسته‌اند. طبری نیز بنا به روایتی از«عُبَیدة بن سلمانی» آورده است‌که حضرت علی[ع] هم این آیه‌را مربوط به زکات دانسته‌اند. در این‌صورت، نتیجه می‌شود که زکات، صرفاً به ۹ متاع (گندم و جو و کشمش و خرما و شتر وگاو و گوسپند و طلا و نقره) ـ چنانکه در فقه شیعه آمده ـ محدود نیست بلکه به دیگر دستاوردهای انسان نیز تعلّق می‌گیرد.

بخش بعدی آیه توضیح می‌دهدکه انفاق‌ها نباید شامل اموال بی‌فایده وآلوده و یا حرام باشد. زیرا این‌گونه بخشش‌ها موجب ترقّی روحی و تربیت نفس انسان نمی‌گردد. انفاق کنندگان باید انفاق خود را چنان انتخاب نمایندکه دریافت کننده آن‌را بادلگرمی و به عنوان یک هدیه‌ی ارزشمند بپذیرد، نه آنکه ظاهراً قبول کرده و در دل گله‌مند شود و در نتیجه به جای پیوندهای حسنه، روابط نامطلوب بین مردم ایجاد گردد.

واژه‌ی «**اِعْلَمُوا** = بدانید» در مقطع آیه، دعوت به توجّهی است که غفلت‌ها را ازبین می‌برد. یعنی، ای مردم متوجّه باشید که این‌همه دستور و اصرار خدا به انفاق و عبادتِ او، ازسر نیاز نیست. خداوند احتیاجی به خیرات و ستایشهای ما ندارد، زیرا او خود صاحب کمال و غنای مطلق است. بندگانند که با اقتدا به این روشها خود به کمال روحی و برکات مادّی می‌رسند. به‌قول یکی از نویسندگان : «خداوند خوبی‌ها را اساس پیوند بین خود و بندگانش قرار داده است» و خود محتاج خوبی‌های ما نیست.

(۲۶۸) **ٱلشَّيۡطَٰنُ يَعِدُكُمُ ٱلۡفَقۡرَ وَيَأۡمُرُكُم بِٱلۡفَحۡشَآءِۖ وَٱللَّهُ يَعِدُكُم مَّغۡفِرَةً مِّنۡهُ وَفَضۡلٗاۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ.**

« شیطان وعده‌ی فقر به شما می‌دهد و شمارا به زشتکاری فرمان دهد، و(لی) **خداوند شمارا به آمرزش و برکت و فزونی ازسوی خویش وعده می‌دهد، ورحمت خداوند وسیع وعلم او بی‌شمار است »،**

شیطان، همان نیروی بازدارنده‌ی آدمی از کارهای خیر و مشوّق او به زشتکاری‌هاست. این آیه هشداری است به انسان‌ها که در اقدام به انفاق، مراقب وسوسه‌ی شیطان باشند که القاء می‌نماید «انفاق مکن، فقیر می‌شوی» ! و سپس «**دعوت به زشتکاری می‌کند**»، یعنی آن مالی را که مانع انفاق‌اش شده بود، توصیه به مصرف در راه هوس‌ها می‌نماید! امّا درمقابل، خداوند آدمی را به سوی آمرزش و تهذیب نفس و برکت ازسوی خویش فرامی‌خواند ومی‌گوید ای انسان! از راه آن انفاق‌ها، به فضیلت نفس رسیده الطاف ـ برکات

مادّی و معنوی ـ مرا درمی‌یابی؛ و در مقطع آیه باز هم علم نامحدود إلهی را ضامن آگاهی او از نیّات و اعمال ما معرّفی می‌کند و اینکه وسعت رحمتش هیچ امر خیری را بی‌اجر نمی‌گذارد.

(۲۶۹) **يُؤْتِي ٱلْحِكْمَةَ مَن يَشَآءُ ۚ وَمَن يُؤْتَ ٱلْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا ۗ وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلْأَلْبَٰبِ.**

« **به هرکه خواهد** (و لایق بیند) **حکمت می‌بخشد و هرکه را حکمت داده شود به یقین خیر بسیار به او داده شده است، و جز خردمندان** (کسی) **پند نمی‌گیرد** (حقیقت را درنمی‌یابد) »،

حکمت، به معنای دانش استوار و پرمغز درباره‌ی خداشناسی واخلاق و شیوه‌ی صحیح زندگی، با آنچه از پاکدلی در انفاق و دوری از زشتکاری آمده، بی‌تناسب نیست و چه بسا با عمل به سفارشهای إلهی، خانه‌ی دل و روح آدمی به سوی حکمت رحمانی باز شود و از خیر کثیر موعود، بهره‌ور گردد.

در تفسیرطبری آمده که منظوراز «حکمت» درآیه‌ی شریفه، فهم قرآن می‌باشد که آیات اخلاقی گذشته بخشی از آن است.

مقطع آیه مشعر بر این معناست که فقط خردمندان می‌فهمند که مال و مقام و آنچه خارج از وجود آدمی است به او ارزش نمی‌بخشد بلکه آن حکمت موهوب ربّانی است که سرمایه‌ی واقعی انسان است.

(۲۷۰) **وَ مَآ أَنفَقْتُم مِّن نَّفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُم مِّن نَّذْرٍ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُهُۥ ۗ وَ مَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ.**

« **و هرچه از مال انفاق کنید و هر نذری از نذر**(ها) **که به‌جای آرید، خداوند از آن آگاه است و برای ستمگران یاوری نیست** »،

درتعقیب موضوع انفاق، دراینجا «**نذر**» را نیز در کنارآن آورده است. طبری می‌گوید منظوراز «**نذر**» کارهایی است که انسان در راه خدا و تقرّب به او، برخود واجب می‌سازد. بنابراین «نذورات» در اسلام باید همه با هدف إلهی و در راه کسب خشنودی خدا باشد و در فرهنگ قرآن «نذر» به چنین چیزی گفته می‌شود.(۱)

در بخش اوّل آیه تصریح شده که هیچ‌یک از آن خیرخواهی‌ها (انفاق یا نذر) از علم إلهی دور نخواهد ماند و در نظام هستی گم نخواهد شد و همگان به پاداش کارهای خود می‌رسند.

مقصود از واژه‌ی «**ظالمین** = ستمگران» درمقطع آیه، کافرانند و ممکن است در مرحله‌ی پایین‌تر کسانی باشند که انفاق‌های خویش را با ریا و منّت آمیخته و به شخصیّت افراد صدمه می‌زنند و یا اصولاً انفاقی نکرده نیازمندان را ازحقّشان محروم می‌سازند. می‌فرماید این‌گونه افراد که از نیّات خیر و پاکی روح دور می‌شوند،

---

(۱) ـ متأسّفانه در برخی جوامع برداشت غلطی از «**نذر**» وجود دارد. بعضاً تصوّر می‌کنند می‌توان با خدا شرط کرد که مثلاً اگر در رسیدن به فلان هدف ما را یاری کنی، ما نیز ـ بعداز دستیابی به هدف ـ دست به فلان خیرات می‌زنیم ! (اینگونه نذر، مکروه است ولی اگر کسی چنین کرد باید بر نذرش وفا کند). و یا برای خشنودی برخی بزرگان دین «نذر» می‌کنند تا به خیال خود شفیعشان به درگاه خدای تعالی باشند ! اینگونه کارها مغایر تعالیم اساسی دین است.

به‌زودی به عالمی خواهند رسید که در آنجا با گرفتاری مواجه خواهند شد و هیچ یار و یاوری نیز ـ جهت دفع آن گرفتاری‌ها ـ نخواهند داشت.

(۲۷۱) **إِن تُبْدُواْ ٱلصَّدَقَـٰتِ فَنِعِمَّا هِىَ ۖ وَإِن تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا ٱلْفُقَرَآءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۚ وَيُكَفِّرُ عَنكُم مِّن سَيِّـَٔاتِكُمْ ۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ.**

« اگر صدقات را آشکار کنید خوب است، امّا، اگر آن را نهان داشته و به نیازمندان بسپارید، برای شما بهتر است! و از بدیهایتان بزداید و خدا از آنچه می‌کنید آگاه است »،

در بخش اوّل آیه مقصود، پرداخت علنی صدقه به قصد تظاهر و خودنمایی نیست. زیرا چنین امری را در آیات قبل مذموم شمرد، بلکه منظور، اشاره به مواردی است که مشارکت علنی در کار خیر موجب تشویق دیگران می‌شود. مثل ایجاد مدارس، درمانگاه‌ها، پرورشگاه‌ها و غیره. امّا از آنجا که اکثر صدقات ـ ازجانب عامّه‌ی مردم ـ شامل افراد خصوصی می‌شود و حفظ آبروی گیرندگان، دربسیاری ازموارد، ایجاب استتار می‌کند، رویهمرفته، آیه‌ی شریفه صدقات پنهانی را ارجح شمرده است.[۱]

متعاقباً آیه‌ی شریفه، خاطرنشان می‌سازدکه اَعمال نیک، عقب‌ماندگی‌های روحی انسان را جبران می‌کند و نقائص و کمبودهای روحی او را که در نتیجه‌ی افکار و اعمال نکوهیده حاصل شده، تأمین می‌نماید.

در مقطع آیه مجدّداً تأکید گردیده که ضامن اجراءِ برای تمام این مواعظ و مواعید، توجّه به همان علم و آگاهی خداوند است.

(۲۷۲) **لَّيْسَ عَلَيْكَ هُدَىٰهُمْ وَلَـٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهْدِى مَن يَشَآءُ ...**

«**هدایت ایشان** (ای پیامبر) **بر تو نیست، ولی خداست که هرکس‌راخواهد** (وشایسته بیند) **هدایت می‌کند ...**»،

یعنی، ای پیامبر! ما این دستورات را گفتیم و وظیفه‌ی تو فقط ابلاغ آنهاست. تحمیلِ ایمان و عمل صالح بر مردم، کار تو نیست. نمی‌توانی کسی را به زور راهی بهشت کنی! هرکس خود باید بین ایمان و کفر، هدایت و ضلالت، عدل و ظلم و بالأخره انفاق یا خِسّت، انتخاب کرده خود را لایق هدایت إلهی سازد و در آن‌صورت، هدایت خدا سراغش خواهد آمد.

در شأن نزول آیه نوشته‌اند که پیامبر[ص] به مشرکان انفاق نمی‌کرد تا بلکه به طمع مال سوی اسلام آیند. امّا خداوند پیامبر را از این‌کار نهی کرد و پیشبرد اسلام را با استخدام این‌گونه روش‌ها منع فرمود. در تفسیر مجمع‌البیان نیز ازقول ابن‌عبّاس آمده که مسلمین حاضر به انفاق به غیرخود نبودند ولی آیه‌ی فوق به ایشان اجازه داد در مواقع لزوم به این‌کار اقدام کنند. درحقیقت آیه‌ی شریفه، جواز انفاق به غیرمسلمانان را صادر می‌نماید. مسلّماً این‌کار ازیکسو غیرمسلمان‌هارا به اسلام ومسلمین خوشبین می‌سازد، و از سوی دیگر،

---

(۱) ـ جالب است‌که ۱۴۰۰ سال پیش، درمحیطی مثل عربستان، کتابی این‌چنین دقیق نکات حسّاس وظریف روحی را ـ در رابطه با مبادلات مادّی ـ درنظر گرفته و تحلیل می‌کند.

مسلمان‌هارا به سعه‌ی صدر وخیرخواهی در حقّ عموم مردم رهنمون می‌شود؛ چنانکه درسوره‌ی توبه نیز گفته شده که یکی ازمصارف زکات دستگیری ازفقرای غیرمسلمان در جلب قلوب آنهاست (توبه/۶۰).

(۲۷۲) ... وَ مَا تُنفِقُواْ مِنۡ خَيۡرٖ فَلِأَنفُسِكُمۡۚ وَ مَا تُنفِقُونَ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ ٱللَّهِۚ وَ مَا تُنفِقُواْ مِنۡ خَيۡرٖ يُوَفَّ إِلَيۡكُمۡ وَأَنتُمۡ لَا تُظۡلَمُونَ .

« ... **و شما** (ای مؤمنان) **هرخیری انفاق کنید برای خود کرده‌اید و انفاق‌هایتان جز برای دستیابی به رضای خدا نیست** (نباشد)، **و هر انفاق خیری که می‌کنید پاداش آن کاملاً به شما می‌رسد و شما ستم نمی‌بینید** »،

آیه‌ی شریفه تصریح می‌نماید که چیزی از انفاق افراد به خدا نمی‌رسد، بلکه این خود افراد هستند که از ثمرات مادّی و معنوی انفاق‌شان ـ در دنیا و آخرت ـ بهره‌مند خواهند شد. البتّه درصورتی‌که انفاق‌ها خالص برای خدا بوده و به عوارضی که در آیات قبل اشاره گردید (منّت، ریا و غیره) آلوده نشده باشد.

مقصود از «**لاتُظۡلَمُون** = ستم نمی‌بینید» در مقطع آیه، این است که انفاق‌ها به هدر نرفته و انفاق‌کنندگان چیزی ازدست نمی‌دهند. در سیره‌ی ابن هشام ازقول عایشه آمده است که روزی گوسفندی کشتیم، پیامبر^ص فقرای مدینه را خبرکردکه هرکس بیاید وقطعه‌ای ببرد. بالأخره فقط سر گوسفند ماند. به پیامبر^ص شِکوه بردم که گوسفند همه رفت و فقط سرش باقی است ؛ فرمود : اشتباه می‌کنی فقط سرگوسفند رفت و بقیّه همه باقی است ! یعنی انفاق، نه خرج و مصرف، بلکه سرمایه‌گذاری انسان برای زندگی جاوید است.

(۲۷۳) لِلۡفُقَرَآءِ . . .

« (صدقات) **برای نیازمندان است، ...** »،

در اینجا، شرایط انفاق گیرنده را توضیح می‌دهد. شرط اوّل نیازمندی است، اینکه واقعاً شخص محتاج بوده و خود قادر به رفع احتیاجش نباشد. سپس چهره‌های مشخّص نیازمندان واقعی را توضیح می‌دهد :

(۲۷۳) ... ٱلَّذِينَ أُحۡصِرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ لَا يَسۡتَطِيعُونَ ضَرۡبٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ . . .

« **... آنهاکه در راه خدا محاصره و گرفتار شدند، توان سفر در زمین ندارند ...** »،

در صدر اسلام، اینگونه افراد کسانی بودند که به خاطر عقیده‌شان مجبور به ترک خانه و کاشانه‌ی خود در مکّه شده و در مدینه با نهایت عُسرت می‌زیستند و استطاعت مسافرت به ممالک دیگر را نیز نداشتند. امروزه نیز ممکن است این شرایط برای عدّه‌ای پیش آید. چه بسا افرادی به خاطر عقیده‌ی حقّه و اینکه در معرض تجاوز و کشتار قرار گرفته‌اند، مجبور به جلای وطن شده در دیار غربت آواره باشند. وظیفه‌ی هر مسلمان، انفاق به آنهاست.

(۲۷۳) ... يَحۡسَبُهُمُ ٱلۡجَاهِلُ أَغۡنِيَآءَ مِنَ ٱلتَّعَفُّفِ تَعۡرِفُهُم بِسِيمَٰهُمۡ لَا يَسۡـَٔلُونَ ٱلنَّاسَ إِلۡحَافٗاۗ

وَمَا تُنفِقُواْ مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِۦ عَلِيمٌ.

« . . . از شدّت خویشتن‌داری، آنکه از احوالشان بی‌خبر است، آنان را بی‌نیاز پندارد، آنها را از نشانه‌هایشان می‌شناسی؛ هرگزچیزی به اصرار از مردم نمی‌طلبند، وهر نیکی که انفاق کنید خدا از آن آگاه است »،

آیه‌ی شریفه حفظ عفاف و خودداری از تکدّی‌گری را از خصوصیّات بارز نیازمندان واقعی برشمرده است. انفاق‌کننده را خداوند، بی‌تکبّر، بی‌ریا وبدون منّت‌گذاری بر افراد خواسته (آیات قبل) و نیازمند واقعی را نیز کسی می‌داند که خویشتن‌دار و با وقار است. می‌فرماید اینان اصرار نمی‌کنند بلکه از وضع ظاهری‌شان شناخته می‌شوند. مقطع آیه تصریح داردکه کمک به این افراد مقرون به رضای خداست و از آگاهی خداوند خارج نمی‌شود.

(۲۷۴) ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَٰلَهُم بِٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

« کسانی که اموال خویش، به شب و روز، پنهان و آشکار، انفاق می‌کنند، پاداششان نزد خداوندشان محفوظ است و هیچ بیم و اندوهی نخواهند داشت ».

در آخرین آیه‌ی انفاق در سوره، تمامی نکات مهمّ این مبحث خلاصه شده است. پرداخت صدقات را به «نهان و آشکار» که در آیه‌ی ۲۷۱ توضیح داد، طی صنعت «لفّ و نشر مرتّب» با «شب و روز» آمیخته است. تذکّر «پاداش خدایی»، لزوم انفاق به قصد خدا و دور از ریا و منّت را می‌رساند، و مقطع آیه، از نتایج اُخروی انفاق خبر می‌دهد.

بخش پانزدهم

(۲۷۵) اَلَّذِینَ یَأْکُلُونَ ٱلرِّبَوٰاْ لَا یَقُومُونَ إِلَّا کَمَا یَقُومُ ٱلَّذِی یَتَخَبَّطُهُ ٱلشَّیْطَٰنُ مِنَ ٱلْمَسِّ . . .

« **کسانی‌که ربا می‌خورند** (درقیامت) **برنخیزند، مگر به مانند برخاستن کسی که شیطان او را ـ بر اثر تماس ـ دیوانه می‌کند ! . . . »،**

به دنبال بحث «انفاق» در آیات گذشته ـ که ضمن آن شخص مالی را در راه خدا می‌دهد و انتظار بازگشت آن را ندارد ـ دراینجا، بحث «ربا» را مطرح می‌فرماید (که عبارت از انتظار بازگشتِ بیش‌از مالی است که وام داده شده است).

حکم حرمت «ربا» در اسلام ـ مثل بسیاری از احکام دیگر ـ تدریجاً و به موازات ساخت فرهنگ ایمانی مردم نازل گردید. چنانکه در سوره‌های مکّی قرآن، تا آیه‌ی ۳۹ سوره‌ی روم که مربوط به دوران مکّه است، هیچ ذکری از حرمت ربا به چشم نمی‌خورد. در آیه‌ی مزبور نیز «ربا» صرفاً ـ دربرابر زکات که تشویق گردیده ـ تقبیح و مذموم شناخته شده است. آنگاه، در دوران مدینه، حکم قطعی تحریم ربا، به تدریج ازآیات ۱۳۰ آل‌عمران، ۱۶۱ سوره‌ی نساء و ۲۸۱ ← ۲۷۵ سوره‌ی بقره نازل شد که شاید سلسله آیات اخیر، آخرین آیات نازل شده دراین‌مورد بوده و آخرین اتمام حجّت‌ها را ارائه داده است.

آیه‌ی فوق ابتدای بحث ربا دراین سوره‌است‌که عواقب شوم رباخواری‌را مجسّم ساخته‌است. می‌فرماید حالات کسانی‌که خودرا به هوس‌های شیطانی می‌فروشند، نوعی جنون‌است (چنانکه به‌عنوان مثال، می‌گویند: پول، او را دیوانه کرده و یا مقام او را از خود بیخود ساخته و نمی‌فهمد چه می‌کند) و نتیجه‌ی آن روحیّه این است که انسان راه طبیعی و متعادل زندگی را گم کرده، به مانند دیوانگان رفتار می کند. تصریح می‌نماید که وضعیّت رباخواران در عالم آخرت نیز چنین است. آن وَلَع بی‌حدّ برای افزون‌یابی، در آن عالم ـ که عالم ظهور باطن‌ها است ـ تحقّق بیرونی یافته، به طور کامل سرگشته و دیوانه به نظر می‌رسند.

امّا مفسّران، تعبیر دیگری از آیه‌ی شریفه داشته و مقصود را نوعی صَرَع و به قول معروف «جن‌زدگی» دانسته‌اند.

(۲۷۵) . . . ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوٓاْ إِنَّمَا ٱلْبَیْعُ مِثْلُ ٱلرِّبَوٰاْ ۗ وَأَحَلَّ ٱللَّهُ ٱلْبَیْعَ وَحَرَّمَ ٱلرِّبَوٰاْ . . .

«**. . . هم از آنروی که می‌گفتند : جُز این نیست که داد و ستد چون رباست** (وتفاوتی باهم ندارند) **! حال آنکه خدا داد و ستد را حلال و ربا را حرام شمرده است . . . »،**

انسان برای کارهای خود همواره محتاج توجیهاتی است و نزول‌خواران معمولاً کار خود را چنین توجیه می‌کنند که این کار با معامله و تجارت فرقی ندارد ! بعضی‌ها نیز گویی خود را زیرک‌تر! از خدا دانسته به

انواع کلاه‌شرعی‌ها دست می‌زنند.[۱]

بخش بعدی آیه در اشاره به تفاوت تجارت با رباست. روشن است که در داد و ستد ها و مشارکت‌های تجاری، طرفین در معرض سود و زیان هستند، امّا در مبادلات ربوی، رباخوار ضرری نمی‌کند بلکه تمام زیان‌های احتمالی بر عهده‌ی طرف مقابل است. از اینرو خداوند چنین مبادلاتی را خلاف انصاف و زشت شمرده و فعّالیّت‌هایی را به لحاظ مالی مباح دانسته است که طرفین در سود و زیان آن با یکدگر شریک باشند. این امر منحصر به اسلام هم نیست بلکه درآئین یهود نیز ربا حرام دانسته شده، منتهی تورات کنونی! ربا گرفتن از غیر یهود را مجاز شمرده است ![۲]

(۲۷۵) . . . **فَمَن جَآءَهُۥ مَوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّهِۦ فَٱنتَهَىٰ فَلَهُۥ مَا سَلَفَ وَأَمۡرُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِۖ وَمَنۡ عَادَ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ** .

« ... **پس آن‌کس که اندرز خداوندش بدو رسید و** (از رباخواری) **بازایستاد، آنچه گذشته** (و سود برده) **از آنِ اوست و امرِ وی با خداست، و** (امّا) **کسی که** (بر این گناه) **بازگردد، پس آنها اهل آتش و در آن جاویدند** »،

بخش اوّل آیه ارفاق قرآن است تا مردم بتوانند ـ علی‌رغم آنچه درگذشته کرده بودند ـ خود را با حکم تحریم ربا، تطبیق دهند.

مقطع آیه تهدید است که اگر با وجود آیات صریح قرآن مسلمانی باز به رباخواری ادامه داد، (معلوم می‌شود روحیّه‌ی لجوجی دارد و شخص لجوج، مسلّماً خلافهای دیگری نیز به بار می‌آورد و) سرانجام با نهادی از دنیا می‌رود که او را در عذاب دائم نگه خواهد داشت.

(۲۷۶) **يَمۡحَقُ ٱللَّهُ ٱلرِّبَوٰاْ وَيُرۡبِي ٱلصَّدَقَٰتِۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ** .

---

(۱) ـ مثلاً دیده شده که بعضی افراد به معامله‌ی ربوی دست زده ولی شکل کارشان را چنین تنظیم می‌کنند که درقبال وامی که به طرف مقابل می‌دهند از او مثلاً خانه‌ای را وثیقه گرفته و آنگاه نزول پولشان را به عنوان اجاره خانه از او أخذ می نمایند ! تصوّرمی‌کنند خدا هم بلاتشبیه نوعی دولت است. ومی‌توان او را با برخی فورمولهای ظاهری به نحوی قانع ساخت !

(۲) ـ چنانکه مذکور است «برادر خود را به سود قرض مَده نه به سود نقره و نه به سود آذوقه و نه به سود هرچیزی که به سود داده می‌شود. غریب را می‌توانی به سود قرض بدهی» (سفر تثنیه، باب ۲۳ ، بند ۱۹). متأسّفانه برخی علمای ما، نیز به همین صورت فتوا داده‌اند که مسلمان نمی‌تواند ربا بگیرد و أخذ آن از کفّار بلااشکال است. این آقایان متوجّه نیستند که مطلب این نیست که انسان از چه کس ربا می‌گیرد، بلکه مهم ـ بنا به آیه‌ی شریفه ـ اثراتی است که رباخواری بر روح و قلب انسان به بار می‌آورَد. به علاوه در قرآن (آل‌عمران/۷۵) از قوم یهود انتقاد شده که می‌گفتند « **لَيْسَ عَلَيْنا فِي الأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ** = هیچ تکلیفی در برابر کسانی که (به مانند ما) کتاب آسمانی ندارند نداریم». خداوند متعاقباً اعلام می‌دارد که «**وَيَقُولُونَ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُون** = آنها بر خدا دروغ می‌بندند و خود می‌دانند». در کیش بهایی نیز رباخواری کاملاً مجاز دانسته شده و در کتاب «گنجینه‌ی احکام» اثر عبّاس افندی آمده است که «فَضلاً عَلَى العِباد ربا را چون معاملات دیگر قرار دادیم» و این تعبیر دقیقاً خلاف آیه‌ی قرآن است که می‌فرماید « خدا داد و ستد را حلال و ربا را حرام شمرده‌است».

« خدا ربارا محومی‌سازد وصدقات را فزونی می‌بخشد، وخداوند هیچ ناسپاس گنه‌پیشه‌ای‌را دوست ندارد»،

دنیاپرستان همواره فکر می‌کنند که نعمت و فزونی در رباست و صدقه چیزی است که ازدست می‌رود ! آیه‌ی فوق طرح را واژگونه کرده و می‌گوید، ربا را خداوند بی‌اثر ساخته، صدقات را ـ که اثر وضعی آنها گسترش خیر در جامعه است ـ برکت می‌بخشد. این موضوع ـ به اعتبار ریشه‌های اخلاقی ربا و صدقه ـ منحصر به آخرت نیست، بلکه در این دنیا نیز صادق است. در این دنیا هم، رباخواران رفته رفته مورد تنفّر مردم قرار گرفته بالأخره روزی به خشم آنها مبتلا می‌شوند. و برعکس، خیرخواهان و بخشندگان در راه خیر، همیشه به نتایج نیکو می‌رسند.

مقطع آیه‌ی شریفه مشعر بر این معناست که خداوند خیرخواه خلق، مسلّماً به کسانی که کمر به استثمار خلق او بسته‌اند، لطفی ندارد.

(۲۷۷) **إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ لَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ .**

« به راستی کسانی که ایمان آورده کارهای شایسته کردند و نماز را به پا داشته زکات دادند، پاداش ایشان نزد خداوندشان محفوظ است و بیمی نداشته و اندوهگین نشوند »،

شبیه این آیه قبلاً نیز در همین‌سوره آمده و دراینجا به تناسب تکرار شده است. به نقطه‌ی مقابل رباخواران عطف توجّه می‌دهدکه کسانی هستند که با خدا پیوند داشته ونیازمندان‌را ـ بدون انتظار سودجویی ـ با زکات دستگیری می‌کنند. به عبارت دیگر می‌فرماید باید نیازمند را دست گرفت، نه آنکه از او گرفت !

(۲۷۸) **يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَذَرُواْ مَا بَقِيَ مِنَ ٱلرِّبَوٰٓاْ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ .**

« ای کسانی‌که ایمان آوردید ! دربرابر خدا تقوی پیشه کنید وچنانچه (به راستی) **مؤمنید، هرآنچه از ربا باقی‌است، فروگذارید »،**

پس‌از تصریح نکته‌ی مذکور در آیه‌ی قبل، مجدّداً به بحث ربا بازگشته است. در آیه‌ی ۲۷۵ تذکّر داده شد که اگر هم افراد تا به حال ربا خورده‌اند، اکنون توقّف کنند. آیه‌ی فوق، توضیح همان مطلب، به شکل دیگری است و قید «ایمان» را در مقام ضامن اجرای عمل آورده است. ازنظرقرآن، ایمانِ پوچ وبی‌اثرکه به هیچ عملی نیانجامد، «ایمان» به حساب نمی‌آید و لذا جا پای اعمالِ بد را باید در ضعف ایمانی جست و با تقویت ایمان، به اصلاحشان پرداخت.

(۲۷۹) **فَإِن لَّمۡ تَفۡعَلُواْ فَأۡذَنُواْ بِحَرۡبٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۖ وَإِن تُبۡتُمۡ فَلَكُمۡ رُءُوسُ أَمۡوَٰلِكُمۡ لَا تَظۡلِمُونَ وَلَا تُظۡلَمُونَ .**

« و اگر چنین نکردید، پس بدانید که با خدا و رسولش درجنگید ! و (امّا) **اگر توبه نمودید، در این صورت سرمایه‌هاتان از آنِ شماست، نه به کسی ستم می‌کنید و نه از کسی ستم می‌بینید »،**

آیه‌ی شریفه بیان دیگری از مقطع آیه‌ی ۲۷۵ است. می‌فرماید، ای مدّعیان مسلمانی ! اگر با وجود تمام این اِتمام حجّت‌ها، باز دست از ربا برنداشتید، معلوم می‌شود، مؤمن نبوده و سرِ مخالفت با خدا و رسولش دارید، پس بدانید که با خدا و رسولش سر جنگ دارید و علناً بگویید که در صف مؤمنان نیستید، تا این حد خداوند نسبت به «رباخواری» مردمان اعلام خطر می‌نماید.

(۲۸۰) وَ إِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ ۚ وَأَن تَصَدَّقُوا۟ خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ .

« **و چنانچه** (بدهکارتان) **تنگدست بود، وی را مهلتی** (دهید) **تا فراخی یابد و اگر بر او ببخشید، برایتان بهتر است، چنانچه** (اندیشه کرده و) **می‌دانستید** »،

عدم أخذ ربا، یعنی فقط رأس المال را ازطرف مقابل گرفتن، حال اگر شرائطی پیش آمد که وام گیرنده از پرداخت همان رأس المال هم عاجز بود، قرآن می‌خواهد که طلبکار بار اخلاقیّات خود را بالا ببرد : در مرحله‌ی اوّل مهلت زمانی بیشتری قائل شود ودرمرحله‌ی بعدی، با گذشت بیشتر، اصل مال را به‌او ببخشد.

مقطع آیه بیانگر این معناست که اگر انسان به مصالحی که در گذشت‌ها و اصول اخلاق نهفته است توجّه کند، متوجّه می‌شود که فوائد حاصل از رعایت آن مصالح، بسیار بیش‌از اکتسابات مادّی است.(۱) در اخلاقیّات «ارزش» نهفته است و در مادّیّات، «قیمت»، «ارزش» ماندنی است و «قیمت» رفتنی. ولی افسوس که به قول یک نویسنده‌ی انگلیسی، «امروزه مردم مشتاق دانستن قیمت‌ها هستند و کسی نمی‌خواهد ارزش چیزی را بفهمد» !

(۲۸۱) وَ ٱتَّقُوا۟ يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى ٱللَّهِ ۖ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ .

« **و بترسید از روزی که در آن** (روز) **به سوی خدا بازمی‌گردید، آنگاه هرنفسی به نتیجه‌ی کامل کار خود می‌رسد و آنان را ستمی نباشد** »،

آیه‌ی شریفه اتمام حجّت نهایی در موضوع رباست.

واژه‌ی «**توفّی** = کامل کردن» در ارتباط با جهان آخرت، می‌رساند که عواقب کارها در این دنیا نیز تا حدودی به وقوع می‌پیوندد. مقطع آیه تصریح می‌دارد که نظام «عذاب» و «پاداش» در آخرت، دقیقاً عادلانه خواهد بود وهرکس به استحقاق کامل شخصیّتی که دردنیا با فکر و عمل برای خود فراهم کرده، می‌رسد.

(۲۸۲) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِذَا تَدَايَنتُم بِدَيْنٍ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَٱكْتُبُوهُ . . .

« **ای کسانی که ایمان آوردید ! چون قرار وامِ مدّت‌دار با یکدگر گذارید، آن را بنویسید ! . . .** »،

---

(۱) ـ ملاحظه می‌شود که موضوعی را که در جهان امروز فقط از نقطه نظر اقتصادی مورد بحث است، یک کتاب دینی از جهات **اخلاقی** در نظر می‌گیرد، و بسیاری از نویسندگان اسلامی که موضوع «حرمت ربا» را فقط از بُعد اقتصادی آن بررسی می‌کنند، از این مهم غافل‌اند.

به دنبال آیات قبل در طرد وام‌های ربوی و تأکید بر رعایت حال بدهکار (آیه‌ی۲۸۰)، دراینجا وام گرفتن به طریق صحیح را مورد نظر قرار داده، درباره‌ی ثبت و ضبط آن ــ به طوری‌که حقِّ هیچ‌کس پایمال نشود ــ راهنمایی می‌نماید. در این سلسله آیات ــ که به مانند آیات مربوط به ربا منظّماً تقوای خدا را یادآور می‌شود ــ قوانین مربوط به ثبت معاملات که اصول ثبت اسناد امروزی را تشکیل می‌دهد، ارائه گردیده است. به عبارت دیگر، مؤمنان را ارشاد عقلی می‌نماید که در روابط مالی، چنین منظّم باشند، در متن آیه واژه‌ی «**دَیْن**» به کار رفته که نه فقط قرض، بلکه شامل هر نوع مبادله‌ی مالی است (به عنوان مثال، هرنوع اجاره هم دَیْن مستأجر نسبت به موجر را پیش می‌آورد).

(۲۸۲) . . . **وَلۡيَكۡتُب بَّيۡنَكُمۡ كَاتِبُۢ بِٱلۡعَدۡلِ . . .**

« . . . **و باید نویسنده‌ای بین شما با عدالت** (سند) **نویسد . . .** »،

یعنی، تمام شرایط معامله با دقّت و درستی ثبت شود.

(۲۸۲) . . . **وَ لَا يَأۡبَ كَاتِبٌ أَن يَكۡتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ ٱللَّهُ . . .**

« . . . **و آن‌کس که قدرت نویسندگی دارد از نوشتن ــ چنانکه خدا به او آموخته ــ خودداری نورزد . . .** »،

خداوند استعداد نگارش در ما نهاده (چنانکه می‌گویند بهترین تعریف برای انسان این است که او را «حیوان کاتب» توصیف کنیم) و چنانچه شخصی این استعداد را به فعلیّت رساند ــ مثل سایر نعمت‌ها ــ باید آن را توفیق إلهی درنظر گیرد.

(۲۸۲) . . . **فَلۡيَكۡتُبۡ . . .**

« . . . **پس** (با موهبتی که به او رسیده) **باید بنویسد ! . . .** »،

امروزه برای ثبت معاملات، مؤسّسات رسمی وجود دارد ولی در صدر اسلام چنین نبوده، از اینروی به افرادِ واجد شرایط توصیه می‌نماید که داوطلبانه به این امر اقدام کرده، ثبت معاملات مردم را زکات نعمت نگارش خود به شمار آورند. آیه‌ی شریفه می‌رساند که شکر نعمت در اسلام صورتی وسیع دارد.

(۲۸۲) . . . **وَلۡيُمۡلِلِ ٱلَّذِي عَلَيۡهِ ٱلۡحَقُّ وَلۡيَتَّقِ ٱللَّهَ رَبَّهُۥ وَ لَا يَبۡخَسۡ مِنۡهُ شَيۡـًٔا . . .**

« . . . **و کسی که حق بر ذمّه‌ی اوست** (بدهکار) **املاء کند واز نافرمانی خدا ــ که خداوندگارِ اوست ــ بپرهیزد و چیزی از آن** (بدهی خود) **را نکاهد . . .** »،

قرآن می‌خواهد تا طرف مدیون در معامله، خود تعهّدات خویش را به کاتب دیکته کند تا مسئولیّتش را از هرجهت احساس نماید؛ با این تأکید که خدا را درنظر داشته و جملات دو پهلو به کار نبرد که به خیال خود زمینه‌ای برای انکار قسمتی از تعهّداتش در آینده باشد !

(۲۸۲) . . . **فَإِن كَانَ ٱلَّذِي عَلَيۡهِ ٱلۡحَقُّ سَفِيهًا أَوۡ ضَعِيفًا أَوۡ لَا يَسۡتَطِيعُ أَن يُمِلَّ هُوَ فَلۡيُمۡلِلۡ وَلِيُّهُۥ بِٱلۡعَدۡلِ . . .**

«... واگر وام گیرنده سفیه یا ناتوان بود یا قدرت املاء نداشت، پس سرپرست وی به عدالت املاء کند...»،
در مواردی ممکن است بخواهند برای تأمین ضروریّات صغیر و یا سفیهی وام گرفته شود و سپس اقساط آن وام را از منابع مالی خودِ او پرداخت کنند، به طوری که ایجاب نماید وام به اسم خود آن سفیه یا ناتوان باشد. در این‌صورت، سرپرست یا قیّم او املاءِ دَین می‌کند. مواردی هم هست که افراد وقوفی به چگونگی املاءِ سند ندارند، به مانند امروز که کلاً این امر به محاضر اسناد رسمی واگذار می‌شود. در اینجا، اینگونه مؤسّسات، همان نقش «سرپرست» را برای افراد ناوارد به املاء و ثبت سند، ایفاء می‌کنند.

(۲۸۲) **. . . وَٱسْتَشْهِدُواْ شَهِيدَيْنِ مِن رِّجَالِكُمْ ۖ فَإِن لَّمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَٱمْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ ٱلشُّهَدَآءِ أَن تَضِلَّ إِحْدَىٰهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَىٰهُمَا ٱلْأُخْرَىٰ . . .**

« ... و دو شاهد از مردانتان را به شهادت طلبید و اگر دو مرد نبود، پس یک مرد و دو زن، از میان شاهدانی که (به عدالت آنها) **رضایت دارید، تا اگر یکی از آن دو زن فراموش کرد زن دیگر وی را یادآوری کند ... »،**

امروزه نیز مرسوم است که به طور کلّی هر قراردادی را ـ علاوه بر طرفین قرارداد ـ دو نفر به عنوان شاهد امضاء می‌کنند. البتّه مفهوم تنظیم و ثبت سند در محاضر نیز خود شهادت رسمی بر عقد قرارداد است.

اینکه درمورد شاهدان فرموده «**اگر دو مرد نبود، پس یک مرد و دو زن**» با تعبیر و تفسیرهای غلطی که از آن شده، موجب بروز بعضی سوءِ تفاهمات در بین طائفه‌ی نسوان گردیده و متأسّفانه عدّه‌ای چنین برداشت کرده‌اند که ازنظر قرآن «زن» ـ بنا به زن بودنش ـ نیمی از یک مرد است ! و اسلام زن را ـ در مقام ارزش‌های فکری و اجتماعی ـ به صورت نصف یک مرد به حساب می‌آورد !! امّا مختصر توجّهی به مفاد آیه و پاره‌ای شواهد و قرائن دیگر، بطلان این نظریّه را نشان می‌دهد، زیرا :

اوّلاً در آیه‌ی شریفه نقش زن دوّم را فقط این دانسته که اگر زن اوّل مطلبی را فراموش کرد، او (زن دوم) به یادش آورَد. بنابراین شاهدان در این شرایط، همان دو نفرند (یک مرد و یک زن) و نقش زن دوم فقط در این است که هرگاه شاهد زن نکته‌ای را فراموش کرد، او (زن دوم) به یادش آورَد. می‌توان احتمال داد که چون زنان ـ به خصوص در زمان ومحیط نزول آیه ـ تجربه و سابقه‌ی چندانی در امور اجتماعی نداشته‌اند، و امروزهم بیشتر مردان بدین امور اشتغال می‌ورزند، خداوند چنان قیدی را پیش آورده است.

ثانیاً «در آیه‌ی بعد» آمده است که چنانچه طرفین در سفر بوده و کاتب وشاهدی نداشتند، ممکن است وام دهنده وثیقه‌ای بگیرد و سپس اضافه می‌نماید که «چنانچه به هم اطمینان داشتید (و وثیقه نگرفتید) ...». یعنی کلّیّه‌ی تذکّرات ارائه شده، موکول به اعتماد طرفین نسبت به یکدیگر است که اگر این شرط جاری بود ، حتّی موضوع محتاج نگارش و أخذ شهود هم نیســت . بر این اســاس برخی از مفسّــران محتوای آیات ۲۸۲ –۳ سوره‌ی بقره را، نوعی ارشاد عقلی دانسته‌اند.

ثالثاً، چه بسا اموری است که حتّی بر پایه‌ی مقتضیات شرعی، بهتراست فقط زن شهادت دهد و مردی برای شهادت فرستاده نشود، مثل مسائل مربوط به بازرسی‌های بانوان که در فقه آمده و برعکس، برای اموری چون بازدید و گزارش از صحنه‌های قتل و جنایت، اصلح است که زنان معاف گردند و رنج این قبیل کارها فقط بر عهده‌ی مردان باشد.

بنابراین نمی‌توان حکم کلّی برای شهادت ازنظر اسلام صادرکرد و گفت، همواره شهادت دو زن معادل شهادت یک مرد محسوب می‌شود.

(۲۸۲) . . . وَ لَا يَأۡبَ ٱلشُّهَدَآءُ إِذَا مَا دُعُواْ . . .

« . . . **و چون شاهدان خوانده شوند** (از شهادت) **خودداری نکنند . . .** »،

از نظر اسلام، ادای شهادت بر شاهد واجب است و او نمی‌تواند در جریان رسیدگی حضور نیافته و یا به نحوی خود را از صحنه کنار بکشد و علم و اطّلاع خود را از موضوع، در اختیار نگذارد.

(۲۸۲) . . . وَ لَا تَسۡـَٔمُوٓاْ أَن تَكۡتُبُوهُ صَغِيرًا أَوۡ كَبِيرًا إِلَىٰٓ أَجَلِهِۦۚ ذَٰلِكُمۡ أَقۡسَطُ عِندَ ٱللَّهِ وَأَقۡوَمُ لِلشَّهَٰدَةِ وَأَدۡنَىٰٓ أَلَّا تَرۡتَابُوٓاْ . . .

« . . . **و از نوشتن آن** (بدهی) **تا سررسیدش ـ چه خُرد باشد وچه بزرگ ـ ملول نشویدکه این** (کار شما) **نزد خدا عادلانه‌تر و برای شهادت استوارتر و برای آنکه به تردید نیافتید** (به احتیاط) **نزدیک‌تر است . . .** »،

آیه‌ی شریفه می‌فرماید بگذارید حساب و کتاب هر کار به دقّت حفظ شود و سپس فلسفه‌اش را می‌گوید که چنین کاری عاقلانه و شرط احتیاط است. آنگاه استثنایی قایل می‌شود.

(۲۸۲) . . . إِلَّآ أَن تَكُونَ تِجَٰرَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيۡنَكُمۡ فَلَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَلَّا تَكۡتُبُوهَاۗ وَأَشۡهِدُوٓاْ إِذَا تَبَايَعۡتُمۡ . . .

« . . . **مگر آنکه تجارتی باشد که میان خود آن را دست به دست می‌گردانید** (ردّ و بدل می‌کنید)، **در این‌صورت گناهی بر شما نیست اگر آن را ننویسید** و(لی در هرحال) **هرگاه داد و ستد کردید گواه گیرید . . .** »،

یعنی درمورد خرید و فروش‌های نقدی، نگارش معامله و أخذ شهود ضرورتی ندارد و این امر موکول به زمانی است که از حفظ حقوق طرفین مطمئن باشیم.

(۲۸۲) . . . وَ لَا يُضَآرَّ كَاتِبٌ وَ لَا شَهِيدٌۚ وَ إِن تَفۡعَلُواْ فَإِنَّهُۥ فُسُوقُۢ بِكُمۡۗ وَ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَۖ وَ يُعَلِّمُكُمُ ٱللَّهُۗ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ.

« . . . **و هیچ نویسنده و گواهی زیان نبیند و اگر چنین کنید** (ایشان را زیان رسانید) **به گناه رفته‌اید، و از نافرمانی خدا بترسید و خدا تعلیمتان دهد و خدا به هر امری داناست** »،

می‌فرماید، نویسنده‌ی قرارداد و گواهان، هرگز نباید تحت هیچ‌گونه فشار و آزاری قرار گیرند. و چنانچه نویسنده، شخصی (و یا به صورت امروزی مؤسّسه‌ای) است که از راه نگارش قراردادها اِمرار معاش می‌کند، حقّ او پرداخته شود. در این زمینه تصریح می‌نماید که «**از خدا بترسید**» و بدین ترتیب رعایت حقوق نویسندگان اسناد را سفارش می‌فرماید.

(۲۸۳) **وَ إِن كُنتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُواْ كَاتِبًا فَرِهَـٰنٌ مَّقْبُوضَةٌ ۖ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ ٱلَّذِى ٱؤْتُمِنَ أَمَـٰنَتَهُۥ وَلْيَتَّقِ ٱللَّهَ رَبَّهُۥ ...**

« **و اگر در سفر بودید و نویسنده‌ای نیافتید، پس وثیقه‌ای بگیرید و چنانچه به یکدگر اطمینان داشتید** (وثیقه نگرفتید) **آنکس که امین شمرده شده امانت** (وام) **خود را بپردازد و از نافرمانی خدایی که خداوندگار اوست بپرهیزد ... »**،

آیه‌ی شریفه برای جلوگیری از ظلم، به موازات ارشاد در اِعمال نظم و قانون، همه را به خدا توجّه می‌دهد که از نظر قرآن، این عامل (توجّه به خدا) بزرگترین پاسبانِ انسانیّتِ انسان‌هاست.

(۲۸۳) **... وَ لَا تَكْتُمُواْ ٱلشَّهَـٰدَةَ ۚ وَمَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُۥٓ ءَاثِمٌ قَلْبُهُۥ ۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ.**

« **... و شهادت را کتمان مکنید و کسی‌که کتمان شهادت کند** (بی‌شکّ) **قلبی گناهکار دارد و خداوند از آنچه می‌کنید آگاه است »**،

درباره‌ی کاری که شخص باید بکند و نکرده، خداوند آن‌ضمیری که حق را درخود پنهان داشته، گناهکار می‌داند.

(۲۸۴) **لِّلَّهِ مَا فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ ۗ وَإِن تُبْدُواْ مَا فِىٓ أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُم بِهِ ٱللَّهُ ۖ فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَ يُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ ۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ.**

« **هرآنچه در آسمان‌ها و زمین است از آنِ خداست، و چه مکنونات دلهایتان را آشکار و چه پنهان سازید، خدا شما را به آن محاسبه کند و هرکه را خواهد** (و شایسته داند) **ببخشاید و آنکس را که خواهد** (و مستحق دید) **مجازات کند و خداوند بر هر امری تواناست »**،

آیه‌ی شریفه در بیان احاطه‌ی کامل و مداوم خداوند بر ملک هستی است و نظارت همیشگی او را بر احوالات انسان می‌رساند. می‌فرماید علاوه بر اَعمال خارجی، خداوند قصد و نیّات افراد را نیز می‌داند و بنابراین چنانچه شهادتی را در محکمه‌ای پنهان نمایند، برای خدا آشکار خواهد بود و در بیلان زندگی شخص محسوب می‌شود.

(۲۸۵) **ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِۦ وَ ٱلْمُؤْمِنُونَ ۚ كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَ مَلَـٰٓئِكَتِهِۦ وَ كُتُبِهِۦ وَ رُسُلِهِۦ**

لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِۦ ۚ وَقَالُواْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا ۖ غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ ٱلْمَصِيرُ.

« پیامبر، بدآنچه از خدا به سوی او فروفرستاده شده مؤمن است و مؤمنان همگی، به خدا و فرشتگان او و کتب او و پیامبران او ایمان آورده‌اند (که :) **هیچ تفاوتی بین فرستادگان خدا نگذاریم؛ و همی گویند** : (حکم خدا را) **شنیدیم و فرمانبرداریم؛ خداوندگارا ! آمرزش تو را می‌جوییم و بازگشتمان سوی توست »**،

به دنبال ارائه‌ی سلسله‌ای از احکام و ارشادات عقلی در این سوره، طی این آیات انتهایی، تذکّر می‌دهد که آورنده‌ی این قرآن بیش‌از هرکس به آن مؤمن بوده و رهبری است که ابتدا خود به رسالتش ایمان آورده است؛ چیزی را فقط برای مردم تبلیغ نمی‌کند، بلکه خود سخت‌تر از همه به آن پایبند است. سپس به دنبال ذکر تسلیم پیامبر^ص^ در برابر وحی، تسلیم مؤمنان را درمقابل فرامین خدای‌تعالی یادآور می‌شود و روحیّه‌ی مؤمنان را از زبان خود آنان وصف می‌کند که چگونه خویشتن را برای پیروی از اوامر پروردگار ساخته و پرداخته وآماده‌ی عمل‌اند، آمرزش و رحمت را فقط از خدا می‌جویند.

(۲۸۶) لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ۚ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا ٱكْتَسَبَتْ ...

« خدا هیچکس‌را، جز به اندازه‌ی توانش، مکلّف نکند؛ دستاوردهای نیک (هرکس) **به نفع وی و هرآنچه از بدی به دست آورده به زیان اوست ! ... »**،

پس‌از ادای مطلب در بیان احکام و ارشادات عقلی، خاطرنشان شده که خداوند تکلیف فوق طاقت از کسی نمی‌طلبد، بلکه برعکس، «تکلیف» را بر طبق «طاقت» قرار داده و از همین روی نتائج کار هرکسی را هم از آنِ خود او می‌داند. دراینجا «فلسفه‌ی جبر» درمورد افکار وکردار انسان درزندگانی، به وضوح رد می‌شود.

(۲۸۶) ... رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَآ إِن نَّسِينَآ أَوْ أَخْطَأْنَا ۚ رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَآ إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِنَا ۚ رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِۦ ۖ وَٱعْفُ عَنَّا وَٱغْفِرْ لَنَا وَٱرْحَمْنَآ ۚ أَنتَ مَوْلَىٰنَا فَٱنصُرْنَا عَلَى ٱلْقَوْمِ ٱلْكَٰفِرِينَ.

« ... (مؤمنان گویند) **خداوندگارا ! اگر فراموش یا خطا کردیم بر ما مگیر ! خداوندا ! بار سنگین را ـ چنانکه بر پیشینیان نهادی ـ بر ما مَنِه ! خدایا ! آنچه را تاب آن نداریم بر ما حمل مکن، از ما درگذر و ما را بیامرز و بر ما رحمت آور، تو مولای ما هستی، پس بر گروه کافران پیروزمان گردان ! »**.

در این عبارت که به صورت دعاء از زبان مؤمنان آمده، خداوند، ضمن تشریح روحیّه‌ی آنان، مشیّت خودرا نیز در قبال آنها بیان می‌دارد. به عبارت دیگر، می‌فرماید، تمایل درونی مؤمنان چنین است وخداوند هم آن تمایلات را می‌پذیرد و اجابت می‌کند. کسانی که واقعاً ایمان آورده‌اند، همواره خود را دربرابر خدا کوچک و خاضع احساس می‌نمایند و حتّی در فقدان هر گناه، بار فراموشی‌ها و موقعیّت‌هایی که می‌توانستند

قدمهای خیری در آنها بردارند، بر دوششان سنگینی می‌کند و بی‌اختیار ازخدا می‌خواهند که : «**خداوندگارا! نسیان‌ها و خطاهای ما را نادیده گیر!**» و خداوند با ذکر این‌مطلب، القاء می‌نماید که : «در فراموشی و خطای غیرعمدی، معصیت نیست». وهمچنین مسلمانان واقعی چون آشنا به قرآن هستند، عکس‌العمل خدارا نسبت به ظلم و اجحاف می‌دانند و در احوال پیشینیان خوانده‌اند که چطور معاندان با حق به سختی‌ها فتاده عقوبت إلهی را برای خود خریدند، از اینرو مشتاقانه دعا می‌کنند که به لطف خداوند از تکالیف سخت و محرومیّت از نعمتها معاف باشند. چنانکه غالب مفسّران اشاره به «بار سنگین بر پیشینیان» را در آیه، در ارتباط با قوم یهود می‌دانند که چگونه به سبب تداوم گناهان، برخی مأکولات حلال ـ به رسم عقوبت ـ برایشان حرام گردید (نساء/۱٦۰).

سرانجام این‌که می‌فرماید «**آنچه را تاب آن نداریم بر ما حمل مکن**» مقصود امورمشقّت‌بار و عذاب‌آورند که فوق طاقت شمرده می‌شوند.

مقطع آیه نشان می‌دهدکه مسلمانان واقعی همواره امید به گذشت ورحمت پروردگاردارند و او ـ و فقط او را ـ مولی و یاور اصلی در امور می‌دانند، و مسلّماً خداوند بر چنین قومی به رحمت نظر می‌کند و آنان را بر دشمنانشان (گروه باطل) پیروز خواهدگردانید (مگر آنکه خود قصوری داشته به استحقاق، نرسیده باشند).